



حماسهٔ نبرد جلال آباد

(حوت)

نویسنده: جنرال سید قدوس سید

سال

2021

پیشگفتار

تاریخ افغانستان در قرن سیزدهم خورشیدی حوادث و رویداد های گسترده ی را بستر وقوع خود کرده است که چشمگیر اند . اما در این میان حماسهٔ نبرد جلال آباد مؤرخ ۱۶ ماه حوت ۱۳۶۷ خورشیدی « ۶ مارچ ۱۹۸۹ م » که حدود چهار ماه استمرار حاصل کرد و قوت های مسلح کشور در برابر تهاجم گسترده ی ، ارتش پاکستان ، و گروه های تحت اسارت اش ، سازمان القاعده و گروه های جهادگرای افغان ، شهر جلال آباد را بمنظور اشغال مورد تهاجم قرار داده بودند، با شهامت و جانبازی های کم نظیر دفع و طرد نموده بودند ، که نه تنها بعنوان یک پیروزی نظامی رقم می خورد ، بلکه مانند تاجی بر بلندای افتخارات تاریخ کشور میدرخشد.

نبرد جلال آباد که بر پایه مشارکت همگانی مردم و شهروندان فخریم جلال آباد ، با رزمندگان قوت های مسلح ، که تجاوز همسایه آزمند را با شجاعت کم نظیر دفع و طرد نمودند به پیروزی رسیده بود.

نبرد جلال آباد عرصهٔ عمل قهرمانان و میدان جانبازیها ، شهامت و صلابت بود ، کم نبودند فرماندهان ، افسران ، خورد ضابطان و سربازانیکه که مانند مشعل های در ظلمتکده های جنگ درخشیدند و با سوختن هیمة زندگی خود ، درفش پر افتخار این نبرد سهمگین را بر دوش کشیدند سر دادند اما سنگر ندادند ، در نهایت اهریمن متجاوز و سفاک را به شکست سنگین و ننگین ناگزیر نمودند.

این اثر که خاطرات دفاع ، مقاومت و پایداری شگفت انگیز را ثبت اوراق خود نموده است ، از تعهد و التزام فکری و اعتقادی منسوبان قوت های مسلح بوطن گرامی افغانستان و مردم آن و علیه تجاوزات اهریمن سفاک و گروه های افراطی که ابزار دست همسایهٔ حریص گردیده بودند سخن می گوید.

هویدا است که صدای وقایع مهم تاریخی با زبان ، قلم و هنر در تاریخ ماندگار می گردد این نبرد با همه ابعاد متکثر و افتخارات آن بنابر انگیزه‌های گونه گونی در تولیدات فرهنگی جامعه ما بازتاب گسترده نیافته و ثبت تاریخ مبارزات کشور نگردیده است . در واقع هم از سوی ادبیات و هم از سوی اشتراک کننده گان تلاش منسجم و گسترده پی برای ثبت و درج حماسه نبرد جلال آباد ، بعنوان یک امانت مردم و تاریخ باز شناسی و مستند نگاری نگردیده و عرصه های گونه گون جنگ ، اوپراسیونها و تجارب آن برای تاریخ و آموزش های نظامی صورت پذیرفته است.

واضح است که تاریخ جنگ بمعنی مکتوب کردن خاطرات اشتراک کننده گان جنگ است . فاکتوریکه ستون فقرات ، این کتاب را تشکیل داده است.

در این اثر تلاش بعمل آمده است که گنجینه های ارزشمندی از خاطرات ، چشم دید های مدافعین و رزمنده گان جلال آباد با شهرت خودشان که در واقع در حکم سند واقعی و قیمت تمام شد آن جنگ است جمع آوری ، تدوین و در روشنی تخصص و تجارب علوم نظامی و ادبیات جنگ ، عرضه گردد.

به پندار نگارنده حرکت در مسیر بازگویی خاطرات جنگ جلال آباد حرکت جمعی بوده است مسافر این راه تنها نویسنده نبوده بلکه این کاروانی است که اگر شماری اشتراک کننده گان نبرد جلال آباد ، سازمانها و سپاهیان، حزب دموکراتیک خلق ، که به دفاع جانبازانه از جلال آباد برخاسته بودند بان همراه نمی گردیدند بمقصد نمیرسید .

الزامی است تصریح گردد که نبرد جلال آباد یک فصلی مهمی از تاریخ کشور و یک نبرد تمام عیار، متعارف با ابعاد گسترده بود ، بعید است که بتوان همه ، رخداد های انرا چه در جبهه خودی و چه در جبهه اهریمن در یک اثر احصاء و بقلم آورد ، به عبارت دیگر زیر هر سنگ و پلوان جغرافیای جلال آباد و همچنان در مسیر شاهراه کابل ننگرهار بر بالای هر پل ، و رگ رگ دره ها و صخره ها یک تاریخ خوابیده است.

برای به تصویر کشیدن حماسه نبرد جلال آباد یک فردوسی کافی نخواهد بود صد ها رستم آمدند به صحنه نبرد شتافتند و حماسه آفریدند حال صد ها فردوسی بیاید سیمای تابناک قهرمانان نبرد جلال آباد را که به قیمت زندگی خود از جلال آباد به دفاع برخاسته بودند به قلم آورد.

از اینرو با توجه و ادای تعظیم به جانبختگان که زندگی خود را سپر مدافعه وطن نموده اند و ارجمنداری به فداکارهای مدافعان سر افراز وطن، این اثر ، یک جستار و کوشش فروتنانه برای بازگویی پاره پی از مقاومت ها و جانبازیهای پر ابهت منسوبان قوت های مسلح کشور و سپاهیان سر بکف دفاع از جلال آباد به نگارش در آمده است . شاید این اثر در راستای خدمت ولو اندک در مسیر تاریخ و پرورش نظامیان و جوانان کشور بروحیه تکاپو و قهرمانی و آگاهی که ، در باره گذشته نبرد جلال آباد الزامی است مساعدت رساند.

در تاریخ هر کشوری حوادثی وجود دارند که هیچگاهی رنگ نمی بازند حماسه نبرد جلال آباد در کشور ما یکی از آنهاست در واقع جانبازیهای مدافعین جلال آباد به این نبرد جاودانگی بخشیده است ، در چشم انداز هر خاطره از نبرد چهره پی نقش می بندد ، بدنبال آن چهره دیگر پیش می آید همه چهره ها یک چهره اند فرزندان این آب و خاک بعنوان شاهدهی در متن ماجرا وظیفه خود دانستم تا با تعهد و التزام به حقیقت پژوهی رویداد های این جنگ را از زبان شماری از اشتراک داشته ها و شهود ، برای آگاهی تاریخی و آموزش نظامی های امروز و فردا بازگو نمایم. اگر در این مسیر چیزی را روشن کرده باشد به هدفی رسیده است که انگیزه نوشتن آن بود.

این کتاب نمی تواند از کاستی ها مبرا باشد بویژه مؤلف علی الرغم تلاش ها مؤفق نگردید تا به خاطرات شماری بیشتر از شرکت کننده های آن نبرد دست یابد و انرا ثبت نماید اما امیدوار است به درک ، شماری از واقعیت های آن نبرد و حوادث ان برهه و تاریخ نگاری جنگ مساعدت رساند.

وجیبۀ خود میدانم از تمام دوستان که خاطرات شانرا جهت درج در این اثر با من در میان گذاشته اند صمیمانه تشکر و ممنونیت بجا آورم.

از دوست گرامی جناب آقای تمیم ابوی سپاسگذاری بجا می آورم که در ویرایش این اثر مساعدت فرمودند .



فصل اول

جلال آباد سنگر مقاومت:

جلال آباد مرکز ولایت ننگرهار، در شرق افغانستان موقعیت دارد. جلال آباد نه تنها یک جغرافیا، با سابقه پر جلال تاریخی، بلکه سمبول خارا بین و مظهر حماسه مقاومت قوت‌های مسلح کشور در مدافعه کشور علیه همسایه طماع، پاکستان محسوب میگردد.

جلال آباد مانند گلزاری است که شهروندان آن گل‌های زیبای آن اند، جلال آبادی‌ها انسانهای عاطفی و خوش قلبی اند که گوی دنیاى آن‌ها از قلب شان شروع شده و گرمی جلال آباد در رگهای آن‌ها مهور صمیمیت را بذر کرده است.

جلال آباد با فصل زمستان دل انگیز، با بلوارهای پر گل در بهار با گل‌های نارنج بمعنی واقعی بهشتی می‌شود در هر نفس وجود آدمی از عطر بهار و شگوفه‌ها پر می‌شود. از اینرو درگذشته‌ها تفرجگاه دود مانهای سلطنت و شهروندان کابل را بخود اختصاص داده بود.

نام جلال آباد برگرفته شده از نام بنیادگذار آن سلطان جلال الدین محمد اکبر سومین پادشاه تیموریان هند «۱۵۵۶ تا ۱۶۰۵» م بوده است، شماری از مؤرخین مکان جلال آباد را در قرن اول و دوم میلادی یکی از راه‌های ابریشم معرفی کرده‌اند، هیوین تسانگ یک زایر بودایی، سده اول قدامت این محل و حوالی آنرا قرن‌ها پیش از تیموریان هند وانمود کرده است.

ابوریحان بیرونی در سده پنجم جلال آباد را میان، برشاو «پشاو» و کابل ذکر نموده است. جلال آباد بنا بر موقعیت جغرافیایی اش که بر گذرگاه خیبر ره می‌کشاید یک موقعیت استراتژیک را بخود اختصاص داده است. مسافه کابل جلال آباد ۱۶۵ کیلومتر، و از جلال آباد تا پشاو ۱۲۵ کیلومتر را احتوا میدارد.

جلال آباد، طی دو قرن اخیر مسیر پر فراز و نشیبی را پشت سر گذاشته و شاهد کشمکش‌های امرا و سلاطین داخلی و متجاوزین خارجی بوده است اما در این میان چند رویداد از ویژه گی برخوردار اند.

یکی آنکه - زلزله سال ۱۲۵۸ خ، بیشترین بخش‌های جلال آباد را توأم با تلفات تخریب کرده بود.

دو دیگر - در دوره شاه امان الله در جنگ قوای دولتی تحت فرماندهی صالح محمد خان با قوای انگلس‌ها شهر معروض به غارت گردیده و سوزانده شده بود.

سومی آنکه: فاجعه بارترین واقعه را که جلال آباد در طول موجودیت اش از سر گذارنیده، تهاجم گسترده و گوله باران چهارماهه ارتش پاکستان است که از (۱۶ هم ماه حوت ۱۳۶۷ خ آخر ماه سرطان ۱۳۶۸ خ) تا شکست خجالت بار تاریخی در ۲۵ ماه سرطان ۶۸، که با «شکست پاکستان در سال ۱۹۷۰م در بنگله دیش بدست ارتش هندوستان» تا حدی قابل مقایسه است، استمرار حاصل نموده بود، و این تجاوز پوتانسیل و حشمتناکی را در قتل و کشتار شهروندان معصوم جلال آباد ثبت تاریخ نموده است.

شدت و گستردگی این گلوله باری های راکتی و توپچی با همه گستردگی و ثقلت بعنوان مشاطه گر سیمای متجاوز درعین حال ناگزیری سترو اخفای شهریان جلال آباد را در زیر زمینی ها به اصطلاح نظامی « بلنداژها » بوجود آورده بود.

بزودی جلال آباد بیک شهر زیر زمینی و بلنداژها مبدل گردیده بود مسوولان شورای ولایتی ننگرهار، در نخستین روزهای تهاجم و آتشباریهای ممتد ارتش پاکستان وجهادی های زیر فرمانش بزودی در می یابند که در کنار دفاع از جلال آباد و مقابله علیه متجاوز صیانت زندگی شهروندان جلال آباد از اولویت تأخیر ناپذیر برخوردار است، هدایت صادر می نمایند، کسانیکه برای پوشش محلات محفوظ، مخفی گاه ها، بلنداژها به چوب نیاز داشته باشند، اجازه دارند درختان مسیر جاده و سرک های عمومی را قطع نموده برای پوشش زیر زمینی ها مورد استفاده قرار دهند، نواحی شهری و شوراهای محلی و سپاهیان حزب وطن در بذل و تأمین خدمات صحی، رسانیدن مواد غذایی، آب وغیره به شهروندان آماده خدمتگذاری گردیده بودند در ظرف یک هفته شهر جلال آباد به شهر زیرزمینی، و بلنداژها و زندگی در هراس، خموشی و تاریکی ها، از تداوم برخوردار گردیده بود.

بنابر محاسبه قرارگاه جبهه و مسوولین شورای ولایتی و ریاست امنیت دولتی ننگرهار در آن برهه، میانگین اصابت راکت ها و گلوله های ثقیل توپ و تانک ها بر شهر و نواحی آن در یک شبانه روز از « ۳۰، تا- ۳۵ » هزار فیر بالغ میگردد است، دو شاهد متذکره شبانه روزی را بیاد میاورند که حدود « دو صد » شهید را تکفین و تدفین نموده اند مسئله ایکه بسیار شدید تر از آتش باری های شبانه روزی ارتش آلمان نازی در سپتامبر ۱۹۴۱ حین، محاصره، نه صد روزه، شهر لیننگراد شوروی « سان پیترسبورگ » امروزی بوده است.

بایستی صراحت یابد که حد اقل ثلث این آتشباریها را فرماندهان جهادی جلال آباد که بر خود اسم مجاهد گذاشته بودند و اما اختیار شان در دست آی.اس.آی بود انجام داده و اتهام این جنایت تاریخی را بدوش خواهند داشت.

با این حال شایسته بیان است، که در زیر هر سنگ جلال آباد یک تاریخ، یک مرقد شجاعت و میهن دوستی خوابیده است. در نبرد جلال آباد، کسانیکه در سنگر دفاع میهن از سرباز تا جنرال خود را فدا کرده اند کم نیستند، ما بر روح لاهوتی شهدای نبرد جلال آباد درود و دعا می فرستیم. دفاع از جلال آباد معلول شجاعت و جانبازیهای است که سزاوار تکریم و تعظیم تاریخی اند، و این نبرد تکیه گاه خاریین از سنن عالی قهرمانی در فاع از میهن را ثبت کرده است، که بایستی به نسل های آینده منتقل گردد.

بعید نخواهد بود که در نظام های مشروع و مردمی آینده جانبازیها مدافعان جلال آباد مورد ارجگذاری قرار خواهند گرفت، تندیس های قهرمانان نبرد و شهدای راه دفاع میهن در مناره ها، موزیم ها و در پروسه های آموزش نسل جوان جایگاه باارزشی حاصل خواهند کرد.



اوضاع سیاسی، نظامی پیش از نبرد جلال آباد

حوت ۱۳۶۷ خ «مارچ ۱۹۸۹» م

الف - اوضاع کشور مهاجم «پاکستان»:

ارایه چشم اندازی از اوضاع سیاسی نظامی و تحلیل اجمالی اوضاع در پاکستان در یک بررسی کوتاه، کاری دشواری خواهد بود. اما از آنجاییکه پاکستان در طول مدت بعد از سالهای ۱۳۵۴ خ در مداخله به افغانستان بویژه بعد از سال ۱۳۵۷ خ در آموزش تمویل تجهیز و سازماندهی و اعزام گروههای افراطی مذهبی زیر چتر واژه جهاد؟ که بعد ها اسمش را تروریسم نهاده بودند، به افغانستان جهت ترور و تخریب و تباهی به گستردگی سهم ایفا نموده است و سپس بعد از خروج قوای شوروی در حالیکه در کنفرانس ژنیو در اپریل ۱۹۸۸ م، توافقنامه قطع تجاوز را امضا نموده بود، با تخطی صریح و دوامدار از موافقنامه مذکور، تمهیدات تهاجم را، در مغایرت با توافق ژنیو نه ماه قبل آغاز نموده بود. اما تهاجم اصلی بر جلال آباد را که ستون اصلی انرا ارتش، و آی.اس.آی تشکیل داده بود در شانزدهم ماه حوت ۱۳۶۷ خ شروع کرد.

با توجه بر آن الزامی خواهد بود که بر اوضاع پاکستان در آن برهه مرتبط به بحث ما به کوتاهی مکث صورت گیرد.

پاکستان در دهه هفتادم میلادی منبعت از جنگها با هندوستان، بویژه شکست سال ۱۹۷۱ میلادی در پاکستان شرقی «بنگله دیش» دچار چالش های گسترده اجتماعی اقتصادی و سیاسی گردیده بود.

ستاره در حال افول پاکستان در اواخر دهه هفتاد ترسای درحالی درخشیدن گرفت، که در افغانستان، با رویکار آمدن جمهوری دموکراتیک، بعنوان داعیه دار مسئله پښتونستان، با پاکستان در تقابل قرار گرفته بود.

پاکستان در یک انتقام جویی آشکار از تندروان مذهبی افغان مانند، گلبدین حکمتیار، برهان الدین ربانی، احمد شاه مسعود، که در اثر فشار و سرکوب حکومت سردار داوود در سال ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ خ به پاکستان پناه برده بودند با تسلیح و تجهیز آنها، آنانرا وسیله قرار داده و حملات واژگون کننده پی را که یک جنگ مسلمان کشی و برادر کشی را تبیین میکرد در ابعاد وسیع آن بار نخست در سال ۱۳۵۴ خ علیه دولت محمد داوود که حکومت های محلی مانند پنجشیر توسط احمد شاه مسعود و همچنان، لغمان، کنر و ارگون آماج حملات قرار گرفته بودند و سپس مداخلات اش را در سال ۵۷ علیه دولت دموکراتیک افغانستان با اسفاده از تند روان مذهبی افغان که بشدت عظمت طلب بودند زیر چتر واژه جهاد اسلامی، که اصلاً فاقد حقیقت و وجواز دینی بود استمرار بخشده بود.

از یک سو شدت تجاوزات از پاکستان و ایران و از سوی دیگر شدت و عکس‌العمل جمهوری دموکراتیک در سرکوب و تعقیب عوامل و حامیان جهادگرایی آغاز شده از پاکستان و ایران و بر علاوه ، اختلافات داخلی و سرکوب حریفان فرکسیون ، پای ارتش اتحاد شوروی آنوقته را منبعث از موافقنامه استراتژیک عقده شده در دسامبر ۱۹۷۸ میلادی میان هر دو کشور، در جنوری ۱۹۷۹ ششم جدی ۱۳۵۸ خ به افغانستان آورد.

با ورود ارتش شوروی به افغانستان ستاره اقبال پاکستان به درخشش در آمد ، آمریکا که درگیر جنگ سرد با نظام سوسیالیستی شوروی بود ورود ارتش شوروی که جهت کمک به افغانستان در دفع و طرد تجاوزات از پاکستان و ایران آمده بود ، اشغال افغانستان عنوان نموده و خواست تا با اخذ انتقام شکست جنگ ویتنام از اتحاد شوروی ، نظام شوروی سوسیالیستی را به چالش بکشد.

درواقع ورود شوروی به افغانستان ، یک چانس طلایی برای پاکستان را فراهم آورده بود ، پاکستانی‌ها وانمود نموده بودند که غایه اصلی شوروی « دوست هندوستان » رسیدن به آب‌های گرم است ، از اینرو پاکستان خود را با مواجه بودن با دو دشمن « هند و شوروی » موقعیت خود را در خط اول مبارزه و دفاع علیه شوروی تعریف کرده بود ، مسئله که همسویی با سیاست های آمریکا و غرب را که درگیر جنگ سرد با شوروی بودند به صحنه آورده بود.

چنین شرایطی سبب آن گردید که پاکستان اولاً برای خود و ثانیاً برای ، تمویل و تجهیز تندروران مذهبی افغان و سازمان القاعده و استمرار جنگ و جهاد مورد نظرش در افغانستان کمک‌های و هزینه‌های سرشار که سالانه چندین میلیارد دالر را احتوا میکرد از آمریکا و غرب بدست آورد.

جنرال ضیا رئیس جمهور آن وقته و جنرال اختر رئیس آی.اس.آی ، متواریان افراطی افغان را برای آنکه از اتحاد آن‌ها در آینده افغانستان جلوگیری بعمل آورد و عجالتاً برای توزیع هزینه‌های اسلحه و تجهیزات در کالبد هفت تنظیم ، بعداً « هشت تنظیم » متشکل کرد و با در دست گرفتن اختیار آن‌ها و فرستادن آن‌ها بمیدان های نبرد در داخل کشور که یک جنگ مسلمان کشی و هموطن کشی تمام‌عیار بود در طول مدت خونریزی و آشوب را در افغانستان شعله‌ور نگهداشت.

هنگامیکه شوروی‌ها ناشی از چالش های گونه‌گون داخلی اهنگ خروج از افغانستان نمودند کنفرانس ژنیو با مساعی ملل متحد برای حل قضیه کشور تدویر یافت ، پاکستان در حالی در کنفرانس ژنیو تصمیم اتخاذمیکرد که حضور تنظیم ها در کنفرانس متذکره را ممنوع نموده بود و در نهایت پاکستان به نیابت تنظیم ها توافقنامه ژنیو را که خروج ارتش شوروی از افغانستان را در یک جدول زمانی « نه ماهه » در برابر تضمین ها ، « که هرگز عملی نشد » امضا کرد.

تاریخ ختم خروج شوروی‌ها ۲۶ دلو سال ۱۳۶۷ برابر با ۱۶ فیروی سال ۱۹۹۸ میلادی برای همه جوانب درگیر چه پاکستان و چه افغانستان و حامیان آن‌ها یک تاریخ پروسواس ، بیم و امید پایداری ، و واژگونی جلوه میکرد.

در چنین یک حالی حکومت پاکستان و آی.اس.آی بشمول حامیان غربی و عربی جهاد به این تصور بودند که در فردای خروج کامل قوای شوروی از کشور ، حکومت کابل طی دو سه هفته یا یک ماه بویژه کلان شهرهای مرزی از جمله جلال آباد به سقوط مواجه گردیده پیروزی جهاد به ثمر می‌نشیند ، از اینرو پاکستان در ترتیب جدول زمانی در جریان مذاکرات ژنیو

در نخستین مرحله بر خروج قوای شوروی از جلال آباد به انگیزه گویا برگشت مهاجران به وطن پافشاری نموده بود.

در میان دیپلماتان خارجی نیز عدم اطمینان احساس شده بود. با مسدود شدن سفارت آمریکا، سفارت خانه‌های دیگر نیز در واژه‌های خویش را بسته و خانواده‌های خود را به بیرون فرستاده می‌گفتند این تلاش برای نجات دادن از کشتی در حال غرق شدن است و در عین حال می‌گفتند با آمدن رژیم نو دوباره بر میگردند.

بالاخره بعد از امضای توافقات ژنیو در اپریل ۱۹۸۸، و بر اساس جدول زمانی توافق شده نخستین قطعات شوروی دو لوی میکانیزه جلال آباد را در برج می سال متذکره برابر ماه ثور سال ۱۳۶۷ ترک و از طریق کابل و حیرتان در یک مسیر مخملین بدون اینکه کسی بر آن گلوله شلیک نماید، و نگارنده شاهد آن بود از طریق حیرتان کشور را ترک کرد.

با آغاز برنامه خروج، نظامیان شوروی مقیم کشور در همه جا در گارنیزونهای خود مواضع تدافعی اختیار نموده به تأمین روابط و دادوستد با گروه‌های مجاهدین، به نظاره گر اوضاع تبدیل شده بودند، اما در عین حال حملات گروه‌های جهادی در همه عرصه‌ها علیه دولت شهرها، گارنیزون‌ها، پوسته‌ها و مسیر شاهرها از شدت بی سابقه برخوردار گردیده بود.

جنرال اختر رئیس قدرتمند آی.اس.آی در دهه هشتاد میلادی رهبر و هدایت کننده اصلی نبرد گروه‌های مجاهدین علیه دولت افغانستان و قطعات شوروی بود او از سلف خود نصرالله بابر این ایده را به ارث برده بود که بر قراری حکومت اسلامی در کابل لازمه تأمین امنیت پاکستان در مقابله با هند است. او در هیاهو و کشمکش‌های هشت ساله با موفقیت مانع نفوذ و ارتباط مستقیم آمریکایی‌ها با گروه‌های جهادی افغان گردید، و مطابق به میل خود بخش اعظم کمک‌های سلاح و مهمات و پول آمریکا را در اختیار گروه‌های بنیادگر حکمتیار، خالص، سیاف و ربانی قرار داده بود، مجاهدین افغان او را پدر و حامی خود می دانستند.

جنرال حمید گل که بعد از کشته شدن جنرال اختر یکجا با ضیاءالحق دیکتاتور نظامی در یک سانحه هوایی مرموز در ماه اگست ۱۹۸۸ م، بریاست آی.اس.آی رسید. او برنامه دیگری داشت، یعنی تشکیل یک حکومت انتقالی مجاهدین در پاکستان سپس تصرف شهر جلال آباد که در پنجاه کیلومتری مرز قرار دارد و سپس حملات سراسری برای تصرف کابل و سراسر کشور.

ستيو كول در كتاب جنگ اشباح^(۱) صفحه ۱۷۹ نگاشته است: «روز ۶ مارچ ۱۹۸۹ [بی نظیر بوتو] جلسه ای مسئولان بخش افغانستان آی.اس.آی. دایر نمود تا روی پیشنهاد حمید گل مبنی بر حمله بر جلال آباد تصمیم اتخاذ کند. هیچ افغانی در آن جلسه حضور نداشت؛ اما بینظر بوتو چنان از آی.اس.آی. نگران بود که از سفیر [امریکا] اوکلی دعوت نمود که در آن جلسه شرکت کند. اوکلی گرچه دستوری از واشینگتن دریافت نه کرده بود که مطابق به آن عمل کند، اما در جلسه شرکت نمود. راه‌های مختلف مورد بحث قرار داده شد. حمیدگل به بوتو وعده داد که جلال آباد در ظرف یک هفته سقوط خواهد کرد. بوتو میگوید که حمیدگل چنان پرشور و با اعتماد صحبت میکرد که او فکر میکرد که ممکن جلال آباد در ظرف ۲۴ ساعت سقوط کند. ... سی. آی. ای در

1. Coll, Steve (2004). Ghost Wars: The Secret History of the CIA, Afghanistan, and Bin Laden, from the Soviet Invasion to September 10, 2001 Penguin Press. ISBN 1-59420-007-6

عملی کردن این برنامه وارد عمل شد.

سی.آی.ا. ضمن جلسات متذکره ، یک پلان مخفی را افشا کرده بود که هدف آن قطع شاهراه میان کابل و جلال آباد بود. این سرک اسفالت شده ، از نگاه حرکات نظامی خیلی آسیب پذیر میباشد ، زیرا امکانات تأسیس «کمینها» و نقاط مقاومت، در ساختار فیزیکی اراضی دره ای بین سروبی و سرکندو بابا ، فراوان اند. علاوه بر آن در مسیر این جاده تعداد زیاد پل و یلچک وجود دارد که تخریب هریک از آنها پروسه ای اکمالات را برای یک مدت قابل ملاحظه متوقف ساخته میتوانست . سی.آی.ا. برای تخریب پلها و جاده ، ماین های مخصوص را تدارک دیده بود که شکل مخروطی داشته و انفجار آن درجاده حفره های عمیق را بوجود می آورد.

آی.اس.آی. برای تطبیق پلان متذکره ، یک تعداد از قوماندانان منطقه سروبی را، بخاطر آشنایی با پلان مذکور و شیوه های استفاده از ماین های مخروطی، در پشاور جمع کرد . افسران سی.آی.ا. نقشه ماهواره پی را که به کمک سفینه های فضایی آماده شده بود، بر روی اطاق هموار نموده و یکجا با افسران آی.اس.آی. نشان میدادند که ماین ها در کجا انفجار داده شود و ماشیندار ها برای حمله بر کاروان های نجیب در کجا نصب شوند.

یک سناتور پاکستانی به اسم عثمان کاکر ، در برج جولای ۲۰۲۰ م در مجلس سنای پاکستان در باره افغانستان صحبت مفصلی ارایه کرد ، که چند نکته آن چنین است : « کرنیل امام در کتاب اش قصه های جهاد نوشته که ما « نودوپنج هزار افغان را آموزش داده به افغانستان بنام جهاد فرستادیم ، در جنگ جلال آباد اسلم بیک ، حمید گل ، امریکایی ها عرب ها اروپایی ها همه یکجا حمله کردند و شکست خوردند پاکستان میخواست افغانستان را با مبدل نمودن به صوبه پنجم خود ، خط دیورند را از میان بردارد».

شهر حجاج راولپندی:

حکومت پاکستان که توافقات ژنیو مبنی بر خروج نظامیان شوروی را از افغانستان در ماه اپریل ۱۹۸۸ به نیابت از گروه های هشت گانه مجاهدین مقیم آنکشور در حالی امضا نموده بود که زمانبندی خروج « نه ماهه » بتاریخ ، پانزده ماه فبروری ۱۹۸۹ ، « ۲۶ دلو سال ۱۳۶۷ » خ تکمیل میگردد جدول خروج « نه ماهه » در واقع دو رویداد را محک زده بود: یکی اینکه بر اساس جدول زمانی نیروهای نظامی شوروی باید کشور را ترک دهند ، و دومی اینکه پاکستان جهت تشدید جنگ ها در داخل کشور و بسیج تنظیم های جهادی مقیم پاکستان بدور یک حکومت جهادی که قدرت را در کابل، به مجرد خروج نظامیان شوروی از دولت کشور که دچار فروپاشی خواهد گردید بدست گیرد ، به مساعی پرداخته بود.

آی.اس.آی با توافق و هزینه پردازیهای آمریکا و سعودی در اوایل هفته سوم فبروری ۱۹۸۹ در شهر « حجاج راولپندی » همایشی را با شرکت سران تنظیم های هفتگانه افغان مقیم پاکستان با تعدادی از هواداران شان و هشت گانه ایران « حزب وحدت اسلامی شیعیه هزاره » تحت ریاست عبدالکریم خلیلی و شماری از اعضای آن از ایران جهت اشتراک در همایش گزینش حکومت موقت مجاهدین آمده بودند ، برگزار کرد.

حرف و حدیث در باره همایش راولپندی دامن درازی دارد ، بنابر دوری از مبحث اصلی بان نمی‌پردازیم . اما به گفتن نیاز خواهد بود که ، این همایش را آی.اس.آی سازمان داده و اداره میکرد ، درحالیکه پنجصد تن خبرنگار خارجی برای پوشش خبری آن آمده بودند اما جلسه بعد از ده دقیقه سری اعلام گردید و از حضور خبرنگاران در همایش با خشونت ممانعت بعمل آمده بود و چالش‌های دیگر مانند تباین سنی و شیعه که تداعی اختلاف سعودی و ایران را به نمایش گذاشته بود ، منازعات بر سر ساختار حکومت ، تعیین رئیس و تقسیم کرسی‌های وزارت خانه‌ها ، توزیع پول توسط سعودی‌ها برای خرید و فروش ارای مورد نظر ، عمده‌ترین این چالش‌ها بوده‌است.

بالاخره بعد از دو هفته جرو بحث‌ها روز ۲۴ فبروری سال ۱۹۸۹ م صبغت‌الله مجددی با کسب ۱۷۴ رأی بر حریفش رسول سیاف با اختلاف یک رأی پیروز گردید و بریاست حکومت موقت برگزیده شد.

صبغت‌الله مجددی رهبر جبهه نجات ، با هیجان و حیرت زده در نخستین موعظه خود بگونه‌ی پر طمطراق وعده داد بود که طی یک ماه آینده دولت او به افغانستان منتقل میگردد و از هم‌اکنون کارهای خود را آغاز خواهد کرد.

هرچند هیچ‌یک از وعده‌های صبغت‌الله مجددی عملی نگردید اما آهنگ بیانیه اش در آنروز آشکار میگردد که او از تصمیم پاکستان مبنی بر تهاجم و اشغال شهر جلال آباد بعنوان مرکز حکومت اش مطلع بوده و از همین رو انتقال حکومتش را به داخل کشور نوید داده بود .

ب - اوضاع سیاسی نظامی افغانستان:

در یک توضیح فشرده می‌توان گفت ، دولت افغانستان در اوایل سالهای ۱۳۶۶ خ در مطابقت با ابعاد سیاست مصالحه ملی ، در حالیکه کنفرانس « ژنیو » مبنی بر خروج نیروهای شوروی از کشور تحت رهبری ملل متحد در تداوم بود ، در چشم انداز آینده ناشی از فیصله‌ها و جدول زمانی خروج قوای شوروی از افغانستان ، خودش را آماده کرده بود.

موافقتنامه ژنیو - بعد از آنکه در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ میلادی نیروهای شوروی داخل افغانستان گردید ، سازمان ملل متحد در ۱۴ ماه جنوری ۱۹۸۰ م در جلسه اضطراری خود قطعنامه‌ی بی‌مبنی بر خروج نیروهای شوروی از افغانستان تصویب کرد.

به تاسی ازان به تاریخ ۱۵ ماه می ۱۹۸۰ م بیرک کارمل رئیس دولت جمهوری دموکراتیک پیشنهاد مذاکرات مستقیم با پاکستان و ایران را مطرح کرد تا در ازای قطع مداخلات زمینه خروج نیروهای شوروی فراهم گردد.

در سال ۱۹۸۲ دیگورودو ویز بحیث نماینده خاص ملل متحد تعیین و دستورالعمل مذاکرات را در چهار زمینه زیرین پیشنهاد کرد:

- ۱- متوقف کردن مداخلات از کشورهای همسایه به افغانستان.
- ۲- خروج نظامیان شوروی از افغانستان.
- ۳- بازگشت داوطلبانه مهاجران افغان بوطن
- ۴- تضمین های بین المللی.

مذاکرات در دوازده دور «هفت سال» از ۱۶ ماه جون ۱۹۸۱ تا اپریل ۱۹۸۸ تداوم حاصل کرد. جدول زمانی خروج نیروها شوروی نیز طی «نوماه» میان کابل و مسکو توافق صورت گرفت. موافقتنامه ژنیو به تاریخ ۸، اپریل ۱۹۸۸ م، میان وزیر خارجه افغانستان و وزیر خارجه پاکستان در حالی امضا گردید که نخست، تنظیم های مجاهدین در طول تداوم مذاکرات به کنفرانس راه داده نشده بودند. پاکستان به نیابت تنظیم های جهادی افغان هم سخن می گفت و هم توافقنامه را امضا کرد. و ثانیاً- آمریکا و شوروی بحیث تضمین کننده گان در پای اسناد امضا گذاشتند. از اینرو دولت در دوعرصه، سیاسی و هم نظامی به تمهیدات پرداخته بود:

در عرصه سیاسی:

واضح است که مهمترین میراث و یا سنخ فکری و اندیشه پی هر جریان و یا رهبر نه در طرح های منجمد و متحجر بلکه در طرح ها و نظریات خلاق و پویا برای حل مسایل است. «سیاست مصالحه ملی» که حل قضیه کشور را از طریق سیاسی حل و فصل میکرد و بعد ها رأس آن در «عملیه صلح ملل متحد»^(۲) برای حل قضیه کشور بازتاب یافته بود از اندیشه های خلاق و مشکل گشای کشور بود، که یک حکومت به موافقت همه جناح های درگیر را در کابل مستقر میکرد و فقید داکتر نجیب الله با اقدام های جسورانه خود مانند انصراف از قدرت و تسلیمی آن به حکومت مؤقت توافق شده ی ملل متحد، و خروجش از کشور که شامل عملیه صلح سازمان ملل بود راه را برای تحقق صلح در حالی هموار نموده بود که مردم کشور که از جنگ و جهاد؟ مورد نظر گروه های که در پاکستان اقامت داشتند به ستوه آمده بودند، انرا مورد حمایت قرار داده و یگانه راه برای حل قضیه کشور پنداشته بودند.

سیاست مصالحه ملی بعد از سالهای ۱۳۶۶ علی الرغم مخالفان درونی بیرونی اش به افزایش اعتبار و اتوریته دولت و تأمین روابط حسنه ی آن با مردم تاحدی زیادی مساعدت رسانده بود مسئله ایکه با پیوستن جوانان به صفوف قوت های مسلح را تا اندازه ی تسهیل نموده بود.

۲- عملیه صلح ملل متحد متأسفانه در آخرین روز تحقق توسط یک کودتای ایتلافی، خزنده از شمال در اوایل ماه ثور ۱۳۷۱ خ توسط فرماندهان جنگها داخلی رشید دوستم، احمد شاه مسعود بهمکاری شماری از نظامی ها و سیاسی های دولتی مانند جنرالان نبی عظیمی، اصف دلاور و علومی ها ووکیل وزیر خارجه با عدم وفاداری به تعهد خود، به غایله کودتا پیوسته بودند به شکست مواجه گردید که تبعات مشخص آن آغاز و تداوم جنگهای داخلی و خونریزی های سه دهه پسین است از اندیشه های خلاق و مشکل کشای کشور بود که یک حکومت موقت به موافقت همه جناح ها را جاگزین حکومت افغانستان میکرد، و فقید داکتر نجیب الله، با اقدام های جسورانه خود مانند انصراف و استعفا از کرسی و قدرت، و تسلیمی آن به حکومت موقت، خروج از کشور که جز عملیه صلح بود راه را برای تحقق آن در حالی هموار نموده بود که مردم کشور که از جنگ و جهاد به ستوه آمده بودند انرا مورد حمایت و یگانه راه برای حل معضله کشور پنداشته بودند

- حزب حاکم ، حزب دموکراتیک خلق «حزب وطن» از انحصار قدرت صرف نظر کرد ، در راه سیستم چند حزبی و پلورالیسم سیاسی گام برداشت . این مسئله به شرکت احزاب داخل کشور خبره گان بیطرف شخصیت های مستقل در حوزه قدرت در کرسی های بلند مانند قوای ثلاثه دولت ، ولایات و سفارت ها در حالی منجر گردیده بود ، که با به نمایش گذاشتن ابعاد مشارکت و اجماع ملی مبتنی بر سیاست مصالحه ملی تا حدودی به تحکیم پایه های دولت در داخل و خارج مساعدت رسانده بود .

در عرصه نظامی:

- با تلخیص شماری از مسایل شایسته ذکر است ، که دولت افغانستان در چهار چوب پیشرفت ها در کنفرانس ژنیو به بازاندیشی استراتژی های نظامی که توانایی های دفاعی را بعد از خروج قوت های شوروی ارتقا می بخشید مبادرت ورزیده بود . در این مسیر چند اقدام را اجرایی نموده بود؛

- یک ، در نخستین اقدام قوماندانی اعلی قوت های مسلح که از قبل بعنوان یک ارگان در رهبری و مواظبت از اوضاع نظامی کشور از تجارب و نقش برانزده بر خوردار گردیده بود نهاد متذکره را به منظور ارتقای بیشتر موفقیت کاری آن ، از لحاظ کمی و کیفی که در راس آن شخص رئیس جمهور داکتر نجیب الله و معاونیت انرا جنرال محمد رفیع به عهده داشت بیشتر از پیش تقویت کرد.

-- دو دیگر ، دولت نیروهای نظامی اش را از مناطق و اطراف دور دست کشور بیرون کشیده و در مناطق آسیب پذیر و محلات مهم در بیرون از شهرها و مسیر شاهرا ها جابجا کرده بود ، انگیزه چنین اقدام ها اولاً در مسئله دشواری های گسترده در اکمالات آن ها و ثانیاً اینکه دولت بگونه هوشمندانه ، با توجه به سیاست مصالحه ملی اش ، پذیرفته بود که بگذار گروه های بنام مجاهدین از پاکستان و ایران بیایند و در انجاها حکومت مورد نظر خود را ایجاد و هنجار حکومتداری خود را به نمایش بگذارند ، و مردم خود مشاهده کنند و قضاوت نمایند

در نخستین مرحله ولایت کنر تخلیه گردیده بود ، بدنبال تخلیه ، گروه های جهادی از پاکستان سر رسیده و در نخست بر مسئله اخذ قدرت میان هم بجنگها و استخوان شکنی های بشدت خونین پرداخته و سپس ، یک حکومت ماورای خشن و سختگرا نه مذهبی و هابی را بر خلاف انتظارات مردم ایجاد نموده ، که مورد حمایت مردم قرار نگرفته بود.

و سپس دولت قراگاه قول اردو مرکزی که دو فرقه آن در ننگرها و کنر وضع الجیش داشت به آنجا منتقل و دو لوای سرحدی را از جنوب از ارگون و بایانخیل بیرون کشیده و فرقه نمبر شصت را از ترکیب آن بوجود آورده در تأمین امنیت شاهراه کابل جلال آباد که قرار گاه آن در سروبی بود موظف نموده بود . با آغاز حملات گروه های که از پاکستان می آمدند بر مسیر بزرگراه گابل، جلال آباد ، به منظور هماهنگ نمودن فعالیت نیروها یک گروپ اوپراتیفی دایمیرا در سروبی که فعالیت نیروها و دو فرقه مسیر شاهراه را سوق و ادره میکرد تحت فرماندهی جنرال گلرنگ ایجاد نموده بود.

- سه- به ایجاد یک نیروی نظامی بنام گارد جمهوری دست یازیده بود ، در سال ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ خ کادرهای افسری و پرسونل آن حدود « ۱۴۰۰۰ » در « دو فرقه ، سه لواء پیاده ، غند توپچی ، کندک سکاد^(۳) ، کندک های اورگان ، کشف ، استحکام ، مخابره ، کشف مخصوص ، و دیگر «شعبات» با اسلحه و تجهیزات مدرن آن متشکل گردیده قلعه بالاحصار را وضع الجیش اختیار نموده ، حضور سنگین اش در صحنه دفاعی قابل ملاحظه بود.

- چهار - به آموزش همگانی نظامی سازمانهای ملکی حزب دموکراتیک خلق و سایر سازمانهای ملکی ، اقدام صورت گرفته بود ، و طی شش ماه شماری حدود « دوصد پنجاه هزار » تن افراد ملکی حامی سیاستهای دولت آموزشهای نظامی را فرا گرفته و آماده دفاع گردیده بودند . بعدها در استمرار جنگ و تجاوز از پاکستان رزمندگان حزب دموکراتیک خلق به جبهات نبرد گسیل گردیده و نقش چشمگیری ایفای نموده بودند

- پنج - دولت ارتقای درجهٔ احضارات محاربوی ، و آماده گی های تاکتیکی نیروهای مسلح در شرایط بعد از عودت قطعات شوروی را ، بعنوان عنصر اساسی مؤفقیت مورد توجه قرار داده بود ، در این راستا به ارتقای آموزشهای مسلکی اجرای تطبیقات ها ، ارتقای کیفیت آموزشهای فرهنگی ، معلوماتی ، تحکیم دسپلین نظامی ، آموزشهای تخنیکی ، اکمال پرسونل رفع چالش های جلب و احضار ، صرفه جویی در مصارف مهمات و مواد نفتی ، و ارتقای فعالیت ارگانهای کشفی ، بهبود ارتباط با مردم ، توجه معطوف نموده بود.

از آنجاییکه تبلیغات مخالفان مانند ، شبی رعب انگیزی در فضا طنین افکنده و روحه و مورال منسوبان نیروهای مسلح را هدف قرار داده و در رأس آن ، سقوط دولت بعد از خروج نیروهای شوروی مورد تبلیغ و ترویج قرار گرفته بود ، و دشمن شایع نموده بود که جان و مال نظامی ها و مامورین دولت که به مجاهدین الحاق نمایند در امان خواهد بود.

از اینرو دولت برای طرد تهاجم گمراه کنندهء مخالفان و حفظ روحیه و مورال منسوبان نظامی اقداماتی را بعمل نموده بود ، در مصوباتی قوماندانی اعلیٰ به وزارت های قوای مسلح هدایت داده شده بود که روحیه سرباز پر اهمیت ترین عامل در شرایط حاضر محسوب می شود در کنار آمادگی های محاربوی به ارتقای روحیه و مورال منسوبان توجه مبذول گردد و بر تمام عوامل مؤثر در روحیه منسوبان مانند ، صحت ، پرداخت معاشات ، معیشت ، تغذیه و البسه ، و استراحت رفاقت رزمی ، دوستی و همبستگی ملی ، بدور از هرگونه تعصبات مذهبی و قومی و زبانی در تأمین نیازهای روانی ، اعتماد به نفس ، اقدام جدی صورت گیرد .

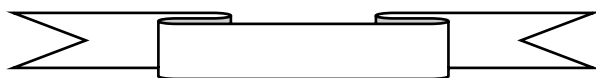
نتایج کار تاحدودی به بهبود وضع احضارات محاربوی تحکیم دسپلین نظامی جلوگیری از فرار در میان قطعات قوتهای مسلح مساعدت رسانده بود.

۳- یک نوع راکت از خانواده راکت های بالستیک کوتاه برد ساخت اتحاد شوروی است که انواع متنوع آن بعد از دهه پنجاهم میلادی ساخته شده بود منزل پرتاب آن از ۱۸۰ تا ۳۰۰ کیلو متر و وزن آن ۵۹۰ کیلو گرام و طول آن ۱۱،۲۵ متر را بخود اختصاص داده است و در برابر اهداف مستحکم و مجتمع که دارای موج ضربه بوی تخریب است استعمال میگردد

همزمان شایسته ذکر است که اوضاع سیاسی نظامی بعد از امضای توافقات ژنیو، ماه حمل سال ۱۳۶۷ خ و جدول زمانی خروج « نه ماهه» قوای شوروی، مطابق امیال دولت سیری اطمینان بخشی نداشت یک نوع آسیب‌پذیری و شکننده‌گی را به نمایش گذاشته بود. رنگ و هوایی عدم اعتماد به توانایی‌های دولت در مقابله علیه تجاوز پاکستان و ایران و گروه‌های جهادی وابسته آن‌ها بر بام و بوم جامعه چون بهمن فرو می‌بارید. ، تبلیغات گسترده غرب و کشورهای حامی جهاد و گروه‌های جهادگرا القاعده که در فردای خروج قوای شوروی از افغانستان دولت کشور به سقوط مواجه می‌شود، همه جا طنین وهم‌انگیزی افکنده بود.

چنین تبلیغاتی سایه زیانبارش را، قبل از همه بر قوت‌های مسلح افکنده بود، پدیده‌ی فرار، ترک وظیفه و پیوستن جوانان را به دوره خدمت مکلفیت به دشواری‌های بیشتر از قبل مواجه نموده بود. شماری از افراد دولتی و نظامی‌ها، و حزبی‌ها راه فرار و خروج از کشور را در پیش گرفته شماری نزد تنظیم‌های جهادی به پاکستان، که با آی.اس.آی بشدت وابسته بودند متواری گردیده بودند.

دولتی‌ها نظامی‌ها و اواخوانان که به پاکستان فرار نموده بودند در کنترل آی.اس.آی قرار گرفته و شماری مانند آقای «صادق فطرت ناشناس» با اخذ معاشات اعزازی ماهوار مورد استقبال قرار گرفته بودند.



فصل دوم

نیروهای مهاجم بر جلال آباد:

نبرد جلال آباد هم به دلیل شرکت طیف گسترده ی نیروهای مهاجم و هم بنابر وسعت جغرافیای درگیری از تورخم تا جلال آباد، و زنجیره آن در مسیر شاهراه تا کابل و هم بنابر بازتاب آن بعنوان یک مقاومت و دفاع قهرمانه از میهن بعنوان بزرگترین رویداد در متن تاریخ ما، از جایگاه ویژه ی برخوردار است.

از آنجاییکه ارتش و سازمان استخبارات نظامی پاکستان «آی.اس.آی» پیروزی خود را در جنگ جلال آباد در تفوق نظامی و روحیه و مورال بلند جهادی؟ محاسبه نموده بودند، از اینرو طیف گسترده نیروها:

۱- ارتش پاکستان

۲- سازمان القاعده

۳- گروه های جهادی افغان مقیم پشاور، اسیر استراتژی پاکستان، در آن مستقیماً اشتراک نموده بودند



جنرال حمید گل رئیس استخبارات نظامی پاکستان
فرمانده جنگ جلال آباد

۱- ارتش پاکستان: (۴)

بخش اصلی نیروهای های مهاجم بر جلال آباد را ارتش پاکستان تشکیل داده بود.

ارتش متذکره در آن برهه بلحاظ کمیت و کیفیت یکی از ارتش های نیرومند در مقیاس جهانی محسوب میگردید ، شماری از کشورهای آسیایی و آفریقایی کادر های افسری زمینی و هوایی ها را برای ارتقاء آموزش ها به پاکستان می فرستادند.

پاکستان در نیمه دوم قرن بیستم با سپری نمودن چهارکودتا نظامی ، سه جنگ با هندوستان و بویژه بعد از شکست در سال ۱۹۷۱ م ، آزادی بنگله دیش به چالش های گسترده اجتماعی اقتصادی و نظامی مواجه گردیده بود .

برای اتخاذ تمهیدات در فرایند جنگ ها و بسیج اذهان علیه یگانه دشمن اش هندوستان به هویت اسلامی که همان ایدیولوژی اسلامی است در همه حال پناه برده است .

پاکستان بهمان مقیاسیکه به دفاع از قلمرو اش متعهد است بهمان اندازه به مرزهای ایدیو لوژیک اش که همان هویت اسلام گرایی نیز متکی است . از آنجهت هم بخاطر اسلامی سازی مردم مسلمان وهم آماده سازی مردم علیه هندوستان امکاناتش را وقف نموده است .

با توجه بان پاکستان طی دهه هفتاد میلادی و بویژه بعد از کودتای جنرال ضیا الحق تندوران اسلامی افغان که از فشار حکومت کودتای سردار داوود به پاکستان متواری گردیده بودند، استفاده از آن ها را بدو هدف مضاعف یعنی هم علیه افغانستان و هم علیه هندوستان از آن ها پذیرایی نموده تحت آموزش های نظامی و چریکی قرار داده بود.

حکومت پاکستان به منظور چالش آفرینی برحکومت های افغانستان ، که با پی افگندن دوستی با هندوستان و اتحاد شوروی انوقته بر عدم رسمیت خط دیورند پامی فشردند ، با وسیله قرار دادن تندروان مذهبی افغان ، جنگی افغان کشی و مسلمان کشی را که جهاد ؟ اسلامی عنوان داده بود در نخست بر ضد حکومت سردار داوود ، با حملات مسلحانه در سال ۵۴ بر پنجشیر لغمان کنر و ارگون ، و سپس علیه حکومت جمهوری دموکراتیک، در دوران زمامداری جنرال ضیا والحق دیکتاتور نظامی پاکستان، که گفته بود « آب در افغانستان باید در غلیان نگهداشته شود » تجاوز را چنان شدت بخشیده بود که پای عساکر شوروی را ، که با دولت دموکراتیک در برج قوس سال ۱۳۵۷ پیمان استریتژیک عقد نموده بود جهت کمک و دفع و طرد جهاد گرایی و تجاوز از پاکستان و ایران به افغانستان آورد.

از آن به بعد پاکستان موقعیت خود را در جبهه نخست مقاومت ضد شوروی تعریف کرد و مورد توجه آمریکا و غرب که درگیر جنگ سرد با اتحاد شوروی آنوقته بودند ، قرار گرفت و با سرازیر گردیدن کمک های ملیاردی غرب برایش ، افغانستان را بیک میدان جنگ وحشتناک، میان

۵- با توجه به بیلانس نظامی کشور ها در سطح جهان که همه ساله دستخوش تغییر میگردد ، ارتش پاکستان نیز بعد از ۱۹۸۸ و شکست در بنگله دیش به بهبود بیشتر کیفیت پرداخت ، چنانچه بعد ها بر اساس فهرست منتشره گلوبال فایر پاور در سال ۲۰۱۹ م بودجه نظامی ارتش پاکستان هفت ملیارد دالر ، کمیت پرسونل آن بشمول قوای احتیاط ۱،۴۲۴۰۰۰ ، نفر تعداد تانک های آن ، ۲۹۱۴ چین و طیارات آن ۹۱۴ بال طیاره ، و ۸ تحت البحری را در حالی در اختیار دارد که در سال ۱۹۹۸ م دارای بم هسته پی گردیده و حدود ۱۲۰ کلاهک هسته پی را بدست دارد .

غرب و شوروی که قربانیان اصلی ان افغانها بودند مبدل کرد.

در هفت سال تداوم کنفرانس ژنیو مبنی بر خروج قوت‌های شوروی از کشور تحت سرپرستی سازمان ملل متحد این حکومت پاکستان بود که با شرکت در کنفرانس بجای گروه‌های جهادی افغان در حالی قضاوت و تصمیم اتخاذ میکرد که بنابر انگیزه‌های گونه‌گون خروج شوروی از افغانستان را در راستای منافع اش تصور نمیکرد.

اما در نهایت بنابر فشارهای مضاعف، وقتی جدول زمانی خروج قوای شوروی را پذیرفته بود، که سقوط دولت افغانستان در فردای خروج قوای شوروی و جابجایی حکومت اسلامی مجاهدین را در «جلال آباد» و شناخت آن بحیث حکومت قانونی افغانستان از سوی کشور های حامی جهاد مانند آمریکا و غرب، را استراتژی خود برگزیده بود.

از همین رو با بیای خروج قوت‌های شوروی از کشور، حکومت و ارتش پاکستان تمهیدات الزامی را با آماده نمودن «سازمان القاعده»^(۵) و گروه‌های جهادی افغان که آی.اس.آی رهبری انها را در دست داشت برای تهاجم بر جلال آباد سازماندهی و بسیج نموده بود.

ستیو کول، در کتاب جنگ اشباح آورده است: مفکوره حمله بر جلال آباد کار «مجاهدین» نبود، بلکه این حکومت پاکستان، به همکاری سی.آی.ا. بود که پلان حمله بر جلال آباد را طرح و به «مجاهدین» هدایت داد تا در تطبیق آن شرکت کنند.

آی.اس.آی. قبلاً در نوار سرحدی در نزدیکی لال پوره، مناطق ورسک و شلمان، قریه جات همجوار گوشته و غیره حدود هفت هزار نفر از ملیشه های خود را جابجا کرده بود.

حمید گل رئیس آی.اس.آی. به بینظیر بوتو وعده داده بود که جلال آباد در ظرف یک هفته سقوط خواهد کرد. مامورین سی.آی.ا. و آی.اس.آی. جلسات متعددی جهت پلا گذاری دقیق عملیات محاروبی تدویر نموده بودند. آنها در طول ده سال گذشته گروه‌های «مجاهدین» را در گروپهای کوچک گوریلائی مورد استفاده قرار داده بودند، اما اکنون وضع به گونه دیگری بود، آنها باید نیروهای تحت امر خود (مجاهدین، عربهای اجیر، نیروهای ملیشه پاکستانی...) را به یک جنگ رویارویی و یا جبهه پی سوق میکردند، که با جنگ های پارتیزانی تفاوت کلی داشت. به همین خاطر توجه بیشتر به مسایل کوردیناسیون، تشریک مساعی، ارتباط مخابره مطمئن و اکمالات لوژستیکی در جلسات متعدد مامورین سی.آی.ا. و آی.اس.آی. مبذول میگردد.

گذارشات اطلاعاتی دولت افغانستان شرکت یک فرقه نمبر ۱۱ پاکستان و دو لوای سرحدی ارتش پاکستان که بوسیله آتش های راکتی و توپچی ریکتیف و دور منزل حمایه میگردد بر علاوه قطعات و جزوتام های که در اکمالات لوژستیکی برای گروه‌های جهادی عربی و افغانی سهیم بودند، تأیید میکرد.

۵- احمد رشید در کتاب طالبان، زنان و مواد محدره، تعداد جهادی های خارجی والقاعده را یک صد هزار نفر، مستند به ارقام ثبت شده در ادارات پاکستانی ارایه داده است. در حالیکه این رقم در ادارات امنیتی افغانستان در انبره که نگارنده انرا ملاحظه کرده بود تعداد یکصد و بیست هزار نفر گذارش داده شده بود

۲: مجاهدین عربی، و سازمان القاعده در جنگ جلال آباد:

دومین نیروی مهاجم بر جلال آباد را مجاهدین عربی تحت رهبری عبدالله عزام، و سازمان القاعده تحت رهبری اسامه ابن لادن و عجمی های دیگر از چندین کشور آسیایی که تعداد شان به « سه هزار نفر » بالغ می گردید تشکیل داده بود.

در سال ۱۹۷۹ م آوانیکه پاکستان تنور جنگ را زیر نام جهاد نخست علیه دولت سردار داوود و سپس علیه دولت دموکراتیک شعله ور نگهداشته بود که پای اتحاد شوروی وقت را که متحد استراتژیک دولت دموکراتیک بود برای دفع و طرد تجاوزات از پاکستان که دوست آمریکا بود به افغانستان کشانید، آنگاه جنرال ضیاالحق دیکتاتور نظامی پاکستان برای اینکه از یکسو کمک های کشورهای آمریکا و غرب مخالف شوروی را بدست آورد و از سوی دیگر نیروهای جهادی را در مبارزه علیه هند در کشمیر بسیج نماید به بهانه اینکه هدف شوروی رسیدن به آب های گرم، و او در خط اول مبارزه و تکیه گاه جهاد علیه شوروی قرار دارد، بهمه سفارتهای خود هدایت صادر نموده بود که به تمام کسانی که آرزوی سفر به سنگر های جهاد افغانستان



را داشته باشند بدون هیچ ممانعتی ویژه صادر نمایند. به تاسی از آن از سی و پنج کشور عربی، افریقایی و آسیایی در طول دهه شصت خورشیدی جهادی ها به پاکستان وارد گردیده بعد از سپری نمودن آموزش های نظامی به جبهات خونین جنگ و جهاد به افغانستان فرستاده می شدند.

عرب های القاعده

عبدالله عزام یکی از معروف ترین مرشد های جهادی چریک فلسطینی و عضو جنبش اخوان المسلمین که برضد اسرائیل می جنگید با ترک جبهه جهاد ضد اسرائیل در سال ۱۳۸۰ م به پشاور آمد، و زمینه ورود ده هزار جوانان افراطی مسلمان را در تماس با آی.اس.آی و سازمان سیا، مربوط آمریکا به پاکستان فراهم آورد و با سپری نمودن دوره های آموزشی نظامی و جهادی که قتال و شهادت طلبی را تلقین میکرد، به جبهات جنگ در افغانستان می فرستاد.



عزام جهت جلب کمک‌های پولی کشورهای غربی و عرب‌های سلفی، دفتری را بنام «مرکز الخدمات المجاهدین» در پشاور ایجاد کرد، او همچنان «بقول داکتر توماس هاگ گامر در کتاب کاروان، از دسترسی بی حد و حصری به خاک ایالات متحده آمریکا برای جمع‌آوری کمک‌های مالی و سربازگیری برخوردار بود.

عبدالله عزام (۶) در وسط پهلوی برهان الدین ربانی

بدنبال عبدالله عزام، در سال ۱۹۸۲ اسامه ابن لادن به پشاور آمد و هر دو در جلب افراطی های اسلامی از کشورهای مختلف تلاش‌های گسترده را انجام داده بودند. اندکی بعد لادن دفتری را برای جلب کمک‌های حامیان جهاد افغانی بنام «بیت الانصار» در پشاور ایجاد کرد. او با توجه به رشته تخصصی اش در ساختمان، در ژوره خوست و جاجی میدان و مغاره های کوه توره بوره، و هم چنان در مناطق ثمرخیل در جنگ جلال آباد محلات مستحکم و محفوظی را در دل تپه ها و کوها برای تذخیر اسلحه و مهمات و اقامت جهادی ها اعمار نموده بود. کمپ جاجی میدان او بنام «الماسده» یعنی «بیشه شیران» بیشتر معروف است. شماری از آگاهان به این نظر اند که ابن لادن همین جا در سال ۱۳۶۴ خ سازمان القاعده را تهداب گذاشته بود. و سازمان القاعده را بحق می‌توان یکی از تولیدات جهاد افغانی بر شمرد.

۶- عبدالله عزام بعنوان یک مبلغ افراطی و با تعریف و تبلیغ جهاد بعنوان یک وجیبه دینی که انرا جهاد قتالی تصور میکرد مسولیت جهانی شدن پدیده جنگ افرین جهاد را به عهده گرفته بود او به داخل افغانستان همیشه مخفیانه نزد تنظیم های افغان و عرب‌ها سفر میکرد و با تشجیح گروه‌های جهادی به کشتن و کشته شدن، به آنها کمک‌های پولی و اسلحه و مهمات ارایه میداد بیشتر با حزب اسلامی، جمعیت اسلامی و شورای نظا و اتحاد اسلامی سیاف، و حزب اسلامی خالص روابط تنگاتنگی بر قرار نموده نماینده هایش را برای جهاد؟ مورد نظرش نزد آنها می‌فرستاد. چنانچه تنها در لوگر در جبهات حزب اسلامی حدود چهار هزار عرب‌ها در اواسط دهه شصت بر ضد دولت افغانستان می‌جنگیدند. با احمد شاه مسعود نیز روابط بهتری داشت نماینده اش نزد شورای نظار شخص به اسم انس، بوده است، او در جریان سفر هایش قصه ها و حکایات مجاهدین را که اکثراً به افسانه شباهت می‌رساندند جمع‌آوری و در بازگشت طی مقالات انگیزه و بسیج کننده آنها در رسانه‌ها بویژه در مجله الجهاد منتشر میکرد. بسیاری از محققین به این نظر اند که عزام بنابر آنکه جبهه جهاد اصلی با اسرائیل که سرزمین های فلسطینی را غصب کرده رها نموده به پیشاور آمده بود او را به دو چهره گی متهم نموده بودند، یکی عضو ارتباطی سیا و دومی مرشد جهادی - و سازمان سیا برای کاهش فشار از جبهه اسرائیل عزام را به پیشاور فرستاده بود. عزام در ۲۴ ماه نوامبر سال ۱۹۸۹ م در انفجار ماین که بر مسیر راهش گذاشته بودند با دو فرزندش در پیشاور کشته شد.

اسامه ابن لادن ، ورهبری جنگ جلال آباد:

لشکر سه هزار نفری عرب های القاعده یکی از ستون های اصلی نبرد جلال آباد را تشکیل داده بود که شخص اسامه ابن لادن انرا رهبری میکرد.

بر علاوه شماری دیگر از عرب های جهادی در تنظیم های هفتگانه بیشتر در تنظیم های آقایان سیاف ، حکمتیار ، خالص ، ربانی و مولوی نبی ، گیلانی و مجددی متشکل بوده در جبهات جنگ علیه دولت برای مستقر نمودن حکومت اسلامی مجاهدین که در راولپندی مؤرخ ۲۴ فروری ۱۳۸۹ یعنی ۱۲ روز قبل از تهاجم بر جلال آباد « در محور منافع پاکستان ایجاد گردیده بود به تهاجم پرداخته بودند.

مصطفی حامد عضو رهبری القاعده در کتاب اش « غوغایی بر بام جهان » اظهار داشته است که ، رهبری عمومی جنگ جلال آباد را سازمان استخبارات نظامی پاکستان « آی.اس.آی » بدست داشت.

«سیاف به مهمانانیکه از خلیج آمده بودند گفته بود ، که جنگهای جلال آباد از سوی او اداره می شود، ابو حفص هم در پاسخ این ادعا به آن مهمانان خلیجی گفت که این جنگ ها نه از سوی ما اداره می شود و نه از سوی سیاف ، بلکه این جنگ ها را سازمان اطلاعات پاکستان آی.اس.آی رهبری میکند ، « غوغای بر بام جهان صفحه ۸۶۹ »



اسامه بن لادن

اسامه ابن لادن عرب های مربوط سازمان القاعده را « به اسم مستعار « ابو عبدالله » در جنگ جلال آباد رهبری میکرد . او همه نیروهای خود را که شهادت طلب بودند به جلال آباد فرا خوانده و به صحنه جنگ ها شتافت ، داکتر عبدالله عزام هم در مجله الجهاد با نوشته هایش که در بر گیرنده داستانهای از شهدا و کرامات آنان بود احساسات مسلمانان را بر می انگیخت و آنان را به جهاد ترغیب میکرد او از دست آوردها و کسب غنائم خبر میداد و بر پایی دولت اسلامی را به آنان نوید میداد.

پایگاههای القاعده در جنگ جلال آباد :

عرب ها در جنگ جلال آباد در یک خط قوسی شکل در اطراف شهر از خط ، سراچه به سمت چپ جاده اصلی تا منطقه ء جلوزی که فاصله حدود ۱۵ کیلومتر را احتوا میکرد و در حدود « سی » پایگاه « پوسته » که در هر پوسته و پایگاه آژ هشت تا ۱۴۵ و ۳۰۰ مجاهد جابجا بوده است جهت اشغال جلال آباد صف ارای نمودند و به تهاجم گسترده دست زده بودند.

مصطفی حامد توضیح داده است:

بعد از عقب نشینی دشمن «۱۶ ماه حوت ۶۷ خ» ما به ثمر خیل رسیدیم ، عرب‌ها ی دیگر در منطقه بصورت پراکنده در میان گروه‌های افغانی فعالیت می نمودند
مهمترین پایگاه « پوسته» های القاعده در اطراف شهر جلال آباد در محلات ذیل موقعیت داشته است--:

۱. در ثمرخیل ، سه پوسته ، دو تا در پایین کوه و سومی در سمت جاده اصلی که به جلال آباد ابادمنتهی می‌شد . - قله کوه ثمر خیل بعنوان مرکز دیده بانی القاعده مورد استفاده قرار گرفته بود اما مرتفع و فاقد آب بود افراد در هر ۲۴ ساعت تعویض می‌شدند.
۲. روستای « کاریز بزرگ » این روستا از سمت جنوب در فاصله دو کیلومتری میدان هوایی قرار دارد.
۳. پایگاه زهرانی « فارم دو » « فارمهای زیتون » که در آن کانالهای بزرگی حفر نموده و سقف آن پوشانده شده بود سلاح سنگین در آن ذخیره میگردید زمانی ۳۵۰۰ موشک بی ام ۱۴ در آنها نگهداری می شد و محل استراحت مجاهدین القاعده بود
۴. چندین پایگاه لوژستیکی و احتیاط « در زهرانی « فارم چهار».
۵. روستایی للمه یکی از مهمترین پایگاه که اسمش را « سراقه » نامگذاری کرده بودند . سی نفر مجاهدین القاعده در آن مستقر بودند ، گروه‌های دیگر را نیز در روستای للمه متمرکز گردیده بود که از جمله آنان گروه ابوطارق و گروه زمری بود و متعاقباً منطقه ، دولتری، را به تصرف در آورده بودند.
۶. پایگاه ابراهیم بحرینی ، که در میان منطقه دولتری و منطقه للمه موقعیت داشته است.
۷. سه پوسته را پیشتر از پل سراچه جابجا گردیده بودند . این ها از تسلیحاتی خوبی برخوردار بودند که اسلحه ضد وسایط زرهی از جمله آنها بود این گروه‌ها در کانال‌ها که به جاده اصلی منتهی میگردید کمین میگرفتند.
۸. پوسته نزدیک « فرقه ۱۱ » . در این پوسته بر علاوه عرب‌ها چهل مجاهد بنگالی نیز مستقر بودند.
۹. پوسته بزرگ دیگر نه چندان دور از قرارگاه « فرقه ۱۱ » موقعیت داشته و فرماندهی آن بر عهده ابوهمام سعیدی بود . در این پایگاه بر علاوه مجاهدان عرب و چهل نفر بنگالی مشغول جهاد بودند و بیک دستگاه بی ام ۱۲ نیز مجهز بودند . در فاصله بیش از یک کیلومتر از سمت غرب پوسته دیگری داشتند که با دستگاه بی ام ۱۲ مجهز بود.
۱۰. پوسته جلوزی - در آن دو تانک فعال بود فرماندهی آنرا ابوعلی یمنی به عهده داشته و فرمانده ابو خالد مصری هم برای مجاهدان تانک را آموزش میداد.
۱۱. پوسته مرکز فرماندهی در روستای للمه که افراد آن به سی نفر میرسید.
۱۲. پوسته پیشروی مرکز فرماندهی در روستای للمه بنام صخری پوسته سبع اللیل عقب قرار گاه فرماندهی در ده للمه که با دستگاه بی ام ۱۲ مجهز بود.

۱۳. پوسته بنام ابراهیم بحرینی در سمت غرب فرماندهی موقعیت داشته و رهبری آن بر عهده زمری بود.
 ۱۴. اردوگاه جلوزی - که بیک دستگاه تانک مجهز بوده و این اردوگاه را ابوعلی عولقی که قبلاً نظامی در یمن جنوبی بوده فرماندهی میکرد.
 ۱۵. پایگاه ، قبا ، با موقعیت در بالای کوه ثمرخیل ، ارسال راپور های کشفی مبنی بر تحرک نیروهای دولتی به قرارگاهها را عهده دار بود.
 ۱۶. عقب پوسته قبا یک ، مرکز فرماندهی مجهز به خمپاره اندازهای ۸۲ م م فعالیت داشت.
 ۱۷. پوسته غنی خیل که در نزدیکی کوه مارکوره و پوسته دیگر در محل تلاقی جاده اصلی با جاده فرعی که به روستای غنی خیل منتهی میگردد واقع بود.
 ۱۸. در فارم دو پایگاه احمد زهرایی واقع بود که در این پایگاه نیروهای کمکی و انبارهای اسلحه زیر زمینی قرار داشت و القاعده در خطوط مرزی در تورخم نیز پایگاه داشت.
 ۱۹. مرکز فرماندهی القاعده در روستای للمه واقع بود ه است که افراد آن بالغ به سی نفر بودند .
 ۲۰. تمام پوسته ها و پایگاه های القاعده از استحکاماتی خوبی برخوردار بودند سقف پناگاهها از میله های آهنی و بوسيله کیسه های ریگ پوشانده شده بودند.
- ما بعنوان یک گروه مستقل در مجلس شورای رهبران و فرماندهان جنگ جلال آباد شرکت می جستیم و رئیس آی.اس.آی با نماینده گان ما همانند گروه های دیگر مجاهدین افغان دیدار میکرد (۷) «

۳ : گروه های مجاهدین شرکت داشته در نبرد جلال آباد:

سومین نیروی مهاجم بر جلال آباد را تنظیم های هفتگانه مجاهدین افغان مقیم پشاور در تشریک مساعی با ارتش و آی.اس.آی پاکستان و مجاهدین عربی تشکیل داده بودند.

تنظیم ها هرکدام به تصور اینکه که مبادا در فردای به اصطلاح فتح جلال آباد از بدست آوردن غنائم جنگی ، و سپس از توزیع کرسی ها محروم و پی نصیب بمانند با شور و اشتیاق ، درجنگ جلال آباد شرکت نموده بودند . حزب اسلامی حکمتیار ، حزب اسلامی خالص ، اتحاد اسلامی رسول سیاف ، معاذ ملی سید احمد گیلانی در مقایسه با تنظیم های دیگر ، جمعیت اسلامی و جبهه نجات نیروهای بیشتری به جلال آباد فرستاده بودند که کمیت شان بیش از هشت هزار نفر تخمین زده می شد . کاهش کمیت نیروهای مجاهدین در نبرد جلال آباد در مقایسه با دو نیروی دیگر « پاکستان و عرب ها » بوضوح قابل مشاهده بود .

کمیت محدود اعزامی افراد مجاهدین به جبهه جلال آباد مرتبط به این مسئله است که همه تنظیم های مجاهدین تعداد مجاهدین مسلح خود را برای بدست آوردن پول و هزینه های

۷- از کتاب غوغای برپام جهان اثر مصطفی حامد

مصرفی، اسلحه و مهمات از آمریکا و غربی‌ها و عرب‌های حامی جهاد ارقام نجومی و بلند ارایه میدادند، اما در واقع کمیت آن‌ها ارقام محدودی را در مجموع بخود اختصاص میداد، از اینرو افراد مسلح شان درپشاور کافی نبود بخش کلی افراد مجاهدین در محلات و دهات که به پر منفعت هنجار جهادی آنبرهه یعنی راهگیری و حمله بر کاروانها و جمع‌آوری عشرو زکات مصروف بودند از اینرو نه آن‌ها تمایلی به جنگ داشتند و نه حاضر بودند با به خطر افگندن جان و ثروت‌های اندوخته شده بیک جنگ رویاروی و منظم با قوت‌های مسلح کشور، که شکست و تباهی نصیب شان میکرد مواجه گردند.

سوم اینکه جنت جهادی‌هایی داخل کشور را همان دهات و قصبات حاکمیت شان که فرمانروایی بی چون و چرا در آنجاها بودند تشکیل داده بود هرگاه کسی محل خود را ترک و برای جنگ به ولایات دور دست دیگر اعزام میگردد آنگاه محلات آن‌ها بوسیله گروه‌های رقیب اشغال میگردد. از اینرو کسی مایل به ترک مکان خویش نبود.

شماری از فرماندهان چریکی در محلات حاضر به پذیرش فرماندهی افسران ارتش و آی.اس.آی پاکستان در جنگ جلال آباد نبودند این مسئله نیز بر کمیت شرکت داشته‌ها بی تأثیر نبوده است.

بنا بر آن نیروهای شرکت داشته تنظیم‌های جهادی بر علاوه افراد پشاور عمدتاً از مناطق ننگرهار و ولایات همجوار آن مانند لغمان، کنر، لوگر و خوست در جنگ جلال آباد شرکت داده شده بودند.

مثلاً مولوی جلال الدین حقانی مربوط حزب اسلامی خالص از خوست به تعداد سه صد مجاهد به جنگ جلال آباد فرستاده بود.



گیلانی



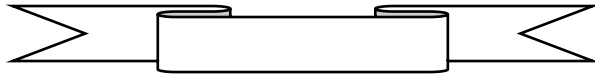
خالص



سیاف



حکمتیار



فصل سوم

اوضاع نظامی در حوزه شرق کشور

تابستان ۶۷:

سال ۱۳۶۷ خ، بنابر تنوع رویدادها در کشور دارای اهمیت تاریخی است، علی‌الرغم امضای توافقات ژنیو در ماه حمل ۶۷، میان افغانستان و پاکستان، که خروج قوای شوروی از کشور، و قطع تجاوزات از پاکستان دورکن ویژه آنرا تشکیل داده بود، اما نه تنها تجاوز قطع نگردید بلکه تجاوزات برای مبدل گردیدن افغانستان به صوبه پنجم پاکستان؟ که نقش اجرایی تحقق آن به تنظیم‌های مجاهدین سپرده شده بود به گسترده‌گی آغاز گردیده بود.

بعد از آنکه در ماه ثور سال ۶۷ خ دو غند قوای شوروی جلال‌آباد را ترک نمودند، یکی از دروغ‌های شاخداریکه دور جهان میگشت آن بود که سقوط دولت جمهوری افغانستان را طی دو سه هفته، پیش‌بینی و استقرار حکومت اسلامی مجاهدین تحت امر پاکستان را نوید میدادند.

از اینرو پاکستان در تابستان سال ۶۷ خ بجای رعایت و پیروی از تعهدات خود در تحقق معاهده‌ی ژنیو، به تمرد و تخطی و تداوم تجاوزات در حالی مبادرت ورزیده بود، که استراتژی اصلی پاکستان را مبدل نمودن افغانستان به صوبه پنجم اش تشکیل داده بود. این استراتژی در نگاشته‌های بریگیدیر محمد یوسف و کرنیل امام ماموران ارشد ای‌اس‌ای در کتاب‌هایشان «تک‌خرص و قصه‌های جهاد» اشکارا بیان گردیده است، در یک چنین حالی کابوس تجاوز در سراسر مرزها و شهرها سایه افکنده بود، ای.اس.آی در یک اقدام نمادین و تبلیغاتی، لشکری از افراد تنظیم‌های زون شرق و ملیشه‌ها سرحدی مربوط خود را جهت تهاجم بسیج نموده بود.

ای.اس.آی به گروه‌های جهادی که در محور منافع اش می‌جنگیدند، تلقین نموده بود که به مجرد نزدیک شدن شما، پوسته‌های دولتی بدون مقاومت تسلیم گردیده و سلاح، مهمات و تجهیزات ایشان را بعنوان غنیمت بدست می‌آورید.

نیروهای بسیجی تحت امر ای.اس.آی در نیمه‌های یک شب تموز و گرمای سنگین با عبور از مرز تورخم بگونه ناگهانی پوسته‌های سرحدی را آماج تهاجم قرار داده و، وبا تصرف شماری از پوسته‌ها بسوی جلال‌آباد به پیشرفت ادامه میدهند. اما حینیکه به مناطق، فارم‌ها تقرب میکنند به مقاومت پوسته‌های امنیتی قوت‌های مسلح مواجه گردیده جنگ میان شان شدت می‌یابد، شدت جنگ اراجیف تزیق شده، ای‌اس‌ای را که سربازان دولتی تسلیم می‌گردند، برهنه نموده منجر به تخریش روحیه و روان متجاوزین گردیده، پیشروی آن‌ها متوقف میگردد با این حال ای.اس.آی برای بدست آوردن توفیق، در اوایل صبح آنروز نیروهای بیشتری وارد میدان می‌نماید، این مسئله توازن نیروها را بکلی برهم زده انگیزه عقب‌نشینی پوسته‌های دولتی را در قبال می‌آورد.

مسئله تقرب نیروهای فایق تحت رهبری آی.اس.آی بسوی جلال آباد در ساحه فارم ها ، و آشفستگی اوضاع در شرق کشور ، شب هنگام به قوماندانی اعلی موصلت میکند ، شخص داکتر نجیب الله ، به جنرال غفور خان معاون لوی درستیز که قبلاً جهت تأمین امنیت شاهراه کابل جلال آباد و عبور مصوون کاروانهای اکمالاتی ، در نغلو بسر می برد ، هدایت صادر میکند ، که عاجلاً خود را به جلال آباد رسانده ، وضعیت را از نزدیک بررسی ، و ناپاکان دخول کننده به دامن پاک میهن را بشدت مجازات و دفع و طرد نماید .

جنرال عبدالغفور خان و برافراشتن درفش ملی بر فراز تورخم:

جنرال غفور خان که شجاعت و ابتکار ، سجایای نظامی وی را تشکیل داده بود در اوایل



جنرال عبدالغفور

صبح با تعدادی از نیروهای احتیاط که جهت امنیت در مسیر شاهراه مستقر بودند خود را به جلال آباد به قرارگاه نظامی قول اردوی نمبر، یک ، میرساند ، بعد از بررسی اوضاع و قرار دادن جنگ زیر ذره بین خریطه ، و گزینش قرارگاه در پایگاه ثمر خیل و ستیغ های پیوسته بان ، مشرف به مسیر تهاجم دشمن ، درنخستین اقدام در آن صبحگاهی که خورشید تازه از شانته های سپین غراشعه مورب اش را از میان دود و غبار بر منطقه فرو می ریخت موقعیت ها جابجایی دشمن را تحت ضربات شدید آتش های توپچی قرار میدهد ، و سپس به قطعات تحت امرش که با تانک ها و ماشین های محاربوی مجهز بودند امر تهاجم جهت سرکوب دشمن را صادر می نماید.

کابوس جنگ سراسر منطقه را فرا میگیرد ، در تلاطم غرش آتشیهای توپچی و تانک ها ، جت های شکاری فرا میرسند و مواضع دشمن را به گستردگی میکوبند ، در این جنگ دشمن بر دو اسلحه نیرومند ، یکی راکت انداز ستنگر ، که جت های شکاری را با موثریت هدف قرار میداد و دیگری ، راکت انداز های «RPG» که تانک ها را شکار میکند امید بسته بود . از اینرو شماری زیادی از آنها را به جبهه آورده بود تا تانک ها را شکار نماید ، اما ضربات آتش های توپچی و یورش تانک ها از زمین و جت های شکاری از هوا چنان ضربات مضمحل کنند ه را بر متجاوزین پاکستانی وارد می آورند ، که شمن راه عقب نشینی و فرار که شبهه مسابقه موتر دوانی بوده است در پیش گرفته بصوب تورخم فرار می کنند.

ادامه بحث را از روایت آقای بیرک احساس ژورنالست فهیم و پویان، پی می گیریم:

آنروز پخش خبر های متضاد ما را از کابل رهسپار جلال آباد نموده بود ، از یک سو قرص سوزان خورشید او یخته بر سر ما ، و از سوی دیگر صدای فیرها و انفجارها که در محیط پیرامون می پیچید ، اوضاع جنگی را به نمایش گذاشته بود . ما چند خبرنگار از شهر جلال آباد راه ثمرخیل



را در پیش گرفته به قرارگاه جبهه راه کشوده بودیم . قرارگاه روی یک تپه کوچک در سرخ دیوال قرار داشت. در گرمی سوزان نفس زنان به تپه کوچک بالا و وارد قرارگاه شدیم جنرال مسن و کار کشته غفور خان گوشی مخابره را در دست داشت و به افسرانش هدایات لازم را صادر میکرد . وقتی می خواست موضوعی را بدون شفر به افسری توضیح بدهد به زبان روسی با او صحبت میکرد . بیشتر افسران اردوی افغانستان در آن زمان در روسیه تحصیل کرده بودند. فرمانده جنرال عبدالغفور که سن و سال برایش ابهتی ویژه بخشیده بود .

همینکه مخابره را قطع کرد با روی کشاده از ما پذیرایی

نمود. او پیرامون تجاوز از انسوی مرز و اوضاع جنگی و عکس العمل نیروهای دولتی در دفع و طرد آن توضیح داد . نیروهای مجاهدین از تورخم تا ثمرخیل تمام مناطق را تصرف کرده و می خواستند بسوی شهر جلال آباد پیشروی کنند اما جنرال غفور آنها را متوقف و به عقب نشینی وادار کرده بود. نیروهای تحت امرش مشغول پاکسازی فارم های چهار و غازی اباد از وجود مجاهدین بودند. جنرال غفور بسیار خونسرد به نظر میرسید و مطمئن بود که می تواند دشمن را عقب بزند. او با همان خون سردی علاوه کرد میگویند فرماندهان نظامی شکاری خوبی برای ژورنالستان اند بفرمایید در خدمت هستم . او به شماری از سوالهای ما پاسخ داد و وقتی نوبت به من رسید پرسیدم جنرال صاحب چه وقت در تورخم خواهید بود ؟ جنرال که تبسمش را نمی توانست پنهان کند گفت دو روز بعد شما را در تورخم بیک نوشانه گوارا و فرحت بخش دعوت میکنم دو روز بعد ما سوار بر یک امبولانس سبز عسکری همرا ه با گروهی دیگری از خبرنگاران رهسپار تورخم شدیم. از سرخ دیوال که گذشتیم اثری از قرارگاه جنرال غفور نبود. بدین معنا که او در تورخم باید منتظر ما باشد. شاهراه تا تورخم کاملاً خالی بود. اثری از نیروهای مهاجم نبود . فقط در مسیر راه با یک قطعه توپچی برخوردیم که توپهای شان آماده فیر بود.

در مسیر راه تنها امبولانس غراضه ما بود که حرکت میکرد. ترس همه ما را فرا گرفته بود زیرا هر لحظه انتظار داشتیم به ما حمله شود. با دیدن ساختمان گمرک تورخم نفس راحتی کشیدیم اما هنوز نفس را فرو نبرده بودیم که صدای انفجار مهیبی در کنار موتر ما شنیده شد و متعاقب آن دو دروازه عقبی امبولانس از جا پرید و ما همه از موتر به روی سرک افتادیم دود و غبار لحظه ای همه جارا تاریک ساخت . به سرعت از جابرخاستم دیدم جور هستم دیگر همراهانم هم یکی یکی از جا برخاستند و خوش بختانه راکتی که موتر ما را هدف گرفته بود چند قدم دور تر اصابت کرده بود و ما به طور معجزه اسا همه جان سالم بردیم ما را به قرارگاه جنرال غفور راهنمایی کردند در داخل یک موتر مخابره. وقتی به کابین کوچک موتر وارد شدم تا مرا دید لبخند افتخامیزی بر لبانش نقش بست بگرمی دستم را فشرد ، اولین سؤالم این بود که کسی از نیروهای مرزی پاکستان دیده نمی شود این ها چه شدند ؟ تبسمی رضایت بخشی بر صورت اش نمایان گشت و علاوه کرد ، همه آنها فرار کرده اند.

در همین حال سریازی وارد شد و چند سیخ کباب داغ بره را روی میز گذاشت. جنرال گیلانوشابه سرد و فرحبخش را برایم تعارف کرد و گفت : باز نه نویسی که غفور خان وعده خلاف است.

هنوز صحبت ما تمام نه شده بود که جنرال ذبیح الله زیار مل رئیس امور سیاسی وزارت دفاع ملی با هیات همراهش هم به تورخم رسید. خبرنگاران همه برای عکس گرفتن و فلمبرداری آماده شدند.

او پس از سخنان کوتاهی پرچم سه رنگ افغانستان را دوباره در نقطه صفری تورخم بر افراشت هوا تاریک میشد و ما باید با جنرال غفور خدا حافظی می کردیم او با نیروهایش برای حفظ تورخم همانجا ماند. و ما که نمی توانستیم با امبولانسی که آمده بودیم برگردیم سوار بر یک زرهپوش همرا ه باجنرال زیارمل رهسپار جلال آباد شدیم.

پا به پای حادثه:

دلو ۶۷ خ:

قوماندانی اعلی قوتهای مسلح تحت قیادت دوکتور نجیب الله در جریان خروج نظامیان اتحاد شوروی، و بعد از آن، در کنار توجه به تقویت نیروهای نظامی در حوزه شرق، به ارتقایی توانمندی شوراهای ولایتی و سپاهیان دفاع وطن، در ولایات ننگرهار و لغمان را نیز مورد مواظبت ویژه قرار داده بود.

بدین منظور هدایت صادر نموده بود که یک هیات تحت سرپرستی جنرال، سید قدوس سید معاون اول شعبه قوای مسلح حزب وطن، به ترکیب زیرین « دگروال فضل الله طهماس، دگروال فضل محمد، دگرمن جانباز ازکارشناسان مسلکی شعبه قوای مسلح، و دگروال محمد اصف از قوماندانی اعلی» نخست به ولایت لغمان و سپس به جلال آباد سفر نموده، مسایل احضارات رزمی و دفاعی ارگانهای موجود در ولایات متذکره را در دفاع از شهرها و بذل کمک به شهروندان را مورد بررسی قراردادده کمکهای لازم را ارایه داشته، و وضع عینی را توأم با پیشنهادهای عاجلا گذارش ارایه دهند.

من « نویسنده » توسط یک موتر جیب در یک بعد از ظهر در شاهراه بسوی سروبی بحرکت افتادیم. از آنجا که مسیر شاهراه قبل از حمله افراد وابسطه به پاکستان به نخستین میدان جنگ جهت به محاصره کشاندن جلال آباد مبدل گردیده بود از اینرو تأمین امنیت ما بدوش قرارگاه اوپراتیفی سروبی که در انر زو ها جنرال عبدالغفور خان معاون لوی درستیز انرا فرماندهی میکرد سپرده شده بود، در ان روز نیمه ابری، با رسیدن ما به ماهیپر که باران نیمه روزی طبیعت را شسته و هوایی عنبرین پیش بهاری در تپه زارهای و پیچ و تاب شاهراه بمشام میرسید، خورشید در عقب ما فرو می نشست و با جمع کردن اشعه پی خود از تیغه های ماهیپر آرام آرام در دل تاریکی فرو می رفت، بوی بهار از کوها و دره ها بمشام میرسید اما صد افسوس که با شگفتن نخستین شگوفه های بهاری اهریمن بد سرشت با تجاوز به خانه و کاشانه ما آتش و انفجار خون و خاکستر ارمغان آورده بود.

در یکی از پیچ و تاب نزولی شاهراه دو زرهپوش در گوشه ی استاده بودند افسری جوانی مارا متوقف کرد، و گفت از سوی فرماندهی گروپ اوپراتیفی سروبی برای امنیت و انتقال شما به قرارگاه آمده ام، زیرا شما میدانید جنگهای شدیدی بخاطر مسدود نمودن شاهراه ادامه دارد، گروهای ترورستی اعزامی آی.اس.آی گاهی مانند شغال ها از سمج ها بر آمده و بر وسایط در

حال عبور آتشباری نموده و مجدداً در مغاره ها پنهان می‌شوند از اینرو احتیاط الزامی است. تاریکی فرارسیده بود، ستاره‌های روشن در آسمان میدرخشیدند اما مهتاب در محاق فرو رفته بود، رگبارها در فضای ظلمت نعره میکشید، و انفجارها از دور و نزدیک شنیده می‌شد.

ساعتی بعد، به بند نغلو قرارگاه گروپ اوپراتیفی مواصلت نموده بودیم، شماری از رفقای نظامی که همه با هم معرفت داشتیم مانند، «جنرال غفور خان معاون لوی درستیز، جنرال محمد ظاهر سوله مل، رئیس ارکان قوماندانی عمومی توپچی، جنرال فتح محمد معاون قوماندانی عمومی سرحدی»، علی الرغم آنکه همه دربخش های کاری خود در ترتیب و تنظیم قطار اکمالاتی که ساعتی بعد زیر فشار آتشباریهای دشمن بسوی جلال آباد حرکت میکرد، مانعی در استقبال ما بوجود نیورده به صرف نان شب که بجای استحقات روزمره، ماهی های شکار شده از بند سروبی، میز غذا را اراسته بود دعوت شدیم.

در سفره غذا، موضوع بحث بر مسئله عبوردادن مصوون کاروان اکمالاتی و رساندن ان به جلال آباد چرخیده بود، جنرال غفورخان که نظامی فرهیخته و شاد محضری بود رو بسوی ما گفت، بهترخواهد بود شما یکی دو روز انتظار بکشید، با قطاری که دوشب بعد، با احضارات و تدابیر بیشتر امنیتی عبور داده می شود شما نیز در ترکیب آن البته با ارکاب بر یک زرهپوش حرکت نمایید در اینصورت هم امنیت بهتر شما در مسیر راه تأمین میگردد و هم ماهیان بند سروبی سر خود نهاده بر سنگ که به شکار خواهید آمد. جنرال ظاهر سوله مل بعنوان همدرس و دوست نگارنده که در علوم نظامی از استعداد سرشاری برخوردار بود چنین مفکوره پی را تأیید کرده گفت من نیز دو روز بعد باید به قرارگاه فرقه نهم در پل سرخان لغمان جهت بررسی ها آنجا می‌روم، با هم یک جا می‌رویم

در پاسخ شان گفتم، با ممنونیت از لطف و پذیرایی، اما استعجال در وظیفه پی پیشرو، تأخیر را نمی‌پذیرد بایستی سریعتر نخست به لغمان و سپس جلال آباد برویم. با پافشاری ما جنرال سوله مل گفت وقتا که پای اجرای سریع وظیفه در میان است، فلسفه های تأخیر شک و شبهه بخودی خود زایل میگردند، کاروان فعلی، ساعت ۱۲ شب از موقعیت نغلو به سوی جلال آباد حرکت میکند، بعد از آنکه بخش عقبی قطار از تنگی ابریشم عبور نماید آنگاه شما نیم ساعت بعد تر بوسیله یک زرهپوش حرکت نمایید. گفتم چرا؟، جنرال غفور خان به سخن آغاز کرده گفت:

شما میدانید دشمن با تمام قدرت به مسدود نموده شاهراه تلاش میکند، مسیر راه بمیدان ترورستم ده‌ها گروپ اعزامی پاکستان مبدل گردیده است، تاکتیک عبور قطار های ما از سوی شب تجربه خوبی بدست داده است، دشمن که شیفته ی راکتباری بر تانگ ها و ماشین‌های محاروبی ووسایط باربردار است اما به نزدیکی های شاهراه بنابر ضربات گسترده ی آتش های ما نزدیک شده نمیتوانند، بنا بر آن از دور دست‌ها گلوله می بارند اما در تاریکی شب به اصطلاح چشم شان کور گردیده و قادر به تشخیص وسایط که با چراغ های خاموش یا خیره حرکت میکنند نمیگردند از اینرو کور کورانه بدون اینکه بر کاروان ما صدمه بیشتر وارد اید بهر سو آتش میکشایند.

تا حال تجربه انست که دشمن بعد از آنکه قطار های ما ار ساحه تأثیر شان عبور نموده و دیگر صدای از غرش و حرکت وسایط بر نخیزد آنگاه آتشباریهای خود را عمدتاً بالای پوسته های امنیتی مسیر شاهراه که حریف دایمی انهاست متمرکز می نمایند.

حال که شما تعجیل را ترجیح می‌دهید در اینصورت ، یک زرهپوش فرقه نهم که ساعاتی پیش از « پل سرخکان دوراهی سرک لغمان » اینجا رسیده است ، و راننده آن در مسیر راه بلدیت دارد ، بهتر است بان سفر نمایید ، جنرال فتح ، به افسرقرارگاه وظیفه سپرد که زرهپوش را آماده نماید. حوالی دوازده ونیم شب ، بعد از بررسی آماده بودن زرهپوش ، فعال بودن دستگاه مخابره نشانزن با مهمات کافی وجود کلاشنیکوف ها با مهمات ، بم های دستی ، بزن ، آب ، صندوقچه صحنی ، اطمینان حاصل نمودیم ، و سپس با جنرالان و افسران قرارگاه اوپراتفی سروبی و داع نموده ، مسیر شاهراه را با چراغ های خاموش در پیش گرفتیم.

شاهراه داغ نمایان جنگ و حملات تخریبی را با خود داشت ، جای انفجار ماین ها و اصابت راکت ها ، وجود حفره ها و گودال ها که صیقل سیاه شاهراه را از بین برده و بیک سرک خامه مبدل نموده بود ، از یک سو تاریکی و از سوی دیگر وجود دشمن در مسیر راه که صدای آتش های ثقیل آن که بر کاروان پیشروی ما شنیده می‌شد ، سرعت حرکت با چراغ های خاموش درسرک تخریب شده هول و دلهره مبهمی بوجود آورده بود.

تصویر نگاه های ما به مسیرشاهراه و محیط پیرامون آن دوخته شده بود ، که مبادا دشمن بعد از عبور قطار از ارتفاعات و مغاره های جناح راست سرک به پایین خزیده و به ماین گذاری سرک که تاکتیک دائمی شان بود پر داخته باشند از اینرو ما از کلکینچه های زرهپوش در حالیکه انگشت ها روی ماشه ها قرار داشت تا جاییکه چشم ها یاری میداد به ترصد جاده و اطراف آن پر داخته بودیم.

من در پهلوی راننده که اسمش انور بود بسرعت می راند نشسته بودم ، بر علاوه تر صد محیط ماحول ، یکی ، راننده را هم تحت مواظبت داشتیم که مباداً بنابر خستگی ها ، خواب براو غلبه یابد و زرهپوش با بی فرمانی در آن تاریکی شب به عمق دریا که در پهلوی ما با امواج کف آلود و رمز و راز اساطیری در بسترش پهلوی می‌زد جست برداشته و ما را در عمق آن پرتاب نماید . دومی نشانزن زرهپوش نیز تحت مواظبت قرار داشت که مبادا که بدون تثبیت هدف ، به اشتباه دست به آتشباری زده و موقعیت و محرمت حرکت ما را افشا نماید.

اما سفر در شرایط جنگی علی الرغم اتخاذ تدابیر امنیتی، یک پدیده کاملاً غیر قابل پیش بینی است، بزرگترین اشتباه در آن خواهد بود که فکر شود همه چیز تحت کنترل است ، انور سرباز راننده زرهپوش ما که بنابر رفت و آمد همیشگی در این مسیر از بلدیت برخوردار بود ، سرعت حرکت با چراغ های خاموش را درشب یک چانس خوب امنیتی تصور میکرد از اینرو ، درواقع بقول حضرت حافظ ، « شبی تاریک بیم موج و گردابی چنین حایل » درحالی بسرعت می رانده که گلوله ها و راکت های دشمن با صفر شتابان در محیط پیرامون گاهی پنجاه تا یکصد متری اصابت و انفجار میکرد ، و ما به اصطلاح چهار چشمه مسیر شاهراه و جناح راست انرا که متصل به کوها و صخره ها بود تر صد می نمودیم.

حدود یکونیم ساعت از حرکت ما در حالی سپری گردیده بود که لحظه ها و دقائق مصداق احضارات ما در برخورد با دشمن بود، آتش های راکت ها و هاوانهای دشمن اینجا و آنجا محیط پیرامون سرک گاهی در وسط دریا اصابت میکرد و وقفه انرا رگبار ماشیندارها که شاید از پوسته های دولتی بود پر می نمود.

با افزایش سرعت درخفقان تاریکی ها که از تنگی ابریشم گذشته به منطقه خیر و خیل رسیده بودیم ناگهان زرهپوش ما از بالای یک پل تخریب شده با یک خیز بلند در ژرفای یک جر خشک با عمق حدود ۲۰ متر بدون اینکه پهلو زند بگونه پی جادویی بر شدت بر زمین سقوط کرد، شدت سقوط چنان سهمگین بود که برای لحظاتی گیج و شگفت زده بجا مانده بودیم ، سکوت نا هنجاری حکمفرما بود در نخستین لحظه که بحال آمدم نخستین حرف آن بود که پرسیدم رفقا جور هستید ، صدای دگروال فضل محمد ، بلند شد و ، گفت من خوب هستم ، و دیگران ، اواز دگروال اصف خان بلند شد سرم ضربه دیده و خون در شیارهای رخسارم جاری است ، اما از دو رفیق دیگر دگروال فضل الله ، و دگرمن جانباز صدای بر نخواست هر دو از شدت ضربه دچار ضعف و بی هوش گردیده بودند، به سر باز نشانزن ماشیندار زرهپوش و راننده آسیبی نرسیده بود.

در چنین حالی که دستگاه مخابره زرهپوش نیز از کار افتاده بود دو مسئله در ذهنم به تلاطم در آمده بود ، یکی اینکه باید بصورت فوری از داخل زرهپوش برای اینکه منفجر نگردد بیرون شویم ، دومی آنکه مبادا جهادی ها و افراد آی.اس.آی به نوعی از حرکت ما مطلع گردیده و ما را تحت تعقیب قرار داده و حال برای اسارت یا کشتن ما به اینجا حمله نمایند، صدا زدم فوراً ما چند نفری که تندرست هستیم اولاً دو رفیق را از جاهایشان بیرون کشیده همه عاجلا زرهپوش را ترک دهیم تا مبادا منفجر گردد ، دوم اینکه اسلحه بر داشته به دفع و طرد دشمن آماده باشیم.

بعد از فرجامین واژه‌ها حینیکه خواستم از چوکی برخیزم ، متوجه می شوم که پای راست ام کار نمیدهد ، انرا بالا میکنم بیحالی نشان میدهد و از وسط ساق پا در ضربه متقابل فرو افتادن زرهپوش بر زمین درحالی شکسته است که من اصلاً هیچ احساسی نکرده بودم ، حال بر علاوه که کمرم متحمل ضربه گردیده بود درچنین وضعی بجای اینکه به رفقای معیتی ام مدد برسانم خود بیک مشکل مبدل گردیده بودم مسئله ی بود که در ذهنم آشوب بر پا کرده بود.

بمشکل از کلکینچه زرهپوش به بیرون بر آمده بکمک دگروال فضل محمد از زرهپوش خارج گردیدم اما خلواره احساس مسوولیت و اضطراب گاهی منجر به اختلال فکری میگردد ، حین پایین شدن به گونه غیر آگاهانه پام را که وزن وجود بر آن وارد آمده بود بر زمین گذاشته بودم ، که بعد از آن آرام آرام درد شدت حاصل کرد.

با خروج از زرهپوش تصمیم قبلی ما دچار تغییر گردید، فیصله کردیدم ، دگروال فضل و راننده در خروج من از این گودال دره خشک و رساندن تا کنار شاهراه کمک نموده ، سپس دگروال فضل تلاش نماید خود را به یکی از پوسته های امنیتی مسیر شاهراه رسانده قضیه را از طریق دستگاه مخابره آن‌ها به قرارگاه جبهه جلال باد اطلاع دهد و رانند مجدداً به محل حادثه برگشته برای نجات رفقا و تأمین امنیت و در صورت بهوش آمدند دو رفیق محل حادثه را ترک به کنار شاهراه تقرب و در محل مساعد داخل موضع دفاعی گردیده منتظر رسیدن کمک باشیم.

با این حال و تحمل درد و زجر بکمک هر دو رفیق به کنار شاهره رسیده و در شیار یک دره سنگزار پشت بر زمین دراز کشیدم .

دگروال فضل محمد که افسردارای تحصیلات اکادمیک ، و از تجارب کار در قطعات محارب بر خور دار بود ، در مواجه گردیدن با چنین حوادثی با تعقل و خونسردی عمل میکرد قبل از اینکه

در مسیر شاهراه به سمت شرق بفوریت حرکت نموده از یک پوسته امنیتی کمک بخواهد ، برایش گفتم مواظب باشید که پوسته های امنیتی در این تاریکی بر کوچکترین سیاهی که ترصد شود آتشباری میکنند.

دگروال راه خود را بسوی شرق در کنار جاده در پیش گرفت و من در بستری از جغله سنگ های نوکدار که درد را چند برابر کرده بود به پشت افتاده بودم . شبی ملال انگیزی بود تاریکی بر شب حکومت میکرد و درد طاقت فرسا بر من . وقتی آدم مانند نعشی بر زمین افتاده و احتمال حمله و حضور دشمن متصور واز مبارزه و مقابله با دشمن عاجز و علیل باشد ، چنین وضعی برای یک نظامی ، جانگداز و زجر اور است ، در آن لحظات ملال انگیز ، که درد و مرارت هر دو یکجایی یورش آورده بودند دو مسئله در ذهنم به جولان در آمده بود ، یکی هجمه دشمن ، که فقط به تفنگچه دستی ام امید بسته و انرا چون ابزار نجات بخش در پهلویم می فشردم که در صورت ورود اهریمن ، با آخرین گلوله آن از اسارت حقارت بار دشمن ، و درد مضمحل کننده پای شکسته خود را نجات بخشم . در چنین یک حالی تنها تفنگچه ام یگانه دوستم بود که به درد و اندوهم پی برده بود .

اضطراب دیگر، مسئله رفیق همکارم ، دگروال فضل بود که مبادا با تقرب بسوی پوسته امنیتی که بهر جنبنده و شی مشکوک آتش می کشایند آماج رگبار های سربازان پوسته خود ما قرار گیرد و فاجعه دیگری اتفاق افتد . عرق در این توهمات بودم ، که صدای رگبار ماشیندارها یکی بدنبال دیگر مرا بخود آورد ، ندانستم که از دوست است یا از دشمن ، اما دلواپسی ، بیم و پریشانی را مضاعف گردانده بود.

حدود نیم ساعت بعد صدای پایی شنیده شد ، گوش هارا تیز کردم ، صدای برخاست ، منم فضل ، و گفتم : تا حدود دو صد متری نزدیک پوسته رسیده بودم اما در این تاریکی غرش رگبارها و انفجارات سربازان پوسته ها که در عمق مواضع خود پنهان اند صدایی را نمی شنوند و بهر سو آتش میکشایند ، کمی روشنی شود این بار با درفشی از پارچه سفید که با درروشنی قابل رویت باشد بسوی شان می روم . در پاسخ اش گفتم فکر خوبی است ، اما حال لطفاً خود را نزد رفقای دیگر مان برسان که چه ؟ حال دارند . وقتی برگشت خبر خوش که درد و هول را شبه مسکینی زایل می نمود این بود که هر دو رفیق کدام کسر استخوان و جراحت نداشته و فقط از شدت ضربه بیهوش گردیده بودند حال وضع شان نسبی خوب است اما به وقتی بیشتر نیاز است تا کاملاً بحال بیایند.

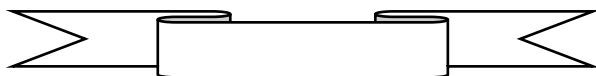
دگروال فضل افسر هوشمندی بود گفت ، شاید بهتر است که من در کنار سرک درجایی اخذ موضع نمایم ، هرگاه اگر چانس بیاوریم و کدام گزیده کنترل پوسته های امنیتی عبور و مرور نماید ، از او کمک بخواهیم ، در پاسخش گفتم هر کاری میخواهی انجام بده ، درد بحدی شدید است که میخواهم چنان فریاد بر ارورم که انعکاس اش تا آسمان فرا رود / اما منطقه موش دارد و موش ها گوش ، یعنی که دشمن مطلع نگردد لذا خاموشی خوب ترین گزینه بود . من در آن حالت انتظار و شدت درد ، که احتمال حمله دشمن منتفی نبود برای فریب طغیان درد ، دیده به کهکشان دوخته و نگاهیم در فضا لایتناهی میخکوب شده بودند ، آسمان نیز مانند زمین پر از سحر و جادو به نظر میرسید ، و ابرها از فراز ارتفاعات شتابان می کوچیدند ، ستاره ها از پشت ضخامت ابرها ، چشمک می زدند ، پنداشتی حجابی که ستاره ها را پنهان نموده بود فرو می افتد رعد غرش خفته پی داشت ، صاعقه سوزانی که تارک ابرها را میدرید نقش شکسته پی بر

جا میگذاشت. در دور دست‌ها ماشیندارها به اهنگی نسبتاً کند اما بی‌وقفه تق و تق میکردند. طنین انفجار گوله‌های هاوان و بی‌ام ۱۴ در جاهاییکه پوستهای امنیتی در مسیر شاهراه جابجا بودند بگوش میرسید.

صبحدم که آتشبارهای دشمن معمولاً به خموشی میگریید یک زرهپوش که از سمت جلال آباد بسمت سروبی در حال حرکت بود، به اشارهٔ دگروال فضل متوقف میگردد، در واقع این آن وسیله بوده است که قرارگاه اوپراتیوی سروبی اوآنیکه بنابر قطع ارتباط مخابره‌ی ما مشوش میگردد و به قرارگاه فرقه نهم در پل سرخکان هدایت میدهد و ایشان این زرهپوش را بمنظور جستجوی ما در مسیر شاهراه فرستاده بودند. بزودی افسر جوان با افرادش مرا برداشتند و بسوی شفاخانه جلال آباد در حالی حرکت نمودیم که با تشکر از دگروال فضل از او خواستم که انتقال سایر رفقا را نیز به جلال آباد سازمان دهد.

یک شب پر ماجرا سپری گردیده بود اما ماجراهای دیگر معالجه کسر پای هنوز در پیشرو بر جامانده بود.

تاریکی آرام آرام از نردبان افق فرومی‌افتاد و روشنی بر تاریکی چیره می‌شد بقول حضرت مولانا « شب گریزد چونکه نور اید ز دور -- پس چه داند ظلمت شب حال نور ». حوالی ساعت هفت صبح به شفاخانه جلال آباد هنگامی رسیده و تحت معالجه قرار گرفته بودم که تزریق آمپول‌های مورفین در ده‌ها را یک مقدار کاهش داده بود. در آن دقایق جنرال اصف دلاور لوی درستیز که جهت تحکیم جبهه جلال آباد در آنجا بسر می‌برد، بعد از مصافحه بی‌درنگ گفت وقتی اطلاع یافتم که شما را صبح وقتی به شفاخانه آورده‌اند، بی‌درنگ بخاطر دو مسئله خدا را شکرگذار گردیدم یکی آنکه: در مسیر راه با دشمن مواجه نگردیده‌اید، و دوم آنکه، از پل سرخکان تا جلال آباد به عافیت بدون انفجار ماین مواصلت نموده‌اید زیرا دشمن در تاریکی‌های شب دور از چشم پوسته‌ها سرک را ماین‌گذاری میکند و ما هر صبح وقت با تانک ماین روب‌جاده را تطهر و سپس به وسایط اجازه عبور و مرور میدهیم. حال که شما بدون این دو خطر کلان رسیده‌اید جای شکران و خورسندی است، و ادامه داد که حادثه را به قوماندانی اعلی‌گذارش داده و طیاره جهت انتقال شما بکابل تا دو ساعت دیگر مواصلت خواهد کرد. رو بسوی سرطیب دوکتور معین که با هم در دوران لیسه نظامی همدرس بودیم گفتم مایهٔ اضطرابم آنست که پایم قطع نگردد، وی گفت یگانه مشکل آنست که شما پای شکسته را بر زمین گذاشته و وزن وجود بالای آن فشارتعمیل نموده است با انهم امیدوارم انشاالله مشکلی نباشد.



فصل چهارم

پیشینه نبرد جلال آباد

مبرهن است که اقدام بجنگ بویژه تهاجم به سرزمین ، و جغرافیای متعلق بدیگران ، منفور ترین نوع کردار بشر است ، درمقابل همنوایی ، همسویی ، واجتناب از خشونت عالی ترین سجایای بشری و بازتاب اندیشه‌ها برای مدنیت و انساندوستی است.

اما کشور همسایه ، پاکستان که تا سال ۱۹۴۷ م بخشی از قلمروی هند بود ، در سال ۱۹۴۸ با دو چالش ، ازیکسو جدال بر مسئله کشمیر با هند و از سوی دیگر تجاوز و مناقشه ، با افغانستان بر مسئله خط مرزی دیورند از بطن استعمار زاده شد.

یکی از انگیزه های جدایی پاکستان از هند مبتنی بر قراءت افراطی از دین اسلام ، ایدیو لوژی و دژ سازی از آن در تقابل با هند و سپس افغانستان صورت گرفته بود . از همین رو به بنیاد گرایای اسلامی تکیه کرد و تندروان کشمیری ، و سپس افغانی را در راستای منافع اش در طول مدت مورد استفاده ابزاری قرار داده است.

سازمان استخبارات نظامی پاکستان « آی.اس.آی » در سال ۱۳۵۳ خ از تند روان اسلامی افغان که از فشار حکومت سردار داوود به پاکستان پناهنده گردیده بودند ، بعد از پذیرایی و آموزش های نظامی آن ها را بارنخست در سال ۱۳۵۴ خ علیه حکومت سردار داوود به پنجشیر ، لغمان ، کنر و ارگون فرستاد و سپس در سال ۱۳۵۷ علیه دولت دموکراتیک دوست هند و داعیه دار خط دیورند ، تحت عنوان جهاد فرستاد و تخم مرگ و ویرانی پاشید و افغانستان را به صحنه نمایش وحشت تبدیل کرد و با بازی با آتش هویت ها ، تندروان مذهبی جهادی را دشمن یکدیگر و ابزار دست خویش تبدیل کرد.

بریگیدیر محمد یوسف در کتابش تلک خرص می نگارد:

تنها طی مدت چهار سال در حدود هشتاد هزار مجاهد آموزش داده شده صدها هزار تن مهمات و اسلحه در اختیار آنان قرار داده شد ، چندین میلیارد دالر در این پروسه لوژستیک بمصرف رسید . تیم های ای اس ای بطور مرتب و منظم با همراهی مجاهدین به افغانستان اعزام می شدند.

شدت تجاوز بشمول چالش های دیگر انگیزه حضور لشکر شوروی دوست دولت دموکراتیک را (۸) درقبال آورد . از آن بعد پاکستان مظهر آتشفشان جهاد ، مأمن و جنت شهادت طلبان عربی و عجمی را حاصل کرد، در استمرار جهاد با ایجاد موانع در پیشرفت کنفرانس ژنیو مبنی بر خروج قوت های شوروی از افغانستان که به جای گروه های مجاهدین پاکستان تصمیم اتخاذ میکرد هفت

۸- معاهده دوستی استراتژیک افغان شوروی در پنجم دسامبر سال ۱۹۷۸ م میان نورمحمد ترکی رئیس دولت افغانستان و برژنیف رهبر اتحاد شوروی در مسکو به امضا رسید ، یک فقره آن این بود که « هردو کشور بخاطر تأمین امنیت استقلال و تمامیت ارضی خود با همدیگر مشوره می نمایند و در زمینه تدابیر مقتضی را با توافق همدیگر اخذ می نمایند

سال تداوم و دچار تأخیر گردید ، و طی مدت وبا بدست آوردن هزینه‌های سرشاری از آمریکا و غرب، جهاد مورد نظرش را در افغانستان که با خونریزی و ویرانی گسترده توأم بود استمرار بخشید.

جدول زمانبندی خروج نه ماهه قوای شوروی، در واقع جدول نه ماهه احضارات پاکستان جهت تهاجم و اشغال یکی از شهرهای مهم حوزه جنوب افغانستان و جابجایی حکومت گروه‌های مجاهدین را ، که وفادار به استراتژی پاکستان بودند هدف قرار داده بود . بدین منظور جلال آباد از یک سو بنابر موقعیت و نزدیکی اش با پشاور که قرار گاه و تأسیسات نظامی القاعده و گروه‌های هفت گانه مجاهدین در آنجا موقعیت داشت و از سوی دیگر اکمالات حربی و لوژستیکی آن سهل تر و دروازه ورود بکابل پنداشته می‌شد ، ترجیحا هدف تهاجم برگزیده شده بود.

نبرد جلال آباد یک واقعیت با ابعاد متعدد و متکثر را ثبت تاریخ دفاعی کشور ما کرده است ، اعلام جدول زمانبندی نه ماهه خروج قوای شوروی در کنفرانس ژنیو « ۱۸ حوت ۱۳۶۷ خ » در واقع در حکم اعلام گسترده گی و شدت جنگ‌ها در حالی مجاسبه می‌شد که قوای شوروی با هموار کردن بساط استخباراتی به گسترش دوست‌یابی در میان گروه‌های مجاهدین، درگرنیزونهای شان اطراق نموده در کمک به دولت و تقابل و دفع و طرد حملات گروه‌های جهادی و القاعده ، سهمی ایفا نمی نمودند . بگونه مثال در مسیر سالنگ ها چریک های جهادی شورای نظار با سربازان روسی یک‌جا والیبال بازی نموده و باهم شوربا می‌خوردند ، از اینرو جنگ‌ها و حملات گروه‌های جهادی علیه دولت یعنی جهاد؟ علیه مسلمانان در همه ولایات و شهرها بگونه بی سابقه شدت حاصل نموده بود.

استراتژی اصلی آی.اس.آی آن بود که تنور جنگ در همه جا شعله‌ور نگه داشته شده ، و قوای دولتی در همه جا طوری زمین گیر و مصروف نگه داشته شوند که قدرت حرکت و مانور و امکان سفر بر شدن به دیگر جاها را از دست بدهند.

از اینرو آی.اس.آی ، نبرد بر سر تسخیر جلال آباد را در چند جبهه بگونه متناوب شدت بخشیده بود.

استراتژی اشغال جلال آباد عمدتاً بر چند تاکتیک استوار گردیده بود:

نخست- تشدید تبلیغات.

دو -- تشدید حملات، سراسری و تهاجم بر ولایات و شهرها.

سه -- مسدود نمودن شاهراه کابل جلال آباد . و شاهراه سالنگ.

چهار - فشار آتشی و تهاجم هماهنگ از تمام جبهه‌ها و تصرف جلال آباد.

نخست – تشدید تبلیغات:

هرچند جبهه تبلیغات منفی از سوی ای اس ای از گذشته‌های دور ، علیه افغانستان بویژه در دوران جنگ سرد و حضور قوای شوروی بشدت از تداوم بر خوردار بود ، اما تبلیغات بعد از اعلان مسئله خروج قوای شوروی از کشور با گسترده گی و ویژه گی بیشتر تشدید حاصل نموده بود.

رسانه‌های کشورهای پاکستان و ایران و کشورهای غربی و عربی سازمانهای سلفی و بنیادگرای حامی جهاد، همه در یک هماهنگی بشدت گسترده از طریق تصویر سازی منفی و ایجاد ترس و رعب، تحت عنوان اینکه با خروج قوای شوروی، دولت کشور، طی دوسه هفته الی یک ماه به سقوط و فرو پاشی دچار گردیده گروههای مجاهدین قدرت را بدست می‌گیرند. مبادرت ورزیده بودند رسانه‌های پاکستانی و جهادی‌ها به دولت افغانستان برچسپ‌های الحادی، کافر و کمونیست، وارد آورده و از طریق منبرها رادیوها و تلویزیون‌ها در پاکستان به ذهن مردم پرتاب می‌شدند، لبه تیز این تبلیغات منسوبان قوتهای مسلح، ماموران دولت را هدف قرار داده بود، از طریق رسانه‌ها مانند، موعظه‌ها، اوراق تبلیغاتی، شب‌نامه‌ها بویژه نشرات رادیویی بیرون مرزی که منطقه را پوشش میداد تبلیغ نموده و می‌گفتند:

کسانی که جبهه دولت و قوتهای مسلح وی را ترک به مجاهدین بپیوندند یا مهاجر گردیده به پاکستان بیایند جان و مال شان در امان، و مورد استقبال قرار می‌گیرند. کسانی که خود را تسلیم نکنند خون شان بدوش خودشان است از سوی ما کشته خواهند شد.

پر واضح است که سربازان جبهه جنگ نیز شکاری مهمی برای تبلیغات هستند، تبلیغات به مدد ابزارها ضمیر ناخود آگاه را می‌شگافد و تأثیر وارد میکند، سرباز جبهه با شنیدن یک خبر یا شایعه دیگرگون می‌شود از اینرو چنین تبلیغاتی تا حدی به نتایج مورد نظر رسیده و تأثیرات خود را بجا گذاشته بود. شماری از مامورین دولت هنرمندان، حتی اعضای حزب حاکم و منسوبان قوتهای مسلح و استخبارات، افسر و سرباز، کشور را ترک و شماری به پاکستان نزد آی.اس.آی پناه برده بودند^(۹).

در هر جنگی، مهاجم و مدافع وجود دارد جنگهای تبلیغاتی نیز از این امر مستثنی نیستند، همانگونه که در جنگ تسلیحاتی گاهی دفاع ناگیر می‌گردد در جنگ تبلیغاتی نیز دفاع به مسئله الزامی مبدل می‌شود، سکوت بمعنی شکست و زشتی همان تسلیم در میدان نبرد را تداعی میکند.

پیدا است که هر کشوری برای پایداری و دفاع از سرزمینش نیازمند زنجیره‌ی اقدام‌ها و مفاهیم تبلیغاتی است.

دولت وقوماندانی اعلی قوتهای مسلح کشور نیز بدفاع برخاسته بودند، جوهره تبلیغات دولت که بازتاب زنده‌ای از واقعیت‌ها بود فاکتورهای زیرین را تشکیل داده بود:

- پافشاری بر حل و فصل قضیه کشور از طریق سیاسی و مذاکراه، که میکانیزم آن در سیاست مصالحه ملی از سوی دولت مطرح گردیده صورت گرفته بود.
- تقدیس زدایی از جهاد، که با خروج قوای شوروی از کشور بیشتر از پیش جذبه ایدیولوژیکی خود را از دست داده و بیک جنگ مسلمان‌کشی و برادرکشی مبدل شده است و در رسانه‌ها بروز داده می‌شد که حال جهاد یک سلاح مبارزه علیه ارزش‌های دموکراتیک است

۹- آقای صادق فطرت ناشناس نیز در جمله شتافته‌گان به پاکستان آمد و بقرار اظهار خودشان ماهانه ۱۲ هزار روپیه پاکستانی از آی.اس.آی معاش دریافت میکرده اند. و شماری دیگر دولتی‌ها و حزبی‌ها و حتی مدیر استخبارت قرارگاه وزارت دفاع در سال ۶۸ به پاکستان گریختند و بعدها با استهذان آی.اس.آی به اروپا رفتند.

- و این واژه بگونه شگفت انگیزی ابتذال خودش را بازتاب داده است ، و همچنان گفته شده بود که جنگ بنام جهاد اصلاً فاقد مشروعیت بوده حال بعنوان یک اندیشه جنگ افرین و عظمت طلبی خونین یک سلاح بیگانه و متحجرانه علیه تمدن و ترقی و شایسته محکومیت است.
- کسانیکه خود اسیر بیگانه باشند نمیتوانند سرباز آزادی باشند . با نشانه گرفتن انگشت سوی گروه‌های جهادی مقیم پاکستان و ایران آن‌ها وابسته اجنبی و اهریمن قلمداد شده بودند.
 - در کنار تشدید کارزار تبلیغاتی همزمان برای ارتقای روحیه و روان منسوبان از تأثیر تبلیغات دشمن به آمادگی های روحی منسوبان توجه معطوف شده بود مسایل مانند « تحکیم رفاقت رزمی، همسویی و همگرایی از طریق پیشبرد اطلاعات سیاسی و صحبت‌ها توسط هیئت رهبری و فرماندهان ، فعالیت ملا امامان ، میتنگها ، مارش ها ، پرداخت حقوق و امتیازها ی منسوبان ، تفویض نشانها و مدالها ، توجه به سلامتی ، غذای خوب ، استراحت ، خواب کافی ، البسه تمیز ، حمام ، برنامه های فرهنگی و رخصتی ها » در صدر وجایب قرا داده شده بود.
 - قوماندانی اعلی کشور در بحبوه بعد از خروج قوای شوروی در اوایل ماه حوت ۱۳۶۷خ مارش عظیمی از شهروندان کابل و اعضای حزب دموکراتیک خلق بشمول متحدین سیاسی که در آن ده‌هزار تن شهروندان کابل مسلحانه شرکت نموده بودند در جاده ارگ برگزار نموده بود.
 - داکتر نجیب الله با لباس سربازی نظامی در آن همایش حضور یافته و با نطق آتشین مملو از احساس و هیجان توأم با امیزه از اتکا به نفس و غرور ، وطن دوستی مشحون بود اعلان کرد:
 - ما افغانستان بدون جنگ را در صلح می‌خواهیم . با تصویر سازی امید بخش از توانایی‌های قوت‌های مسلح که بازتاب زنده از واقعیت‌ها در دفاع از کشور بود مخاطبان را به خطر های که فراراه کشور قرا دارد هشدار داد . همه مخاطبان را به دفاع از کشور در برابر تجاوزات فرا خوانده بود ، اوصریحا بیان داشته بود ، بزرگترین شری که می‌تواند دامنگیر منطقه و بشریت گردد استفاده از حربه جنگ ، و حرکت بسوی واپسگرایی و رشد جهاد گرایی درمنطقه خواهد بود ، هرگاه کسانی بر حریم مقدس کشور ما مسلحانه دست به تهاجم زنند ، دفاع از سرزمین مان و مجازات مهاجم حق مشروع ماست ، « ما سر میدهیم و سنگر نمیدهیم ».
 - سخنرانی داکتر نجیب الله شبه رستاخیز و صاعقه بود که بر دژ تبلیغات مسموم کننده دشمن رخنه انداخت ، و با به ارتعاش آوردن ژرفای احساس مدافعان وطن آن‌ها را روحیه و نیرو بخشیده بود . از آن به بعد شعار « سر میدهیم و سنگر نمیدهیم » هم جا ورد زبان هر منسوب قوت‌های مسلح و مدافعان وطن گردیده بود.

دو - تشدید حملات سراسری و تهاجم بروالیات :

توافقات ژنیو در ۱۸ حمل ۱۳۶۷ خ « که خروج قوای شوروی ظرف نه ماه و قطع تجاوزات از پاکستان و ایران شالوده اصلی آنرا تشکیل داده بود ، بجای قطع تجاوزات از پاکستان و ایران برعکس جنگها و تهاجمات گسترده را در سراسر کشور در قبال آورده بود. در واقع یک زورزماپی در یک سو ارتش پاکستان ، آی.اس.آی و جهادی های وابسته بان القاعده و جهادیهای افغان و در سوی دیگر قوتهای مسلح کشور به تنهایی در حالیکه قوتهای شوروی در گارنیزون های خود با مصروفیت برای خروج بعنوان نظاره گر میدان به تأمین روابط و سر بازگیری از میان جناح های مجاهدین پرداخته بودند، آغازگردیده و شیپور فاز اصلی جهاد؟ علیه مسلمانان نواخته شده بود.

در ولایات جنوب ، هلمند ، قندهار، زابل پکتیکا ، پکتیقا خوست ، جلال آباد، کنر ، و همچنان در اطراف کابل در میدان وردک ، لوگر و پروان ، لغمان ، کاپیسا و همچنان در مسیر تمام شا هراه ها جنگها به گسترده گی شدت حاصل کرده بود. عربهای جهادی تحت رهبری شیخ عبدالله عزام و اسامه بن لادن در این جنگها در صفوف تنظیم های جهادی نقش پیشقراولی ایفا نموده بودند مثلاً در جبهه لوگر .

هدف این جنگها نخست وارد آوردن فشار جنگی بر دولت، به شکست مواجه نمودن و به تصرف درآوردن ساحه حاکمیت آن در محلات .ثانیاً تعمیل شکست ها و محاصره دولت ، که قادر نگردد قوتهایش را از یک محل به محل وجبهه دیگر جهت کمک رسانی منتقل نماید . سوم آنکه ، دست آورد چنین اقدامها و فشار های جنگی تاتکمیل خروج قوای شوروی ، زمینه تهاجم و اشغال جلال آباد را بحیث مرکز موقتی حکومت مجاهدین بایستی فراهم آورد.

سه: انسداد شاهراه ها:

شاهراه ها در دهه شصت بویژه بعد از خروج قوای شوروی اوج آشوب جهاد به بهشت جهادی ها مبدیل گردیده بود، علاقه مندان چنین جهادی را طیف گسترده ء جوانان مصاب به بداهت و سفاهت فرهنگی و سنتی تشکیل داده بودند اوانیکه گروههای جهادی مسیر شاهراه را تحت کنترل قرار میدادند مسافران را از وسایط پایین نموده به جیب پالی و زورگیری اموال و حتی لباس های آن ها پرداخته شماری را برای اخذ جریمه های سنگین به گروگان گرفته و زنان و نوجوانان مورد تجاوز قرار داده می شدند . از اینرو شاهراه ها به گنج سیال برای بدست آوردن ثروت های جرمی برای جهادی ها تبدیل شده بود . مع الوصف شاهراه کابل جلال آباد در سالهای ۶۷ و ۶۸ خ که انتقالات سلاح ومهمات و مواد لوژستیکی جبهه شرق از طریق آن انجام می شد بیک شاهراه جنگ و گنج تبدیل شده بود.

شاهراه کابل، جلال آباد جاده جنگ و گنج نخستین میدان نبرد:

نبرد جلال آباد در واقع در دوجبهه بگونه متناوب آغاز گردیده بود . شاهراه کابل جلال آباد علی الرغم آنکه از گذشته های دور مورد حملات تخریبی گروه های جهادی که از پاکستان اعزام

میگردیدند قرار داشت ، اما از بهار ۶۷ خ به بعد ، میدان نبرد های آتشین به مسیر شاهراه متذکره منتقل گردیده بود.

آن گونه که دفاع از جلال آباد و خاطرات رزمندگان آن بعنوان یکی از برجسته ترین واژه قلم موسی حماسه های عزت افرین افغانستان باقی می ماند ، دفاع از شاهراه کابل، جلال آباد که در ابرهه به یک مسیر سوزان جنگ و جهاد مبدل گردیده بود ، بعنوان رزمنامه نظامیان میهن و نقطه عطفی در تاریخ مبارزات علیه افراطیت جهادی که ابزار دست بیگانه گردیده بودند شمرده می شود.

رهبری نبرد جلال آباد را، آی.اس.آی بدوش داشت ، و سنجیده بود ، که هرگاه ، شاهراه منحیث شریان جسم و جان جلال آباد، اگر قطع گردد آنگاه نبض حوزه شرق متلاشی گردیده و قطعات نظامی به کمبود اسلحه و مهمات و مواد لوژستیکی مواجه میگردند و از سوی دیگر نیروهای دولتی در مسیر شاهراه که حدود « ۱۵۰ » کیلومتر را احتوا میدارد مصروف نگهداشته شده و قادر نمیگردند تا به جلال آباد کمک رسانند ، بنابر آن ناگزیر تسلیم خواهند گردید .

(چند هفته قبل از آغاز جنگ جلال آباد جلسه پی به اشتراک قوماندانان جهادی ننگرهار در یکی از دفاتر اداره استخبارات نظامی پاکستان « آی.اس.آی » تحت نظر جنجوع معاون ای اس ای دایر گردید ، در آن جلسه قوماندانان مشهور ننگرهار مانند ، انجنیر غفار ، حضرت علی ، انجنیر محمود ، سازنور ، حاجی شمالی ، محمد زمان ، سیدمحمد پهلوان ، و چندین تن دیگر اشتراک داشتند بحث روی فتح جلال آباد آغاز شد ، قوماندانان به این نظر بودند که شهر جلال آباد در ظرف کمتر از یک هفته سقوط میکند ، تصمیم گرفتند شاهراه جلال باد مسدود گردد ... نه تنها فرماندهان محلی بلکه عده ای رهبران مجاهدین به این نظر بودند که جلال آباد در ظرف چند روز سقوط میکند ، حکمتیار وزیر خارجه حکومت موقت مجاهدین اعلان نموده بود که در چند روز آینده مجاهدین پیروزمندانه وارد شهر جلال ابدخواهند شد) « حامد علمی در مسیر پیروزی »

ستیو کول در کتاب جنگ اشباح نگاشته است : « سی.آی.ا. ضمن جلسات با آی.اس.آی یک پلان مخفی را افشا کرده بود که هدف آن قطع شاهراه میان کابل و جلال آباد بود. این سرک اسفالت شده از نگاه حرکات نظامی خیلی آسیب پذیر میباشد، زیرا امکانات تأسیس «کمینها» و نقاط مقاومت، در ساختار فیزیکی اراضی دره های بین سروبی و سرکوندو بابا ، فراوان اند. علاوه بر آن در مسیر این جاده تعداد زیاد پل و یلچک وجود دارد که تخریب هر یک از آنها پروسه ای اکمالات را برای یک مدت قابل ملاحظه متوقف ساخته میتواند. سی.ای.ا. برای تخریب پلها و جاده ، ماین های مخصوص را تدارک دیده بود که شکل مخروطی داشته و انفجار آن درجاده حفره های عمیق را بوجود می آورد. آی.اس.آی. برای تطبیق پلان متذکره ، یک تعداد از قوماندانان منطقه سروبی را، بخاطر آشنایی با پلان مذکور و شیوه های استفاده از ماین های مخروطی، در پشاور جمع نمود. افسران سی.آی.ا. نقشه ماهواره پی را که به کمک سفینه های فضایی آماده شده بود، بر روی اطاق هموار نموده و یکجا با افسران آی.اس.آی. نشان میدادند که ماین ها در کجا انفجار داده شود و ماشن دار ها برای حمله بر کاروان های نجیب در کجا نصب شوند .»

توجه دولت به شاهراه کابل جلال آباد:

دولت افغانستان حجم خطر را بنابر درک برنامه‌های ارتش پاکستان جهت تهاجم بر جلال آباد را گسترده محاسبه نموده بود، از اینرو به مفتوح بودن شاهراه کابل- جلال آباد بعنوان خط اکمالات قوت‌های مسلح مقیم جلال آباد و هم حوزه شرق کشور اهمیت ویژه قایل گردیده بود.

از اینرو در پاییز سال ۱۳۶۷ خ که روند خروج قوت‌های شوروی، رو به پایان بود، «فرقه‌های نهم و شصتم» را برای تأمین امنیت شاهراه توظیف و جهت سوق واداره و انسجام فعالیت‌های آن یک گروه اوپراتیوی را که قرارگاه آن در سروبی مستقر بود موظف کرد.

دو فرقه متذکره مسیر شاهراه عمدتاً محلات که احتمال تقرب گروه‌های که از پاکستان جهت تخریب و انسداد شاهراه فرستاده می‌شدند، با افراز پوسته‌های امنیتی دائمی و یا موقتی در محلات آسیب‌پذیر مانند بندها، پایه‌های برق، معبرها، پلها، تونلها، تنگیها و بعضی ارتفاعات در حالی افراز و مستقر گردیده بودند که بگونه دومیار بوسیله گزیده‌های سیار و توسط آتش‌های توپچی و هاوان تحت حمایت قرار داده می‌شدند.

گروه‌های مجاهدین تحت رهبری آی.اس.آی، از ماورای سرحدات مخفیانه اکثرآ در شب‌ها با عبور از مناطق ولسوالی‌های اچین پچیرواگام، خوگیانی، جصارک به ولسوالی قرغه پی جوار جنوبی شاهراه کابل جلال آباد رسیده، با استفاده از صخره‌ها و تپه‌ها و دره‌هایی مشرف به سرک به حملات چریکی و راکتباری بر کاروانهای نظامی و ملکی و تخریب پلها و سرکها و ماین گذاری مسیر جاده‌ها می‌پرداختند.

وهر آنگاهیکه گروه‌های جهادی و یا القاعده برای چند ساعت و یا چند روز بر مسیر سرک مسلط می‌شدند، آنگاه با رفتار موحش موترها و بس‌ها را متوقف نموده به تلاشی و جیب پالی چور و چپاول مسافین بعنوان غنیمت جنگی، گروگانگری و قتل آنها مبادرت می‌ورزیدند

در این روند با خروج دو لوای شوروی^(۱۰) نخست از جلال آباد مؤرخ ۱۵ ماه می ۱۹۸۸ م جهاد، یعنی مسلمان کشی بخاطر حاکمیت بر شاهراه کابل جلال آباد شدت یافته. بساط جنگ به مسیر شاهراه منتقل گردیده بود. درواقع شاهراه جلال آباد، کابل برای هر دو محور هم دولت افغانستان وهم آی.اس.آی، وگروه‌های تحت حمایت او «مجاهدین و القاعده» از ارزش حیاتی برخوردار گردیده بود، دولت میخواست این شاهرگ حیاتی را برای رفت و برگشت کاروان‌های اکمالاتی مفتوح نگهدارد تا نبض سنگرهای مدافعه وطن پر تپش و پرتلاطم و استوار باقی‌مانده و شهر جلال آباد از قحطی و قیمتی مواد خوراکیه مصوون بماند.

اما طرف مقابل «پاکستان» خواسته بود با مسدود نمودن شاهراه، فشار نظامی را شدت بخشیده، مدافعین جلال آباد و شهروندان را در چنبر محاصره در هم فشرده و در نهایت از یک سو فشار نظامی و از سوی دیگر فقدان مهمات و مواد لوژستیک و قحطی، مدافعین جلال آباد را به زانو در افکنده و به تسلیمی ناگزیر گرداند.

۱۰- این نگارنده عضو هیئت دولتی در خروج دو لوای متذکره از جلال آباد و سپس غند شوروی از فیض آباد بدخشان بود.

در مسیر شاهراه کابل جلال آباد یکی از عمده ترین اهداف بایسته تخریب برای گروه‌های جهادی و آی.اس.آی را بندهای برق، و پایه‌های حامل برق، تشکیل داده بود، گروه‌های آموزش دیده نزد آی.اس.آی با وسایل و تجهیزات و هزینه‌های هنگفت پولی از پاکستان گسیل و به تخریب « بند های متذکره » توظیف می‌گردیدند. بند نغلو، که سدی پر صلابتی را در مجرای بند سروبی احراز نموده بود، و بند سروبی، یکی از عمده ترین اهداف قابل انهدام را برای آی.اس.آی و گروه‌های جهادی تشکیل داده بود.

تخریب بند نغلو، سرنوشت جنگ را در جلال آباد رقم می‌زد، با تخریب بند نغلو حدود ۵۵۰ میلیون متر مکعب آب به طرف شرق سرازیر گردیده و وادی جلال آباد را با همه داشته‌هایش زیر آب نموده منهدم میکرد در انصورت با یک تهاجم از تورخم اشغال جلال آباد سهل و ساده می‌گردید.

سریازان خورد ضابطان، و افسران قوت‌های مسلح با شهامت کم نظیر در صیانت راه رزمیدند و با قربانی‌های گسترده شاهراه را که حیثیت شاهرک جبهه دفاع از جلال آباد را داشت باز نگه‌داشتند.

جگرن عبدالرحیم وردگ و انهدام بند نغلو:

مسیر راه کابل جلال آباد در طول دهه شصت بویژه بعد از عقد توفقنامه ژنیو در اپریل ۱۳۸۹ م « حمل ۶۷ خ » حوادث خونینی را در سینه دارد. که اقدام به تخریب بند نغلو^(۱۱) توسط یک گروه، آی.اس.آی و جگرن رحیم وردگ از حوادث فراموش ناشدنی آن روزگار است. این ویرانگری را از زبان شاهدان عینی هردو جانب هم مجاهدین و هم دولت می‌خوانیم:

الف - از جبهه مجاهدین :

- جاجی شعیت^(۱۲) امر مالی محاذ ملی این رویداد را چنین بیاد می‌آورد: « من در آن سالها بحیث امر مالی تنظیم محاذ ملی که مقیم پشاور بود اشتغال داشتم از آنجاییکه در منطقه بلدیت داشتم و از سوی دیگر چنین عملیات های کلان مصارف زیادی را ایجاب میکرد در ترکیب گروه موظف گردیده بودم.

۱۱- بند نغلو : در فاصله سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۸ میلادی از سوی اتحاد شوروی انوقته اعمار گردیده بود. طول سد ۲۸۰۰ متر و ارتفاع آن ۱۱۰ متر است، که در مرز شرقی بند سروبی که ۵۵۰ میلیون متر مکعب آب را در کاسه خود ذخیره میکند اعمار گردیده است، برق تولید شده در آن کابل را تنویر میکند. در صورت تخریب بر علاوه محرومیت کابل از روشنایی، در اثر سرازیر گردیدن آب بند سروبی بسوی شرق و با تخریب بند درونته یک تسونامی وحشتناک را در منطقه در قبال آورده، آب سربه طوفان زده وادی و شهر جلال آباد و محیط پیرامون آنرا منهدم و موجب تخریب و خونریزی گسترده می‌گردید. آنگاه چنین عمل جهادی زمینه اشغال جلال آباد را از سوی گروه‌های مجاهدین مساعد می‌نمود.

۱۲- مهاجر در آلمان

گروپ را افرادی از ، آی.اس.آی رهبری میکرد ، امرگروپ می گفت برای پیروزی در جلال آباد باید سرک کابل جلال آباد قطع گردد ، در صورتیکه بخش از بند نغلو تخریب گردد آنگاه سرک خود بخود مسدود میگردد و حاجت به جنگ و توظیف مجاهدین در مسیر سرک وجود ندارد ، درانصورت حکومت کابل نمی تواند به جلال آباد کمک برساند ، آنگاه سقوط صد در صد جلال آباد فراهم میگردد ، در جریان جلسه ناگهان دو راکت در چند ده متری ما یکی به تعقیب دیگر اصابت کرد همه ترسیده بودیم رحیم وردک زخمی گردیده و در زیر بادی یک موتر پنهان گردیده بود ، شش نفر کشته و بیش از بیست نفر زخمی شدند . شب همه ما به پاکستان برگشتیم .

ب - حامد علمی که جناب شان هم مجاهد وهم گذارشگر بی بی سی ، با کتمان حضور فرماندهان آی.اس.آی ، در آن جلسه ، گذارش زیرین را در اواخر برج سرطان ۶۷ خ به بی بی سی مخابره کرده بود:

«یکی از مراکز مجاهدین دو روز قبل هنگامی مورد حمله راکتی حکومت کابل قرار گرفت که فرماندهان و افسران ارشد مجاهدین در مورد تطبیق عملیات قطع شاهراه کابل- جلال آباد در منطقه منی در صد کیلومتری شرق شهر کابل مشغول گفتگو بودند. فرماندهان نظامی که از پشاور به این منطقه رفته و مجاهدین محلی تصمیم داشتند تا سلسله عملیات مشترک را براه انداخته و در گردهم آیی اضافه از صد مجاهد و فرمانده شرکت نموده بودند. ساعت چهار عصر بود که صدای مهیب در اثر انفجار راکتی در نزدیکی محل تجمع آنها شنیده شد لحظه بعد از دیدن اجساد کشته شدگان و مجروحین غریب مجاهدین و فرماندهان همه جا را فرا گرفت و به زودی دریافتند که شش تن کشته و بیست و پنج تن دیگر مجروح شده اند که در میان مجروحین جنرال رحیم وردک معاون فرمانده نیروهای محاذ ملی و داکتر شاهرخ گران آمر مجاهدین این گروه در ولایت کابل نیر شامل بودند.^(۱۳)

شهاب افغان : طی تبصرهء پیرامون موضوع ، مؤرخ « سوم سرطان ۱۳۹۹ خ » در فیسبوک اش نگاشت:

« خودم شاهد آن صحنه بودم و در محاذ ملی در یک غند که زیر قومانده رحیم وردگ بود یک فرد عادی بودم ، وقتیکه پروگرام عملیات به تخریب بند نغلو گرفته شد و در آن وقت از جگرخونی مرخص شدم ، برای ملت افغان شاهدهی میدهم که قومانده جنگ بدست کرنیل اسد ، و کرنیل جینجوا جنرالان آی.اس.آی بود و در همان موقعیت حضور داشتند و برای تخریب بند بسیار تجهیزات نظامی آورده بودند که ما انرا در زنده گی خود ندیده بودیم وقتیکه مرعی سکا از کابل بالای جلسه رحیم وردگ اصابت کرد بیشتر از یک صد و بیست زخمی و کشته داشتیم که خود رحیم وردگ هم زخمی شدوما هم همرایش تابه تورخم رفتیم».

جستار های این قلم نشان میدهند ، در جلسه که رحیم وردگ با شماری از افراد منطقه مبنی بر تخریب بند نغلو بر گزار نموده بود ، یکی از شخصیت های با نفوذ محلی به اسم ملک دران ، مسکونه قریه گنکرک سرخرو « برادر عبدالجبار ثابت که در زمان حامد کرزی کرسی لوی خارنوالی را بر عهده داشت » در آن همایش اظهار می نماید که بند نغلو متعلق به مردم کشور است

۱۳- حامد علمی - کتاب در مسیر پیروزی ، صفحه ۶۵

مال شخصی کسی یا دولت نیست و تخریب آن به مردم صدمه وارد می آورد، از اینرو او مخالفت اش را به تخریب بند نغلو ابراز نموده بود.

ب: از جبهه دولت:

یک - جنرال محمد اسماعیل مایار، معاون ریاست اوپراسیون وزارت دفاع عملیات مجاهدین بخاطر تخریب بند نغلو را چنین بیاد می آورد:

« وقتی سالهای دهه شصت بویژه سالهای بعد از خروج نیروهای شوروی از کشور بیاد می آید موج از خاطره ها از جمله همین واقعه حمله تخریبی بر بند نغلو در ذهنم تداعی میگردد.

بیاد دارم اواخر ماه سرطان ۶۷ خ که کشور ما روزهای دشواری را سپری میکرد و ما اعضای ریاست اوپراسیون وزارت دفاع که مقرر آن در قصر دارالامان بود مانند همیشه بو ظایف خویش در حالی حاضر بودیم که رئیس شعبه زنده یاد جنرال ارکانحرب محمد انور خان در یک سفر کاری به ولایات رفته بود.



- آنروزها دارای دوشخصه بود یکی آنکه قوتهای شوروی بر اساس توافقات ژنو « اپریل ۱۹۸۸ م » در حال خروج مطمئن و بی چالش از کشور بود و دومی آنکه جنگ و حملات توسط پاکستان و عرب های القاعده جمع جهادی افغان که وابسته به پاکستان بودند در سراسر کشور از شدت و گستردگی برخوردار گردیده بود. استراتژی اصلی آی.اس.آی آن بود که با گسترش حملات در سراسر کشور، نیروهای دولتی را مصروف نگهداشته و بعد از قطع نمودن شاهراه کابل جلال آباد، سپس ضریه اصلی را بر شهر جلال آباد وارد آورده انرا به تصرف در آورده و، حکومت اسلامی مجاهدین دست ساخت خود را در آنجا مستقر نمایند و سپس به کابل یورش آورند.

جنرال محمد اسماعیل مایار

در این استراتژی، تخریب و انهدام بندهای برق، انهار، پل ها بویژه در مسیر شاهراه کابل جلال آباد از جایگاه ویژه ی برخوردار بود.

از همین رو آی.اس.آی گروهی مجرب و کار آزموده ی را برای تخریب بند نغلو فرستاده بود. آنروز در راپور های کشفی که حوالی ظهر بدستم رسید از تقرب یگ گروه اشرا به بند نغلو و جابجایی شان در محلات جگدک با کوردینات آن « محل هدف » اطلاع داده شده بود.

وقتی راپور را مورد مطالعه قراردادام، یک نوع افکار منفی که مباداً گروه تخریب کار بجای شب در جریان روز نزدیک بند گردیده، و شماری از آنها با تبادل آتش ها، افراد محافظ بند را مصروف نگهداشته و شمار دیگر، گروه تخریبکار مخفیانه به نزدیک بند تقرب نموده به جابجایی مواد انفلاقیه در دیوار بند جهت تخریب بکار آغاز نمایند در ذهنم آشوب به پا کرده بود.

آنگاهیکه از آسیب های احتمالی انفجار و تخریب بند با توجه آنکه کابل را نه تنها در تاریکی طولانی فرو می برد، بلکه با زیر آب گردیدن وادی جلال آباد و محیط پیرامون و قربانی گردیدن هزاران انسان هموطن، فاجعه بشری و یک تسونامی وحشتناک را بدنبال خواهد آورد، یک اضطراب ملموس و وسوسه های رعب انگیز در تصوراتم ولوله افکنده بشدت مضطرب ام نگهداشته بود.

درواقع این همه وسواس انچیزی بود که احساس مسوولیت مرا در انجام وظیفه چند برابر کرده بود.

در اولین اقدام به سبک و سنگین نمودن گزینه های لازم حمله بر این گروه مخرب در ذهنم پرداخته بودم، گزینه گسیل نیروهای کوماندو، یا حملات جت های شکاری که اتفاقاً در آن هوایی تیره و تار که سقف آسمان سروبی انباشته از ابرهای سفید و مانع از ترصد بود، هر دو گزینه با تعمیم تأخیر الزامی به نظر نمی رسیدند، ترحیح دادم برای اینکه زمان از دست مان فرار نکند با راکت های «لونا» بر آنها حمله نماییم، بنا بر آن بدون تأخیر و بدون اینکه موضوع را به امرین گذارش دهم، گفته سن تزو استراتژیست چینی بیادم آمد، «وقتی راه را صحیح و منطقی می بینی عمل کن و منتظر دستورات نباش» گوشی مخابره را برداشته دستگای پرتاب راکتهای «لونا» را که در ساحه، «قرغه کابل» داخل موضع بودند امر احضارات دادم، همزمان فرمانده جزوتام راکت از آماده بودن چند جوهره راکت بر سکوی پرتاب اطمینان داد و سپس با شتاب کوردینات های قبلاً تثبیت شده در ساحه را یکباردیگر تدقیق کردم، به موصوف مخابره کرده و امر دادم - دو فیز راکت «لونا» به کوردینات های داده شده اور، «آتش».

وقتی فرمانده از فیز دو راکت «لونا» گذارش داد بی درنگ ریاست کشف را ایقاز نمودم که از ساحه گذارش ارایه دهد.

در آن لحظات حوالی ساعت چهار بعد از ظهر قرض آتشین خورشید تابستانی در غرب شهر شعله ور بود، از ورای پنجره دفتر ما که در منزل سوم قصر دارلامان موقعیت داشت نگاهیم به سوی شرق بر بلندای کوه های ماهی پر و سرویی که زیر سایه ابرهای سفید قوماند جلب نظر میکرد، لغزیده بود، گویی بدنبال، عزیزی سفر کرده ای چشم دوخته بودم که احوالی به دست آید. و در جنوب و غرب کابل چهاردهی در گرمای سنگین و رخوت آوری فرورفته بود، تابش اشعه طلای خورشید بر کوها و وادی چهاردهی و غرب شهر گویی کابل را درقاب دل انگیز و موزاییکی به تصویر کشیده است.

با سپری گردیدن حدود سه ساعت از ضربات راکتی بر بند نغلو که به وظایف دیگر مصروف گردیده بودیم، اما فکر و هوشم بدنبال نغلو بود.

با تخیلات خود درگیر بودم که تلفون مخصوص زنگ زد، به عجله گوشی را برداشتم صدای پر ابهت فقید داکتر نجیب الله بود، خود را معرفی کردم، برای یک لحظه بفکرم خطور کرد مثل اینکه «لونا ها» بی نتیجه بوده و یا در کوردینات ها اشتباه صورت گرفته و یا هم بجای صدمه رسانده است. ازانجاییکه من بدون استیذان امران بلند پایه، که قاعدتاً آنها امر انداخت راکت لونا را صادر میکردند، و من بدون استیذان ایشان امر انداخت لونا را داده ام، سرزنش خواهم گشت اما صدایش تلالوی ویژه داشت، مظهر شفقت بود، پرسید آیا؟ راپور نتیجه آتش ها از بند نغلو رسیده است گفتم هنوز نه منتظر آن هستیم، خودش گفت بما اطلاع رسیده که در اثر ضربه راکت های شما هفت نفر از جمله سه تن، ای اس ای کشته شده و

شماری از آن‌ها بشمول جگرن رحیم وردگ که آمده بود افتخار تخریب و انفجار بند نغلو را برای آی.اس.آی کمپانی نماید زخمی گردیده اند. فقید داکتر از اقدام‌های عاجل و قاطعانه ما، با ابراز خورسندی، تشکر کرد و گوشی را گذاشت.

فردای آن راپورهای کشف مبین آن بود که، مرده‌ها و زخمی‌ها که یکی آن جگرن رحیم وردگ و دیگرش، شخصی به اسم شاهرخ گران امر جهادی آن گروه در جریان شب از ساحه نغلو بیرون کشیده شده و به پاکستان منتقل گردیده بودند.

مسئله ای شگفت‌انگیزی در این رویداد اتفاق افتاده بود دست سرنوشت ما دو نفر از یک خانواده « من پسر عمه و رحیم وردگ پسر ماما » را در مقابل هم قرار داده بود، من به سوگند خدمتگذاری بوطن که برایم گرمی‌ترین موجود هستی است متعهد مانده از یک نظام دموکراتیک که صلح رفاه همگانی و دموکراسی میخواست و دین، را بعنوان یک فرهنگ از سیاست جدا تلقی کرده مورد احترام قرار میداد، اما او، عبدالرحیم وردگ، با قرار گرفتن در زیر درفش جهاد گرایی « بعد ها تروریسم » که مسلمان کشی را در یک تفکر عوامفربانه جهاد اسلامی میخواندند، با سجده به تاجر و عقب‌گرایی و با ابزار گردیده بدست آی.اس.آی سازمان جهنی همسایه آزمند، آماده بود عظیم‌ترین بند برق کشور که در صورت تخریب فاجعه کم نظیری را بدنبال می‌آورد، تخریب نماید.

از اینرو مشت‌اهنین میهن برفرفش فرود آمده بود، او از آن ضریب قد راست نکرد، هرچند آی.اس.آی و سیا او را به مداوا به آمریکا برده بودند، با انهم از آن به بعد با سرانگشت عصا چوب، قدم‌هایش را می‌شمرد، که عفو او از سوی مادر وطن فرسنگها فاصله دارد.

همه شاهد بودیم که در سال ۱۳۷۱ خ تاریخ ما واژگونه ورق خورد و جنرال نبی عظیمی و شمار دیگر با کودتای خونین انقلاب اسلامی را به پیروزی رساندند با حوادث سال ۱۳۸۰ خ هر دو پشت و روی یک سکه را به نمایش گذاشتند، رحیم وردگ که دستش در کیسه و کاسه هر دو سازمان جهنی آی.اس.آی و سیا بسته بود کرسی وزارت دفاع را در دولت حامد کرزی تحت اشغال آمریکا بدست آورد و یک شبه ستر جنرال گردیده و در حالیکه ثروتهای قارونی از هزینه های دفاعی اندوخت همه نشانها و مدالهای مروج را بر سینه او بخت، اما، نشان خیانت به میهن در حمله به بند نغلو سپس بدنیاال تهاجم آی.اس.آی بر شهر جلال آباد در حوت ۶۷ بر شهرت و هویت او ازینی بسته و مدالی او بخته که فراموش ناشدنی تاریخی است هیچ‌کس با هیچ چشم بندی نمیتواند انرا کتمان نماید.

۲- جنرال امام‌الدین خان معاون وزیر دفاع در امور دیسانت:

حکومت پاکستان در آن مقطع و گروه‌های مجاهدین افغان که بگونه وسیله در مدار استراتیژی‌های انکشور استخدام شده بودند، خروج قوتهای شوروی را یک فرصت دلخواه برای به سقوط مواجه نمودن دولت جمهوری دموکراتیک و اخذ قدرت سیاسی از طریق زور و جنگ پنداشته بودند، از همین رو دولت پاکستان در جدول زمانبندی خروج قوای شوروی از کشور ما نخست از همه بر خروج دوغند شوروی که در جلال آباد مستقر بودند پا فشرده بود.

من میتوانم بگویم که تمهیدات حمله بر جلال آباد از همان تاریخ خروج دو غند قوای شوروی

بتاریخ ۲۵ ماه ثور ۶۷ خ از جلال آباد، آغاز گردیده بود و بعد از آنکه نیروهای شوروی کشور را ترک کرد حدود دو هفته بعد از آن پاکستان به گستردگی بر جلال آباد تهاجم نمود. جایگاه مهم را در استراتژی پاکستان در حمله بر جلال آباد نخست مسدود نمودن شاهراه کابل جلال آباد که شاهراگ اکمالاتی قطعات قوای مسلح درزون شروق شمرده می شد احراز نموده بود.

تا زمانیکه شورویها در این راه رفت و آمد میکردند حملات گروههای جهادی بر شورویها اصلاً چشمگیر و گسترده نبود، انگیزه هایش هم آشکار بود روسها شماری از فرماندهان جهادی را با پرداختن پول اسلحه و مهمات عقیم نموده بودند از اینرو آنها برای پاسخ دهی به پاکستان فقط جنگ خود را با فیرهای هوایی و بی هدف بالای قوتهای شوروی به نمایش می گذاشتند و از سوی دیگر قطارهای شورویها که عازم جلال آباد می بودند از هوا و زمین مورد حمایت گسترده قرار داده می شدند، بنا بر آن گروههای بنام جهادی نمی خواستند با مواجه گردیدن به ضربات مرگبار شورویها، منهدم گردند.

هنگامیکه شورویها جلال آباد را ترک کردند، مسدود نمودن شاهراه استراتژی اصلی پاکستان را تشکیل داده بود.

قوماندانی اعلی، در یک اقدام عقلانی جهت تأمین امنیت در مسیر شاهراه جلال آباد فرقه نهم را از کنر، و لواهای ۸ و ۱۴ سرحدی را از چمکنی و بایانخیل پکتیا، بیرون کشیده و در مسیر شاهراه کابل جلال آباد که درچوکات « فرقه شصت » تنظیم گردیده بودند در پوسته ها امنیتی مسیر شاهراه مستقر کرد. درواقع آن مناطق را دولت بنابر مثنی مصالحه ملی به مخالفان رها کرده بود تا از پاکستان کوچنده و با ورود به خاک کشور در آنجاها حکومت دلخواه خود را بنا نمایند، تا مردم شاهد هنجار حکومت داری ایشان باشند

قطعات متذکره در پاییز ۶۷ در حالی در مسیر شاهراه مستقر گردیده بودند که میتوان گفت مسیر شاهراه بویژه « تنگی ابریشم » بمیدان یک جنگ، مدهش و خطرناک تبدیل گردیده بود.

در چنین یک حالی در هفته اول حوت ۶۷ قوماندانی اعلی تحت رهبری فقید داکتر نجیب الله، به جنرال غفورخان معاون لوی درستیز وظیفه سپرد که با یک گروه اوپراتیفی از وزارت دفاع به سروبی رفته مسیر شاهراه را جدیداً طوری پوسته گذاری نمایند که قوتهای توپچی و راکتی ما قادر به حمایت آنها بوده و پوسته ها قادر باشند حملات گروههای که از پاکستان جهت مسدود نمودن شاهراه، قتل و کشتار شهروندان و یغماگری و چور چپاولگری می آیند دفع و طرد نموده و سرکوب نمایند.

گروههای جهادی و القاعده جهت مسدود نمودن شاهراه گروه گروه پی در پی، از پاکستان فرستاده می شدند تا از طریق، تخریب سرکها و پلها و تونلها و حتی انهدام بندهای آب نغلو و سروبی به انسداد، شاهراه بپردازند تا شرایط را جهت تهاجم و اشغال جلال آباد فراهم آورند.

استخدام جهادیهای مقیم پشاور و القاعده از سوی پاکستان، منجمله دگرمن رحیم وردگ از تنظیم جهادی معاذ ملی پیر سید احمد گیلانی « بعد ها وزیر دفاع حکومت اسلامی حامد کرزی » برای انفجار بند نغلو که توسط افسران آی.اس.آی رهبری میگردید وارد اراضی منطقه گردیده بودند یکی از اهم رویدادهای ثبت شده آن دوران است، اگر حملات راکتی بر آنها صورت نمیگرفت و اگر آنها موفق به انهدام بند میگردیدند آنگاه تبعات آن، با تلفات دهها

هزار انسان و ویرانی ناشی از سرازیر گردیدن آب تسونامی کم نظیر تاریخی و خیانت قرن بوسیله رحیم وردگ و گروه او رقم زده می‌شد.

اما در عین حال او انیکه کاروانهای اکمالاتی از بستر شاهراه عبور داده می‌شدند اعزام نیروهای اضافی امنیتی و اکمالات مهمات و لوژستیک را الزامی نموده بود .

هنوز مساعی جمعی در تأمین امنیت راه که همه روزه معروض به حملات گسترده ء بود ادامه داشت ، که دشمن با یک بسیج سراسری شامل نیروهای سرحدی ، و ملیشه های پاکستان ، القاعده و گروههای جهادی افغان روز ۱۶ ماه حوت ۱۳۶۷ بعد از اجرای آتش احضارات حدود یکساعته بشدت ثقیل بالای موقعیت های جابجایی قطعات قوتهای مسلح و شهر جلال آباد که در همان نخستین آتشباری تلفات آن جانگداز بود با لای جلال آباد به تهاجم پرداخته بودند . دشمن قادر گردیده بود خط اول مدافعه قوتهای ما را شق نموده گارنیزون و قرارگاه فرقه ۱۱ پیاده در ثمر خیل و ،ومحلات رهایشی منسوبان فرقه مقیم آن محله را تحت تصرف در بیاورد.

وقتی اطلاع تهاجم و تقرب دشمن به جنرال غفورخان که در بند نغلو قرار گاه داشت می رسد ، پیش از آنکه اوامری از مرکز واصل گردد ، به ابتکار خودش قرار میدهد که بایستی عاجلا به سمت جلال آباد حرکت نماید.

آن فقید پوسته های امنیتی لواهای ۱۵ زرهدار، ۳۷ کماندو و لواهای ، قطعات گارد جمهوری و پولیس را ، از پوسته های امنیتی مسیر راه تنگی ابریشم بیرون کشیده به سرعت به جلال آباد منتقل می نماید ، این قوتها بشمول قوتهای جابجا در ساحه میدان هوایی و همچنان اعضای قرار گاهای قوتهای مسلح در جلال آباد از بریدمن تا جنرال و ارگانها کمیته ها و سازمانهای حزبی ، سپاهیان دفاع خودی همه سلاح بر میدارند و به خط اول جبهه جنگ تحت شعار « یا وطن یا کفن » می شتابند و بحیث سرباز علیه دشمن می جنگند .

این قوت ها بکمک آتش های نیرومند توپچی ، و اورگان که در ساحه پل سرخکان در معبر یک تونل داخل موضع بود بشدت دشمن را می کوبند و دشمن دست به عقب نشینی دست زده با تحمل تلفات گسترده در تپه های ثمرخیل به مدافعه می پردازد ، با این حال خط مدافعه قوتهای دوست به خط پل سراچه میرسد.

حینیکه جلال آباد مورد تهاجم نیروهای مشترک پاکستانی و جهادیهای القاعده و افغان قرار گرفته بود ، بعد ازموقوف نمودن تهاجم آن‌ها بتاريخ ۱۶ و ۱۷ حوت توسط نیروهای قول اردوی نمبر یک، که شخص قوماندان قول اردو جنرال بارکزی طی آن دلاورانه بشهادت رسید جنگها بشدت از تداوم برخوردار گردیده بود ، مسئله که اکمال قطعات را بار دیگر به لحاظ مهمات ، مواد مورد نیاز و لوژستیکی ناگزیر نموده بود.

من در « میدان بنار » مصروف تنظیم مسایل دفاعی بودم که وزیر دفاع مرا احضار کرد و هدایت داد که به سروبی بروم با کنترل و تقویت احضارات نیروهای دفاعی فرقه های نهم و شصت در مسیر شاهراه ، عبور مصوون کاروان اکمالاتی بسوی جلال آباد را تأمین نمایم . قبل از رسیدن من به سروبی غند نمبر ۶۱ ، از کابل بمنظور تقویت پوسته های مسیر شاهراه بانجا رسیده و در محلات لازمی جابجا گردیده بودند ، بشمول فرماندهان فرقه های متذکره توانستیم امنیت مسیر شاهراه را تأمین و برای عبور قطار اکمالاتی آماده گردیم.

وقتی گذارش خود را به قوماندانی اعلی ارایه دادم ، نظر به امر قرارگاه کاروان اکمالاتی « دو صد » واسطه پی به سمت جلال آباد به حرکت در آمد و بدون کدام خطری از مسیر شاهراه و بویژه تنگی ابریشم عبور نموده به جلال آباد مواصلت کرد . رسیدن کاروان از یک سو به تقویت روحیه و مورال قطعات نظامی مساعدت رسانده بود و از سوی دیگر ضربه محکمی بر توانایی های گروه های اجبر که از سوی ، آی.اس.آی جهت مسدود نمودن شاهراه فرستاده می شدند اما قادر به مسدود نگهداشتن شاهراه نگردیده بودند وارد آورده بود.

ما بازگشت قطار را بسوی کابل بنابر آسیب پذیر بودن مسیر شاهراه طوری سنجیده بودیم که به مجرد تخلیه قطار عاجلا در اوایل صبح بسوی کابل بازگشت نماید، این مسئله را با گروه اپراتیوی جلال آباد هم آهنگ نموده بودیم ، اما بنابر آتشباریهای شدید ارتش پاکستان در آنروز که هزاران راکت پی یاپی شلیک می نمودند و در میان شهر و شهروندان ملکی کشتار و تلفات را بعمل میگرد ، و هم چنان تجمع وسایط و موتر های شخصی و مینی بوس ها مملو از خانواده ها که خواسته بودند با کاروان یکجا بسوی کابل حرکت نمایند از اینرو حرکت قطار دچار تأخیر گردیده بود اما علی الرغم تأخیر تا حوالی ساعت نه و سی شب ، بخش اعظم کاروان از تنگی ابریشم جاییکه گروه های اعزامی پاکستان بر قطار ها حمله می کردند عبور نموده بودند ، اما دشمن در آنروز با رسیدن کاروان اکمالاتی به جلال آباد که در واقع جبهه مدافعه قوت های ما را اكمال نموده بود شکست خورده محاسبه شده بود از اینرو آی.اس.آی در جریان روز گروهای تازه نفس را از مجاهدین ؟ پیر سید احمد گیلانی ، حکمتیار و خالص که جدیداً از پاکستان وارد شده بودند جمع آوری نموده در بخش های تنگی ابریشم جاییکه سربازان قطعه نمبر ۶۱ که از کابل آمده بودند و فاقد تجارب جنگی در شب بودند ، را مورد حمله قرار داده بودند ، در نتیجه بخش اخیر قطار آماج حمله گروهای جهادی قرار گرفت و آن ها توانسته بودند ۱۵ موتر بشمول مینی بس ها را متوقف و حریق نموده اطفال شیر خوار ، نوباوه و کلان سالان را بدریا افکنده بودند ، و دختران جوان که شماری از آن ها محصلین پوهنتونها بودند و زنان جوان را با خود به کوهها برده مورد تجاوز دسته جمعی قرار داده و سپس آن ها به پاکستان برده شماری از آن ها را بالای عرب های القاعده بعنوان غنیمت جنگی بفروش رسانیده بودند.

آقای کریم الله همدرد سرباز قطعه نمبر ۲۱۶ دافهوا که شاهد صحنه بوده در باره حمله گروهای جهادی پاکستانی بالای کاروان که بسمت کابل در حرکت بود اینطور حکایت میکند:

« کاروان که اموال نظامی را به در جلال آباد تخلیه نموده بود بسمت کابل باز می گشت در روز هفتم حمل ۶۸ خ در تنگی ابریشم در میان پوسته های نمبر ۲۱ تا ۲۳ آماج حمله قرار گرفته بود ، جنگ حوالی ساعت دو شروع شده بود تا حوالی شام ادامه داشت تروریستان جهادی افغانی که از پاکستان آمده بودند موفق گردیده بودند که قسمت عقبی کاروان را متوقف و وسایط موتر های دولتی و شخصی را آتش زده ، راکیبین موتر ها اعم از زنان و اطفال و پیران را بقتل برسانند . و شماری از دختران و زنان جوان را با خود به کوهها و بالاخره به پاکستان برده بودند وقتی حوالی شب زخمی ها و بجامده های کاروان را بکمک رئیس امنیت سروبی شاولی خان به سروبی آوردند حالت وحشتناکی جلوه یافته بود طفلکی که می گفت اسمش حشمت است اما مادرش نبود و اسم مادرش را نمی دانست ، مادر قد بلند کنری سه فرزندش را گم نموده بود مرد جوانی که انجنیر بود خانم داکترش را می پالید که نبود ، خانم جوانی که معلم لیسه مریم بود انرا بمشکل به شفاخانه سروبی رساندند که هم آنجا ولادت کرد ، در فردای آن مردم سروبی بجامانده

های قطار را با خود بخانه های خود بردند و مورد مواظبت و دلجویی قرار داده بودند. و چند موتر را به محل حادثه فرستادند تا اجساد و جنازه ها را منتقل نمایند پنج موتر پر از جنازه بود که بدست گروه‌های اجیر شده بنام مجاهدین بقتل رسیده بودند .

۳- بریدمن عارف ناصری از خاطره سفرش به جلال آباد قصه میکند:

در اوایل برج دلو ۶۷ که با فراغت از دوره تعلیمی مسلک نقلیه در قطعه نمبر ۸۵ درپوران واقع ریشخور به وظیفه اشتغال حاصل کردم ، هنوز ماه نخست خدمت را سپری نکرده بودم که در تبلیغات رادیو های بی بی سی و صدای آمریکا گفته می‌شد که تا یکماه دیگر حکومت مجاهدین ساخته شده در راولپندی در جلال آباد مستقر خواهد گشت چنین تبلیغاتی که همه جا گفته می‌شد روح و روان مردم و شخص مرا در هم فشرده بود درواقع مسئله ای که تأثیرات منفی بر روان همه بجا گذاشته بود ، تاریخ ۱۳ حوت بمن هدایت داده شد که با پنج موتر کاماز مملو از مهمات اسلحه ثقیله و خفیفه در قطار جا گرفته بسمت جلال آباد حرکت نمایم ، راستش من، در آن سن و سال جوانی و بی تجربه گی از رفتن به جبهه خیلی ترسیده بودم که فکر میکردم عمرم به آخر رسیده است و می‌پنداشتم در جاده خطرناک کابل جلال آباد به استقبال مرگ می‌روم . به ذهنم خطور نموده بود ترک وظیفه نموده بیکسو فرار نمایم ، اما حساس و عواصف باطنی ام می‌گفت تو سوگند خورده ی که بوطن خدمت کنی و از آن دفاع نمایی ، آیا پیمان شکنی و خجالت تاریخی نخواهد بود که از وظیفه فرار کنی ؟ ، آیا ، آنکه از بیم مرگ از جبهه گریخت به غذاب ابد دچار نمی‌شود . یک نیروی وجدانی بر جذرم میداشت.

آنروز بعد از حرکت از پلچرخی با رسیدن به مناطق ماهیپر ، با ترس و دلهره فکر میکردم فیر راکت دشمن حالا به موتر پر از مهمات ما اصابت میکند یا دقیقه بعد و ما در شعله های انفجار و انفلاق به خاکستر میدل خواهیم گشت جاده در طوفانی از گرد و خاک و دود فرو رفته بود هراس و اضطراب چون هیولای بر من نازل شده بود هر جا انفجاری شنیده می‌شد فکر میکردم لحظه بعد نوبت ماست و در گام شعله های آتش بریان خواهیم شد . جملات قوماندان قطعه



عارف ناصری

ما دگروال عیسی خان حین خدا حافظی با ما با استناد حدیث از پیامبر حضرت محمد ص گفته بود ، « ترس سایه شیطان است » ، انرا بخود راه ندهید ، و علاوه کرده بود کسانیکه از دشمن بترسند حتماً شکست می‌خورند، ترس یعنی دشمن، علیه آن مبارزه نمایید» « در نبرد غرور است و افتخار در ترس و تسلیم اندوه است و ننگ - هیچ تأثیری وارد نکرده بود . با کوله باری از ترس و اضطراب که اصابت راکت بر موتر مملو از مهمات در مخلیه ام غوغا میکرد چنینکه به منطقه درونته رسیده بودیم.

نا گهان یک بریدمن جوان با دو سریاز با سروروی ژولیده دریشی های چرکین ومملو از خاک در برابر موتر ما استاده شده امر توقف داد ، رانند گفت ، شاید دشمن باشند البسه نظامی ما را پوشیده اند ، من که اضطرابم چند برابر گردیده بود دست به کلاشنکوف برده با دستان لرزان و تشنج افکار آماده گلوله باری گردیده بودم ، با نزدیک شده بدروازه موتر بعد از سلام پرسیدند ما به کمبود مهمات دچار شده‌ایم ، ما از فرقه شصت هستیم آیا مهمات کلاشنکوف دارید ، من

گفتم بلی داریم به رانند گفتم تو، پایین شو من در حالیکه کلاشنکوف ام را آماده آتش نگهداشته بودم پایین گردیدم، آن‌ها بوجد و شادی ناشی از بدست آوردن مهمات هم راننده و هم مرا با محبت دریغل گرفته بوسیدند، وقتی پنج صندوق مهمات را از موتر پایین کردیم صندوق های مهمات را نیز بوسیدند، افسر جوان گفت پوسته من ۱۵ نفر اند بنابر کاهش مهمات تحت فشار دشمن قرار گرفته بودیم، حال من میدانم که چگونه این چاکران آی.اس.آی را به دوزخ بفرستم.

سخنان آن بریدمن که تقریباً هم سن و سالم بود چون از رخشی در وجودم جرقه پراند، با زایل نمودن ترس و خوف از وجودم بمن تداعی شد، که این‌ها در این کوها با تحمل مشکلات در برابر دشمن سینه سپر می نمایند، من از این‌ها چه کمبودی دارم که بترسم و در تب هراس بسوزم، راستش مشاهده وضعیت آنروز مرا چنان بشدت تکان داد که ترس و هراس را از وجودم فرار داد، ضرب‌المثلی ایست که میگویند از بودن در بیرون بلا، خوب است در درون بلا بود، تجربه آنروز درس بزرگی بود که مرا در وظایف بعدی یاری کرد.

۴- دگرمن رحیمی رئیس ارکان غند ده انجنیری وزارت دفاع، مقیم حسین کوت خاطرات حضور چهار ماهه اش در جبهه نبرد جلال آباد را با مشخصات آن بیاد می آورد که یک نوشته ی فشرده قادر نخواهد بود رویداد های دشوار حضور چهار ماهه ایشان را در جبهه جنگ به تفسیر بکشد، ما تلاش خواهیم کرد بگونه فشرده بر پاره پی چشمدید ها شان مکث نمایم:

احضارات محاربوی:

روز دوم ماه حوت ۱۳۶۷ خ ریاست اوپراسیون وزارت دفاع جلسه ی باشرکت نمایندگان شماری ریاست ها و قطعات وزارت دفاع بر گذار کرد که من به نماینده گی غند ده انجنیری در آن شرکت نموده بودم.



در جلسه بگونه علنی هدایت داده شد که قرار است اکمالات قول اردوی گردیز صورت پذیرد وظیفه مهم رسانیدن قطار های اکمالاتی نخست به گردیز و سپس به خوست خواهد بود. مدت احضارات یک هفته و تاریخ حرکت سیزدهم حوت تعیین گردیده بود.

ما وظیفه داشتیم. پلان تامينات انجنیری، که شامل « آماده گی ها برای تطهیر جاده ها از مین - ترمیم جاده های تخریب شده و پل سازی، آب رسانی، سترو اخفا، حفر مواضع و محلات قومانده بلندآژها، اکمالات لوژستیکی ایجاد میدانچه های موقتی هوایی » و غیره را بالای خریطه تثبیت و آمادگی ها خود را جهت سفر بسمت گردیز، « جنوب کشور » تکمیل نماییم.

دگرمن انجنیر نجیب الله رحیمی

شب دهم حوت در حال انتظار به قطعه ما هدایت داده شد که فردا ساعت پنج صبح در پلچرخ حاضر بوده و جای خود را در میان قطار رفتار اشغال نمایید.

ما فکر کردیم شاید جمع آوری و ترتیب و تنظیم در پلچرخ صورت گیرد، و سپس از آنجا برگشته

از طریق داخل شهر و چهاراسیاب به سمت گردیز به حرکت بگذریم.

ما ساعت پنج صبح سیزدهم حوت ۱۳۶۷ خ با مواصلت به پلچرخی در داخل قطاررفتار در حالیکه یک پوسته انجنیری در سرقطار توظیف گردیده بود احراز موقعیت نموده آماده حرکت گردیده بودیم.

تازه صبح دمیده بود شمیم نوازشگر پیش بهاری از معبر پلچرخی میوزید در آن پگاهی تنها صدایی که شنیده می شد اذان مساجد بود که با ستودن خدا و حی علی الفلاح ، مسلمانان را به نماز فرا می خواند ، یکی از ملاهای غند ما درجوار سرک فرش نماز پهن کرد ، جمعا به ادای فرضیه پرداخته و در ختم دعای « نصرن من الله و فتح القریب » را خواندیم.

بجای گردیز به جلال آباد:

سیزدهم حوت ۱۲۶۷ خ ساعت پنج و سی بنابر قوماندۀ امر قطار دگروال هیبت خان معاون لوی ۳۷ کماندو ، قطار ما بجای حرکت بسمت جنوب جلال آباد را در پیش گرفت.

بزودی دانستیم که برنامه حرکت بسوی جلال آباد برای اغفال و فریب آی.اس.آی سازماندهنده اصلی جنگ جلال آباد پنهان نگهداشته شده بود.

چنین ترفندها و تاکتیکها برای فریب دشمن مکار برگزیده شده بود . پنداشت آی.اس.آی مبنی بر آن بود که نخست ، با خروج قوتهای شوروی از افغانستان ، چیزی را که با استفاده از دین جهاد عنوان داده بود جاذبه ایدیولوژیکی اش را از دست خواهد داد . و ثانیاً آنکه از طرح سیاست مصالحه ملی دولت افغانستان تحت رهبری فقید داکتر نجیب الله که روز افزون در اذهان جا باز میکرد ، بهراس افتاده بود ، که در صورت پذیرش آن از سوی سران جهادی مقیم پشاور آنگاه یک افغانستان متحد با پوتانسیل نیرومند نظامی در صحنه باقی خواهد ماند که تضاد را با منافع پاکستان تبیین میکرد . از اینرو ای ای اس با تمام قدرت و وسیله قرار دادن تنظیم های جهادی و سازمان القاعده که لگام آنها را در دست داشت استراتژی اش طوری بود که افغانستان دستخوش آشوب ها و بحران های مزمن جنگهای داخلی گردد تا هدف خود نایل گردد . از اینرو برای تحقق اهدافش نخست اشغال جلال آباد را برگزیده و جنگ را در آن رهبری کرده بود . .

قطار ما در حالیکه امنیت شاهراه توسط پوسته های فرقه شصت و سپس فرقه نه ، که محلات آسیب پذیر شاهراه را تحت کنترل داشتند با سرعت آرام به حرکت ادامه داده ، با توقف در نغلو تا شب استراحت داده شد.

شایان ذکر است که قبل از رسیدن قطار ما یک گروه اپراتیفی وزارت دفاع تحت فرماندهی جنرال ارکانحرب عبدالغفور خان معاون لوی درستیز به نغلو رسیده ، برای عبور مصوون قوتها بسمت جلال آباد تدابیر اندیشیده بود . حوالی شام همه فرماندهان قطعات را بمنظور صدور امر محاربوی نزد خود خواسته و بعد از استقبال گرم و صمیمانه همه باهم نان شب را در خوان صحرایی که ماهی نغلو نیز زینت بخش صفره بود صرف کردیم.

سپس نوبت سپردن وظایف رسیده بود فقید جنرال غفور خان که یک نظامی کاردان مجرب جسور و در عین حال خوش منظر و لطیفه پرداز بود ، به همه قوماندان ضمن ابلاغ وظایف مربوطه گفت در مسیر پیشرو پوسته های ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ که از فشار دشمن عقب آمده اند

باید دوباره در محلات شان جابجا گردند و روبه ما گفت: یک مفرزه ی انجنیری در پیشقراول حرکت میکند و احتمال وجود ماین ها در سراسر سرک بویژه در فاصله پوسته ها ی ۲۱، ۲۲، ۲۳، قابل پیش بینی است، لهذا با تمام توجه و وسواس سرک را از وجود ماین ها تطهیر و برای عبور قطار شرایط مطمئن فراهم اورید امنیت آن البته بدوش لوای ۳۷ کومانداست که در سر قطار حرکت میکند.

روبه مهتاب که تازه از عقب کوهای مشرق با رقص چشمک زدن ستارهها در بستر نیمه ابری آسمان بالای آمد گفت، امشب همه وسایط با چراغ های خاموش حرکت میکنند زیرا چراغ خدا روشن است، و حال شب با استفاده از ابزار قدرتت یعنی تاریکی نمی تواند مانع حرکت وسایط ما گردد.

حرکت ساعت یک شب آغاز می شود.

در مسیر شاهراه وبستر ماین ها: مفرزه ما که نقش پیشقراولی کاروان طولانی را به عهده داشت در مسیر شاهراه که پل ها و پلچک های آن توسط گروه های اشرا بکلی تخریب گردیده بود بحرکت افتادیم درواقع ما با دو دشمن پنهان و پیدا مواجه گردیده بودیم یکی ماین های دفن شده در بستر داغان شده و اسفالت تخریب شده، و دومی، حملات راکتی جهادی های اعزامی آی.اس.آی که برای مسدود نمودن شاهراه فرستاده شده بودند آنان با پنهان گردیدن در عمق مغاره ها حملات راکتی را بالای وسایط انجام داده و متعاقبا دست به فرار زده در مغاره ها و ارتفاعات پنهان میگردیدند.

من بشمول قوماندان غند ده انجنیری دگروال تماش گلخان با درک سنگینی وظایف مان دست دعا بسوی آسمان بلند کردیم! یا خدایا! ما را از شر دشمنان مدفون و مخفی مان حفظ کن، از پس دشمنانی که رویا روی بیایند خودمان بر می آیم.

از آموزه های حرفوی و تجارب میدانی مبارزه علیه این قاتلان خاموش بخوبی آموخته بودیم، که بایستی عمل ماین روپی یک نتیجه صد در صد را در قبال آورد، بنا بران ما، سه تیم ماین روپی را یکی بدنبال هم به تطهیر مسیر شاهراه موظف کرده بودیم، وقتی هر سه تیم از تطهیر ساحه اطمینان میدادند آنگاه بگونه امتحانی نخست یک زرهپوش تنها با راننده آن مسیر را عبور میکرد و سپس نوبت به تانک میرسید و یک چین تانک بدنبال آن عبور داده می شد وقتی مطمئن میگردیدیم، آنگاه با اطمینان خاطر به قطار امر حرکت داده می شد.

بدینسان مفرزه ما از نغلو تا موقعیت پوسته ۲۳ که پل به استحکام معروف بود در هر کیلو متر از چهار تا پنج ماین ضد وسایط را از بستر جاده به بیرون کشیده بودند.

قطار رفتار با احضارات کامل محاربوی با هیجان سحر شده ی که انبوهی از گرد و خاک را بدنبال می کشید در حرکت بود یکطرف کوه و در جناح چپ دریا که اینجا و آنجا گیسوان درختان مجنون بید، رها دریا و خمیده در ساحل بر امواج کف الودش بوسه می زدند در حرکت بود، عبور از خم پیچ و بستر پل ها و پلچک های تخریب شده غرش تانک ها و وسایط با انعکاس در کوها و دره ها همهمه انبوهی تشکیل داده بود. تا حدی که ممکن نبود که گروه های که برای تخریب و قطع شاهراه از پاکستان فرستاده شده بودند از حرکت آن مطلع نگردیده باشند.

حوالی صبح بدون کدام بر خوردی به پوسته ۲۳ یا پل استحکامی رسیده بودیم.

پوسته ۲۳ « پل استحکامی» و کمین دشمن : اوایل صبح که باد بهاری نسیم روحنوازی پخش میکرد و خورشید مشرق ململ نازک ابرها را می شگافت و مسیر انباشته از دود و خاک شاهراه را نور باران کرده بود به پوستهٔ نمبر ۲۳ یعنی پل استحکامی که در ساحه تنگی ابریشم موقعیت دارد رسیده بودیم.

قابل اظهار است که در طول دهه شصت خورشیدی شاهراه ها و سرک ها منجمله شاهراه سالنگ و کابل جلال آباد به پر ثروت ترین مکانهای جهادی تبدیل شده بود ، تسلط گروههای جهادی بر شاهراهها تنها به منظور قطع رابطه و به محاصره کشاندن حکومت نبود بلکه بیشتر بر یغماگری چور و چپاول اموال موثرهای باربری ، جیب پالی و گروگانگیری و به منظور اخذ جریمه ها یا انتقال اسیران به زندانهای شخصی یا به پاکستان برای دریافت جایزه و تبادل با اسیران دولتی استوار بود ، گاه گاهی قوماندان زرداد و چمن از حزب اسلامی ، حاجی نصرت ، انور جگدلک وغیره فرمانروایان بی چون و چرایی مسیر شاهراه جلال آباد بودند که داستانهای غم انگیزی بجا گذاشته اند.

اما این بار هجوم ها بر شاهراه بمنظور محاصره جلال آباد برنامه ریزی گردیده بود . پوستهٔ ۲۳ در مسیر شاهراه در جای قرار داشت که پلی بر یالایی در یاچه کوچکی از کوه های کم ارتفاع جنوب سرازیر گردیده و با قطع شاهراه به دریای کابل که موازی به ان در جریان است آب میریزد . پل اصلی و مستحکم آن قبلاً آماج حملات مجاهدین قرار گرفته و تخریب گردیده بود و ما انرا با جابجایی پل استحکامی برای عبور و مرور شهروندان و کاروانهای نظامی چند بار اعمار نموده بودیم . اما تخریب واپسین آن که از استراتژی آی.اس.آی جهت محاصره جلال آباد منبعت بود ما را ناگزیر نموده بود که با ایجاد سرک دورانی چالش های فوت زمان و اثرات تخریب را کاهش دهیم .

از اینرو آنروز به مجرد رسیدن به محل ، سرک دورانی و آن دریاچه کوچک را مطابق هنجار معمول یعنی سه مرتبه پی تطهیر و با عبور یک عراده زرهپوش و سپس یک چین تانک از آن مطمئن گردیدیم که مشکلی وجود ندارد به قطار هدایت داده شد که حرکت را شروع نمایند.

وسایط زیادی زرهپوش ها ، جر توپها و تانکها با عبور از آن به صوب منزل راهکشوده بودند اما ناگهان با عبور یک عراده زرهپوش بعدی از دریاچه که پنج نفر سربازان بر پشت آن سوار بودند یک ماین قدرتمند به نام فوگاز در زیر آب دریاچه منفجر گردید که سربازان را به دور پرتاب کرد که باعث جراحات انان گردیده بود.

همزمان با انفجار ماین گویی میکانیسم کش کردن ماشه با انفجار باهم وصل گردیده بود ، شلیک ماشیندارهای دشمن دوزخ آتش بر پا کرد ، یک گروه نیرو مند دشمن ، در ارتفاعات شش تا هشتصد متری در میان مغاره ها و سمچ ها داخل موضع گردیدیده به شدت به آتشباری پر داخته بودند ، ما فکر کردیم که شدت آتشباریها شاید یک نوع احضارات برای تهاجم و فرود آمدن آن ها بر موقعیت های ما باشد ، آتشبارهای ما بنابر آنکه ما در ارتفاع پایین و محکوم موقعیت داشتیم تأثیری بر جا نمی گذاشت ، ما در اولین فرصت به بسیار مشکل و شهامت سربازان خود مؤفق گردیدیم زرهپوش را از آن ورطه که قسما سرک را مسدود نموده بود ، زیر رگبار گلوله ها با کش کردن بیرون بر اوریم ، بخش کلی قطار رفتار در حالیکه ماشیندارهای قله تانک ها و زرهپوش ها بسوی مناطق دشمن ضربه ضربه ، گلوله رها میکرد از آنجا عبور نموده به حرکت خود بسوی جلال آباد ادامه داده بودند.

هنوز عبور کامل قطار تکمیل نگردیده بود که حوالی ساعت‌های هفت تاریکی شب چیره شد اتفاقاً تاریکی برای ما پیام‌آور روشنی را داشت ، افراد ما می توانستند استقامت و محل ورود گلوله های شب تاب دشمن را تخمین نموده آن‌ها را تحت ضربات آتش متقابل قرار داده و نابود نمایند ، در آن توفان آتش ها ما برای جلوگیری از ماین گذاری مجدد دشمن در آن ساحه باید شب را در همان موقعیت پوسته ۲۳ سپری میکردیم .

تصور اصلی قوماندان عند دگروال تماش گل خان و ما معطوف بران بود که دشمن در جریان شب حتماً دست به حمله خواهد زد ، بنا بر آن ما پنداشته بودیم جنگ سختی را در پیشرو خواهیم داشت که مقاومت ومدافعه قاطع را مطالبه دارد . از اینرو ما که جمعا ۳۵ نفر یک مفرزه انجینری بودیم باپرداختن به تمهیدات دفاعی از سرک دورانی عقب بر آمده در زاویه دورانی سرک عمومی اتخاذ موضع نموده افراد خود را به پوسته های چهار پنج نفری در موقعیت های مناسب جهت ترصد و آتشباری بر دشمن متعرض جابجا نموده بودیم ، قرارگاه ما با تأسیس ارتباط مخابره پی در عقب یک سنک کلان در جناح سرک برگزیده شده بود.

شب مخوفی فرارسیده بود مهتاب از میان غشای سست بافت ابرها چون نیلوفری تمام شگفته پی می تابید و بر محیط پیرامون تا حدیکه حرکات دشمن ترصد میگردد روشنائی نثار میکرد و ستاره ها در فضای بیکران میلرزیدند و ما همه در مواضع عاجل دفاعی دست‌ها بالای ماشه ها به انتظار تهاجم دشمن نشستیم بودیم.

یکی از ماشه ها ماشه الو انداز^(۱۴) بود که در مسافه بیش از صد متری هدف جاندار را به دغال مبدل میکرد ، حوالی ساعت هشت شب فیرها فروکش نموده بود ، لحظه‌ها به کندی میگذشت گفته می‌شود عالم انتظار در هر حالتی دشوار است اما انتظار جنگ و هجمه دشمن منهوس دشوار تر از انست.

ما بجای بیرون بودند از حادثه در درون حادثه در میدان جنگ قرار داشتیم ، جنگ فی النفسه کریه و مطرود است اما وقتی دفاع از شرف و ناموس میهن و مردم مطرح باشد آنگاه بیک مظهر بروز غیرت و شهامت پایداری و وفاداری به ارمانهای انسانی مبدل میگردد بمانیر چنین موقعیتی بدون هیچگونه هول و هراسی قدرت، شجاعت و مقاومت بخشیده بود که در جبهه دفاع وطن سربازی نماییم.

انشب گویی زمان به پای مورچه حرکت میکرد شب پخته شده و شراب سرخ در رگهایش دمیده بود باز هم از هجوم دشمن خبری نبود.

در بحبوحه انتظار حوالی ساعت چهار صبح غرش زرهپوشی سکوت صبحگاهی را در هم شکست و دقیقه بعد در حاشیه سرک ، قرارگاه ما توقف کرد ، و جنرال عبدالغفور خان « فقید » فرمانده قطار از آن پیاده شد . دست‌های ما را بگرمی فشرد و گفت « میدانستیم دشمن از طرف شب جرأت تعرض ندارد ، اما بشما نگفتیم پنداشتیم بهتر است که هوشیاری را حفظ نماییم تا مبادا اینبار دشمن بر عکس تاکتیک‌های قبلی‌اش عمل کند ، یعنی با « ماین گذاری جاده و جابجایی در سمج ها و مغاره ها مانند موش‌ها به آتشباری پرداخته به مجردیکه

۱۴- الو انداز سلاح ایست بشکل یک نل استوانه پی دارای قطر حدود ۸۰ م م ، که در مسافه تا ۱۵۰ متر اهداف جاندار را به دغال مبدل می نماید و به اهداف دیگر نیز بشدت صدمه میرساند.

مواضع و مغاره های شان افشا گردید از ساحه فرار میکنند ، این بار تاکتیک حمله و هجوم را برگزیده باشد . یکی از انگیزه های دیگری که این گروه ها رویا روی تعرض نمی کنند آنست که افراد آ.اس.آی در میان آنها چنین حملات را رهبری میکنند از هراس اینکه به تلفات مواجه نگردیده و اسیر نگردند حمله نمیکنند . و اضافه کرد شما وظایف تانرا ادامه دهید و با خدا حافظی به راهش ادامه داد .

روز را با کمی استراحت و ادامه وظایف در هنگامیکه آتشباریهای دشمن وقفه پی ادامه داشت ، سپری کردیم ، و ساعت یک شب ، در حالیکه با زهم پوسته انجنیری در پیشرو حرکت میکرد با چراغ های خاموش در شاهراه داغان شده و مهتاب زده رفتار را به سمت جلال آباد ادامه دادیم ، در ساحه پل سرخان پوسته های فرقه « نه » محافظ شاهراه با تکان دادن دست ها و تفنگ هایشان ، و حتی درفش های ملی شان که باد آنها را به رقص در آورده بود بما همبستگی ابراز می نمودند.

ساعت های چهار صبح که هنوز سپیده صبح ندیده بود که قطار ما وارد حومه شهر جلال آباد گردیده و در محل قرارگاه قول اردو نمبر یک متوقف گردید.

۵- جنرال خوشحال قهرمان قوماندان قطعه «۵» امنیت دولتی حکایت میکند:

۱۶ حوت ۱۳۶۷خ، بسوی جبهه:

میگویند زندگی دفتری از خاطرات است ، چند صفحه آنرا خود آدم ورق میزند متبایق انرا سر نوشت.

سرنوشت من نیز با جنگ جلال آباد بگونه شگفت انگیزی گره خورده است که در نخستین روز به جبهه رفتم و در واپسین روزهای آن در حالیکه در نتیجه مجروحیت یک پام را از پست داده بودم بکابل برگشتم.

سفر به جبهه جلال آباد شانزدهم ماه حوت ۱۳۶۷ خ برای من با همهء مخاطرات اش در حالیکه قطعه « صفر پنج » که فرماندهی انرا بر عهده داشتم یک هفته قبل به جلال آباد سفربر گردیده بود با انبوه مبارزات و نبرد ها علیه دشمن با خاطره های گسترده و جانگدازی توأم است .



جنرال خوشحال

آنروز در طلوعه بامدادی از میدان هوایی خواجه رواش بوسیله یک جوهره هلیکوپتر بسوی جلال آباد رهسپار گردیدیم ، با عبور از ماهیپر گویی خورشید پگاهی مشعلی در برابر ما افروخته و اشعه طلایی اش را بر برگ دره ها که برای پذیرایی بهار اغوش کشوده بودند می انداخت . پیلوت های جوان با هوشمندی برای مصونیت پرواز بجای سقف بلند در ارتفاع پایین در ست در مسافه ده متری بالای دریا به پرواز در آمده بودند.

بهار در دره ها و کوه های ماهیپر و سروبی به جذابی جلب نظر میکرد ، دریا در مسیر پیچاپیچ شتابان بر بسترش پهلوی میزد ، منظره کوه ها و دره ها انباشته از لاله های سرخ بهاری جمال جادویی طبیعت را به تماشا گذاشته بود.

رواز در سطح پایین به منظور حفظ مصونیت از آتشباریهای گروه های جهادی که با مودرن ترین اسلحه و راکت های « استنکر » مسلح بودند اتخاذ گردیده بود . شبکه های جهادی آی.اس.آی و القاعده در ارتفاع کوه ها و مغاره ها مانند خفاش در خفکان تاریکی ها پنهان گردیده و با شنیدن صدای طیاره به بیرون جهیده به آتشباری ها می پرداختند .وظفه اصلی آن ها را مسدود نمودن شاهراه کابل جلال آباد و جلوگیری از اکمالات و انتقالات بوپسیله طیارات ترانسپورتی و هلیکوپترها تشکیل میداد.

غرق در تصورات پیرامون تهاجم پاکستان بر جلال آباد بودم که اهریمن بد سرشت خواسته بود با شگفتن نخستین شگوفه های بهار ماوا و میهن ما شهر جلال آباد را با قدرت نظامی اشغال و در نوروز جشن پیروزی بر پا نماید.

ناگهان با اصابت رگبار از گلوله ها بر بدنه هلیکوپتری خود آمدم ، هلیکوپترمانوری زد به بالا و پایین جهید به نگاهم در عمق دریا فرورفت و سقوط کرد اما مجدداً ارتفاع گرفت و به مانور پرداخت ، ما ده نفر راکبین علی الرغم که خود را محکم بسته بودیم با انهم در مانور ها بی موازنه گردیده یکی بر دیگری در هم فشرده شده بودیم ، که رگبار دومی بدنبال آمد و اینبار از چانس بد ما راکبینین آماج حمله قرار گرفته بودیم . چهارگلوله به چهار نفر از ما « به یک افسر و سه سرباز » اصابت کرده بود.

هلیکوپتر در حالت بی موازنه گی بگونه زیگزاگ پیش میرفت ، تلاش های من و دگروال مصطفی « بعدها رئیس کادر پرسونل وزارت داخله » که خواسته بودیم به نوعی به مصدومین که یکی آن دگروال مجلسی مدیر امنیت قرارگاه ستر درستیز و سه سرباز دیگر که بشدت زخمی گردیده بودند کمک برسانیم ، اما تلاطم مد و جرز پرواز چانس کمک رسانی را منتفی نموده بود.

با احساس و عواطف خود در تقلا بودیم که دروازه کابین باز شد یکی از پیلوت ها که قطرات خون از شیارهای رخسارش سرازیر گردیده بود به صحن هلیکوپترنگاهی افکند تا بداند که چه اتفاق افتاده است با نگاهی پر حسرت و بر افروخته به جسد های خونین افتاده در صحن هلیکوپترکه جویباری خون از آن ها جاری بود ، نزدیک گردیده تا با ارایه کمک های اولیه از درجه جراجت آن ها

اطلاع حاصل نموده و گذارش مخابره نماید، پیش از آنکه او چیزی بگوید در اولین نگاه برایش گفتم اگر طیاره سقوط میکند برای آنکه منفجر یا حریق نگردد شاید بهتر باشد در بستر دریا فرود آید، و چانس نجات بیشتر باشد. پیلوت که جوانی رشید و مجرب بود گفت، فعلاً اگر گلوله های بعدی بسراغ مان نیاید انجن هلیکوپتر فعالیت عادی دارد به مجرد خروج از ساحه در جای مناسب نشست اجرا خواهیم کرد و شما بسرعت فرود آید و ما بایستی زخمی ها را بکابل منتقل نماییم.

حدود ده دقیقه بعد هلیکوپتر ما در منطقه « درونته » در یک ساحه سبز فرود آمد و با خروج ما، سریع برخاست و دو باره در همان جاده مرگ بسوی کابل به پرواز درآمد. روز بعد اطلاع یافتیم که هر چهار تن همراهان ما بشهادت رسیده بودند روح شان شاد.

جگرن عبدالشکور

دوستی « رئیس ارکان کندک لوای سوم گارد جمهوری » سفر به جبهه نبرد جلال آباد را اینگونه بازگو میکند:

ماه حمل سال ۱۳۶۸ خ با یک خاطره فراموش ناشدنی در ذهنم تلالوی نازدودنی دارد. آنروز باران شبانه طبیعت را شسته بود بر همه جا بر دامنه های شیر دروازه، و مرنجان فرش زمردی گسترده بود. وظیفه قطعه ما که در سالنگ جنوبی پایان رسیده بود یک روز قبل به بالاحصار کابل برگشته و اکنون در صحن بالاحصار درحالی صف بسته بودیم که با احضارات رزمی منتظر فرمان حرکت بصوب وظیفه جدید جبهه جلال آباد بودیم.

انتظار طول نکشید ما فکر میکردیم که شاید قوماندان عمومی گارد برای ما صحبتی خواهد داشت، اما ناگهان دو موتر سیاه تیز رفتار متوقف گردیده فقید داکتر نجیب الله رئیس جمهور با همان لباس ساده اش از آن پیاده شده در حالی بسوی ما نزدیک میگردید که با قومانده جنرال شهباز رئیس ارکان گارد جمهوری موزیک سرود احترام را نواخت و رئیس جمهور بعد از ادای سلام و بجا آوردن احترام به علم و درفش قطعه، با قرار گرفتن در عقب بلندگو خطاب بما صحبت فشردی ای ایراد کرده و گفت:

آمده ام دو مسئله را بشما ابلاغ نمایم: اول اینکه - از وظایف شجاعانه و صادقانه که شما در طول زمستان سرد و طاقت فرسا در سالنگ ها انجام دادید بشما تبریک میگویم، از فرد فرد شما قلباً اظهار امتنان و شکران به جا می آورم، وطن بشما افتخار می کند مردم رنج دیده کشور و تاریخ جانبازها و خدمات صادقانه شما را فراموش نمکنند.

دوم اینکه - شما بخوبی میدانید که همسایه حریص ما یک جا با القاعده و جهادی های که آله دست آن گردیده اند حریم مقدس میهن ما جلال آباد را مورد تجاوز قرار داده اند، مدافعان وطن با مشت های کوبنده پاسخ دشمن را داده اند، حال نوبت شماست که به سنگرها بشتابید و دشمن را از سر زمین مقدسمان برانید و پرایش درس عبرت بدهید که دیگر از تجاوز دست بردارد. سخنانش را به جمله که سرافراز باشید و شما را به خداوند ناصر می سپارم ختم کرد و ماهمه با هم با جمله که به شعار همگانی مبدل گردیده بود « سر می دهیم سنگر نمی دهیم ». پاسخ داده بودیم.

با توزیع مکافات مدال هاو نشانها و رتبه ها به شماری از سربازان خورد ضابطان و افسران اجتماع آنروزی به پایان رسید.

حوالی عصر آن روز که آفتاب در حال غروب شعله میکشید و اشعه ارغوانی رنگی به هوا می فرستاد بسوی جلال آباد حرکت کردیم ، شامگاهان قطار رفتار ما در سرکهای پیچا پیچ ماهیپر در کام تاریکی شب فرورفته بود علی الرغم آنکه امنیت شاهراه تأمین گردیده بود اما تضمینی وجود نداشت که باند های اشرار در خم و پیچ شاهراه و در تاریکی شب کمین نموده و به آتشباری ویا ماینگذاریها مبادرت ورزند از اینرو کاروان ما با چراغ های خاموش توأم باحضرارت رزمی دفع و طرد حملات احتمالی دشمن بسوی منزل راه می کشود.

حوالی صبحدم که در حالیکه ستارهها در بستر آبی آسمان نور لاجوردی را منعکس میکرد. محبب انباشته از بوی باروت سوختگی بود به جلال آباد رسیده بودیم ، سکوت بر بام ها و خانههای شهر سینه می سایید ، شهر از نفس افتاده بود چراغ ها خاموش بودند تنها صدایی که بگوش میرسید از یک سو آذان مساجدکه خدا را به یگانگی می ستود و گویی مناره های مساجد چون دستان شکوه گر بسوی آسمان نشانه رفته ، پی در پی نام خدا را برای قطع تجاوز بر زبان می آوردند و از سوی دیگر راکت های دشمن بود که اینجا و آنجا در میان خانه های شهر گم می شد . و پیش از آنکه چشم آفتاب روشن گردید مستقیما مواضع تعیین شده را در جبهه به استقامت « کان و کترغی » اشغال نمودیم.

جنرال سبحان معاون ریاست عمومی امور سیاسی اردو « ریاست تعلیم و تربیه » از تاریخ ۱۴ ماه حوت ۶۷ تا اواخر ماه جوزای ۶۸ خ در نبرد جلال آباد حضور داشت ، خاطرات اش را چنین بیاد می آورد:

جنرال سبحان : باوردارم نبرد جلال آباد برهه ، متمایز در تاریخ معاصر کشور ماست ، ما بیک تهاجم گسترده کشور همسایه پاکستان که خودش را «ببر آسیا» میخواند ، در حالیکه لگام جهادی های قهار عربی و القاعده^(۱۵) و هفت تنظیم ، تند روان ، جهادی افغان که چهارده سال قبل از آن در پاکستان کمپ و خرگاه بر افراشته بودند ، در دست داشت ، مواجه گردیده بودیم.

قوماندانی اعلی قوای مسلح و ،وزارت دفاع بعد از خروج قوای شوروی در برج دلو ۶۷ ، منبعث از گذارشات کشفی در یافته بود که پاکستان با نیروهای جهادی تحت فرمانش ، بزودی بر جلال آباد حمله خواهند کرد ، از اینرو دفاع از جلال آباد در رأس امور دفاعی قرار گرفته بود.

بنا بران ما یک گروه چهارنفری افسران از ریاست امور سیاسی جهت ارایه کمک به قول اردوی نمبر یک موخ ۱۴ حوت ۶۷ عازم جلال آباد گردیده بودیم.

۱۵- احمد رشید در کتاب « طالبان... » کمیت عرب های جهادی را که طول دهه شصت خ به پاکستان آمده اند یکصد هزار نفر نگاشته است.

ماه حوت ۶۷ رستاخیز بهار به طبیعت جان تازه ی بخشیده بود جلال آباد بمعنی واقعی کلمه ، بهشتی شده بود نفس آدم از عطر بهار و شگوفه ها پر می شد ، اما افسوس که اهریمن موزی خواسته بود ، بهار جلال آباد را به دوزخ مبدل نماید . ما صبح روز پانزدهم حوت، را در حالیکه مناره های مساجد صدای ستایش خداوند بلند بود ، با صدای پرنده گان خوش الحان آغاز کردیم ، و بزودی دریافتیم که جلال آباد با دو نوع تهاجم مواجه است . یکی جنگ گرم در میدانهای نبرد و دیگری جنگ تبلیغاتی دشمن جهت تسخیر و یا متشنج نمودن ذهنیت ها است ، و بوضوح درک نمودیم که شیخ نیرومند تبلیغات دشمن بر فراز جلال آباد به گردش در آمده است ، که هدف انرا سقوط جلال آباد طی یکی ، دوهفته بدست گروهاییکه که از پاکستان می آمدند و حکومت ساخته شده در راولپندی را مستقر می نمایند تشکیل داده بود.



جنرال صلاح الدین سبجان (۱۶)

تبلیغات و تصویر سازیهای منفی وضع نا امید کننده ی را بروز داده بود از همین رو از یکسو فرار و ترک وظیفه در صفوف نیروهای مسلح حتی در میان دولتی ها و اعضای حزب دموکراتیک خلق «حزب حاکم» افزایش یافته بود.

از اینرو ما بسرعت در یافتیم که تقویت کار سیاسی و تبلیغاتی بعنوان یکی از ابزارها ، در پیروزی جنگ تحمیل شده و شکست دشمن همچنان در مهار تبلیغات دشمن که رسوب اش بر اذهان قابل رویت بود نقش براننده ای ایفا خواهد کرد. بنا بر آن ما درک نمودیم که در سازماندهی کار تبلیغاتی ، از طریق تبلیغ شفاهی و رادیویی توأم با ارگان سیاسی قول اردو که امرسیاسی دگروال « داد محمد» بود و دگر محمد رسول از رفقای ریاست امور سیاسی از وظایف مبرمی در پیشرو داریم ، تا در برابر دشمن مجرم مقاومت نموده انرا دفع و طرد نماییم.

بدین منظور گروه های تبلیغاتی را از کارکنان سیاسی و فرهنگی قطعات بوجود آورده آن ها را روزمره با مجهز نمودن به مواد تبلیغاتی ، سیاسی و نظامی به جزوتام ها و حتی نزد فرد فرد سربازان در مواضع دفاعی فرستاده بودیم ، دستگاه رادیوی قول اردو را با توظیف پرسونل مجرب تقویه کردیم.

۱۶-جنرال صلاح الدین سبجان فرزند عبدالسبجان در ولسوالی ده سبز ولایت کابل متولد گردیده بعد از فراغت از لیسه حری شامل حری پوهنتون گردیده در سال ۱۳۴۷ خ از آنجا منحیث افسر فارغ و در قطعات مختلف اردو تا سال ۱۳۷۱ خ خدمت کرده تحصیلات مسلکی را در مصر انجام داده است درطول دوران خدمت ،وظایف محوله منجمله در نبرد جلال آباد با عشق بی پایان ب مردم و وطن انجام داده است.

در نخستین روزها عمده ترین مطالب و اطلاعات سیاسی ما را ، موارد زیرین تشکیل داده بود: ما بخاطر دفاع از وطن خود که مورد تجاوز قرار گرفته ایم ، دفاع از سرزمین اجدادی مقاومت و استواری فرض ماست ما سر میدهیم و سنگر نمیدهیم.

-گروه های افراطی افغانی و عربی که در پاکستان مقیم اند ، نه مجاهد اند و نه سر باز آزادی ، کسیکه خودش اسیر بیگانه باشد نمی تواند سر باز آزادی و یک مسلمان واقعی باشد ، سرباز آزادی و مسلمان واقعی ما هستیم که از میهن خود در برابر دشمن دفاع می کنیم. مثلاً عرب ها را مشاهده کنید ، اسراییل سرزمین های شانرا اشغال نموده و مردم شانرا تحت اسارت ، ظلم و استبداد قرار داده است اما این ها بجای اینکه بروند وطن خود را از اسارت اسراییل نجات دهند، اینجا بوطن ما آمده اند و بنام جهاد ؟ ما را می کشند ، بنا بر آن مبارزه و جهاد ما علیه این گروه های چاکر منش و آدم کش یک دین وطن دوستانه و یک حق پدر وطن و افتخار تاریخی است .

در روز های بعد ، حینیکه القاعد تحت رهبری اسامه بن لادن به خوش گند و میدان هوایی حمله کرد و بخش های انرا تصرف کرد و در اثر حمله متقابل نیروهای ما دچار تلفات گردیده از آنجا فرار نموده بودند ، شماری از عرب ها کشته شده و تعدادی اسیر گرفته شده بودند ما عکس های آن ها را به منسوبان نشان میدادیم که مشاهده نمایند که این ها عرب های افراطی و اجیراند که آمده اند تا وطن ما را به تباهی بکشانند ، پس وجیبه ماست آن ها را دفع و طرد نموده به جزای اعمال شان برسانیم .

توضیح جنایات دشمن یکی دیگر از هنجارهای کار تبلیغاتی ما را تشکیل داده بود . در شانزدهم ماه حوت بعد از آنکه دشمن ثمر خیل را اشغال کرد جنایات وحشتناکی رانجام داده بودند اسیران را تیر باران کرده و سر های افسران را جدا نموده در بوجی ها افکنده در بدل ۲۰ هزار روپیه به آی.اس.آی ، تسلیم نموده بودند ، به فامیل های منطقه ثمرخیل هجوم برده ضمن چور و چپاول به حریم خانواده ها تجاوز نموده ، زنان و دوشیزه های جوان را با خود به پاکستان برده بودند ، مبلغین و دستگاه رادیویی ما این جنایات را به منسوبان توضیح داده و آن ها را بر ضد دشمن بسیج می نمودند.

تبلیغ پو تانسیل دفاعی و آتشی نیروهای مسلح ما عرصه دیگر تبلیغات ما را تشکیل داده بود مبلغان ما از توانایی های نظامی ، آتشی ، نیروهای توپچی ، زرهی ، و از طیارات شکاری و مهارت های پیلوتان ما ، که همه روزه در آسمان جلال آباد جهت کوبیدن دشمن در جولان بودند ، از نیروهای راکتی ما ، اوراگان ، لونا ، و سکاد و همچنان سلاح الو انداز و شمل ، برای پرسونل توضیح داده و اطمینان آن ها را برای پیروزی استحکام می بخشیدند.

مراکز رادیویی ما چه از قول اردو و چه در شهر جلال آباد ضمن پخش وقایع و اطلاعات و آهنگ های میهنی پخش می نمودند . بیاد دارم آهنگ بانو بخت زمینه « ای سربازه یاره خیزه په مور چل باندی » الهام بخش روحیه و روان سربازان ما گردیده و در ایجاد ترس و تضعیف روحیه دشمن نقش آفریده بود.

ما در نخستین روز ها در رد تبلیغات دشمن و بسیج منسوبان مان در انجام وظایف دفاعی نتایج مثبتی را بدست آورده بودیم .

روز پانزدهم حوت ۶۷:

جنرال سبحان آنروز درمحل قومانده قول اردو ، ما افسرانیکه از کابل آمده بودیم بشمول منشی شورای ولایتی داکتر مانو کی منگل ، محمد عمر معلم رئیس امنیت دولتی، جنرال محمد حیدر فرمانده قوای پولیس ، جنرال ابن یمین قوماندان دافع هوا ، حوالی ساعت شانزده جمع آمده بودیم ، قوماندان قول اردو جنرال بارکزی در گذارش خود گفت :

دشمن از استقامت جنوب ، جنوب شرق و جنوب غرب به پیشروی ادامه داده شماری از پوسته های مربوط غند ۶۶ که در فارم ها سقوط نموده ، دشمن با تقرب اش ، سرخ دیوال ، فارم غاری آباد ، ثمر خیل باریک آب ، قلعه خرکاران و کانو کترخی را تحت آتشباریهای شدید خود قرار داده ، با این حال تعرض اش به ثمر خیل بالای قرارگاه فرقه ۱۱ انتظار برده می شود . ما به فرقه امردادیم تا رسیدن کمک های علاوه گی به مدافعه اکتیف مبادرت ورزیده تقرب دشمن را دفع و طرد نماید .

فیصله بر این شد که مسئله ضمن اطلاع بکابل کمک مطالبه گردد . داکتر مانو منگل گوشی مخابره را برداشت و با شخص داکتر نجیب الله در حالیکه صدای صحبت ها برای همه ما قابل شنود بود گذارش داد که اکثریت اعضای رهبری ولایت و قول اردو اینجا جمع هستیم ، پوسته های سرخ دیوار و شماری از پوسته های دیگر بعد از مقاومت زیاد به سقوط مواجه گردیده و دشمن بسوی ثمرخیل در حال تقرب دیده شده است ، شاهراه مسدود است .

داکتر نجیب الله پرسید شما چه پلان دارید ؟ داکتر منگل در پاسخ گفت ما مصمم هستیم که از جلال آباد دفاع نماییم ، کمک شما را مطالبه داریم .

در حالیکه ما همه صدای پرابهت داکتر نجیب را می شنیدیم گفت ، در این راه اگر سر ما هم کار داشته باشید ، قربان و فدای تان میکنم و علاوه کرد بشما اطمینان میدهم پاکستان با گروه های بنیاد گرا که لگام آن ها را در دست دارد هرگز نمی توانند به جلال آباد نزدیک کردند ما تکیه گاه خاریبین از راد مردی و قهرمانی های منسوبان قوت های مسلح مان را با خود داریم ، شما مطمئن باشید آنجاییکه قدم کثافت ها برسد ، زمین را زیر پای شان به آتش مبدل خواهیم کرد همچنان داکتر علاوه کرد ، به جنرال غفور خان که در مسیر شاهراه در نغلو قرار دارد امر داده ام که با بسیج نیروهای که از کابل وارد گردیده و در مسیر شاهراه مصروف اند فوراً خود را به جلال آباد رسانده و اوضاع را مطالعه و محاکمه نموده تدابیر اتخاذ نمایند .

صحبت داکتر نجیب الله همه ما را بوجد و احساس درآورده بود و تداعی گر این پیام بود که ما صلابت و توانایی های دفاع از وطن مان و دفع و طرد هر دشمن متعرض را داشته و آن ها را به جزای اعمالشان خواهیم رساند .

حوالی ساعت هفده که همه جهت انجام وظایف به جنب وجوش افتاده بودیم سر قطار رفتاریکه از تنگی ابریشم تحت امر جنرال غفور خان حرکت نموده بود نزد ما مواصلت کرده بود من در دفتر قوماندان قول اردو بودم که ، یک دگروال داخل اتاق گردیده بعد از رسم تعظیم خود را چنین معرفی کرد! من دگروال عبید گل قوماندان لوای پانزده زره دار با یک جزوتام از قطعه خود به ساحه قول اردو وارد گردیده به امر شما حاضرم ، قوماندان قول اردو جنرال بارکزی از او پرسید ، آیا کدام ضرورت دارید ؟ فرمانده گفت ما ضروریات محاربوی و لوژستیکی خود را با خود آورده ایم ، و قطعه او ساعتی بعد در محلاتیکه برایش تعیین شده بود جابجا گردید . بد نبال او

لوی ۳۷ و سپس غند دهم انجنیری و تعدادی از قطعات گارد جمهوری، پولیس در میانه قطار جنرال عبدالغفور خان معاون لوی درستیز و گروپ اوپراتیوی او که در آن جمله دگروال احسان الله سلام و دگروال شیر محمد حاضر بودند در ساعاتی که منطقه در کام تاریکی فرو می‌رفت به وضع الجیش قول اردو مواصلت نموده بودند .

ساعتی بعد نظر به هدایت جنرال غفور خان عمارت ترمینال میدان هوایی جلال آباد قرارگاه بر گزیده شد و به جابجایی قطعات در محیط ماحول توجه مبذول گردید . افسران کار آگاه دیگری که در پایان روز ، تازه از طریق هوایی به جلال آباد رسیده بودند مانند جنرال محمدظاهر سوله مل ، دگروال سید اسماعیل پیلوت نماینده قوای هوایی، جنرال حسام الدین ، جنرال عیسی قوماندان فرقه دهم امنیت دولتی ، دگروال نورالحق حقانی امر توپچی گارد ملی ، بما پیوسته بودند .

نخستین امر محاروبی صادر شده از سوی قرارگاه جبهه به قطعات جدید وارد شده از راه زمین و از طریق هوا آن بود، که همه قطعات در مواضع و خطوط تعیین شده بسرعت داخل موضع گردیده خود را برای مدافعه اکتیف آماده نمایند ، برای تمام وسایط ، تانک ها و زرهپوش ها مواضع و خندق ها بگونه حاضر شوند که همه در زیر خاک طوری دفن گردند که با برخورداری از توانایی های اجرای آتش بالای دشمن ، در عین حال تأثیرات آتش های دشمن را با لای خود خنثی نمایند در صورتیکه دشمن بالای ما به تعرض دست بزند آنگاه بهترین دفاع ما تعرض متقابل خواهد بود همه باید برای کوبیدن دشمن احضارات اتخاذ نماییم .

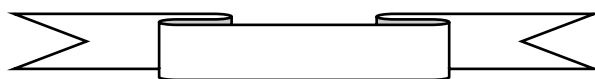
آن شب توپچی ما به ابتکار جنرال سوله مل که نظامی فرزانه و مبتکری بود تمام توپچی های قطعات را در یک گروپ توپچی تنظیم نموده و آماده ی آتشباری بر کوردینات های موقعیت دشمن گردیده بودند .

با این حال بنابر امر قرارگاه جبهه در امتداد شب پانزهم دیوار مستحکمی دفاعی بوجود آمده و هم قطعات برای تهاجم متقابل تمهیدات لازم را اتخاذ نموده بودند.

هنوز قرارگاه ما نظم خود را نیافته بود که ساعت های ده شب دشمن با یک اقدام جنایت بار با آتش های ثقیل حوزه های داخل شهر که در هوای ابری در تاریکی فرو رفته بود مورد حملات آتشی قرار داد ، آتشباری توپچی ارتش پاکستان که تمام شب استمرار حاصل کرد ، بجدی نیرومند بود که شعله های آتش و انفجار ها از دوردست ها مانند فانوس های دریایی و اکثراً مانند اردهای هفت سر در هوا سر می جنبانند و ایرانی و تلفات در میان شهروندان معصوم بر جا میگذاشت.

گفتی دشمن از ورود ما به عمارت ترمینال میدان هوایی جلال آباد نیز آگاه گردیده محل ما را زیر ضربات آتشی گسترده قرار داده بود و آتش های ثقیل گلوله های توپ و راکت ها شبه باران بالای ما باریدن گرفته بود اتاق های طبقه اول که ناشی از حملات قبلی صدمه دیده بود و حال سیستم ابرسانی و توالت ها از کار افتاده و کثافات به دهلیز ها سرازیر گردیده بود چالشی که ناگزیری انتقال قرارگاه به زیر زمینی را الزامی نموده بود ، متأسفانه این نخستین حمله آتشی دشمن تلفاتی را بر نیروهای ما وارد آورده بود ، از انجمله فرمانده بطریه توپچی قرارگاه تورن عبدالهادی فرزند محمد اسماعیل را از دست دادیم روح شهدا جاودانه شاد!

آن شب گروپ توپچی ما نیز علیه دشمن بمقابله برخاسته محلات جابجایی دشمن را به گسترده گی کوبیده بود.



فصل پنجم

تهاجم دشمن

شانزدهم حوت ۱۳۶۷

۱- جنرال سبحان : قرارگاه جبهه تحت فرماندهی جنرال غفور خان مصصم گردیده بود که بهترین مدافعه، تهاجم بر دشمن است ، با یستی نیروهای دست داشته ما بسوی ثمرخیل به تهاجم دست زده شاهراه را باز نگهداشته ، به سرکوب دشمن در اطرف ثمرخیل پرداخته ، با رساندن کمک ، قرارگاه و مواضع دفاعی فرقه ۱۱ پیاده را در ثمرخیل تحکیم نماید .

حوالی ساعت پنج صبح گروپ توپچی ما بر موقعیت های تثبیت شده دشمن آتش باری را آغاز کرد ، همزمان با روشن گردیدن آسمان جت های شکاری نیز رسیدند حدود بیش از یکساعت مواضع و کوردینات های دشمن را از زمین و هوا کوبیدند.

دشمن نیز بتاریخ شانزدهم حوت به تهاجم گسترده بالای پوسته های خط اول ما مبادرت ورزیده بود ، آتشیهای دشمن از مناطق ، مومند دره ، فارم غازی آباد ، سنگار، ثمرخیل ، باریک آب ، قلعه خرکاران بشدت بالای همه پوسته های ما در خط اول بشمول سرخ دیوال استمرار یافته بود ، تاکتیک دشمن آن بود اولاً پوسته های ما را تحت ضربات نیرومند آتشی قرار میداد و سپس به تعرض می پرداخت یک افسر مسوول در سرخ دیوال بیان کرد:

« آتشباری دشمن بحدی شدید بود که ما قادر به حرکت و ما نور نبودیم ، بشدت خود را سترو اخفا نموده بودیم تا شکار آتش های ثقیل دشمن نگردیم ، وقتی آتشباریهای دشمن بنا بر نزدیک شدن جنگجویان شان بسوی ما کاهش یافت ، آنگاه در چشمرس ما هزاران نفر مانند مورچه بسوی ما به تقرب مبادرت ورزیده بودند ، با رسیدن شان بمنزل مؤثر اسلحه دست داشته ما تا توانستیم آن ها را با آتشیهای خود به جهنم فرستادیم از یک سو تعداد شان بسیار زیاد بود و از سوی دیگر افراد القاعده و عرب های جهادی به کشته ها یا زخمی های خود توجه نمیکردند زیرا کشته شدن را شهادت و ویزیای عروج به جنت خدا تلقی می نمودند از اینرو با همه تلفات به پیش می آمدند . ما بنا بر هدایت قرارگاه قول اردو دست به عقب نشینی زدیم و سربازان خود را به منطقه بل سراج رساندیم .»

آنروز شانزدهم حوت پوسته های امنیتی در خط اول مدافعه جلال آباد در میدان یک جنگ نابرابر قرار گرفته بودند تقرب حدود پانزده هزار نفر در سراسر جبهه توأم با آتش باریهای توپچی و راکت ها و رگبار آتش های اسلحه ثقیله و خفیفه بر مواضع مدافعین ما که شبه باران می بارید مسئله بود که سقوط پوسته های ما را بدست دشمن ممکن کرده بود.

مرکز ثقل مقاومت ثمرخیل را دگروال رحمت الله معاون فرقه ۱۱ بدوش کشیده بود او با تنی چند از همزمان اش در پوسته ای که ماشندار داشکه و ماشیندار ثقیل جابجا بود سنگر میگردد و حملات اش را بر دشمن ادامه میدهد عمل او به دیگران نیز انگیزه می بخشد که تا پای جان

علیه متجا وزین مقاومت نمایند اما لشکر دشمن بحدی زیاد بود که با اسلحه خفیف امکان امحا و دفع و طرد آنها میسر نبود و آتش های توپچی که بنابر نزدیک بودن دشمن بر مواضع ثمرخیل چانس اجرایی نداشت ، با دخول دشمن بر بخشی از مواضع ارتباطی ثمرخیل ، مسئله عقب نشینی الزامی گردیده بود ، در نهایت قوماندان فرقه ۱۱ دگروال احسان لازم میدانند عقب نشینی صورت گیرد خودش با تعداد سی نفر افراد قرارگاه دست به عقب نشینی زده با عبور از دریا ، خود را به منطقه « کامه » نزد نیروهای خودی می رسانند اما دگروال رحمت الله به عقب نشینی تن در نمیدهد و با شماری از سربازانش به مقاومت ادامه میدهد . در موضع که سنگر گرفته بودند ماشیندار داشک و ماشیندار ثقیل آنها تا آخرین گلوله مهاجمین را به دوزخ میفرستند اما دشمن که هزاران نفر شان وارد وضع الجیش ثمرخیل گردیده بودند ، با یک گروه از افراد راکتچی خود موضع او را هدف راکت قرار میدهند با اصابت همزمان چندین راکت ار پی جی ، سنگر دگروال رحمت الله تخریب گردیده و خودش بشهادت میرسد و به لقا الله می پیوندد. روح آن قهرمان وفادار به میهن پیوسته شاد.

دشمن مؤفق به تصرف ثمرخیل گردیده اسیران را در یک اقدام حیوانی تیر باران و افسران را سر بریده و انرا در بدل ۲۰ هزار روپیه پاکستانی تسلیم آی.اس.آی نموده بودند . مهاجمین وحشی با چور و چپاول قرارگاه فرقه و تمام داشته های مردم به فامیلی های ثمرخیل به حریم خانواده ها تجاوز نموده و مال و لوازم یغما شده را بعنوان غنیمت جنگی به پاکستان منتقل نموده بودند . مشاهده این همه مال و غنیمت جنگی در پاکستان به انگیزه افزایش کمیت جهادی ها در جنگ جلال آباد مبدل میگردد ، هزاران تن جهت بدست آوردن غنیمت جنگی ؟ با بوجی و رئیسمان ها خود را به ثمرخیل رسانده بودند.

آنروز که آفتاب گرمی از فراز آسمان ، جلال آباد به ماتم کشیده شده را نظاره میکرد ، آتش ها و دود در فضا و انفجارها در زمین فضای شهر و حومه های انرا که از بارانهای بهاری سرسبزی با شکوهی داشت تیره و تار نموده بود ، همه جا از اثر اصابت های پی در پی که بنابر اظهار یک افسر محاسب ، به چهل هزار فیر در شبانه روز رسیده بود ، از دود و بوی باروت و سوختگی انباشته بود ناشی از آتشباریهای دشمن چتر سیاهی از دود و غبار بر منطقه معلق استاده بود . با عروج آفتاب صبحگاهی رنگین کمائی بلند و درخشانی از تپه های ثمرخیل تا سرخ دیوار قوس رنگینی افکنده بود گویی خط فاصل میان ما و دشمن را به معرفی گرفته بود . دود انفجارهای اینجا و آنجا چون سمارق های سیاه و خاکستری با جلوه معلق اش موزاییکی از رنگها را در فضا بگونه یک منظره رومانتیک به نمایش گذاشته بود.

قطعات ما زیر تأثیر آتش های توپچی پاکستان و رگبارهای اسلحه ثقیل به پیشروی بسوی ثمرخیل ادامه داده بودند ولی هنوز مشخصات اوضاع ، هویدا نبود.

بریکیدیر یوسف در حالیکه نقش ارتش و آی.اس.آی را در رهبری جنگ کتمان نموده در کتاب تلک خرص نگاشته است:

در « شش » مارچ ۱۹۸۹ م نیروی پانزده هزار نفری از مجاهدین افغان و جهاد گرایان عرب در تپه های آنسوی مرز و رو بروی جلال آباد دست به تجمع زد و عامل غافلگیری را بالکل نادیده گرفت ... نبرد جلال آباد در روز شش مارچ ۱۹۸۹ با جمله مستقیم و بدون مانور مجاهدین و جهادی های عرب .. به پایگاه ثمرخیل در ۱۲ کیلومتری جنوب شرق جلال آباد با حمایت آتش خمپاره و راکت شروع شد نظامیان مستقر در پایگاه تسلیم شدند اما مهاجمان دست به کشتار

جمعی آنان زدند چهار تانک بدست مجاهدین افتاد و از آن به بعد آتش بالای جلال آباد باریدن گرفت.

-- دگرمن انجنیر نجیب رحیمی (۱۷):

چهارونیم بامداد روز شانزدهم حوت همه قوماندان قطعات که از کابل رسیده بودند در محل قومانده قول اردو که در آن جنرال غفور خان معاون لوی درستیز که بلحاظ دانش و تجربه از براننده ها بود قوماندان قول اردو جنرال بارکزی که یک فرمانده آگاه، مجرب و شجاعی بود جمع آمده بودند. تا امر محاربوی را استماع نموده وظایف را یاد داشت نمایند. از قطعه ما قوماندان غند دگروال تماش گلخان حضور یافته ووظایف را یاد داشت نموده بود.

در امر محاربوی صراحت داده شده بود که گروپمان از قوت های ملیشه پی پاکستان، گروه های القاعده و مجاهدین مقیم پشاور تحت فرمان جنرالان آی.اس.آی، امشب بالای پوسته های ما در سرخ دیوال که در جنوب شرق جلال آباد موقعیت دارد حمله نموده انرا به تصرف در آورده، حال « ثمرخیل » را تحت محاصره قرار داده اند. کمیت آن ها که پیاده نظام و با راکت انداز های ضد تانک مجهز اند هنوز مشخص نیست.

وظیفه ما آنست بسوی تپه های ثمر خیل به تعرض پرداخته، مقاومت های دشمن را درهم کوبیده، ثمر خیل را از محاصره نجات و پوسته های سرخ دیوار را مجدداً احیا و فعال نماییم.

لوا ۳۷ و ۱۵ زره دار از مسیر سرک عمومی، قطعات خارندوی « پولیس » با عبور از دریا ی کنر از محور چپ به سوی ثمر خیل تقرب نموده و با تهاجم بر آن افراد عقب نشینی کننده دشمن را سرکوب و یا اسیر نماید.

- محور راست، به استقامت ثمر خیل به قطعات امنیت دولتی سپرده شده بود که تعرض را بسوی ثمر خیل انکشاف داده، از مانورهای دشمن بطرف راست جلوگیری و به امحای آن پردازد.

ما با درک وظیفه، بگونه عاجل قطعه خود را به سه مفرزه تقسیم نموده یکی انرا با قطعه خارندوی « پولیس » که تعرض از جناح چپ را به عهده داشت و دیگری انرا با قطعه امنیت دولتی که از جناح راست به تعرض می پرداخت و پخش اصلی را توأم با قرارگاه ما یعنی غند انجنیری به قطعات اردو توظیف کرده بودیم.

تهاجم به ثمر خیل

هنوز پنجره صبح باز نشده بود که ساعت شش یورش قطعات ما بسوی ثمرخیل اعاز گردید اما اینبار در مغایرت با تاکتیک های متداول که قبل از تعرض درنخست با آتشیهای ثقیل توپچی و تانک و راکتی مواضع دشمن در یک قید زمانی الی یک ساعت بشدت کوبیده می شود تا شرایط مساعد برای تهاجم فراهم گردد، آتش احضارات تعرض اجرا نشده بود. علت انهم صیانت از افراد خود ما که در ساحه ثمرخیل با دشمن درگیر بودند مدنظر گرفته شده بود.

۱۷- انجنیر نجیب الله از لیسه حربی در سال ۱۳۵۵ خ فارغ التحصیل و در سال ۱۳۵۹ جهت تحصیلات عالی به کشور اتحاد شوروی آنوقته اعزام در سال ۱۳۶۵ خ با اخذ دیپلوم ماستر علوم تکنیکی بوطن بازگشته و در غند ده انجنیری مربوط وزارت دفاع اجرای وظیفه کرده است.

یورش ما در نخستین مرحله در مسیر شاهراه بسوی ثمرخیل حدود ده کیلومتر بدون هیچگونه مقاومتی پیشرفت کرد و بعد از آن هرقطعه به استقامت تعین شده خویش بسوی ثمرخیل در هنگامی به پیشروی پرداخته بودند که دشمن هیچگونه عکس‌العملی، آتشباری از خود تبارز نمی داد. در چنین حالی ای شماری از ما در میان خود فکر میکردیم که شاید دشمن از ورود قوای جدید زرهی از کابل مطلع گردیده لذا بدون مقاومت به ترک ثمرخیل، پرداخته است. از این رو قطعات هر یک در استقامت خویش بدون هیچگونه آتشباری به پیش می تاختند.

حینیکه وسایط زرهی ما به نزدیکی های ثمرخیل رسیده بودند، ناگهان موج شدید و توفنده ی آتش ماشیندارهای ثقیل و راکت های ضد تانک بر ما باریدن گرفت، آتشباری بحدی شدید بود که گویی از زمین و زمان گلوله می بارد، سیل شتابان رگبار آتشفشان اریب از بلندای ثمرخیل بسوی ما که در ارتفاع پایین تر قرار داشتیم سرازیر میگردد، اما از آنجاییکه آتش بارهای دشمن سترو اخفا گردیده بودند برای قطعات ما قابل ترصد نبودند، از اینرو ضربات آتشی ما از حال حرکت تأثیرات چندانی بجا نمی گذاشت.

در گیرودار شدت آتشباریها، پژواک و غوغای وسایط مخابره، امرو نهی قوماندانان ناگهان، افراد پیاده، دشمن چون یک بهمن طوفانی از مواضع خود از بلندای تپه ها و باغ ثمرخیل به هجوم متقابل علیه ما پرداخته بودند، تا چشم کار میکرد، سراسر منطقه ثمرخیل، جناح چپ و راست آن در یک جبهه وسیع ده ها هزار نفر، با استفاده از امواج اراضی، فرود و فراز تپه ها به سوی ما به یورش پرداخته بودند، وسایط ما که در موقعیت پایین یعنی اراضی محکوم قرار داشتند تا توانستند بر آنها آتشباریده و بر آنها تلفات تحمیل نموده بودند، توپچی جبهه نیز فعال بود به کوبیدن موقعیت های دشمن پرداخته بود، فرماندهی توپچی جبهه را رئیس ارکان جبهه جنرال محمد ظاهر سوله مل بر دوش داشت. او، بعنوان یکی از مستعدترین و مجرب ترین نخبه های نظامی در مسلک توپچی نیز از تبحر شگرفی برخوردار بود از اینرو آتش های توپچی تحت نظارت او بگونه ی مبسوطی اجرا میگردد.

حینیکه لشکر مهاجم نزدیکتر رسیده بودند معلوم گردید که بخشی از تهاجم کننده ها راکت های ضد تانک، و بخشی دیگر جوال، و بوجی بر دوش برداشته بودند، اطلاعات بعدی مبرهن کرد که با اغوای جوانان در کمپ های پشاور به آنها گفته بودند که به مجرد تقرب به مواضع دولت، تانک های آنها تسلیم میگردند و شما بر آنها سوار گردیده با مارش ظفر افرین وارد شهر جلال آباد گردیده آنچه بخواهید غنیمت بدست می آورید.

فرمانده عمومی جبهه به مجرد استماع این وضع که شماری راکتچی ها در جبهه گسترده است، برای اینکه تانک ها آماج حمله راکت ها که اکثر آنها شهادت طلبان القاعده بودند قرار نگیرد، از جمله زرهپوش که ما در آن قرارداداشتیم سه تانک در اثر اصابت گلوله پنجر گردیده بود « اگر راکت بان اصابت میکرد حال شما این سطور خاطرات مرا هرگز نمی خواندید »، فرمانده جبهه هدایت داد، که به عقب رجعت نموده در خط سراچه داخل موضع گردیده به دفع و طرد هجوم های دشمن پردازید.

حین رجعت به عقب، قطعات و وسایط زرهی ما در جستجوی موقعیت ها و مواضع مناسبی مدافعه بودند که در آنجا ها جابجا گردیده از تأثیر راکت های ارپی جی سرشانه ی دشمن در امان مانده و دشمن تقرب کنند ه را متوقف و به امحای آن پردازند. متأسفانه در این هنگام

حادثه اسفناک و جبران ناپذیری اتفاق افتاد قوماندان قول اردو جنرال بارکزی که برای بسیج مجدد قطعات به میدان محاربه شتافته بود در اثر اصابت گلوله دشمن به شهادت رسید.

آنروز ۱۶ ماه حوت ۶۷ از یک سو رجعت نیروها و از سوی دیگر شهادت فرمانده قول اردو که شدت آتشباریها لحظه کاهش نمی یافت ، انسجام تاکتیکی فروریخته و در یک وضع آشفته روحی و روانی قرار گرفته بودیم ، ما نیز در تداوم رجعت از پل سراجچه که سه تیر زرهپوش ما از اصابت گلوله ها پنجر گردیده بود عبور کرده در شرق میدان هوایی نزدیکی های قراول میدان هوایی توقف نموده بودیم ، تانک و ماشین های محاربوی لوای ۳۷ و ۱۵ زرهدار در میسر سرک در حال عقب آمدن بودند در واقع یک نوع ناقوس یاس و شکست بصدای آمده بود.

در همین حال دگروال عبید گل قوندان لوای ۱۵ زرهدار ، بنابر امر فرمانده جبهه جنرال غفور خان سوار بر تانک اش که گلوله مانند باران فرود می آمدند پیدا شد و تانک خود مجدداً بطرف جنوب ثمرخیل چرخانده و بهم تانک های که در حال عقب آمدن بودند دستوار داد ، همه در آن ساحه داخل موضع گردیده به دفع و طرد دشمن متعرض حاضر پیر دازند.

واقعاً سرنوشت هر جنگی را فرماندهان نخبه ، غیور و جسور رقم می زند ، بنابر قوماندان او تانک ها برگشتند و بر دشمن در حال تقرب به آتش باری پرداختند ، جنگی وحشتناکی ادامه یافته بود تراکم آتش های دشمن ، چنان شدید بود که زمین و زمان در تصوراتم بهم ریخته بود ، کسی فکر نمی کرد این سونامی وحشیانک توقف داده شود ، ما همه منسوبان غند انجنیری با اسلحه دست داشته داخل موضع گردیده و ورود دشمن را انتظار میکشیدیم . اما به همت سربازان و تانکست ها و آتش های توپچی ما تعرض دشمن توقف داده شد ، خط پل سراجچه دوباره تصرف گردید و خط مدافعه در آنجا تاسیس گردید.



عمر معلم

حال که حدودی سه دهه از آن نبرد سپری شده است یاد اوری آن لحظه ها در ذهنم هنگامه بر پا نموده و پژواک شورانگیزی بازتاب میدهد که واقعاً مدافعان میهن سر دادند و سنگر ندادند بان فرماندهان جسور ، هر یک جنرال اصف دلاور ، جنرال عبدالغفور خان ، شهید جنرال بارکزی ، جنرال محمد ظاهر سوله مل رئیس ارکان و فرمانده گروپ توپچی جبهه ، جنرال سید اسماعیل نماینده قوای هوایی ، دگروال رحمت الله معاون فرقه ۱۱ ، شهید جنرال محمد حیدر ، فرمانده پولیس ، جنرال رحمت الله رووفی از امنیت دولتی و شهید دگروال چنار گل امر امنیت پولیس و دیگران حرمت بجا آورده و به پای تندیس های شان سر تعظیم فرود آوریم.

آنهاییکه در قید حیات اند مانند محمد عمر معلم جنرال عبید گل قوماندان لوای ۱۵ زرهدار ، و ده ها تن دیگر شایسته تعظیم و تکریم اند.

جگرن جان آقا احمدی^(۱۸) قوماندان کندک دوم غند ۸۱ فرقه ۱۱ پیاده روز شانزدهم ماه حوت تجاوز پاکستان بر جلال آباد را چنین بخاطر دارد :



غندما در ساحه فارم هده جلال آباد مسکن گزین بود ، کندک مربوط من در منطقه للمه در پوسته های « ۱۵ تا ، ۲۰ » نفری که ، وظایف ما را تأمین امنیت منطقه ، و جلوگیری از عبور و مرور گروه های مسلح تحت حمایت پاکستان که وارد کشور گردیده به ترور تخریب می پرداختند، تشکیل داده بود .

جگرن جان آقا احمدی

اواسط ماه حوت ۶۷ بهار با همه مواهب اش از راه رسیده بود ، در جلال آباد رستاخیز بهاری دامن کشوده و تپه های مفروش با زمرد سبزه ها را در هم پیچیده بود ، طبع بهار زمین را با گل ها و لاله های قرمزی چنان فرش نموده بود که منظره را بهشتی و سحر آمیز جلوه میداد ، و رایحه عطرش تا دور دست ها پخش می شد . آدم فکر میکرد که در این وطن، در این بهشت جاودان هرگر هیچ افغانی نه تنها دست به ترور ، تجاوز و خونریزی نخواهد زد بلکه ابزار دست اهریمن غدار نخواهد گردید.

هوای عصر روز شانزدهم ماه حوت ۶۷ خ ابری و تاریک و اذرخش با نقش شکسته پی اینجا و آنجا جرقه می پراند ، همزمان بر پوسته های ما که در تپه زارهای منطقه للمه ، مشرف به داگ غلام جان جابجا بودند آتشباریهای اسلحه ثقیل دشمن شدت یافته بود.

ناگهان آسمان روی سرما با جرقه ء پرنور انفجار روشن شد ، گلوله های توپ و راکت های بی ام ۱۴ ، برعلاوه پوسته ها بلندآژ های ما را نیزهدف قرار داده بود ، انفجارها در هوای تیره و بسته ء آنروز ، موج عظیمی از دود و آتش را بهوا می فرستاد ، گلوله های دشمن مانند سیل شتابان آتش بالای ما فرود می آمد ، این همه شدت آتشباریها این مسئله را روشن میکرد که هزاران آدم شرور ، از انسوی مرز تحت اداره دشمن مفسد وارد منطقه گردیده و مشتاق بودند تا برما حمله کنند و ما را به جرم محافظت میهن نیست و نابود نمایند.

اتفاقاً تداوم باران که برای طبیعت رحمت افریدگار است اما برای ما در آن ساعاتی آخر روز بخت بدروزی و بد اقبالی را ارمغان آورده بود ، زیرا جت های شکاری قادر نبودند به پرواز در آمده دشمن را آماج حمله قرار داده و بما کمک برسانند.

قرارگاه های ارتش پاکستان و القاعده ، اکثراً برای آنکه فعالیت های شان از ترصد نیروها و آتش های اسلحه ثقیل ما در امان بمانند در جریان شب ها یا درهواپی ابری و بارانی دست به تهاجم می زدند.

۱۸- جگرن جان آقا احمدی در قریه گلبهار جبل السراج متولد گردیده بعد از ختم دوره لیسه و تکمیل دوره آموزش های نظامی شامل خدمت گردیده در قطعات محارب ارتش ایفای خدمت نموده است.

اینبار نیز زیر ریزش باران و گلوله های آتشین که بشدت بالای پوسته های ما می بارید به تهاجم دست زده بودند.

وقتی از بلندای اراضی ساحهء داگ غلام خان را با دوربین ، که در جناح دورتر آن « کانو کترغی» قرار دارد تحت ترصد قرار دادم در چشمرس در فاصلهء ، حدود پنج ، شش کیلو متری روبروی ما لشکری حد اقل چهار صد نفری توأم با تانک ها و زرهپوش ها بسوی ما به پیش می آیند ، در عقب آن افرادی با البسه خلنگی در جیب ها و زرهپوش ها دیده می شدند که افسران فوج پاکستان بودند ، که شماری از افغانها را وسیله قرار داده جهت کشتن و کشته شدن بمیدان تجاوز و جنگ آورده و خودشان سوار در موکب فرماندهی ، امر و نهی صادر می نمودند.

من وضعیت را پیش از اینکه به قوماندانی غند گذارش دهم به قوماندانان تولیها تورن مسکین و لمری بریدمن عبد الحلیم که در جوارم حرکات دشمن را ترصد می نمودند در میان گذاشته همه به این نظر بودیم که آی.اس.آی دشمن وحشی و انتقام جو ، است تصمیم ما بر آن شد که تا آخرین گلوله با دشمن منعرض مبارزه نماییم و مردانه در سنگر جان دهیم اما به فوج پاکستان تسلیم نمی شویم.

بدنبال آن وضعیت را عاجلا بقوماندان غند دگروال ، میته خان گذارش داده تقاضای کمک و آتش های توپچی را نمودم. قوماندان گفت بنابر معلومات های کشفی ، دشمن در همه استقامت ها دست به حمله زده است . کشف رادیویی ما گذارش داد که افسران فوج و آی.اس.آی پاکستان و اسامه بن لادن رهبر القاعده ، در این تهاجم سهم گسترده داشته این تهاجم را فرماندهی میکنند . متأسفانه در وضعیت فعلی نمی توانیم بشما نیروی کمکی بفرستیم ، شما همه مهمات تانرا در امحای دشمن بکار گیرید ، حینیکه مهمات تان به آخر رسید به هنجار تاکتیکی به عقب نشینی پرداخته و حرکات دشمن را زیر نظر داشته و گذارش دهید.

آتشهای توپچی دشمن با تمام قدرت مواضع ما را که بگونهء مستحکم احضار نموده بودیم می کوبید حدود نیم ساعت بعد بلندای ما همه از اثر اصابت ها منهدم گردیده بودند.

بنا بر آن ما از روی ناگزیری بلندایها را ترک داده و با استفاده از خندق های ارتباط به مواضع مدافعه مان خزیده بودیم ، امر دادم هر زمانیکه دشمن در مسافه منزل موثر اسلحه پیاده ما رسید نظر به هدایت من همه بگونهء ناگهانی و بشدت دشمن را آماج حملات آتشی قرار میدهیم.

هدف از گزینش این تاکتیک آن بود که نخست دشمن از اثر ضربات آتش های ما به تلفات جدی مواجه گردیده ، سرعت حرکت و تهاجم آن به بطالت مواجه میگردد آنگاه شرایط بهتری برای رجعت ما به عقب فراهم خواهد گردید.

به باورم در همه موارد استعداد یک مزیت است اما چیزیکه در نبرد های دفاعی الزامی است ، فاکتور هوشیاری ، فریب دادن دشمن و ضربه زدن بان است ، با توجه به تجارب گذشته طرفندی به ذهنم رسید ، به سریاز مخابره هدایت دادم فریکانس را طوری عیار نماید که دشمن قادر به شنود صدای ما باشد . از طریق آن شفری قابل فهم برای دشمن به غند گذارش دادم ، که در اثر آتش های توپچی و راکتی ، کندک ما دچار تلفات گسترده گردیده و اکثریت شهید و زخمی شده اند با این حال عقب نشینی ما نیز منتفی است ما ، جز تسلیمی چارهء دیگر نداریم.

از آرامش در مواضع ما و استماع گذارش جعلی مخابرهء ما ، و بویژه که ما بیرق سفیدی را در دور دست های یک موضع جعلی نیز بر افراشته بودیم ، دشمن تصور کرده بود ، که همهء ما در اثر

ضریات توپچی و راکتی کشته و یا زخمی گردیده و متباقی آماده تسلیم شدن هستیم ، از همین رو جنگجویان شان تلاش میکردند که زود تر خود را به مواضع ما رسانده ، و وحشتناک ترین غنیمت جنگی یعنی سرهای، ما را قطع و در جوال ها جمع آوری ، و از ، آی.اس.آی ، پاداش بدست بیاورند.

در آن غروب که باران اهسته اهسته فرود می آمد و ما همه در مواضع خود در منطقه للمه که در موقعیت مرتفع تری نسبت به دشمن قرار داشت ، چننه ها بر دوش، انگشت ها روی ماشه ، با سکوت سنگین که بار لحظه ها را به مشکل بردوش میکشیدیم ، در انتظار تقرب دشمن به منزل مؤثر سلاح مان بسر میبردیم.

حدود نیم ساعت بعد با انفجار نخستین ماین های قبلاً کارگذاری شده ما واضح گردید که دشمن به منزل مؤثر سلاح پیاده ء ما مواصلت نموده است ، آنگاه بگونه ناگهانی هزاران گلوله آتشین را بسوی دشمن فرستادیم ، رگبار گلوله ها اهریمن متجاوز را چنان دچار مخمصه کرده بود که هراسان بهر سو در حالی می دویدند که ، ماین های کارگذاری شده ء ما دهن کشوده آن ها را می بلعیدند.

با چنین تاکتیک ها شماری از متجاوزین را رهسپار دوزخ نموده بودیم ، ما میدیدم که دشمن علی الرغم تلفات ، از یک سو بنابر افزایش کمیت و از سوی دیگر فراخی جبهه تهاجم شان بسوی ما انکشاف میکرد ، ما در آخرین دقایق مهمات بجا مانده را حریق نموده و دخایر بمهای دستی را با خود بر داشته با دوش و « تربله » وار ، از طریق خندق های ارتباطی که قبلاً حفر نموده بودیم با انتقال سه سرباز زخمی مان منطقه را ترک داده به منطقه سبز رسیدیم.

این عقب نشینی برای ما به اندازه یک پیروزی ارزش داشت نخست با وجود آنکه تعداد ما نسبت بدشمن خیلی کم بود اما تا توانستیم دشمن را کوبیده به تلفات مواجه نموده و تهاجم انرا به کندی مواجه نموده بودیم و سپس افراد خود را بدون تلفات از آنجا بیرون کشیدیم در واقع، چنین هنجارهای تاکتیکی نردبانی بود که کامیابی های بعدی ما را رقم زد.

بسوی خط اول:

جنرال سبحان: حوالی ساعت ده صبح روز شانزده حوت ۱۳۶۷ « ۶ مارچ ۱۹۸۸ » من برای اینکه اوضاع روحی و مورال جبهه راتحت مطالعه و بررسی و در صورت لزوم کمک رسانی انجام دهیم بقول معروف بجای بودن در بیرون بلا خواستم در دورن بلا باشم، با یک زرهوش دو افسر همراکب به سمت ثمر خیل حرکت کردیم ، ما حدود چهار کیلو متر از پل سراچه به پیش رفته بودیم که در جناح چپ نزدیکی پل ، قرارگاه پیشرانده شده ی تحت رهبری جنرال رسول پادشاه رئیس ارکان قول اردو موقعیت اتخاذ نموده بود از ایشان در مورد وضع پرسونل فرقه ۱۱ که در ثمر خیل با دشمن در گیر بودند پرسیدم ایشان گفتند ارتباط ما برقرار است ، با پیشرفت قطعات بسوی ثمر خیل مورال شان بهتر گردیده است

حدود نیم ساعت بعد جنرال بارکزی قوماندان قول اردوی جلال آباد آنجا رسید ، و از زرهپوش پایین نشد و رئیس ارکان رسول پادشاه نزد او شتافته برایش گزارش داد ، و او حرکت اش را به پیش بدنبال قطعات که در حال پیشروی بودند ادامه داد ، ما هم در آنجا داخل موضع گردیده بودیم.

بعد از آنکه قوماندان قول اردو به نزدیکی های ثمر خیل میرسد در باره تغییر و تبدیل قطعات از یک استقامت به استقامت دیگر بگونه‌ای که غند اوپراتیفی پولیس موقعیت فعلی اش را ترک دهد و بجای آن لوای ۳۷ کومانندو که جدیداً از کابل آمده بود موضعش را اشغال نماید. چون ابلاغ امر از طریق مخبره افشای آن متصور بود لهذا توسط خبر رسان مسئله را اطلاع میدهند.

حدود یکساعت زیر آتشباریهای دشمن که هر لحظه شدت می یافت در مسیر راه ایکه از استقامت ثمر خیل بطرف شهر ممتد بود ما، هم آنجا موقعیت داشتیم.

ساعتی بعد که در انتظار شنیدن خبرهای خوش یعنی پیشرفت قطعات بسوی ثمر خیل را لحظه شماری میکردیم بر عکس انتظار ما شماری وسایط زرهی در امتداد سرک به عقب نشینی پرداخته بودند، و قتی از آنها علت را جويا شدم گفتند، ما دیدیم شماریم از قطعات مانند غند اوپراتیفی پولیس از خط اول عقب نشینی کردند ما که تحت امر قرارگاه جبهه هستیم، نه قول اردو، لهذا ما هم به عقب نشینی پرداختیم.

آنروز در واقع بنابر خبط و خطای، خبر رسان، غلط فهمی در تغییر و تبدیل قطعات از یک استقامت به استقامت دیگر روی میدهد، و شماری افراد و جزواتماها انرا به اشتباه غلط تصور نموده به عقب نشینی دست زده از پیشروی ما، به سمت شهر در حرکت بودند.

ما مصروف توقف دادن و جابجایی آنها در خط مدافعه‌ی عاجل بودیم که یک زرهپوش بسرعت بسوی ما نزدیک شد، افراد موظف او را توقف دادند اما افسری گفت قوماندان قول اردو زخمی گردیده است بایستی سریعاً به شفاخانه منتقل اش نماییم.

با این حال وضع خطرناکی پیش آمده بود بدون اینکه جنگی در بگیرد وبدون اینکه زور آزمایی میان قطعات ما و دشمن صورت بگیرد قطعات ما در اثر یک اشتباه بیک پا نیک و شکست مفتضحانه مواجه گردیده بودند.

از سوی دیگر خبر زخمی شدن قوماندان جنرال بارکزی علی الرغم مستور نگهداشتن مانند شبجی درهوا بر گردش درآمده وبر علاوه پانیک قبلی تأثیرات منفی را در روحیه و مورال منسوبان قطعات ما بوجود آورده بود. بطوریکه دشمن نیز از طریق کشف های رادیویی در یافته بود که فرمانده قول اردو زخمی گردیده است و این مسئله را محصول فعالیت افراد نفوذی اش دانسته و در میان جنگجویانش بمنظور مورال و انگیزه بخشی به آنها جهت تعرض بسوی شهر جلال آباد بسیج کرده بود.

در چنین یک حالی ایجاد مدافعه عاجل جهت متوقف نمودن متعرض بسوی شهر جلال آباد لازمی پنداشته شده بود، رفقا عاجلاً تصمیم اتخاذ نمودند که خط مدافعه عاجل را همین جا در پیشروی پل سراچه ایجاد و تحکیم گردد. بدیمنظور من زرهپوش خود را بالای «پل سراچه» استاده کردم که راه عبور و مرور را مسدود نماییم تا وسایط زرهی که به عقب نشینی مبادرت ورزیده بودند بدانند که خط مدافعه‌ی عاجل برگزیده شده همین جا است.

تاکتیک نبرد های تعرضی طوری است حمایت قریب تانک ها را افراد پیاده بدوش دارند در عدم وجود افراد پیاده وسایط زرهی محیط پیرامون را ترصد کرده نمی‌توانند، آنگاه آماج حملات راکت های سر شانه بی دشمن قرار میگیرند در چنین صورتی اجازه نیست که تانک ها خود را در معرض خطر انفجار و نابودی قرار دهند، آنروز یکی از انگیزه‌های عقب نشینی تانک ها را نیز همین مسئله تشکیل داده بود.

تهاجم دشمن و تقرب اش زیر توفان از آتش ها بسوی ما در پل سراچه از یکسو و از سوی دیگر موقعیت نامناسب و آسیب پذیر مدافعه عا جل ما این پندار را بوجود آورد که با ید از این محل عقب نشینی نموده در نزدیکی های میدان هوایی خط مدافعه عاجل تأسیس و ، با صف ارای مجدد بسرعت سیستم آتش را بوجود آورده و به دفع و طرد دشمن پردازیم.

به مجردیکه مواضع مدافعه ما در بخش شرقی میدان هوایی تأسیس گردید بزودی فرماندهان لوای پانزده دگروال عبیدگل دگروال عیسی فرمانده قطعه امنیت دولتی و دگروال دین محمد از قطعه گارد با قطعات شان خط مدافعه را تأسیس و تحکیم نموده و موقعیت های تقرب دشمن را زیر ضربات سیل اسای آتش های توپچی در حالی قرار داده بودند که علی الرغم ابری و بسته بودن هوا با انهم یک جوهره جت شکاری به پیلوتی دگروال مصطفی و امین در آسمان نیمه تاریک شامگاهی که شهپر الو مینیمی شان در بلندای آسمان برق می زد در کوبیدن محلات دشمن به مانور پر داخته بودند ، هرچند استنکر های دشمن نیز فعال بود اما چنین پروازهای در آن آشفته احوال جنگی غنیمت بزرگی بود که به تقویت روحیه و روان نیروهای ما مساعدت می رساند.

آتشباریها دشمن بر علاوه آنکه تلفات را بر ما تحمیل کرده بود و من خود در اصابت پارچه ی از گوله ثقیل زخم بر داشته بودم اما تلاش های دشمن برای شق کردن مدافعه ما و پیشرفت بسوی شهر به ناکامی انجامیده بود ، از اینرو دشمن مجبور گردیده بود فشارش را به استقامت منطقه « خوش گنبد » متمرکز نماید و بدین سان تا حدی در بخش های منطقه خوش گنبد که مشرف بمیدان هوایی است نفوذ کرد.

حوالی ساعت های بعد از پنج عصر لوی در ستیز اصف دلاور زیر موج آتش های دشمن به خط مدافعه نزد ما آمد ، برای وسعت و استحکام مدافعه اکتیف ، هدایات لازم صادر کرد.

آنطرف رهبری جنگ در دست افسران پاکستانی بود آن ها پنداشته بودند که:

با اشغال قراگاه فرقه نمبر ۱۱ ثمر خیل و تصرف موقعیت های سرخ دیوارو شماری پوسته های دیگر روحیه و مورال نیروهای دولتی تضعیف گردیده و آن ها قادر اند از حال رفتار ، خط مدافعه عا جل ما را در شرق میدان هوایی شق نموده به شهر جلال آباد دخول اجرا نموده انرا اشغال نمایند .

از همین رو دشمن شب شانزده بر هفده ۶۷ خ در ساعت های شش شام از چند استقامت به گسترده گی دست به تهاجم زده بود:

نخست برای شکستادن خط مدافعه ما در شرق میدان هوایی ، و دوم تهاجم جهت اشغال منطقه خوش گنبد که در جوار میدان هوایی قرار دارد و سومی، تعرض از استقامت کوز کتر جهت اشغال جلال آباد که با تمام پوتانسیل خود دست به یورش زده بودند.

یکی از اهداف مهم دشمن را در انشب تصرف میدان هوایی که قرار گاه فرماندهی جبهه در آن قرار داشت تشکیل داده بود . پاکستانی ها این وظیفه را به القاعده تحت رهبری اسامه ابن لادن که شخصا در جبهه حضور داشت سپرده بودند و اسامه ، وعده سپرده بود که میدان هوایی را تصرف و افسران قرار گاه را سرکوب و یا اسیر گرفته تسلیم آی.اس.آی میکند.

و بنا بر آن استقامت ضربه اصلی دشمن به تصرف ترمینال میدان هوایی اختصاص یافته بود.

جنگ در طول شب شانزده بر هفده و سپس روز و شب‌های بعدی از شدت بی سابقه بر خور دار گردیده بود، القاعده با حدود یک هزار از جنگجویان شهادت طلب خود مؤفق گردیده بودند که به منطقه خوش گنبد دخول اجرا نمایند، شماری از افراد تنظیم‌های دیگر تحت امر پاکستان نیز زیر چتر از آتش‌ها و حمایت القاعده به بخش‌های دیگر منطقه خوش گنبد نفوذ نموده بودند.

جنرال غلام حیدر قوماندان غند هلیکوپتر خواجه رواش:

۱۶ ماه حوت ۱۳۶۷ خ.

صبح تازه آغاز شده بود، عمل‌های پروازی برای انجام برنامه‌های از قبل تنظیم شده آماده میگردیدند، گذارش رسید که تهاجم پاکستان بر جلال آباد آغاز شده تا منطقه ثمر خیل قرارگاه فرقه ۱۱، پیشرفت نموده اند. اینجا الزامی است که بگویم، حدود یک هفته قبل شخص رئیس جمهور داکتر نجیب الله، من و قوماندان قوای هوایی جنرال عبدالقادر اکا^(۱۹) را احضار نموده هدایت داده بود «از آنجاییکه وضع در شرق کشور روبه وخامت تصور می‌شود و احتمال حملات دشمن به جلال آباد منتفی نیست، بنابراین آن برای حفظ محرمانیت پروازها، طیارات هلیکوپتر تنها تحت امر خودم در اجرای وظایف استخدام میگردند».

آنروز ۱۶ ماه حوت ۶۷ خ حوالی ساعت ده صبح رئیس جمهور امرداد که مهمات مورد نیاز قول اردوی نمبر یک که در میدان هوایی آماده انتقال اند به جلال آباد منتقل گردند.

من امر دادم، سی فروند طیاره هلیکوپتر آماده گردیده، و در بخش شرقی میدان هوایی، مهمات مورد نظر را بارگیری نمایند.

در آن وضعیت اضطراری که خطرات حملات دشمن در مسیر پرواز ما که عمدتاً در ارتفاعات پایین در میان مارپیچ دره‌ها و کوه‌ها پرواز میکردیم منتفی نبود، هدایت دادم دو جوهره هلیکوپتر محاربوی می ۲۵ که از ظرفیت بالایی مانور و آتش برخوردار بودند پیشاپیش پرواز نموده امنیت کاروان هلیکوپترهای ما را در مسیر پرواز از ماهیپر تا تنگی ابریشم تأمین نمایند. تجارب ما مبین آن بود که گروه‌های جهادی و ابسته به پاکستان، اکثراً قادر به شناخت و تفکیک هلیکوپترهای محاربوی و ترانسپورتی نبودند، به مجردیکه هلیکوپترها را در هوا مشاهده میکردند بر آنها آتشباری می نمودند، چنین آتشباری‌های دشمن بر طیارات محاربوی و کشف پیش ازاینکه به نفع دشمن تمام گردد به منفعت ما نیز بود زیرا از یکسو گلوله‌های اسلحه خفیف دشمن بر بدنه طیارات محاربوی که رزهپوش بودند تأثیری وارد نمیکرد، بلکه همزمان چنین آتشباریها مواضع دشمن را افشا میکرد، آنگاه طیاران محاربوی ما، با مشاهده مواضع دشمن با ماشیندارها و راکت‌های خود بر دشمن حمله نموده آنها را به دوزخ میفرستادند.

آنروز بنابر اهمیت وظیفه من شخصاً قوماندان کاروان که شامل سی هلیکوپتر بود بدست گرفته در اولین هلیکوپتر به سمت جلال آباد پرواز کردیم.

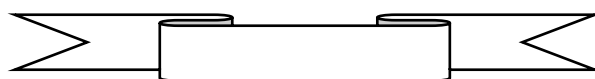
۱۹- قادر اکا در ماه حوت ۶۸ شامل تیم کودتای شهنواز تنی بود و بعد از شکست کودتا یک‌جا با تنی به پاکستان فرار کرد.

در مسیر راه بسوی جلال آباد پیلوتان جوان می گفتند راه بهشت جلال آباد از دوزخ تنگی ابریشم میگذرد، واقعاً پیش از تهاجم دشمن، شاهراه کابل جلال آباد بیک میدان جنگ و تنگی ابریشم بیک گذرگاه آتش تبدیل گردیده بود. دشمن برای جابجایی افرادش در آنجا سرمایه گذاری گسترده ی نموده بود آنها در میان صخره ها و مغاره ها جا خوش نموده بر هلیکوپترها و قطارهای اکمالاتی مسیر شاهراه آتشباری، یا ماین گذاری و حمله می نمودند اما آنروز کسی قادر به حمله بر کاروانی ما نگردیده بود، با ورود ما به وادی جلال آباد، باران شبانه طبیعت را شسته بود رستاخیر بهار به شگوفه های دشتی و زمرد سبزه ها جان تازه پی بخشیده بود، بهار در وزش نسیم و عطر سبزه ها به مشام میرساند، دشت و دمن گویی جشنواره لاله ها بر پا نموده بودند.

من در پیشاپیش کاروان پرواز می کردم میدان هوایی جلال آباد برای پروازهای طیارات ترانسپورتی چهار روز قبل بنابر آتشباریهای دشمن مسدود گردیده بود اما تصمیم گرفتم در نزدیکی های ترمینل میدان هوایی فرود آیم، به دیگران هدایت دادم در جاهای مناسب در کنج و کنار خط رنوی فرود آمده بعد از پایین نمودن مهمات بلا درنگ بسوی کابل پرواز نمایند.

بعد از فرود آمدن صدای انفجارات و آتشیهای دوست و دشمن، اینجا و آنجا و در محیط پیرامون میدان هوایی نیز شنیده می شد، آنچه تا بحال از آن پرواز بسوی جبهه در خاطرم تلالو دارد انست که بعد از فرود آمدن هنگامیکه پیاده شدم کسی در محیط ترمینل که قرارگاه جبهه نیز در آنجا بود دیده نمی شد، لحظه بعد سریازی دیده شد اما مجدداً نا پدید گشت اوآنیکه نزدیکتر شدم دو نفر سریازی یکی آن با راکت انداز دستها روی ماشه روبرویم آمدند، من با لباس پیلوتی سیمای دیگری جلوه داده بودم، سر بازان فکر کرده بودند که پاکستانی ها که از زمین بر ما حمله نموده اند حال از هوا نیز حمله نموده و این کاروان طیارات نیز از آنهاست که فرود آمده اند، وقتی صدا کردم که خیریت است بچه ها؟ آنگاه شناختند که طیارات خودی هستند، بمن گفتند ما خیال کردیم که طیارات پاکستانی اند قصد داشتیم با راکت انداز آتش کشاییم، گفتم از نشان دولتی که در بدن طیاره حک است شناختید؟ گفتند! تراکم وظیفه احضارات برای دفع و طرد دشمن متجاوز و بیدار خوابی ها خستگی و مدهوشی را بوجود آورده است، دست شانرا با محبت فشرده گفتم شما افتخار میهن ما هستید، برایشان توفیق آرزو کردم.

هنگامیکه به زیر زمینی ترمینال که قرارگاه جبهه در آن موقعیت داشت پا گذاشتم در یک طرف جنرال اصف دلاور لوی درستیز که در پرواز پیشتر از ما به جلال آباد رسیده بود گوشی مخابره را بر گوش داشت امروز قومانده می کرد، و در سوی دیگر جنرالان عبدالغفور خان و محمد ظاهر سوله مل در بالای خریطه ها در حالیکه گوشی های مخابره را بر سر او یخته بودند، نبرد را سوق اداره می کردند. من اجازه خواستم و سپس به دنبال کاروان هلیکوپترها، بسوی کابل پرواز کردم.



فصل ششم

شهادت قوماندان قول اردو، جنرال بارکزی (۲۰):

شانزدهم ماه حوت ۱۳۶۷ خورشیدی

جنرال بارکزی یکی نظامیان فرهیخته و جسور اردوی جمهوری افغانستان بود. او با ایفای خدمت از قدمه بلوک تا فرقه و قول اردو در سوق اداره و رهبری قطعات نظامی تجارب شایسته کسب نموده از صلابت فکری و وطن دوستی بر خوردار بود.



جنرال بارکزی

از آنجاییکه واقعه شهادت جنرال بارکزی را تبلیغات مغرضانه، دوست و دشمن در هاله ابهام فرو برده است، بنابراین آن پندار نگرند معطوف بر آن شد که مسئله را توأم با شهود حقیقت پژوهی نماید:

جنرال بارکزی در اواسط سال ۱۳۶۷ خ بحیث قوماندان قول اردوی جلال آباد، برگزیده شده و دوره خدمت او در جلال آباد با تجاوزات گسترده پاکستان به حریم کشور ما مقارن است.

۲۰- جنرال بارکزی در سال ۱۳۴۳ خ از لیسه حربی در ۱۳۴۷ خ از پوهنزی پیاده حربی پوهنتون در مقام اول نمره دوره خود فارغ گردیده و در قطعات مختلف اردو خدمت نموده بود. او بعنوان یک خبره نظامی و یک فرمانده مجرب یک شیفته میهن از پویایی استعداد، جسارت و دلوری گسترده ی بر خوردار بود او شهامت یک فرمانده نظامی را که در بدترین وضعیت با حضور در میدان نبرد به سوق اداره قطعات اش می پردازد با وطن دوستی اش را با نثار جاننش اثبات کرد. واضح است که بعضا واقعیتهای در جریان جنگ ها قربانی میگردند جای انرا مسخ و جعل میگیرد در اینجا نیز دشمن با بهره برداری از شهادت او تبلیغ نمود که او توسط افراد نفوذی آنها کشته شده است که یک کذابی مهیلانه بود. هرچند او پایان پیروزمندانه نبرد جلال آباد و شکست اهریمن ناپاک را بچشم ندید، اما او چشم خود بر بست و چشم دگر مدافعان وطن را کشاد، منسوبان قوتهای مسلح درفش ایدیالها و روزهای میهن دوستانه او را بر دوش کشیدند و دشمن را به سنگینی مجازات و به شکست مواجه نموده و از خاک میهن طرد نمودند. قوماندان اعلی قوای مسلح دوکتور نجیب الله بخاطر قدردانی از جانبازی او در راه میهن بعد از شهادت اش به او رتبه دگر جنرالی ولقب قهرمان جمهوری افغانستان را اعطا کرد روحش جاودانه شاد.

یک - روایت سازمان استخبارات نظامی پاکستان، درباره شهادت جنرال بارکزی:

شهادت جنرال بارکزی که ضربه محکمی بر قوت‌های مدافع کشور محسوب می‌گردید. آی.اس. آی. جنگ جلال آباد را رهبری میکرد در تبلیغات گسترده و خود ادعا نموده بود که جنرال بارکزی توسط افراد نفوذی گروه‌های جهادی آن‌ها که در میان قرارگاه قول اردو و همه قدمه‌های دیگر نظامی نقب زده‌اند، یعنی توسط افراد نفوذی آن‌ها از جمله محافظان خودش کشته شده است نه توسط شلیک‌ها. با عنوان نمودن این مسئله بحیث یکی از افتخارات جهادی به مهاجران در اشغال جلال آباد روحیه بخشیده بود.

دو - جنرال محمد نبی عظیمی در باره شهادت جنرال بارکزی:

آقای عظیمی که در آن برهه کرسی معاون وزیر دفاع را بعهده داشت، و در واپسین ماه‌های جنگ آوانیکه تجاوزات پاکستان منبعت از جانبازهای نظامیان و سپاهیان قهرمان جلال آباد ضربه مقابل ۲۵ ماه سرطان فروکش نموده بود، او در اواخر برج اسد ۶۸ یعنی بعد از ضربه مقابل و شکست دشمن، برای مدتی به جلال آباد گسیل شده بود، ایشان در حالیکه از همه رویداد‌های شهادت جنرال بارکزی مطلع بودند اما با انهم پا در رکاب سازمان استخبارات نظامی پاکستان می‌گذارد، در رساله بنام « یادمانده‌های از جنگ جلال آباد صفحه ۹۸ » چاپ سال ۱۳۹۰ مطبوعه وطن، می‌نویسد:

« ساعت دوازده روز جنرال بارکزی قوماندان قول اردو نمبر یک توانست با قوت‌های احتیاط خویش، خود را به حوالی ثمر خیل برساند و برای چند لحظه بی‌جلو رجعت سیل اسای سربازان را بگیرد، اما در همین هنگام متأسفانه مورد اصابت مرمی یکی از سربازان امنیتی اش قرار گرفته و به شهادت میرسد.»

سؤال اینکه چگونه آقای عظیمی بحیث معاون وزیر دفاع بجای اینکه واقعه شهادت یکی از قوماندانان نش که در جبهه جنگ با شهامت کم نظیر قربانی گردیده است بررسی و حقیقت را انتشار دهد، اما، پا، در پل پای سازمان استخبارات نظامی پاکستان می‌نهد و با تجاهل می‌نویسد که قوماندان بارکزی را یکی از سربازانش کشته است.

درک انگیزه چنین روایتی از آقای عظیمی که آفتاب را با دو انگشت پنهان و آب به آسیاب آی.اس. آی. ریخته است در آن مقطع قدرتمنداری شان میسر نبود اما بعد ها در سال ۱۳۷۱ خ آوانیکه آی.اس. آی. در صدد ناکامی عملیه صلح ملل متحد بعنوان « یگانه چانس نجات کشور از جنگ و جهاد؟ » وارد میدان گردیده بود، آنگاه آقای نبی عظیمی در عمل بعنوان یکی از بازوان آی.اس. آی. عمل کرد و با پشت کردن به همه تعهدات دولتی اش در تحقق صلح که در پای اسناد مصالحه ملی امضا نموده بود عملیه صلح ملل متحد را در یک کودتای خزنده جهادی و ملیشه بی‌مورد حمایت پاکستان در ثور ۷۱ خ به شکست مواجه کرد.

و سپس بعنوان وسیله ای در رکاب یک محور جهادی، و ملیشه‌ها مربوط عبدالرشید دوستم به امید رسیدن به کرسی و قدرت تلازم حاصل کرد، و جنگ‌های کابل را علیه محور دیگری جهادی حزب اسلامی حکمتیار آغاز کرد، آقای نبی عظیمی در مخاصمت‌های گسترده‌ی گروه‌های جهادی آتش افگند و موجب تداوم جنگ و آشوب‌های میان‌گروه‌های جهادی گردید که اینک

با وارد گردیدن به سومین دهه اش همه روزه جویبار از خون و آتش می‌ریزد. در باره تلفات شهروندان در کتاب اردو و سیاست چاپ اول صفحه ۵۸۴ نگاشته است که روزانه یک هزار نفر کشته و زخمی می‌شده است، بدین معنا که در مدت یک ماه هیکه جناب شان جنگ را رهبری نموده بودند «سی هزار» از شهروندان معصوم کابل کشته و زخمی گردیده اند، مسئله ای که جرایم اغای عظیمی را در ترازوی عدالت و دادگاهای تاریخ، بحد کافی سنگین نموده است.

سه - دگروال محمد رحیم شاهین کارمند سیاسی قول اردو که همراکب جنرال بارکزی بوده است بعنوان شاهد، شهادت قوماندان بارکزی را چنین بیان می نماید که ما فشرده انرادر اینجا می آوریم: (۲۱)

«جنرال بارکزی تمام شب پانزدهم بر شانزدهم حوت تحت فشار مضاعف قوماندانی اعلی قوای مسلح و وزارت دفاع قرار داشت، ایشان را وخامت اوضاع و احتمال تعرض دشمن به ثمر خیل مضطرب نگاه داشته بود. از اینرو در جریان شب دوامدار با قرارگاه فرقه ۱۱ در ثمرخیل در تماس بوده بانها وعده داده بود که فردا صبحانه را با آنها یکجا صرف خواهد کرد.

حوالی صبح با دو زرهپوش شماری از افسران و سربازان قرارگاه بسوی ثمر خیل، حرکت نمودیم، بعد از رسیدن به منطقه پل سراج، و استماع گزارش رئیس ارکان قول اردو جنرال رسول پادشاه، حرکت را دوام داده به نزدیک باغ ثمر خیل رسیده توقف نمودیم، آنجا قوماندان قول اردو با دو فرمانده یکی مربوط به قطعه پولیس و دیگری متعلق به امنیت دولتی ملاقات نموده بنابر برخی تغییرات در وضعیت، تبدیلی قطعات از یک سمت به سمت دیگر را الزامی دانسته امر و هدایت داد. اما از آنجاییکه هدایات از طریق مخابره قابل شنود برای دشمن بود.

بنا بر آن اوامر ونواهی توسط خبرسان ها ارسال میگردد - اتفاقاً از چانس بد در آنروز خبر رسان اشتباه میکند و قطعات در تغییر و تبدیل مواضع و موقعیت ها از دچار اشتباه می‌شوند و این مسئله تبعات ناگواری عقب نشینی باورنکردنی قطعات ما و یک نوع انارشسیسم را در سوق اداره بدنبال می آورد، وقتی فرمانده به عقب نشینی اشتباهی قطعات پی برد در حالیکه آتش های دشمن سیل آسا بر ما می بارید پی درنگ فرمان داد که همه نیروهای رجعت کننده در خط که ما قرار داشتیم عاجلاً داخل موضع گردیده به مسئله سرکوب دشمن که در باغ ثمر خیل تجمع نموده بودند احضارات اتخا ذ نمایند.

اما قطعات که شب از کابل رسیده و تحت امر قوماندان قول اردو نبودند به اشتباه دست به عقب نشینی زده مسیر رجعت بسوی جلال آباد را در پیش گرفته بودند. تلاش های قوماندان قول اردو برای جابجایی قطعات در حال رجعت به نتیجه نرسید، و ما در یک تلاش خود سرک منتهی به شهر را بوسیله زرهپوش خود مسدود نمودیم اما وسایط زرهی توانسته بودند از راه های دیگر رجعت نمایند در چنین حالیکه بارانی از رگبارهای دشمن از ساحه باغ ثمرخیل بر ما فرود می آمد، و ما در چشمرس خود می دیدیم که هزاران تن شبه مورچه بسوی ما در حال تقرب است، قوماندان امر داد، عقب ما شهر جلال آباد است، عزت و ناموس ماست انرا به دشمن نمیدهیم، با مهمات دست داشته تا آخرین گلوله علیه دشمن مقاومت می نماییم و یک یک عدد گلوله را برای خود نگه میداریم، به نشانجی زرهوش می گفت بزن، فیرکن، افرین. در حالی که

دشمن نیز با درک موقعیت ما در یک مانور به اسارت گرفتن ما تلاش میکردند ، اما ماشیندار زرهپوش ما نیز به گستردگی با آتش های خود بر دشمن یورش می برد و مانند توت دشمن را می تکاند ، در همین اثنا رگباری از گلوله های دشمن بر ما فرود آمد و قوماندان و یاورش هر دو نقش زمین گردیدند گلوله ها درست بر صدر او اصابت نموده تا او را که در داخل زرهپوش که بالای راننده افتیده بود بلند کردم قلبی که برای میهنش می تپید از حرکت بازمانده بود روحش شاد او یکی از قهرمانان پر افتخار تاریخ میهن ماست .

دگرمن نجیب رحیمی:

آنروز مؤرخ ۱۶ حوت ۶۷ وضع آشفته پی در جبهه جنگ پیش آمده بود دشمن بعد از تسلط بر سرخ دیوال سپس ثمر خیل را در حالی مورد تهاجم قرار داده بود ، که همزمان تصور نموده بود ، که قوتهای مسلح دولتی برای دوباره تصرف ثمر خیل دست تهاجم خواهند زد ، از اینرو زیر چتر تاریکی شب نیروهای بیشتری را در منطقه ثمر خیل جمع آوری و احضارات تعرض متقابل را اتخاذ می نماید.

قوماندان قول اردو جنرال بارکزی برای ارایه کمک ها به قرارگاه فرقه ۱۱ در ثمر خیل که تحت فشار دشمن قرار گرفته بود ، به ساحه پیش تر از پل سراچه درست در مسافه پنجصد تا ششصد متری ما رسیده بود ، آنروز در تطبیق امر قوماندان بارکزی مبنی بر تغییر و تبدیل موقعیت ها و اجرای مانورها ، خطای از سوی خبررسان در حالی رخ داده بود که ، تعرض متقابل دشمن از بلندی ثمرخیل آغاز گردیده و تبادل آتش ها بشدت در استمرار بود . با این حال شماری از نیروهای پولیس بمقصد تبدیلی مواضع به عقب نشینی پرداخته و قتی زرهپوش های مربوط لوای ۳۷ کماندو که آنجا حاضر بودند ، عقب نشینی انها را مشاهده میکنند گمان میکنند که امر عقب نشینی داده شده و به طرف عقب برگشته در روی سرک عمومی به رجعت می پردازند ، و دشمن تر صد میکنند که قعطات ما در حال عقب نشینی و ترک منطقه است از اینرو در آن تلاطم آتش ها و انفجار ها دشمن زیر چتر آتش ها که گلوله های آن شبه باران می بارید ، به تعرض و پیشروی به سوی ما پرداخته بودند در چنین حالی جنرال بارکزی به صدور امر و قوماندان جهت توقف قطعات می پردازد ، حینیکه سر خود را از کلکینچه زرهپوش بیرون میکند گلوله دشمن ناپاک درست سینه ء که در آن عشق به رفاه میهن می تپید هدف قرار میدهد و لحظه بعد روح آن شهید راه دفاع میهن به جنت خدا ارتحال میکند . او مظهر پاکی و رشادت بود و عشق رفاه و سرافرازی میهن و مردم در سینه داشت از آن بعد هر روز خورشید بعداز طلوع در مسیرش در پهنه جلال آباد چنان اشک میریخت که نا رسیده به غروب در افق سرخ فام ، فنا می شد.

شهود دیگر:

صاحب این قلم برای جستجوی حقیقت که آقای جنرال نبی عظیمی تلاش کرده است آنرا وارونه ثبت تاریخ نماید ، بر علاوه موارد ذکر شده ، مسئله را با شماری از مسئولین که در صحنه نبرد جلال آباد حاضر بودند در میان گذاشتم ، داکتر مانوکی منگل منشی حزب دموکراتیک خلق ولایت ننگرهار ، محمد عمر معلم رئیس استخبارات ولایت ، حسام الدین رئیس امنیت نظامی ، همه با یک صدا گفتند که او قهرمانه در میدان دفاع از جلال آباد به شهادت رسیده بود. تبلیغات

آی.اس.آی و نبی عظیمی را جریمی وانمود نموده و محکوم کردند.

تهاجم نوروزی:

نبرد جلال آباد که حدود چهار ماه به شدت در استمرار بود علی الرغم گستردگی ابعاد تجاوز ، ویژه گی تاریخی دارند . به نظر میرسد هرگاه خاطرات جمع آوری گردند بخش مستند تاریخ را تشکیل خواهند داد . از کمبود خاطره و عدم انتشار خاطرات تاریخی و نظامی ممکن است سو استفاده صورت گیرد و تاریخ وارونه جلوه داده شود ، خودکامان و دشمنان میهن با تبلیغ و حیل تلاش میکنند تا جعلیات را جاگزین واقعیت های تاریخی نمایند که در همه حال دفاع از حقیقت وجیبه فرزندان راستین میهن است:

تهاجم نوروزی سال ۶۸ خ انجینیر رحیمی-

در نبردهای ۱۶ تا ۲۰ و تا آخر حوت ۶۷ بر دشمن ضربه سنگینی فرود آمده بود ، با عقب نشینی در تپه های ثمر خیل و محیط پیرامون آن داخل موضع گردیده در طول دو هفته گذشته دشمن توانسته بود در جریان روز بر ما آتشباری و در جریان شب دست به تعرض می زد ، اما در تهاجمات شبانه از آنجاییکه که قطعات ما در مواضع مدافعه جابجا بودیم با روشن نمودن اراضی با مرعی های تنویر دشمن را به گستردگی تحت ضربات آتش قرار میدادیم آنگاه مهاجمان با تحمل تلفات به عقب نشینی ناگزیر گردیده به مواضع قبلی شان بر می گشتند ، اما دفع و طرد تهاجمات القاعده و عرب های ترورست کار ساده نبود ، آن ها تلاش میکردند در نقاط که تقرب نموده بودند جابجا گردیده و سپس شب دیگر به پیشروی ادامه دهند.

بر اساس ارقام منتشر شده از سوی ارگانهای ملکی روزانه حدود چهل هزار راکت و گوله توپ بر مواضع قوت های مسلح و محلات مسکونی شهر آتش می باریدند ما در اوایل فکر میکردیم که در نتیجه این همه آتشباریها گسترده ذخایر مهمات دشمن تهی خواهد گشت اما بزودی معلوم شد که کاروانهای اکمالاتی ارتش پاکستان مهمات مصرفی روزانه را اکمالات میکردند و گاهی این کاروانها هدف خوبی برای جت های شکاری ما را تشکیل داده و نابود میگرددند.

شب سال نو ۶۸ و داستان گوشت بریان در جبهه:

بعد از دفع و طرد تهاجمات پی هم دشمن بتاریخ های ۱۶ تا آخر حوت ۶۷ ، استمرار جنگ و آتشباریهای دشمن در دو هفته آخر برج حوت چنان از شدت برخوردار بود که اصلاً چانس طبخ و مصرف غذای گرم میسر نبود ، نان خشک و کچالوی جوشانده ، و چای اصلی ترین غذای ما بود ، روز قبل از شب سال نو لوژستیک غند ما تصمیم گرفت و لو بهر شکلی شب اول سال برای قرارگاه یک وعده غذای گوشت بریان و سپس در شب های بعدی برای پرسونل چنین غذای را تهیه نماید بدین منظور سریازی را به دهات جوار جبهه فرستاده بود تا گوسفندی را خریداری و گوشت انرا بر داشته با خود بیاورد و در اجاق که در مسافه حدود سی متری بلنداز ما که در یک حفره که انفجار راکت دشمن بوجود آورده بود بریان نماید .

اوایل شب تعرض دشمن توأم با آتشباریها چنان از شدت بر خوردار بود که اصلاً کسی به ساعت دوازده و حلول سال نو و گرسنگی و گوشت بریان توجه نکرده و خروج از موضع نا ممکن بود حوالی ساعت دونیم شب حینیکه شدت آتشباریهای دشمن اندکی فروکش نموده بود مجدداً سال نو و گوشت بریاد بیاد آمده بود ، و طبخ در اجاقی ساخته شده ، در گودال یک انفجار در زیر دیگ گوشت آتش افروخته و خودش بسرعت به بلنداز و موضع خود برگشته بود.

حوالی ساعت چهار در بلنداز قرار گاه همه که همه از گرسنگی رنج می کشیدیم در انتظار خوردن گوشت بریان بی قراری نشان میدادیم که طبخ در یک شاه کاسه گوشت بریان را بر داشته آورد.

وقتی با ولع نخستین لقمه ها بر داشته شد گوشت بریانی که ما برای خوردن اش ثانیه شماری میکردیم بحدی شور بود که اصلاً قابل خوردن نبود به آشپز گفتیم که چرا چنین شور شده است گفت:

بعد از آنکه گوشت را بالای اجاق گذاشتم نیم ساعت بعد یادم آمد که نمک را فراموش کرده ام قطعی روباز نمک را گرفته سوی اجاق دویدم ، حینیکه میخواستم نمک را به دیگ به اندازم گوله بی در نزدیکی ها، انفجار کرد و مرا بشدت تکان داد و قطعی نمک از دستم در دیگ افتاد تا بر داشتم نیم آن در دیگ ریخته بود.

ما همه گرسنه بودیم هدایت دادیم یک دیگ آب را جوش نموده و بسرعت بیاورد ما گوشت را در آن شستیم ، اما با نهم شوری آن کاملاً زایل نگردیده بود و ناگزیر ، بنابر گرسنگی بان سد جوع نمودیم .

دگرمن رحیمی و داستان فریب دشمن:

با توجه به بیان قبلی ام تاریخ ۱۳ حوت ۱۲۶۷ خ قطار رفتار ما از کابل به سمت جلال آباد به حرکت گذشت ، شب با رسیدن به تنگی ابریشم آرامی حکفرما بود، گویی هاله مهتاب که از بلندای آسمان منظره دلکشی به تماشا گذاشته بود بما می گفت اینجا امن ترین مکان دنیاست . اما واقعیت چیزی دیگری خطرناکترین ترین محل شاهراه بود.

مفرزه انجیری ما جهت تطهیر حاده از وجود ماین های دفن شده در پیشقراول قطار موقعیت داشت ، در پوسته ۲۳ بنابر آنکه پل استحکامی را دشمن تخریب نموده بود ما به اعمار سرک دورانی برای عبور قطارها ناگزیر گردیده بودیم ، آنجا حوالی صبح حین عبور قطارها از سرک دورانی دشمن با تمام قدرت آتشی بما حمله کرد ، ما حدود ۳۶ ساعت با دشمن که از ارتفاعات ازمیان صخره ها و سمج ها به آتشباری می پرداخت در گیر شده بودیم.

اتفاقاً آنجا با یکی از کارمندان امنیتی پوسته تنگی ابریشم به اسم « محبوب » شاید اسم مستعار آشنا شده بودم.

زمان روزها را بهم بافت تصادفاً حوالی صبح یکی از روزهای اواسط ماه حمل ۶۸ ، که معمولاً آتشباریهای ثقیل دشمن دچار وقفه میگردد و ما فرصت اندکی جهت ادای طهارت و فرایض

می یافتیم در نظام قراوال جبهه او را یعنی حدود یک ماه بعد او را دیدم ، ضمن احوال پرسی از وضعیت فعالیت دشمن در تنگی ابریشم پرسیدم ، گفت تمام فشارنظامی دشمن و حملات پی در پی شبانه تا هنوز بر مسدود نمودن شاهراه متمرکز است ، او در باره حمله نوروزی که پاکستان خواسته بود پیروزی اش را در روز سال نو ۶۸ با اشغال جلال آباد رقم بزند اینگونه حکایت کرد:

« شب سال نو چند گروپ تازه وارد دشمن از سر شب تا صبحدم برای تصرف پوستهای تنگی ابریشم ، بشدت از صخره ها و مغاره های مرتفع کوه ما را تحت حملات شدید قرار داده بودند تلاش شان مبنی بر این بود که پوسته ها را اشغال و شاهراه را مسدود نمایند ، افراد ما نیز جدیداً تبدیل گردیده و سربازان تازه نفس به پوسته ها آمده بودند ، از اینرو آن شب تا صبحدم ما مقاومت کردیم و دشمن که بلحاظ کمیت نسبت بما برتری داشت مانند امواج پی در پی حمله میکرد و نزدیک می آمد ، اما با مقاومت ما که چهار نفر زخمی دادیم ، دشمن با دادن تلفات چانس تقرب نیافت .

در جریان شب از طریق استماع مخابره کشف کردیم که بر جلال آباد نیز حملات شدید دشمن ادامه داشته و برخی مناطق را در حومه های شهر بدست آورده اند .

در آن لحظه ترفندی بخاطر آمد که با یک دام تزویر میتوان از طریق دستگاههای مخابره با پخش اخبار جعلی که برای دستگاههای مخابره دشمن قابل شنود بود به فریب دشمن پرداخت . با گمراه نمودن آنها را از صحنه دور کرد ، و در اینصورت از یکسو شرایطی برای عبور قطار اکمالاتی ما که در نغلو بحال انتظار جهت رهکشودن بسوی جلال آباد بسر می برد فراهم میگردد و از سوی دیگر با تأسیس کمینگاهها یا تنظیم آتش های توپچی بر مسیر عبور شان بر آنها ضربات مهلک وارد آورده می شد .

مسئله را با رفیق دیگرمان در میان گذاشته و برای سازماندهی او را به پوسته ، دیگر که در مسافت حدود دو کیلومتری ما موقعیت داشت فرستادیم . آن رفیق به مجرد رسیدن دستگاه های مخابره را به فریکانس که استماع آن برای دشمن ممکن بود عیار کردیم ، آن صبحگاه هرگز ذهنم را ترک نمیکند ، خورشید با اشعه فروزان اش بوی بهار می آورد و نسیم موسمی انباشته از بوی دود و باروت شمیم منطقه را بر هم می زد و ما به نخستین مکالمه ها اینگونه پرداختیم .

جاوید ، جاوید ، اینجا ظفر ، است ، شنیده باشی اطمینان بده ، ختم ، من جاوید هستم می شنوم ، آیا پیامی داشتی ، بلی بلی اخبار مهمی از جبهه رسیده است ، چه اخباری؟ ما از طریق کشف و مخابره شنیدیم که امروز صبح مجاهدین از سمت «خوش گنبد» تا نزدیک میدان هوایی یعنی « قرارگاه جبهه » رسیده و از سمت دیگر داخل شهر گردیده به جمع آوری غنیمت جنگی پرداخته اند ، موترها را از مال مارکیت ها و اسلحه مهمات پر نموده بسوی تورخم می فرستند گفته می شود تا سه چهار ساعت دیگر بانک ها نیز که پر از افغانی دالر و کلداری است به تصرف آنها در خواهد آمد . یعنی شهر در جریان سقوط حتمی قرار دارد . ما چه کنیم ؟

بلی ظفر می شنوی . بلی می شنوم ، اخبار واقعاً نا امید کننده است جنگ این چیزها را دارد ، اما به نظرم حتماً دشمن را عقب خواهند زد . جاوید می شنوی بلی می شنوم - اخبار دقیق است گروه های مجاهدین این منطقه نیز اخبار را شنیده اند ، پس ما چه کنیم آیا پوسته ها را ترک دهیم و در کجا جمع شویم . ظفر ، گوش کن ، ما باید منتظر بمانیم تا چه هدایت از قرارگاه مان می آید ، مطابق آن اجراءات می نمایم . منتظر باشید دستگاهها را بحال اخذ نگهدارید ، ختم .

با نشر این ترفند انتظار عکس‌العمل گروه‌های که برای مسدود نمودن شاهراه از ارتفاعات حاکم با ما در حال جنگ بودند انتظار داشتیم ، که ناگهان صدها در مخابره بلند شد ، به اصطلاح ، تیر ما درست به هدف اصابت کرده بود ، آن‌ها از طریق مخابره های خودشان نیز از پیشروی شان بسوی شهر شنیده بودند ، به جنب و جوش افتاده بودند ، یکی از آنها گفت دیگران غنیمت جمع کنند ما در اینجا کشته شویم ، اینطور نمی‌شود ، اگر کسی می‌رود خوب بیاید که بسوی جلال آباد حرکت نماییم اگر شما نمی‌روید گروه ۱۲ نفری ما می‌رویم ، با این حال گروه‌های دیگر نیز آماده رفتن گردیده و دقایقی بعد همه‌شان مواضع را ترک داده رفته بودند. بدین ترتیب ترفند ما کاری افتاده بود و قطار اکمالاتی در آن روز از تنگی ابریشم بدون آتشبارهای دشمن بگونه مصوعن عبور کرد.

حینیکه اندو ست در باره فریفتن دشمن جهت بدست آوردن غنیمت از مال و دارایی مردم که هرکدام دیوانه وار بدنبالش بودند، صحبت میکرد، تماس های مخابره وی ما با گروه‌های جهادی زیر دست آی.اس.آی که علیه ما در جبهه مستقیماً می جنگیدند در ذهنم تداعی گشت.

میان ما با گروه‌های جهادی و افراد آی.اس.آی صحبت های جالبی از طریق مخابره تعاطی می گردید.

از آنسو جهادی ها یا شاید افراد آی.اس.آی که دستگاه مخابره را در اختیار داشتند گاه گاهی وارد فریکانس مخابره ما گردیده با هم صحبت میکردیم.

سخنان آن‌ها با جدل و پر خاش و گاهی بارکاکت همیشه این بود که شما ملحدین و کمونستان جز تسلیمی چاره دیگر ندارید ، گاهی با دشنام و رکاکت که ویژه ی افراد جاهل ، و بی فرهنگ مثل آن‌ها اند می گفتند ، شما کافران هستید کشتن شما صواب دارد ، ما بالاخره امروز یا فردا شهر جلال آباد را آزاد میکنیم اگر پیشاپیش تسلیم شوید و خود را با اسم هایتان معرفی نمایید زنده می مانید در غیر آن همه‌تان بدست مجاهدین ما کشته می‌شوید.

پاسخ‌ها و گفتگوها را از سوی ما معمولاً معاون سیاسی یا افسران قرارگاه ما ، که همه در مواضع و زیر زمینی ها « بلندآوازه ها » قرار داشتیم انجام میدادند ، یکی از روزها افسر مخابره گوشی را بمن داد که بشنوم ، سخنان طرف مقابل مانند همیشه تکراری بود ، ساده لوحانه می پرسیدند که در کدام محل داخل موضع هستید تعدادتان چند نفر هست ، شما ملحد هستید و تسلیم شوید ورنه بدست ما کشته می‌شوید.

در حالیکه افسر دستگاه مخابره در کنارم نشست به بود برایشان گفتم:

اولاً مسلمانی در عمل و نظر آدم اشکار میگردد ، عمل ونظر شما غیر اسلامی است ، در دین کشتن یک انسان و مسلمان آنهم یک اسیر هم وطن ومسلمان مطلقاً ناروا و مغایر دین و قتل نابخشودنی ویک گناه کبیره شمرده می‌شود.

در روز ۱۶ حوت حینیکه شما و فوج پاکستان بر ثمر خیل مسلط گردیدید ، شماری از سربازان مسلمان میهن را سر بریده و در بدل هر سر مبلغی بیست هزار روپیه از آی.اس.آی پاداش بدست آوردید ، آیا این یک جنایت وحشتناک ونا بخشونی نیست آیا خدا از چنین جنایاتی انتقام نمی‌گیرد آیا تاریخ چنین جنایت را فراموش خواهد کرد.

اگر تو بدست ما اسیر شوی تو را هرگز کسی اذیت نخواهد کرد بلکه اسیر مطابق قوانین انسانی ودینی دارای حقوق است که ما انرا جددا رعایت میکنیم.

دو دیگر آنکه-- شما از دین و مسلمانی حرف می‌زنید اما ما باور داریم که بسیاری از شما بدون اینکه سواد داشته یا به احکام دین بلدیت داشته باشید سلاح برداشته چاکری پاکستان را پذیرفته با سو استفاده از کلام خدا زیر نام جهاد به خونریزی و هموطن کشی پرداخته اید ، ما میدانیم یکی از شما همین امروز احکام دینی را بجا نیاورده اید اما ما در همین موضع مدافعه که راکت های شما مانند باران می‌بارد با تیمم نمازهای خود را ادا می‌نماییم.

سوم اینکه - شگفت انگیز است که شما خود را مجاهد می‌خوانید ، مجاهد شخصی است که آله دست یک دشمن غدار قرار نگیرد ، کسیکه مانند شما لگام اش دردست اهریمن سفاک و تحت اداره او باشد ، یعنی که شما خودتان اسیر هستید ، پس هیچگاهی اسیر در دست بیگانه سرباز آزادی شده نمی‌تواند . تفاوت بین عملکرد های شما و تروریسم اصلاً وجود ندارد ، بشما می‌گویم اسلام بعنوان یک دین عامل جهاد گرایی نیست جهاد گرایی شما یک انحراف از مسیر اسلام یک سناریوی دشمن برای هموطن کشی و جلوه واژگون حقیقت است ، شما خدا را در جهاد بوی باروت و خونریزی جستجو میکنید ، که یک تروریسم به تمام معنی است در جهاد شما به باطل لباس حق پوشانده شده است و در آن جنگجویان و آدم کشان که لگامش در دست همسایه مفتن است قهرمان جلوه داده می‌شوند.

توبه کنید و از آن دست بدارید . دولت ما مصالحه ملی را اعلان نموده بدامان وطن خود بیاید مانند یک شهروند عادی به زندگی ادامه دهید اگر قدرت می‌خواهید هرکس مطابق استعداد و تخصص اش بدست خواهد آورد . اما ما سربازان میهن و داعیه دار آزادی هستیم ، روسها را از کشور مان رخصت کردیم ، حال از وطن مان بقیمت خون مان در برابر تجاوز همسایه منافق که ابزار دست آن هستید دفاع میکنیم و منتظر باشید که چگونه شما و حامیان تان را تا پشاور می‌دوانیم از ضربات راکت‌های لونا و سکا و جت های شکاری ما نجات نمی‌یابید.

وقتی صحبت‌های ما را می‌شنیدند دچار حیرت گردیده تلاش میکردند موضوع بحث را تغییر و به دیگر مسایل پردازند بارها اتفاق افتاده است که از ما خواسته اند یک آهنگ از طریق دستگاه مخابره برایشان نشر نمائیم ، آنروز طرف مقابل گفت ، بس است ، گم کو ، این گپ را بگذار ، یک آهنگ خانم نغمه را برای ما بگذار . ما هم یکی ، آهنگ زنده یاد احمد ظاهر را که « بانو نغمه » انرا بازخوانی نموده بود و بدنال آن - آهنگ استاد قاسمی را که شعر آن سروده فقید بارق شفیع است و سومی اهنگ بانو « بخت زمینه » را برایش شنوئندیم:

ای سربازه یاره خیزه په مورچل باندی

بیا په دی اوده کرمه سوری د اوربل لاندی



راشه ننگرهارته کمیس تور ماته راوله

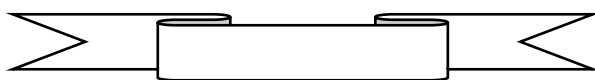
تازه تازه گلونه دری سلور ماته راوله



ای وطن ای وطن گلشن خاور زمین

ای وطن، ای وطن مادر مرد آفرین





فصل هفتم

«القاعده» و خاطر آتش در باره تهاجم بر جلال آباد:

مصطفی حامد عضو ارشد القاعده در کتاب اش « غوغای برپام جهان» نگاشته است: در ۲۳ رمضان سال ۱۴۰۹ قمری، حمله به منطقه، قرنو « شاید کانو قطرغی» صورت گرفت این حمله را گروه ام القرون انجام دادند و فرماندهی انرا خالد بر عهده داشت و عقب او ابوقتیبه که به ماشیندار پیکا مسلح بود وهاوانهای مجاهدین ما نیز برای مقابله با دشمن آماده بودند. دشمن با دیدن پیشروی ما به سمت جلال آباد حتی با تانک های شان عقب نشینی کردند. مجاهدین ما با دیدن این وضعیت با « ار، پی، جی» راکت انداز های سرشانه ی ضد تانک « به دنبال تانکها دویدند تا از مسافه نزدیک تر آنها را آماج حمله راکتی قرار داده و نابود نمایند. ناگهان قله یکی از تانکها به عقب چرخید و ضربات آتش رها کرد و در رگبار آن ابو طارق نقش زمین گردید و به شهادت رسید» (۲۲).

از جانب قوتهای مسلح کشور دگروال «آلام» مسوول امنیتی لوای ۱۵ زرهدار آن روز را چنین بیاد می آورد: «آنروز چند تانک ما بنابر هدایت قرارگاه بیک مانور تاکتیکی کشفی دست زده بودند در نخست بسوی خط مدافعه دشمن بمنظور شناسایی مواضع آنها جهت وارد آوردن ضربات توپچی و هوایی به پیشروی مبادرت ورزیده و بعد از آنکه دشمن بر تانک ها آتشباری را آغاز کرده بود، تانکهای ما، آرام، آرام به مقصد، کشانیدن دشمن بدنبال خود به عقب نشینی پرداخته بودند تا دشمن از مواضع مستحکم مدافعه اش به بیرون جهیده و در پی آتشباری بر تانک ها برآیند.

آنروز واقعاً آن تاکتیک به اصطلاح نظامی « کشف محاربوی» به ثمر نشسته بود، رقص ماشیندار های قله تانک ها و صاعقه آتش ها چهار نفر مهاجمین القاعده را به دوزخ فرستاده بود.

تهاجم القاعده « تحت رهبری اسامه بن لادن» به میدان هوایی جلال آباد- ۱۹ ماه حوت ۱۳۶۷ خ

مصطفی حامد عضو ارشد القاعده از زبان، ابن لادن نگاشته است:

«در آنزمان ما تصمیم گرفته بودیم فقط مجاهدان افغان را از نظر آتشباریها مورد حمایت قرار دهیم زیرا تاکنون هر عملیاتی که با مشارکت افغانها صورت گرفته بود آنان در حساسترین موقعیت ها صحنه جنگ را ترک « فرار» کرده بودند و مجاهدان عرب...بیشترین تلفات را متحمل می شدند.

ابو عبدالله « اسامه ابن لادن » از من خواست تا به جلال آباد نیرو ارسال کنم .. در مدتی اندکی تمام نیروهای القاعده به جلال آباد منتقل شدند. تا جاییکه که ما دوره های آموزشی را نیز لغو و اردوگاه را تخلیه کردیم و نیروها به جلال آباد منتقل شدند .. من خود نیز به جلال آباد رفتم . ابو عبدالله « اسامه بن لادن » اصرار داشت که در هر عملیات شرکت جویم تا نیروهای ما و افغانها بیشتر باهم آشنا شوند.

اولین عملیات ما حمله به فرودگاه جلال آباد «قرارگاه جبهه قوت های مسلح دولت » بود که ابو المنذر هم در آن شرکت داشت ... وقتی به سمت جنوبی فرودگاه رسیدیم مأموریت ما آن بود که دشمن را سرگرم کنیم تا مجاهدان ما هجوم خود را به فرودگاه آغاز کنند.

رسانه های دنیا هم اطلاع رسانی منظمی در باره فرودگاه نداشتند زیرا فرودگاه بین مجاهدان و نیروهای دولتی دست بدست می شد مجاهدان یک یا دو پوست را اشغال میکردند و دشمن برای باز پس گیری آن اقدام میکرد.

ما دشمن را سرگرم کردیم و مجاهدان ما موفق شدند پیشروی کنند و بخشی از فرودگاه را به اشغال خود در آورند اما دشمن توانست بعد از گذشت یکساعت آنرا پس بگیرد ، ابو عبدالله « اسامه ابن لادن » در این جنگ به سختی بیمار بود.

بعد از اینکه دشمن حمله متقابل را آغاز کرد و باند فرودگاه را پس گرفت فرمانده خالد برخی از نیروهای عرب که قبلاً آنها را می شناخت مانند اسامه ازمرای ، ابو یاسر عراقی و چند نفر دیگر را همراه خود برد . من در این میان حیران ماندم که در کنار ابن لادن بمانم یا، با گروه خالد حرکت کنم تا اینکه شفیق آمد من ابو عبدالله «ابن لادن » را به او واگذار کردم و خود بدنبال گروه شفیق به راه افتادم ما در آن تاریکی شب و در آن گلوله باران به راه خود ادامه دادیم هوا انقدر تاریک بود که ما خالد و افراد وی را گم کردیم و به ناچار به طرف کانال آب برگشتیم .. در همین حال خالد ، مجدداً تماس گرفت و خبر داد که دشمن موفق شده است تمام مراکز اشغال شده را پس بگیرد در این زمان ما هم به ثمرخیل باز گشتیم.» (۲۳)

در اینجا به تذکر نیاز خواهد بود بیان گردد عرب های افراطی و منجمله سازمان القاعده تحت رهبری اسامه بن لادن از سال ۱۹۸۰ م در داخل افغانستان در فاجعه بنام جهاد در میان تنظیم های که در محور استراتژی پاکستان به حرکت در آمده بودند ، فعالیت میکردند یکی از مثالها را آقای اقبال کوهستانی عضو حزب اسلامی وکیل پارلمان - در ۱۳ دسامبر ۲۰۱۹ در برنامه سراچه تلویزیون طلوع ابرز کرد ، بان توجه میکنیم « جهاد یک عشق بود عربها با ما بودند یکیشان شهید می شد دیگرش میگریست که چرا من شهید نشدم . وحید مژده که در کابل ترور شد گفته بود در استانه خروج قوای شوروی تعداد مجاهدین عربها تنها در لوگر به پیش از چهار هزار نفر میرسید در سال ۹۶ صاحب راکت های استنگر نیز بودند.

دگروال یحیی آلام، امر امنیت لوای ۱۵ زرهدار که در جبهه حضور داشت حمله القاعده را چنین بیاد می‌آورد:



یحیی آلام

دشمن در تهاجم ناگهانی که با آتشباریهای گسترده فوج پاکستان توأم بود بعد از آنکه روز ۱۶ حوت ۶۷ پوسته های امنیتی ثمرخیل و سرخ دیوار و قرارگاه فرقه یازده را مورد تهاجم قرار داد اکثر پوسته های امنیتی به عقب نشینی ناگزیر گردیده و شماری از سرباران را به اسارت در اودره و تیر باران نموده بود ، از آن به بعد تلاش دشمن و منجمله القاعده مبنی بر آن بود که پیروزی خود را انکشاف داده شهر جلال آباد را اشغال نمایند.

از همین رو در تسلسل تهاجمات هر شبه شب نوزدهم ماه حوت سازمان القاعده تحت رهبری اسامه بن لادن که تعداد شان حدود یک هزار مجاهدشهادت طلب تخمین زده می‌شدند به سمت میدان هوایی که قرارگاه جبهه ما در آن مستقر بود با استفاده از تاریکی شب و زیر چتر آتشباریها و انفجارها تا قریه «خوش گنبد» که در جوار غربی نزدیک میدان هوایی موقعیت دارد رسیده بودند.

در آن ساعات میدان هوایی بیک طوفان آتش های توپچی و راکتی دشمن مواجه گردیده بود ، می‌توانم بگویم که در هر چند ثانیه یک گلوله ثقیل از سوی توپچی حمایتی فوج پاکستان در محیط پیرامون قرارگاه جبهه و عمارت های میدان اصابت میکرد اکثریت عمارت های میدان طعمه حریق گردیده به خاکستر مبدل گردیده بودند.

مانیز در آن تاریکی در قرارگاه جبهه در زیر خانه میدان هوایی ، که اصابت گلوله های توپ و راکت ها محشر برپا نموده ، و فضا انباشته از دود باروت و بوی سوختگی بود ، قرار داشتیم. در محل قرارگاه علی الرغم وجود جنرال اصف دلاور لوی درستیز ، سوق اداره نبرد در دستهای دو جنرال مجرب و کار آگاه جنرال غفور خان و جنرال محمد ظاهر سوله مل که با شمع ها چراغک های دستی و ارکین ها بالای خریطه ها جهت وارد آوردن آتش های توپچی و تانک ها بر محلات تقرب دشمن مصروف بودند ، جبهات را سوق و اداره می نمودند. اوضاع در آن شب دچار آشفتگی وحشتناکی گردیده بود ، همه امکانات در آن تلاطم آتش ها و انفجارها که نیروی کمی از دیگر محلات به میدان هوایی رسانده شود منتفی گردیده بود.

ما میدانیم آنچه در محاریات امروزی اهمیت ویژه دارد هوشمندی قوماندان و قرارگاه انست ، فرماندهانیکه بدون اشتباه واکنش های دشمن را پیش بینی و در مقابل آن اقدام های مقتضی اتخاذ نمایند نتیجه مثبت بدست می آورند . یکی از امیدواری های قرارگاه جبهه که موجب ثبات روحی و روانی ما گردیده بود آن بود که همه می پنداشتیم که فرماندهی جبهه در دستان پرتوانی در راس شخص داکتر نجیب الله قرار دارد که دشمن را به هر شکلی دفع و طرد نموده و بسختی مجازات خواهند کرد.

رسیدن مجاهدین « گروه القاعده » در آن تاریکی شب زیر چتر آتش های مداوم تا نزدیکی های میدان هوایی این مسئله را نیز بیان میکرد که هدف القاعده تنها تصرف منطقه «خوش گنبد» نیست بلکه هدف اصلی او اشغال ترمینل میدان هوایی و قرارگاه جبهه است ، این مسئله بود که القاعده اشغال میدان هوایی و قرارگاه جبهه را به آی.اس.آی وعده داده بود، و از همین رو فوج پاکستان با تمام قدرت آتشی میدان هوایی را تحت ضربات آتشیهای ثقیل قرار داده بود.

فرماندهی جبهه ما در حالیکه آتش های توپچی و هاوان را بر محلات تقرب القاعده ،تنظیم نموده بود به اتخاذ تدابیر الزامی که طلوعه مقاومت و شکست دشمن را بشارت میداد مبادرت ورزیده بود .

– نخستین تدبیر آن بود که به همه جنرالان و افسران که در قرارگاه حضور داشتند فرمان داد که عاجلاً همه سلاح برداشته با مهمات کافی مانند یک سرباز بیک مبارزه مرگ و زندگی علیه دشمن به مقابله و مبارزه رویاروی حاضر گردند.

دوم - امر داد ، بگونه عاجل پانزده نفر از افسران و سربازان آگاه و هوشیار را از محافظین قرارگاه جمع آوری و عاجلاً طریقه استعمال سلاح « الو انداز» را که در قرارگاه ذخیره گردیده بود بانها اسلوب فیر نمودن را آموزش داده ، و علیه دشمن در حال تقرب به استعمال و مقابله حاضر گردند.

سوم – استعمال سلاح دیگر بنام « شمیل » (۲۴) که بگونه دلگی وار مورد استعمال قرار میگيرد و تعدادی ان در قرارگاه تذخیر گردیده بود به شماری از سربازان توزیع و آمادگی برای استعمال اتخاذ گردیده بود.

چهار - رئیس امنیت دولتی ننگرهار جناب محمد عمر معلم ، یک گروه افراد ریزرف کوماندی خود را آماده دفاع و جهت تهاجم علیه دشمن حاضر میدان نموده بود .

پنجم – به نیروی ضربتی دیگر که همه ما بان چشم امید دوخته بودیم سربازان قطعه « ۰۵ » کشف مربوط دگروال خوشحال پیروز بود ، که امنیت قرارگاه جبهه را نیز به عهده داشت . یک گروه هشتاد نفری آن آماده هجوم بر دشمن گردیده بودند.

این همه تدابیر طلوعه بود که مقاومت و ثبات روحی و روانی را در داخل قرارگاه بشارت و تأمین نموده بود . همه میان هم میگفتیم بگذار هجمه آغاز گردد زمین را زیر پای القاعده به آتش و دوزخ مبدل خواهیم کرد.

در نیمه های شب بعد از آنکه آتش های ثقیل دشمن بنابر آنکه بر قوتهای خودشان که در ساحه میدان هوایی تقرب نموده بودند صدمه وارد نیاورد ، متوقف گردیده بود ، فرماندهی جبهه ما ، پنداشته بود که حال دشمن از منطقه خوش گنبد متصل میدان هوایی به سوی عمارت ترمینل میدان که قرارگاه جبهه در آن مستقر بود به تهاجم خواهد پرداخت . آتشبارهای بشدت سنگین اسلحه سبک دشمن بیانگر آن بود که دشمن دقیقاً به چنین عملی دست زده است ، با توجه بان قرارگاه جبهه عاجلاً بهمه افسران دستور داد که در اطراف قرارگاه درسنگرها داخل موضع

۲۴- شمیل سلاح است که گلوله های آن شبه بم های دستی است ، که بعد از انداخت و اصابت منفجر و صد ها پارچه گردیده هر پارچه شبه یک گلوله از تاثیر برخوردار است . و دسته جمعی استعمال می شود.

گردیده ، به دفع و طرد دشمن بپردازند .

با آغاز تهاجم دشمن از « خوش گنبد » بسوی ترمینل میدان هوایی دو چین تانک ما که برای تأمین امنیت در ساحه شمالی میدان داخل موضع نموده بودیم ، مورد اصابت راکت های « RPG القاعده قرار گرفته بودند ، فرمانده یکی آنها بریدمن ظهیر بدخشی که افسر جسور و میهن دوستی بود که در حریق گردیدن تانک پاهایش سوخته و مجروح گردیده بود او را افرادش در آن گستردگی آتش ها از میدان نبرد بر دوش برداشته به قرارگاه منتقل نموده بودند او را در حالی دیدم که تبسم نقش لبانش بود، گفت من انتقام خودم را از دشمن گرفته ام با ماشیندار تانک حدود ده نفر آن ها را به جهنم فرستاده ام ، از همین رو دشمن از دو سمت با RPG ها بالای تانک ما حمله کردند ، یک مهاجم را در عقب یک دیوار با توپ تانک به دوزخ فرستادم اما دیگرش را که در هوای مملو از دود و انفجارها ترصد کرده نتوانستم و راکت اش بر تانک من اصابت کرد ، بهر حال من خوب خواهم شد حالا فرصت دفع و طرد و سرکوب دشمن است ، رویش را که انباشته از گرد و خاک و سیاهی بود بوسیدم ، دست اش را با محبت فشرم و گفتم تو حتماً شفا می آبی تو وظیفه ات را برای مادر وطن ایفا نموده ای ، حال نوبت ماست ، مطمئن باش انتقام تو را از دشمن باز می ستانیم و او را به سختی مجازات خواهیم کرد .

در چنین یک حالی قوماندان لوا دگروال عبیدگل امر داد که تانک خودش که یگانه تانک احتیاط ما برای امنیت قرارگاه جبهه در محیط پیرامون جابجا بود از موضع بیرون براید و به قوماندان تانک بریدمن واحد و نشانزن آن سرباز صادق ، امر داد حمله و کوماندهای دگروال خوشحال و از رئیس امنیت ملی محمد عمر معلم ، سربازان و مرتبات الواندازها ، و شمیل ،ها را مورد حمایت قرار داده و کوبیدن دشمن را شدت بخشد.

لحظه بعد طوفان آتش های ، توپچی ، « شمیل ، و الواندازها و ماشیندارها » در حالی بر دشمن باریدن گرفته بود ، که صادق سرباز نشانزن تانک ما پیاپی موقعیت های دشمن را با توپ تانک در خوش گنبد می کوبید.

شدت آتشباریها و هجوم سربازان ما جهت سرکوب القاعده بعدی شدید بود که روشنی اصابت ها و انفجارها ، شب تاریک را شبه از رخس سوزانی مانند روز روشن میکرد و منطقه و خوش گنبد ، را به جهنم القاعده مبدل نموده بود ، دشمن با همه نیرومندی اش در برابر رستخیر نیروهای ما با سر سختی ایستادگی کرد اما ، زیر رگبار آتش های ما دچار تلفات شدید گردیده و در صبحدم حین روشنایی صبح که برای ما رسیدن جت های جنگی به ساحه نوید پیروزی و برای دشمن پیام مرگ می آورد بعد از دو شب سه روز جنگ شدید به عقب نشینی پرداخته ، منطقه را در حالی ترک داده بود که اکثریت کشته شده های خود را در میدان نبرد برجا گذاشته بود.

سربازان ما یکی از جسد های مجاهدین القاعده را با ریش انبوه و سیمای جهنمی که در مسافه نزدیک میدان کشته شده بود بعنوان نمونه پی از این موجودات متحجر و هیولایی در آن نفس تنگی های میدان نبرد بر دوش برداشته با خود به قرارگاه آورده بودند ، القاعده عادت داشت برای انتقام گرفتن اطراف کشته شده ها و بجامانده های خود را ماین گذاری میکرد تا انتقام بر کشد . از اینرو جمع آوری و دفن آن ها زمانبر بود . بدینسان تهاجم آن شبه القاعده با تحمل تلفات دفع و طرد گردید.

می‌پندارم در میدان نبرد میان پیروزی و شکست یک قدم بیشتر فاصله نیست، بسیاری ها از ترس شکست، شکست می‌خورند، اما موفقیت بطرف کسانی است که بیشتر مقاومت می‌نمایند». جنگ‌ها و دفع و طرد حملات القاعده در خوش گند که مشرف به میدان هوایی است داستانهای طولانی دارد که حتماً در صفحات این اثر بان پرداخته شده است، اما ما در اینجا نخست به حمله از استقامت کوزکنر و سپس حمله از جنوب توسط مجاهدین مولوی جلال ا لدین حقانی زدران توجه معطوف میکنیم:

هجوم کفن پوشان وهابی:

گروه‌های جهادی وهابی و سلفی که با فعالیت در حوزه شرق کشور در بستر استراتژی پاکستان فعالیت میکردند، همه آماده حمله از استقامت های مختلف جهت اشغال جلال آباد گردیده بودند. هجوم از استقامت «کوزکنر» شب ۱۷ بر ۱۸، حوت ۶۷ خ به سلفی ها و وهابی ها سپرده شده بود.

آنشب در حالیکه فرماندهی جبهه را جنرال اصف دلاور به عهده داشت اما جنرال عبدالغفور خان و جنرال محمد ظاهر سوله مل منحیث رئیس ارکان قطعات را در میدان نبرد فرماندهی میکرد فرمانده فرقه نهم جنرال محمد زمان وزیری، که پوسته های آن مشرف به کوزکنر، و دشت گنبدیری داخل موضع بودند بر اساس راپورهای مترصدین خود گزارش داده بودند که گروه‌های که تعداد شان زیاد است و لباس‌های سفید بر تن دارند تعرض را بسوی ما آغاز کرده و زیر آتش های ما بازهم به پیشروی ادامه میدهند، جنرال سوله مل که انسان دراک و هوشمندی بود برایش گفته بود به نظر می‌آید، لشکر کفن پوشان که چند لحظه قبل کشف اطلاع داد بر شما حمله کرده‌اند، وسایط زرهی را عاجلاً از دیگر استقامت ها به مقابله کفن پوشان بیاورید، با فیر مر می‌های تنویر و روشنی انداز، اراضی را تنویر نموده با تمام قدرت آن‌ها را بکوبیده و یک سد آتشین در برابر تعرض کفن پوشان تشکیل دهید. با تبسم همیشگی گفت از آنجاییکه آن‌ها کفن پوشیده‌اند، آشکار میگردد که ترک دنیا نموده‌اند، ما در حالیکه با توجه به ارزش‌های انسانی و دینی مان در مخالفت با انسان کشی قرار داریم، اما حال که کفن پوشیده و برای کشتن ما به هجوم پرداخته‌اند شما نیز با آن‌ها کمک نمایید و یکایک آن‌ها را به دوزخ بفرستید. ما نیز عاجلاً آتش های توپچی و راکتی را بالای آنها فرود می‌آوریم تا به رفتن شان به دوزخ کمک نماییم.

جنگ در استقامت کوزکنر در آن شب تا اوایل صبح از تداوم بر خوردار بود، حینیکه حملات جت های شکاری و تانک ها با آتش باربهای بشدت محاسبه شده خود، راه اصلی را بر سپاه کفن پوش بسته بودند، زنده مانده ها با دور افگندن کفن های شان، راه گریز را در پیش گرفته، مسیر سرک را، رها نموده با پراگنده شدن در جوار سرک به کشتزار های ماین که گروه‌های دیگر شان برای جلوگیری از تقرب نیروهای دولتی فرش نموده بودند مواجه گردیده، کفن پوشان زنده مانده را، ماین ها در انشب به دوزخ فرستاده بودند.

شب نوزدهم حوت -

جنرال خوشحال :

شب نوزدهم بعنوان یک شب پر رمز و راز ناقوس جنگ‌های خطرناکی بصدا درآمده بود ، جلال آباد از چهار سمت در کوران جنگ‌ها فرورفته بود شب در اوایل ابزار قدرت اش یعنی تاریکی را به نمایش گذاشته اما با پخته گردیدن شب زمین و میدانهای جنگ غرق مهتاب گردیده بود ، گفתי مهتاب به حقانیت مبارزه ما علیه متجاوزین ، فرش زرنگاری پهن کرده بود که نیروهای ما زیر نور مهتاب در مواضع مدافعه قادر به ترصد حرکات تعرضی دشمن گردیده و آن‌ها را دفع و سرکوب نمایند.

دشمن که در تمام روز بشدت آتش باری نموده بود ، با آغاز شب در تمام استقامت‌ها به تعرض دست زده بود ، القاعده یکبار دیگر به ای اس ای وعده سپرده بود که بهر شکلی میدان هوایی را تحت اشغال در می آورد ، القاعده خواسته بود ، با پر نمودن خلای شکست و عقب نشینی شب‌های ۱۷ و ۱۸ حوت این بار انرا جبران نموده بر قرارگاه جبهه یورش آورده آنرا اشغال ، و پیام پیروزی را آی.اس.آی و به جهاد باوران جهانی صادر نموده توجه و تبلیغات کشور های مذکور را بسوی خود جلب نماید ، و نوعی شکست را که به انگیزه خرابی روحیه و روان منسوبان ما و برتری روحیه افراد خودشان میگردید بر ما تحمیل نمایند . از اینرو گلوله باران قرارگاه جبهه در میدان هوایی بحدی شدید بود که کسی از تهکاوی ها چانس خروج به بیرون را نداشت . عمارت میدان هوایی از اثر راکتباری ها و ضربات توپچی انشب بیک مخروبه تبدیل گشته و یک عراده دستگاه مخابره « زاس » مربوط قرارگاه جبهه که از مودرن ترین دستگاهها بود ، و در عقب دیوار عمارت جابجا بود ، از اثر اصابت راکت منهدم گردیده بود.

در شام نوزده حوت ۶۷ حملات دشمن از سه استقامت بالای قرارگاه آغاز گردیده بود. حمله ایکه از سمت قریه خوش گنبد صورت گرفته بود ، شدید تر از همه بود. در آنروز بخش‌های از خوش گنبد تحت تصرف گروه‌های جهادی پاکستانی و «مجاهدین عرب» مربوط به گروه اسامه بن لادن، درآمده بود ، بیشترین نگرانی این بود، که دشمنان در صورت پیشروی، قرارگاه جبهه را تحت فشار قرارداده و به ذخایر مهمات و تجهیزات قول اردو دسترسی حاصل خواهد نمود.

کشف جبهه گذارش از حمله سراسری بویژه جهت اشغال میدان هوایی که فرماندهی جبهه در زیر زمینی ترمینال آن جابجا بود خبر داده بود ، در فرماندهی جبهه نظریاتی در انشب مبنی بر انتقال قرارگاه جبهه به عقب به ساحه پل سرخکان بوجود آمده بود ، هرچند با توجه بر علوم نظامی وجود موقعیت قرارگاه جبهه در نزدیکی و جوار میدان جنگ الزامی نیست ، اما در آن شب که دشمن تقرب نموده خطوط دفاعی و قرارگاه جبهه را زیر حملات قرار داده بود و حال چشم همه بسوی فرماندهی جبهه و تدابیر دفاعی آن دوخته شده بود در چنین شرایطی انتقال فرماندهی جبهه از موقعیت میدان هوایی به موقعیت دیگر ، موجب بی روحیه گی و آسیب پذیری مقاومت در جبهه میگردید بنابراین آن منتفی گردیده بود.

قراگاه جبهه بمن امر کرد که بر علاوه تأمین امنیت قراگاه بایستی با یک بلوک مجهز به استقامت مرکزی خوش گند حمله نموده راه تقرب القاعده را بسوی میدان مسدود نموده و با وارد آوردن ضربات کوبنده مهاجمین را از آنجا طرد و سرکوب نمایم.

سریازانم در مخروبه های منزل دوم میدان هوایی جا بجاشده بودند به آنها گفتم سی نفر داوطلب از جمع شمارا نیاز دارم ، که به خوش گند علیه القاعده حمله نماییم ، و تأکید کردم این وظیفه شاید راه پی برگشت خواهد بود ، اما همه حاضر گردیده بودند که با من بیایند ، جالب آن بود که دوبرادر به اسم محمد عمر و نورالله نیز هردو آماده شده بودند که با ما بیایند اما تنها به نورالله اجازه دادم که در بلوک مهاجم شرکت ، و با ما بیاید.

ما جمعا سی نفر با معاون تخنیک جگرن حنیف در حالیکه رگبارهای دشمن شبه باران میبارید بسوی وظیفه حرکت نمودیم ، از تانکهای های که در ساحه قراول داخل موضع بودند خواهش کردم در منطقه خوش گند جای های که از آنجا دشمن بسوی میدان آتشباری می نماید زیر ضربات آتش های تانک قرار دهند تا به تقرب ما بسوی وظیفه مساعدت رسانند . ما زیر چتر روشنی قوس مهتاب نیمه شبی که بر فراز آسمان شناور بود ، با استفاده از پیچ و خم کوچه ها و با غچه ها وارد خوشگنبد گردیده بسوی مواضع عرب های القاعده به تقرب پرداخته بودیم ، دشمن از ورود ما به منطقه آگاه گردیده و رگبارهای آتش بر ما باریدن گرفته بود ، نخستین ضربه سهمگین دشمن بر ما فرود آمد و قوماندان تولى سید محفوظ را نقش زمین کرد و به شهادت رسید ، به تعقیب آن سر باز سلیم زخم بر داشت ، خلاصه تا رسیدن ما به موقعیت پلان شده به تعداد ۲۵ تن از سریازان ما ناشی از آتش های دشمن زخمی گردیده بودند که البته شماری سطحی بود.

بدینسان ما تنها پنج نفر سالم مانده بودیم که در زیر خانه یک عمارت تهی از سکنه جابجا شدیم ، بزودی محل جابجایی ما مورد حمله دشمن قرار گرفت و منزل فوقانی آن تخریب و فروریخت ، و ما تحت فشار مضمحل کننده قرار گرفته بودیم ، ناگزیر به قرار گاه قطعه ام در میدان هوایی هدایت دادم که ۲۰ نفر دیگر از سریازان را بکمک ما بفرستند ، با رسیدن سریازان کمکی تا اوایل صبح در برابر تهاجم القاعده یک دیوار دفاعی تشکیل داده بودیم و تا توانستیم با سرکوب نمودن ترورستان القاعده از نفوذ آنها بداخل میدان هوایی بسوی قرار گاه جبهه جلو گیری بعمل آوردیم ، حوالی صبح آتشباریها دشمن برای اینکه سنگر هایش افشا نگردد کاهش یافته ما توانستیم یک خط مدافعه را در آنجا تشکیل دهیم ، در جریان روز آتش های جت های شکاری و توپچی بر آنها فرود آورده شده بود ، که در شب دوم القاعده بدون اینکه به هدف اش اشغال میدان نایل گردد منطقه را ترک داده به خطوط عقبی در ساحه پل سراچه برگشته بودند ، فردا شب آن حینیکه ما به قراگاه بر میگشتیم در مزارع که بنابر ریزش باران انباشته از گل و لای بود اجساد جهادی های عربی را دیدیم که در اثر آتشباریهای قوتیهای ما هر طرف افتاده بودند ، هدایت دادم آنها را جمع آوری در بیشه پی دفن نمایند.

در روز بعد بنابر هدایت قرار گاه جبهه سریازانم را در سه نقطه ، در لب دریا ، منطقه مسکونی ، و نقطه سوم در سرک عمومی بین شهر جلال آباد و ثمر خیل جابجا نمودم.

حوالی شام جنگ شدیدی آغاز شده بود این بار القاعده و جهادی های پاکستانی در تشریک مساعی به هجوم پرداخته بودند ، آتش های دشمن مزارع و با غستانهای مردم را در کام شعله های آتش فرو برده بود . در گیاره دار آتشباریها و انفجارات در یافتیم که دشمن در استقامت

فعالیت ما یک قلعه ی با برج های بلند را بحیث سنگر علیه ما استفاده می نماید ، حمله رؤیا روی بر قلعه بنا بر ماین گذاری پیشروی قلعه و تیر کش های منزل بالایی که شرایط خوبی را برای آتشباری دشمن فراهم آورده بود نا ممکن بود ، در نیمه های شب قوماندان تولی الماس نزد آمده گفت ، بنا بر ترصد ما قلعه متذکره محل تجمع یکی از گروپ های دشمن است ، از آنجاییکه حمله رؤیا روی ممکن نیست لذا باید از تاکتیک دیگری استفاده نمایم ، گفتم چطور ؟ گفت ! انفجار قلعه ممکن است ، شما مواد انفجاری را تهیه نمایید انفجارش بدوش ما .

تهیه مواد انفجاری حد اقل تا دوصد کیلو گرام در انشب مسئله ی دشواری بود میدانستم قرار گاه جبهه چنین عملی را در آن تلاطم آتشباریها برای جلوگیری از تلفات خودی نمی پذیرد بناء از جناب عمر معلم رئیس امنیت نگرهار که در قرار جبهه بود خواستم که بما مواد انفجاری کمک نماید او معذرت خواست و گفت ما اینقدر مواد منفجره را در جبهه نداریم ، قطعه استحکام قول اردو نیز بنا بر آنکه دیپوهایش دورتر موقعیت دارد ، معذرت خواست .

در حین نا امیدی ها قوماندان الماس گفت ، من در جایی دیده ام اگر شما اجازه دهید انرا می آوریم ، گفتم در کجا است ، گفت در دیپو های میدان هوایی بم های طیاره وجود دارند که می شود یکی انرا اینجا بیاوریم و فلیته ها را تنظیم نموده در پای برج قلعه منفجر نمایم ، بگونه مشروط اجازه دادم که هوشیارانه عمل نموده موجب اشتباهی نگردند که در تاریکی شب آماج حمله افراد خودی قرار بگیرند.

ساعتی بعد پنج نفر بشمول فرمانده الماس یک بم ۲۰۰ کیلو گرامه را ، در بالای دو چوب مطول بار نموده کشان کشان نزد ما آورده بودند.

تاکتیک انفجار قلعه طوری سازماندهی شده بود که گروپ انفجار پنج سرباز بم را در کنار قلعه رسانده به مجرد وصل فیوز و آتش زدن به فلیته ثانیه سوز خود را از محل دور نموده و جریان انفجار را تحت ترصد قرار داده آماده آتشباری بر فراریان از قلعه باشند.

گروپ حمایه : گروپ پنج نفری در مسافه دوصد متری درست مقابل دروازه ی قلعه جابجا گردیده بر علاوه حمایت گروپ حمله ، آنگاهیکه ترورستان بعد از انفجار بخواهند از قلعه فرار نمایند ، آنگاه ساحه را با مرمی تنویر روشن نموده ، ترورستان را با ضربات مرگبار آتش های جمعی به دوزخ بفرستند.

ما در حالیکه در آسمان ستاره ها و در زمین شلیک های دشمن برق می زد در مواضع خود دست ها روی ماشه به انتظار نشسته بودیم . در آن دقایق که گویی زمان به پای مور حرکت میکرد ، به تصور اینکه ، که مبادا دشمن عملیات ما را کشف و بر سربازانم که مانند جسم و جانم بر من عزیز بودند آسیب وارد آورد در گرداب اضطراب دست و پا می زدم ، که ناگهان صدای انفجار مهیت که منطقه را لرزاند شنیده شد . به تعقیب آن اندکی بعد فشنگ های تنویر منطقه را روشن کرد و صدای رگبار ماشیندار ها پیهم بگوش میرسید ، قوماندان الماس که فرماندهی عملیات را بردوش داشت گذارش داد که عملیات به پیروزی اجرا شد منزل دول قلعه بر زمین افتاد و شماری ترورستان حین خروج از قلعه آماج رگبارها قرار گرفته به دوزخ فرستاده شده اند فردا در روشنی روز تعداد دقیق شان را گذارش میدهیم .

حینیکه ما به فرمانده الماس و افراد او تحصین می فرستادیم ، زنگ مخابره صدا کرد در انطرف داکتر مانوکی منگل رئیس شورای ولایتی حزب دموکراتیک خلق ننگرهار بود گفت ما برای وارد آوردن ضربه بر آن قلعه در خواست فیر راکت سکاد را کرده بودیم ، شما ساحه را کشف نمایند که نتیجه آن چگونه است ، در پاسخ اش گفتم سکارد شما نبود ، سکارت ما بود . گفت چطور؟ گفتم گذارش را فردا تقدیم میکنم.

حمله گروه مولوی جلال الدین حقانی (۲۵):

جنرال سبحان : پاکستان در حمله خود بر جلال آباد همه تنظیم های تندرو مذهبی زیر دست اش مقیم پشاور، بشمول القاعده و سرگروه های چریکی داخلی ، منجمله گروه حقانی را که در ولایت پکتیا و خوست میدان فعالیت داشت و هم با - ای اس ای، وهم با القاعده از روابط تنگ تنگی بهره مند بود بسیج نموده و حدود چهار صد (۲۶) جنگجوی انرا به جبهه جنگ جلال آباد آورده بود.

واضح بود که استراتژی اصلی پاکستان را تصرف جلال آباد تشکیل داده بود ، اما تاکتیک های آن متنوع و گوناگون بودند ، بعد از آنکه تعرض روز شانزدهم حوت در همه استقامت ها دفع گردید ، از آن به بعد ارتش پاکستان تاکتیک های جنگ را قبل از همه برای نجات از تأثیر حملات قوای هوایی ما تغییر داد یعنی در جریان روز آتشباریهای ثقیل انجام میداد و در جریان شب دست به تهاجم می زد . توپچی پاکستان که در خطوط عقبی جابجا بود روزانه دهها هزار گوله های ثقیل بر مواضع نیروهای ما و در داخل شهر ، شلیک میکرد آتش های بحدی شدید و نیرومند بود که کسی قادر به سر بالا نمودن از مواضع خود نبود ، در عین حال این آتش ها در برخی موارد منجر به تلفات نیروهای ما نیز میگرددند ، دشمن فکر میکرد در طی آتش باران روزانه اش بما تلفات گسترده وارد نموده و توان دفاعی ما زایل گردیده و فقط با یک یورش کار ما یکطرفه و مواضع و موقعیت های ما را اشغال خواهد کرد . از همین رو شبها دست به تعرض می زد.

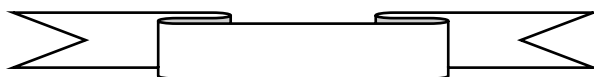
ما در شبهای هژدهم ماه حوت ۶۷ خ مواجه با تهاجمات گسترده آنها بودیم . ستون فقرات یکی از این تهاجم را نیروهای مولوی جلال الدین حقانی با بسیج از پکتیا و خوست به جبهه آورده شده بود تشکیل داده بود و از مناطق قلعه مقام خان در تاریکی شب دست به تهاجم زده

۲۵- مولوی حقانی از قوم خُدران یکی از اعضای ارشد حزب اسلامی مولوی خالص بود ، بلحاظ فکری یکی از افراطی های جهادگرایی، و دارای روابط تنگ تنگ با آی.اس.آی بود . نگارنده بدنبال پژوهش جنگهای داخلی باری با یک شخص افغان مقیم آمریکا که به حزب اسلامی حکمتیار تعلق داشت ، معرفی گردیدم او حکایه کرد : در سالهای جهاد باری با سفر به پیشاور که مواد کمی و مقدار پول اعانه انتقال داده بودم ، برای بازدید از جبهات جهاد از داخل کشور از طریق پاراچنار به مناطق فعالیت مولوی جلال الدین حقانی به جغرافیای خوست رفته بودیم ، در ملاقاتیکه با او داشتیم ، اتفاقاً صحبتها، بر نقش افغانهای خارج در جهاد چرخید و ما از فعالیت های خود در امریکا توضیحات دادیم ، او خندید و گفت مکان جهاد جبهه و مقابله با دولت کومونست اینجا است ، به یکی از افراد قرارگاهش بزبان پشتو دستور داد ، ، تو همان بوجی را بیاور ، لحظه بعد بوجی که تا سوم حصه آن پر بود به محضر ما آورده شد ، بوجی مملو از کارتهای هویت و کارت حزبی افراد مربوط دولت کشور بود ، حقانی گفت این نمونه جهاد است ما حین کشتن ملحدین این کارت ها را از جیب هایشان بدست آورده ایم . او گفت با دیدن این صحنه جددا بوحشت افتاده و خاموش مانده بودیم ، تا مبادا پاسپورهای ما در آن بوجی علاوه شود.

۲۶ - در کتاب « غوغایی در بام جهان » تعداد مجاهدین حقانی سه صد نفر ذکر شده است.

بودند . نیروهای مولوی حقانی جهت تبارز شهامت خود وعده سپرده بودند که آنها بگونه «
قد راست» تهاجم نموده و با شکست نیروهای دولتی ، قرارگاه آن در میدان هوایی را به تصرف
در می آورند . در استقامت تهاجم لشکر حقانی در سمت جنوب شرق نیروهای پولیس تحت
قومانده جنرال محمد حیدر و در سمت شمال غرب نیروهای گارد تحت فرماندهی جنرال رحمت
الله رؤفی مدافعه میکرد.

آتش های توپچی ما در حالیکه مواضع و خطوط مبدأ تعرض آنها را تحت ضربات آتش ها قرار
داده بود در عین حال هنگامیکه مجاهدین ؟ قدراست حقانی به تیر رس قوتهای ما رسیده
بودند ، منطقه توسط مرعی های تنویر روشن گردیده و آنگاه با سیل آتش ها ، جهادی های مولوی
حقانی را که قدراست به تعرض پرداخته و در روشنایی مرعی های تنویر ترصد می شدند مورد حمله
قرار داده آنها را ، قد راست به دوزخ فرستاده بودند ، از سوی ما از غند اوپرایفی خارندوی
« پولیس » انشب سیزده نفر سربازان بشهادت رسیده بودند . جهادی های مربوط مولوی حقانی
که به تعهد دینی خود وفا نکرده قدراست آمده بودند آنها نیز با مواجه شدن به تلفات در
تاریکی های شب خم خم از جبهه در حالی فرار نموده بودند که مرده های خود را در میدان نبرد
بر جا گذاشته بودند .



فصل هشتم

نیروهای هوایی ، و نقش آن در نبرد جلال آباد

حوت ۱۳۶۷ تا سرطان ۱۳۶۸ خ

قوت‌های هوایی و مدافعه هوایی افغانستان بعنوان یکی از صنوف مقتدر نیروهای مسلح کشور، بعد از ایجاد در اوایل قرن سیزدهم خورشیدی در دفاع از حریم فضایی و حمایت از « قوت‌های زمینی » دارای نقش مرتفع بوده است.

تاریخ قرن حاضر در کشور ما از حوادث بیشماری پیرامون قوت‌های مسلح انباشته است در این میان ایجاد نیروهای هوایی در سال ۱۳۰۲ در دوره سلطنت شاه امان الله خان و سپس روند نوسازی و توسعه آن در دوره سلطنت محمد ظاهر شاه در دهه چهلیم خ از رخداد های مهم در سیستم دفاعی کشور محسوب میگردد.

نیروهای هوایی افغانستان در دوران سلطنت محمد ظاهر شاه دارای حدود یک صد فروند طیاره بوده است . که طیارات میک ۱۵ - میک ۱۷ - ایل ۲۸ . ان دو . هلیکوپترها ، و دو فروند طیاره ترانسپورتی ایل ۱۴ و ایل ۱۸ ویژه دودمان سلطنت که همه ساخت اتحاد شوروی بوده اند شامل بوده است.

اما اعتنا و التفات گسترده به ارتقای پوتانسیل قوت‌های هوایی و مدافعه هوایی و تلاش جهت نیل به ایجاد موازنه قدرت هوایی و مدافعه هوایی در منطقه در دوره دولت جمهوری دموکراتیک با نگاه استراتژیک صورت گرفته بود .

در این دوره ، تنها در اختیار داشتن طیارات و سیستم‌های مجهز مدافعه هوایی راکت ها، رادار ها و تخنیک مودرن ، تعدد و انکشاف میدانهای هوایی نظامی انگیزه مؤفقت آن نبوده است بلکه الزام اور پیروزی وجود، کادرهای متخصص تخنیک و پیلوتان، مجرب با عشق و وفاداری به میهن و مردم ، بوده اند که منجر به ارتقای کیفیت و کمیت و توانایی رزمی نیروهای هوایی و مدافعه هوایی گردیده بود .

دولت دموکراتیک در انبره جهت پرورش کادر های قوایی هوایی و مدافعه هوایی بروحیه میهن دوستی به گسترش موسسات تحصیلی و ارتقای کیفیت آموزش ها و دانش محوری توجه مبذول نموده بود . ارتقای ، پوهنخی هوایی به پوهنتون «دانشگاه » جلب کادرهای متخصصین و دوکتوران علوم تخنیک در روند تدریس آن ، و همچنان اعزام کادرهای افسری هوایی و مدافعه هوایی جهت آموزش های سطوح عالی تخنیک و پیلوتی به کشور های دوست مانند اتحاد شوروی و چکسلواکیا ، از همین توجه منبعث بود.

در این روند به گسترش فعالیت فابریکه ترمیم طیارات در بگرام ، ترمیم خانه‌ها و ورکشاپ‌ها در شیندند و قندهار و مزار شریف ، در حالی توجه مبذول گردیده بود ، که فابریکه بگرام بزودی قادر به ترمیم و معاینات اساسی انواع طیارات با همه بغرنجی های تخنیکي آن گردیده و ار فرستادن طیارات جهت معاینات به کشور های خارجی که با هزینه‌های هنگفتی توأم بود صرفه جویی بعمل آمده بود .

تجهیز میدانهای هوایی نظامی ، بگرام ، قندهار ، شیندند و مزار شریف ، و وسعت و انکشاف میدانهای جدید در فراه ، زرنج ، خوست ، جلال آباد ، بدخشان ، میمنه ، فیروز کوه ، جهت نشست طیارات نظامی در زمره اقداماتی محسوب میگرددند ، که به گسترش و تقویت پوتانسیل قوتهای هوایی و مدافعه هوایی مساعدت رسانده بود.

تعداد طیارات هوایی در آستانه جنگ جلال آباد:

الف- جت های شکاری:

۱	میدان هوایی بگرام	دو غند	جت های شکاری ۹۶ بال نوع سوخوی و میگ ۲۱
۲	میدان هوایی قندهار	یک غند	۴۸ بال میگ ۲۱
۳	میدان هوایی شیندند	یک غند	۴۸ بال سوخوی
۴	میدان هوایی مزار شریف	غندتعلیمی و محاربوی	۳۰ بال میگ ۲۱ و ال ۳۹

ب- ترانسپورتی:

۱	غند ترانسپورت کابل	ترانسپورتی ان ۱۲ ۱۲ بال ان ۳۲ ۳۶ بال	جمعاً ۶۰ بال
۲	هرات	یک کندک ان ۳۲	۱۲ بال
۳	میدان هوایی شیندند	یک کندک ان ۳۲	۱۲ بال
۴	ان ۲۶ ترنسپورتی	یک غند	جمعاً ۴۸ بال

ج- هلیکوپترها :

۳- غند . هر غند دارای ۴۸ بال ، جمعاً ۱۶۰ بال

فصل هشتم

نیروهای هوایی و جنگ جلال آباد

ماه حوت ۶۷ تا سرطان ۱۳۶۸خ

مبرهن است که تعدد، تجارب و خاطرات نبرد جلال آباد به مقیاس منسوبان نظامی شرکت داشته در آن پهناور است، ممکن نیست هریک نظامیانی شرکت داشته در نبرد جلال آباد، خاطره و چشمیدیدی نداشته باشند.

بنابر آن نگارش‌ها و بیان خاطرات معدود قادر نخواهد بود که همه جانبازها و قهرمانی‌های قوت‌های هوایی و پیلوتان جسور و عمله‌ها پروازی و تخنیکی انرا در دفاع از جلال آباد به تفسیر کشیده تصویر جامعی ارایه دهد. با انهم در اینجا بعنوان قطره از یک جیحون بر شماری از خاطرات و چشمیدیدهای هوابازان در این نبرد مکث می‌نماییم:

۱- جنرال محمد اعظم واصل پیلوت طیاره شکاری میگ ۲۱ گارنیزون بگرام.

خاطرات اش از نبرد جلال آباد چنین بیاد می‌آورد:



می‌پندارم نبرد جلال آباد مملو از خاطره‌ها در همه عرصه‌ها دفاعی و از جمله خاطره‌ها و چشمیدیده‌ها در عرصه فعالیت قوت‌های هوایی است. درعین حال میدانیم که خاطره‌های مستند علی‌الرغم شخصی بودن ویژه‌گی تاریخی دارند، عدم بیان یا کتمان خاطره‌ها بویژه در عرصه دفاعی موجب دگرگونی یا واژگونی واقعیت‌های تاریخی خواهد گردید.

جنرال محمد اعظم واصل

سالهای مبارزه علیه تجاوز همسایه، بی‌ازرم، بویژه در نبرد جلال آباد برای من مملو از خاطرات و چشمیدیده‌هاست، در اینجا به ذکر دو خاطره اکتفا میکنم:

یکم -

در سال ۱۳۶۷ همزمان با خروج نظامیان شوروی از کشور تجاوز از پاکستان گسترده‌گی حاصل نموده بود، در ماه حوت قبل از آنکه دشمن بر جلال آباد یورش آورد، پوتانسیل خود را جهت مسدود نمودن مسیر شاهراه کابل جلال آباد که از گذشته‌ها تداوم داشت یکبار دیگر با جابجا

نمودن « راکت انداز های استنگر» در مغاره ها و عمق کوها که ترصد آن از هوا مشکل بود بسیج نموده بود.

یک روز قبل از آغاز تهاجم ارتش پاکستان، بر جلال آباد مؤرخ ۱۵ ماه حوت ۶۷، طیاره میگ ۲۱ دگروال مختار گل قوماندان «غند ۳۲۲ قهرمان» که در ساحه تنگی ابریشم وظیفه ایفا میکرد آماج راکت استنگر دشمن قرار گرفته، حریق بخشی از بدنه طیاره را فرا می گیرد، پیلوت مختارگل، در حالیکه قادر بود طیاره آتش گرفته را رها نموده و خود با « کته پولت» و چتر نجات، به آسانی بر زمین فرود آید، اما پیلوت میخواست طیاره آتش گرفته را به نوعی در میدان هوایی جلال آباد فرود آورد، اما چانس برایش یاری نمیدهد و طیاره آتش گرفته اش منفجر گردیده و متأسفانه پیلوت مختار گل، بشهادت میرسد، روحش جاودانه شاد.



دگروال مختار گل

من در آن دقایق با جت شکاری میگ ۲۱، در فضای منطقه وظایف کشفی را ایفا می نمودم، که خبر شهادت مختار گل آن رفیق هم‌رزم را محل قوماندان جلال آباد برایم مخابره کرد، اطلاع ازان خبر جانگداز و روانسوز با وجودیکه روح و روانم را منقلب نموده بود، اما بمن الهام بخشید که بجای هجوم اشک، به هجوم و انتقام گیری از او مبادرت ورزم، با راکت های که زیر بال طیاره زوبین کشیده بود بر کوردینات های قبلاً تثبیت شده در بلندای تنگی ابریشم که وجود استنگر را در آن تثبیت نموده بودند هجوم برده با راکت های دارای سطح تخریب بلند آن‌ها را کویدم در مسیر بازگشت بسوی بگرام که هیجان و احساسم اندکی فروکش نموده بود احتمال داده بودم که استنگر بازان را به دوزخ فرستاده و انتقام آن رفیق جسورم را گرفته بودم.

درست همان روز محفلی برای ادای تعظیم و اتحاف ادعیه به روح شهید مختار گل در ریاست جمهوری برگزار گردیده بود، که شماری از فرماندهان و پیلوتان در آن شرکت ورزیده بودیم در طی آن فرمانی رئیس جمهور که رتبه جنرالی و لقب قهرمانی به شهید مختارگل منظور شده بود قرائت گردیده و برای شماری دیگر نشانهای جمهوری افغانستان و مکافات های نقدی منظور شده بود تفوض گردید. درختم داکترنجیب الله با قدرت بیان کم نظیر و سیمای پر صلابت که سخنانش از رفعتی و شکوه ویژه بی برخوردار بود خطاب بما گفت:

«ما همه میدانیم که پاکستان با ما همسایگی نمیکند بلکه سروری و دشمنی میکند، ای اس ای شماری از گروه های بنام جهادی را بیش از یکونیم دهه است که ابزار قرار داده بویژه بعد از اعلام خروج قوای شوروی از کشور حملات خود را با فرستادن باندهای تروریست و تبهکار تشدید بخشیده است شهادت جنرال مختار گل یکی از نمونه های امروزی انست، اطلاعات می‌رساند که دشمن میخواهد که بالای جلال آباد حمله نماید، این مسئله ایست که گام ها، مهارت ها و بال های طیارات شما را شتابنده تر تقاضا می نماید، ما اجازه نمی‌دهیم کسی وطن و مردم ما را تحت اسارت قرار دهد، هر متجاوز را به همت شما بشدت مجازات خواهیم کرد، بشما افتخار خدمتگذاری بوطن و پیروزی آرزو دارم.

۱۶ حوت ۶۷ ضربه هوایی بر دشمن:

دگروال شمس الرحمان «ماموند»^(۲۷)، پیلوت میگ ۲۱ قوماندان کندک غند ۳۲۲ هوایی بگرام حکایه میکند:

«روز ۱۶ حوت بعد از آنکه گزارشات تهاجم پاکستان بر جلال آباد به گارنیزون هوایی بگرام مواصلت کرد، همه قوماندانان و پیلوتان گارنیزون بر افروخته شده بودند که دشمن چگونه جرأت نموده است که بر حریم کشور ما تجاوز نماید، من با پیلوتان کندک مربوطه درس مسلکی را بررسی می نمودیم که امر قوماندان غند مواصلت کرد که دو تولی «۸» طیاره میگ ۲۱ برای وارد آوردن ضربه بر دشمن متعرض عاجلا آماده گردیده، و کوردینات های مورد نظر در جلال آباد تحت ضربات قرار داده شود، پیلوتان با اطلاع از وظیفه همه بوجدو احساس آماده بودند که دشمن مهاجم را دفع و سرکوب نمایند.

هشت طیاره میگ ۲۱، که دارای سرعت مافق صوت است تحت فرماندهی من بسوی جلال آباد پرواز نمودیم، بر اهداف داده شده در اطراف طور خم، ولسوالی های مومندره، شینوار، شیوه، و ثمر خیل، چپرهار، اطراف فارم هپه، فارم غازی آباد بر مواضع و کاروانهای در حال تجمع و حرکت دشمن حمله نمودیم، و ضربات کوبنده ی را بر آنها وارد آوردیم، نتیجه حملات آن بود که دشمن ثمر خیل را تصرف نموده بود پیشرفت آن بسوی جلال آباد متوقف گردیده بود.

میدانیم پاکستانی ها در تهاجم بر جلال آباد برای خنثی نمودن تأثیر قوتهای هوایی، علاوه بر سلاح دافعها به راکت اندازهای استنگر آمریکایی چشم امید دوخته و حد اقل یک صد دستگاه انرا به جبهه جنگ جلال آباد آورده بودند. مسئله ایکه در آن روز برای ما نیز چالشزا بود، پیلوتان مشاهده نموده بودند که چندین استنگر بر کاروان جت های ما فیر گردیده بود اما فشنگهای فروزانیکه ما شلیک میکردیم منجر به تغییر مسیر استنگرها گردیده و بهیچ طیاره ما در آن حمله آسیبی نرسیده بود. ما مؤفقانه به بگرام برگشتیم.»

خاطره ی دوم - از جنرال واصل پیلوت:

تهاجم دشمن بعد از آنکه در روز ۱۶ حوت بنابر مقاومت قوتهای مسلح جلال آباد در منطقه «پل سراچه» متوقف گردیده بود، آی.اس.آی که فرماندهی جنگ را به عهده داشت سازمان قهار القاعده، که هم شهادت طلب بودند وهم جنگیدن و سربریدن اسیران دولتی را اجر عظیم و روادید عروج به جنت تصور می نمودند، وظیفه تهاجم و اشغال میدان هوایی را که قرارگاه جبهه در آنجا مستقر بود به القاعده سپرده بود از او خواسته بود با تصرف میدان هوایی، با اسیر گرفتن یا کشتن فرماندهان آن، سنگرها و مقاومت سپاه دولتی را در آنجا در هم کوبیده

^{۲۷}-دگروال شمس الرحمن (ماموند) متولد ولایت کنر، پیلوت میگ ۲۱، غند ۳۲۲ شکاری گارنیزون هوایی بگرام پیلوت کلاس اول، معلم پیلوت، قوماندان کندک پروازی غند ۳۲۲ قهرمان.

و پیشرفت بسوی مرکز جلال آباد را مفتوح نگهبدارد.

ازهمین رو القاعده با تمام پوتانسیل زیر حمایت آتش های ثقیل توپچی و راکتی ارتش پاکستان با حدود یک هزار مجاهد جنگ ازموده شب ۱۹ حوت ۶۷ بالای میدان هوایی به تهاجم پرداخته تا منطقه خوش گنبد که میدان هوایی زیر تأثیر آتش های اسلحه پیاده آنها قرار گرفته بود تصرف نمایند .

در نبرد های تهاجمی دشمن توجه و محاسبه اوضاع جوی و تاریکی شب بخاطر کاهش تأثیر آتش ها و بمباردانهای هوایی نقش ویژه ای ایفا میکرد، القاعده در روز های ۱۷ تا ۱۹ حوت با دادن تلفات زیاد در خوش گنبد تا جایی رسیده بود که قرارگاه میدان را زیر فشار آتش اسلحه پیاده خود قرار داده بود اما در جریان روز هوا ابری چه در بگرام و چه در جلال آباد ، طوری بسته بود که پرواز جت های شکاری را منتفی نموده بود .

آنروز من با مصطفی پیلوت در میدان در جوار طیارات در حالیکه باران آرام آرام می بارید ، و دورا دور پروان را ابرهای فولادی شبه بانوی محجبه ی حجاب بر سر کشیده بود و از رختی سورانی نقش شکسته ی در بلندای کوه های صافی بر جا میگذاشت قدم زنان بسوی قرارگاه در حالیکه با اطلاع از انکشافات اوضاع در جلال آباد را مطالعه و بررسی می نمودیم ، که ناگهان موتر جیب قوماندان گارنیزون در مقابل مان متوقف گردیده و گفت شما را قوماندان عاجلا احضار کرده است ، وقتی به دفتر رسیدیم قوماندان که گوشی تلفون را در دست با قوماندان عمومی هوایی و مدافعه هوایی که در انبره « قادر اکا » بود صحبت میکرد ، روی بسوی ما گفت اوضاع در جلال آباد وخیم است باید هر طور شده در جلال آباد وظیفه اجرا گردد ، ماکه از اوضاع جویی مطلع بودیم مصطفی گفت هوا قطعاً مساعد نیست سراسر پوشیده از ابر های باردار و صاعقه بار است پرواز امکان ندارد . وقتی گوشی را به مصطفی داد در انسوی خط بر علاوه قوماندان عمومی شخص داکتر نجیب الله صحبت را می شنید و خطاب به مصطفی گفت هر طور شده باید پرواز نمایید که اوضاع در جوار میدان هوایی جلال آباد متشنج است هر طور شده اگر جوره بی ممکن نیست تنهایی پرواز کنید و بفرار خوش گنبد جولان کنید و شصت انگشت ما را به القاعده نشان بدهید که برای ما هوای ابری و پوشیده تفاوتی ندارد و در هر نوع شرایط قادر به کوبیدن مهاجمین هستیم . مصطفی گفت ، امر شما اطاعت می شود ، پرواز میکنیم صیب . من آمادگی خود را ابراز نمودم اما مصطفی گفت چون طرف صحبت داکتر صاحب نجیب من بودم لهذا باید من پرواز نمایم . دقایقی بعد در آن بعد از ظهر که ابرهای بارانی همه جا را در تسخیر داشت ، و هوای جلال آباد بارانی و مترکم تر از بگرام بود ، و در چین شرایطی پرواز محاربوی درمغایرت کامل با اصول و نورماتیف های پروازی قرار دارد ، جت سو ۷ ، مصطفی اوج گرفت و در ارتفاع دوصد متری دوری زد و دل ابرهای کوه صافی را شکافت و سمت جلال آباد را در پیش گرفت.

این پرواز بنابر آنکه فاقد قانون و نورماتیف های پروازی به اجرا درآمده بود موجب دلواپسی های همه ما را فراهم آورده بود از اینرو دستگاه های رادار و مخابره بگرام و حوزه شرق سایه وار جت شکاری مصطفی را تحت ترصد قرار داده و دوامدار گذارش ارایه میدادند ، در چنین حالی که بار سنگین دقایق را به دوش میکشیدیم خبر فرود آمدن مصطفی در همان هوایی بسته و بارانی گذارش داده شد ، همه نفس براحت کشیده پیش از اینکه مصطفی وارد قرارگاه گردد نماینده قوای هوایی ما در جلال آباد نتیجه انجام وظیفه او را عالی ارزیابی نموده بود که بر

گروپمان القاعده تلفات گسترده ای وارد آمده بود.

بتاریخ ۲۲ ویا ۲۳ حوت یک طیاره Mig ۲۱ با پیلوتی محمد امین مورد اصابت راکت ستنگر قرار گرفته بود که طیاره سقوط و پیلوت کته پولت نموده و توسط هلیکوپتر بکابل انتقال گردید. در قسمت شمال میدان جلال آباد طیاره حامل مصطفی هم راکت خورده که او هم « کته پولت » نموده و از ناحیه کمر تا آخر شکایت داشت و در اخیر ماه حمل ۶۸ هردو پیلوتان از طرف ریاست جمهوری به لقب قهرمانان جمهوری افغانستان مفتخر گردیدند.

پروازها و ترفندها:

نبرد جلال آباد ، یک جنگ جبهه ی با ابعاد متکثر بود ، هردو محور هم دولت و هم ارتش پاکستان علیه همدیگر ترفند های گونه گونی را بکار میگرفتند ، دشمن که خود را ببر آسیا می نامید از همه تزویرها در همه عرصه ها بویژه کشف هوایی ، و توجیه راکت های استنگر علیه طیارت قوتهای هوایی و در عرصه کشف مخابرویی و استراق سمع از فعالیت بر خوردار بود . آی.اس.آی در مقابله علیه جت های شکاری ارتش افغانستان به راکت های استنگر که آمریکایی ها حدود ۱۲۰۰ دستگاه آن را در اختیارش قرار داده بود اتکا نموده بود.

پخش اخبار جعلی بمنظور فریب و ارباب قوتهای مدافع جلال آباد ء منجمله قوتهای هوایی یکی از تاکتیک مهم ای ای اس بود ، اما فرماندهی جبهه و مفرزه هوای جبهه با هوشیاری تبلیغات را مطالعه و محاکمه نموده ، اقدامها خودرا بمنظور فریب دشمن مرعی میداشتند ، مثلاً بقول محمد اعظم واصل یکی از پیلوتان با مهارت های ویژه می گوید بارها اتفاق افتاده است ، که مفرزه میدان جلال آباد کوردیات های اهداف را در هوا در جریان پرواز ما بسوی اهداف تغییر میداد ، که ثبت کوردینات ها در آن سرعت و نزدیکی به هدف کار ساده نبوده بلکه مهارت های ویژه ی پیلوت های کلاس اول را نیاز داشت ما در آن فرصت کم کوردینات ها مجدداً ثبت و بر اهداف داده شده حمله می نمودیم.

واضح است که مؤفقیّت در کاری با اراده برای انجام آن آغاز می شود ، اراده منسوبان قوای هوایی پیلوتان و عملیه های پروازی قاطعانه مصصم و اراده داشتند که با سربازی و از خود گذری دشمن را در جلال آباد به شکست مواجه نموده و سرکوب نمایند.

مفرزه هوای جلال آباد که دران پیلوتان دارای تجارب پروازی مانند جنرال سید اسماعیل ، جنرال گل احمد حسامی ، دگروال عبدالله ، دگروال جهانگیر که هرکدام از مهارت های ویژه ی مسلکی برخوردار بودند ، اراده خود را درعمل به اثبات رسانیده بودند.

دگرمن سید اسد الله پیلوت میگ ۲۱ حکایت میکند:

«حوالی عصر روز ۲۱ حوت که ابری تیره و تاری ارتفاعات وادی پروان را پوشانده و مزاحم پرواز جت ها شمرده می شد ، علی الرغم مساعد نبودن هوای بگرام وهم چنان از جلال آباد هدایت داده شده بود که دو تولی طیارات میگ ۲۱ عاجلا بسوی جلال آباد به پرواز در آمده به قوتهای زمینی و مدافعین جلال آباد که نبرد در ساحه نزدیک میدان در خوشگنبد از تداوم بر

خوردار بود با وارد آوردن ضربات بر کوردینات های معین مساعدت رسانند.

دو روز از حمله القاعده که با حدود یکهزار مجاهد عربی بمقصد اشغال میدان هوایی که قرار گاه جبهه در آن موقعیت داشت سپری گردیده بود و با تحمل تلفات به تقریب بسوی ترمینال میدان هوایی ادامه داده بود.

ما دو تولی میک ۲۱ ، اولی تحت قومانده ی جنرال اعظم واصل ، و دومی تحت قومانده من « دگرمن سید اسد الله » بسوی جلال آباد با شگافتن سقف ابرهای تاریک که فضای پیرامون بگرام را به محاصره کشیده بود به پروار در آمدیم . حین رسیدن ما به جعفرایای جلال آباد گویی قله آسمان را آفتاب غروب به آتش کشیده و ابرهای تیره وتاری در فضای جلال آباد که ترصد هدف را به دشواری مواجه نموده در هم پیچیده بود.

حینیکه نخستن جت ها با دریدن پرده ابرها بگونه ناگهانی برمواضع القاعده در خوش گنبد که در حال پیشروی بسوی میدان هوایی و قرار گاه جبهه بودند نخستین ضربات را وارد آوردند ، نماینده هوایی در قرار گاه جبهه جنرال سید اسماعیل اطلاع داده بود که بعد از حمله دود سفیدی لوله مانندی که وجود استنگر را در ساحه بشارت میداد بمشاهده رسیده و همزمان کوردینات آن ساحه را به قوماندان تولی نخست ما مخبره کرده بود ، در حمله دوم در حالیکه رگبار ماشینداهای دافع هوای دشمن بصدا درآمده بودند اما ضربات جت ها چنان دقیق فرود آورده شده بودند ، که دیگر در حملات بعدی صدای از استنگر ها بر نخواست و به احتمال زیاد در حمله دوم استنگر چی ها رهسپار دوزخ گردیده بودند.

در بازگشت بسوی بگرام هنوز در هوا بودیم که نماینده هوایی در قرار گاه جبهه از نتایج ضربات قابل تحصین ما بر القاعده گزارش داد که همچو پتک و مطراق اهنگری بر فرق دشمن فرود آمده و نیروهای قهار دشمن را در «خوش گنبد» خورد و خمیر نموده و در هم کوبیده است.

حین برگشت مان که پیلوتان ما وظیفه ی دشواری را در ، تاریکی و فضای انباشته از ابرهای سیاه پیروزمندانه انجام و بر دشمن ضربات مضمحل کننده ی وارد آورده بودند ، همه با شغف رضایت بخشی در هوا به جولان در آمده بودند.

در ساعاتی که شام را با شب گره میزد و وادی پروان با ابرهای فریبهی بهاری در کام شب فرو می رفت و ستاره ها در سقف آسمان سو سو، می زدند از آنجاییکه ما میدان بگرام را مانند خانه خود بلد بودیم با غوطه ور شدن در دل ابرها یکی بدنبال هم در میدان بگرام فرود آمدیم.

انجام وظیفه با بال جت های شکاری با یاران همسنگر در دفاع از میهن خاطره ایست که از آن روز ۲۱ ماه حوت سال ۶۷ در اعماق ذهنم بجامانده است ، ما مبارزه در برابر گروه های افراطی را که زیر نام جهاد اسلامی با ابزار گردیدن بدست همسایه مکار ، میهن ما را مورد تجاوز قرار داده بودند یکی از وجایب فکری و نظامی خود پذیرفته و قربانی در راه انرا افتخار شمرده بودیم .

پیلوت های غند ۳۶۶ هوایی قندهار که طور خدمتی در بگرام ایفای وظیفه نموده و در نبرد جلال آباد در خشیده بودند قرار ذیل بودند:

۱- دگروال فضل الربی معاون غند- ۲- دگروال عبدالغفور سرکشاف غند- ۳- دگرمن رحمت الله آمرکشف غند- ۴- دگرمن جیلانی قوماندان کندک دوم- ۵- دگرمن سیداسدالله قوماندان کندک سوم- ۶- جگرمن درمرجان پیلوت- ۷- جگرمن عبدالکبیر پیلوت- ۸- جگرمن عبدالجلیل پیلوت- ۹- جگرمن نجیب الله پیلوت- ۱۰- تورن محمداسحق- ۱۱- تورن رحمان پیردی ۱۲- تورن محمداسلم ۱۳- تورن محمدکبیر ۱۴- تورن مصطفی ۱۵- تورن نیک محمد - عبدالحمیدخان وشعیب خان.

نقش پیلوت های هلیکوپتر در جنگ جلال آباد

میدانیم نبرد جلال آباد نام آشنا ترین واژه در قاموس حماسه های شکوهمند افغانستان است. نبرد جلال آباد آزمون بزرگی بود با صدها عمل و کاروایی قهرمانانه ، و در این نبرد نقش پیلوت های طیارات هلیکوپتر قوت های هوایی از برجستگی ویژه بر خوردار است ، نمی توان جنگ جلال آباد را دید اما نقش پیلوتان طیارت هلیکوپتر را ندید . پیلوت های هلیکوپتر در سرکوب دشمن انتقال مهمات به جبهه ، انتقال زخمی ها و شهدا ، و انتقال شهروندان سهم چشمگیری ایفا نموده اند.

آنچه نبرد جلال آباد را از لحاظ تکنولوژیک برجسته میکند کاربرد گسترده ی اسلحه موردنرمانند راکت انداز های استنگر ضد هوایی رهبری شده از سوی دشمن یعنی افراد، آی.اس. آی و جهادی های وابسته بان و هم چنان راکت های سکاد ، لونا و اوراگان از سوی قوت های مسلح کشور بود.

بنابر گزارشات کشفی دولتی در ماه ثور سال ۶۸ میل دستگاه سر شانه پی استنگر بشمول تعدادی از ماشیندارها در مسیر راست و چپ شاهراه جهت سرنگونی هلیکوپترها تحت رهبری ، افسران ای اس ای ، فعالیت میکردند ، مجاهدین مربوط به فرمانده انور جگدلک ، پیر سید احمد گیلانی و مسوول نظامی آن رحیم وردگ و فرماندهان حزب اسلامی خالص و در جناح چپ مجاهدین حزب اسلامی حکمتیار ، فرمانده قلم و چمن فعالیت میکردند . اما در عین زمان شلیک بر هلیکوپترها کار ساده نبود بار ها اتفاق افتاده بود افراد ی خواسته بودند بر هلیکوپتر آتشباری نمایند از سوی طیارات کشفی و قوت های توپچی به دوزخ فرستاده شده بودند .

و همچنان طیارات و هلیکوپترها فشنگ های شعله ور را بدنبال خود فیر می نمودن که استنگر ها را که حرارت را تعقیب میکردند منحرف نموده و اراصابت آن ها به طیاره جلوگیری بعمل می آوردند ، اما علی الرغم آن گاهی شلیک استنگر ها موجب سقوط طیارات میگردد . راکتچی های دشمن ، آن ها بیکه تن به خطر سپرده با بیرون شدن از مغاره ها با آتشباری بسوی هلیکوپترها قادر به سرنگونی هلیکوپترها میگرددند ، دو صد هزار روپیه پاکستانی از سوی آی.اس. آی طور مکافات دریافت میکردند.

میتوان گفت هر پیلوت در هر پرواز با عبور از مسیر سروبی ، تا تنگی ابریشم قصه های جانگداز خودش را دارد ، ده ها پیلوت تنها در همین مسیر ناشی از آتشباری ها بوسیله ، استنگر و ماشیندار های دافع هوای دشمن به شهادت رسیده و حتی یک جوهره هلیکوپتر را بعد از اصابت استنگر در قلمز بند سروبی سقوط نموده بود .

این داستانهای چنان گسترده و افتخار آمیز اند که نمی‌توان همه را در یک مختصر احصا کرد. ده‌ها رستم آمدند سپر انداختند و با به خطر افگندن جان‌شان حماسه‌افزیدند، حال‌دها فردوسی بیاید قهرمانی‌های آنها را ثبت تاریخ نماید.

بنابر آن ما در اینجا به جستارهای دریافتی اکتفا می‌نماییم :

۱- دگروال عبدالواسع هموطن (۲۸):

پیلوت هلیکوپتر مربوط غند ۳۷۷ قهرمان، مقیم خواجه‌رواش بعنوان یکی از ماهرترین پیلوت‌های بود که طی سالهای خدمت خود، در اقصی نقاط کشور منجمله در دوران جنگ جلال آباد پرواز انجام داده در جمل و نقل نظامی، و انتقال زخمی‌های جنگ‌ها به شفاخانه‌ها و همچنان انتقال شهدا، خدمات شایسته ایفا نموده بود. او از جمله پیلوت‌های بود که بقول حضرت سعدی:

**گفت آن گلیم خویش بدر می‌برد ز موج
وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را**



او که زیر بنای تفکرش را صداقت و قربانی در راه میهن تشکیل داده بود در روز ۲۲ جوزای سال ۱۳۶۸ در ساحه تنگی ابریشم آماج راکت استنگر دشمن قرار گرفت طیاره‌اش منفجر و سقوط کرد و طی آن دگروال هموطن در راه خدمت به میهن قربانی و به شهادت رسید.

پیلوت عبدالواسع هموطن

۲۸- دگروال واسع هموطن - در سال ۱۳۴۰ در قلعه کاشف کابل تولد یافته مکتب ابتدایی را در قلعه کاشف و دوره لیسه را در شیر شاه سوری به پایان رسانده سپس در سال ۱۳۵۹ شامل پوهنتون هوایی گردیده و در سال ۶۱ خ فارغ و به خدمت در صفوف قوای هوایی کشور اشتغال یافته و با رشادت و دلیری در راه خدمت بوطن درخشیده است. روحش مستدام شاد!

۲- دگروال پادشاه گل (۲۹):

بحیث یکی از پیلوتها و شاخه تنومند غند هوایی ۳۷۷ هلیکوپتر نقش براننده ی در طول تداوم نبرد جلال آباد چه بحیث پیلوت چرخ بال می ۸ و چه می ۱۷ محاربوی نقش براننده پی ایفا کرده است.

دگروال پادشاه حکایت میکند ، در برج حمل ۶۸ که دشمن که شدت آتشباریهایش را بر شهر جلال آباد ادامه داده بود شهروندان جلال آباد از روی ناگزیری به ترک خانه ها و کاشانه های شان مجبور گردیده بودند ، آنروز بهاری که رستاخیز طبیعت همه جا را غرق در سبزه و شگوفه نموده بود ، گویی راه بهشت از جلال آباد میگذرد ، اما افسوس تهاجم و آتشباریهای دشمن بر شهروندان ملکی بر زنان مادران و اطفال آن خطه آینه تمام نمایی جنایت ، اختناق و وحشت گروههای جهادی باور بود که دشمن را بدرقه نموده به جلال آباد آورده بودند، قطار هلیکوپترهای ما که حموله های خود را پایین نموده در راه بازگشت بکابل بودیم به مجرد پرواز مشاهده نمودم که سیل از شهروندان که جلال آباد را منبعث از آتشباریهای دشمن ترک کرده اند ، زنان با اطفال و محاسن سفیدان در میان کشتزار ها در ساحه بهسود و درونته در فرار اند ، از آنجاییکه بحیث فرمانده کندک در آخر قطار پرواز می کردم درحالیکه طیارات در هوا بودند هدایت دادم همه بر گردند و بدون اینکه انجن ها را خاموش نمایند شهروندان که از میدان های جنگ برآمده اند ایشان را بر داشته بکابل منتقل نمایند ، رفیقم پیلوت دیگر گفت بما چنین اجازه ای داده نشده هرگا حادثه رخ دهد چگونه انرا پاسخ خواهیم داد ، گفتم پاسخ اش با من ، هموطنان هندو نیز شامل روند انتقال شده ها بودند - پیلوت پادشاه گل در جریان خدمت مورد تقدیر و مکافات قرار گرفته است.



تا اینجا پیرامون نقش نیروهای هوایی در نبرد جلال آباد مطالبی فشرده شبیه ی قطره ی از یک جیحون را آوردیم حال در اینجا به یک سرگذشت شگفت انگیزی دو پیلوت دیگر با مقاومت و ایثار خود اسارتگاه های مخوف پاکستان را شکست میدهند توجه معطوف می نمایم .

دگروال پادشاه گل

۲۹-دگروال پادشاه گل در سال ۱۳۴۰ خ در قریه ابوخانه علی شیرخوست متولد گردیده در سال ۱۳۵۸ از لیسه غرغشت و در سال ۱۳۶۲ از پوهنتون هوایی در رشته پیلوتی هلیکوپتر فارغ گردیده است او در دوران خدمت با مدال ها و نشانهای دولتی مورد تقدیر قرار گرفته است.-

سرگذشت شگفت انگیز جگرن عبدالمنیر (۳۰) و تورن عبدالواسع پیلوتان میگ ۲۱ « در سلوهای انفرادی » در زندانهای در پاکستان.

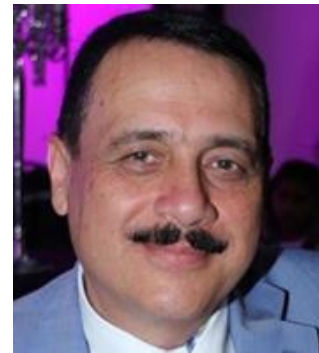
میهن ما به لحاظ سنت‌های ستودنی دفاع از سرزمین ، ایجاد نهضت های روشنگری ، پروردن مبارزانی که با غرور و افتخار جان بر سر ارمانهای انسانی گذاشته‌اند دارای تاریخ شکوهمند است.



عبدالواسع پیلوت

در این روند مبارزات منسوبان قوت‌های مسلح در دهه شصت خورشیدی ، بویژه بعد از خروج قوت‌های نظامی شوروی ، علیه تجاوزات پاکستان و گروه‌ها جهادی که در چوکات استراتژی ان فعالیت میکردند مانند کمر بند زربفتی است که تاریخ گذشته ی ما را در بر گرفته است. یکی از تجلیات شور انگیز چنین مبارزاتی در وجود پیلوتان جگرن عبدالمنیر خلمی و تورن عبدالواسع احمدی مصداق یافته است.

داستان اسارت و زندانی شدن جناب خلمی و واسع خان در زندانهای قرون اوسطایی آی.اس.آی مملو از حوادث دردناک و جانگدازی است که علی‌الرعم شخصی بودن ویژه گی اجتماعی و تاریخی دارد ، که از یک طرف اوج حضیض جنایت دشمن رجیم را در مجازات و انواع شکنجه ها تحقیر و اهانت‌ها و از سوی دیگر مقاومت پایداری ، صلابت و صداقت افسران میهن دوست افغان را در تقابل با دشمن حکایت میکند . واقعیتی که شور انگیزترین احساس و هیجان انسانی را در وجود انسان بر می انگیزد.



جگرن عبدالمنیر

ما در برابر خود نظامیان دارای شخصیت محکم را می‌بینیم که عشق به میهن در چشمه وجودشان جاری ایست ، دشمن خونخوار با همه تظلم و تعدی شکنجه ها و اهانت‌هایش تزلزلی در ارکان اراده آن‌ها وارد نیاورده و هرگز مؤفق نمی‌گردد بانگ نعره های مستانه ء میهن دوستی را در حنجره شان بخشکاند ، جگرن منیر خلمی پنج سال تورن واسع خان سه سال شکنجه و زندان در سلول‌های انفرادی را پذیرفتند اما، بخواست دشمن و وعده‌های بهشت؟ او ، زندگی با خانواده در آمریکا سر تسلیم فرود نیاوردند ، بدنای رجاله ها و جاهلان یغماگر سقوط نکردند و تحکم « آی.اس.آی » آن هیولای وحشتناک را مبنی بر مصاحبه با رسانه‌ها و افشای رازهای نظامی و حواله بارحقات‌ها بر دولت کشور نپذیرفتند ، و سر تسلیم فرو نیاوردند.

۳۰- جگرن عبدالمنیر پیلوت متولد کابل اما زادگاه خانواده اش ولسوالی خلم است او در سال ۱۹۷۹ میلادی از لیسه حربی و در سال ۱۹۸۱ از پوهنخی هوایی در رشته پیلوتی فارغ گردیده و آخرین وظیفه آن معاون غند شکاری ۳۶۶ فندهار و معلم پیلوتی در سال تا سال ۱۹۸۹ بوده است .

جناب خلمی داستان اسارت و پنجسال زندان را با همه جانگدازی و و درد ناکی ، در بازگویی آن به این نگارنده منت گذاشتند ، عظمت این سرگذشت از یک سو معلول شجاعتی است ، شایسته تعظیم و تمکین ، و از سوی دیگر این تظلم و بیدادگری بحدی گسترده است که باز افرینی آن که ارزشی نگارش یک اثر جداگانه را مطالبه می نماید از بضاعت این قلم بدوراست ، با انهم در اینجا می نویسم تا بار سنگینی را که بر دوشم گذاشته شده بر زمین گذارم ، می نویسم بعنوان قطرهء از یک دریا تا شکنجه ها و تظلم وحشتناک تعمیل شده از سوی آی.اس.آی بر دو افسر پیلوت کشور ما درج صفحات تاریخ کشور گردیده و فراموش نگردد:

یک - از قندهار تا پاراچنار:

سال ۶۷ بعد از خروج قوای شوروی از جمله سالهای بود که کابوس جهاد؟ پاکستانی در سراسر کشور سایه افکنده بود. مردم در خطر مصیبت جنگهای گسترده ی زیر نام جهاد ؟ قرار گرفته بودند. اما مقاومت قوتهای مسلح کشور یک واقعیت مسلم استواری و ایستاده گی در برابر متجاوز و مستکبر بود.

بیاد دارم در آنبرهء دشوار ، رهبری قوتهای هوایی به ارتقایی کیفیت آموزشها ی عملی بویژه برای پیلوتان جوان در پروازهای شبانه که محل پراتیک آن میدان هوایی بگرام تعیین گردیده بود ، توجه معطوف نموده بود.

بنابر آن هدایت داده شده بود ، که سه طیاره میگ ۲۱ از میدان هوایی قندهار به بگرام منتقل گردند تا در روند آموزشهای عملی پیلوتان جوان مورد استفاده قرار گیرند .

ساعت ده روز ۱۸ سرطان ۶۷ که باغستانهای انگور و اناز قندهار در امواج خورشید زیر بال جت های ما میدرخشید ما سه طیاره میگ ۲۱ ، که من بحیث معاون غند و تورن واسع در طیاره میگ ۲۱ دو کابینه ، بسوی بگرام به پرواز در آمدم.

وجود استنگرها و سلاح دافع هوای که نزد جهادی های آی.اس.آی ، قرار داشت پرواز با سقف بلند را برای ما الزامی نموده بود ، آنروز ما با شعف ، پیروزی بر دشمن در نبرد جلال آباد که پیلوتان غندهوای قندهار در آن درخشیده بودند بسوی کابل در بلندای آسمان که خورشید اشعه های گرم نور نثار میکرد در طیران بودیم.

در قسمت های شاجوی غزنی رسیده بودیم ناگهان طیاره به اصطلاح مسلکی « پریورود» یعنی «سر چپه» گردید ، من فکر کردم که رفیقم واسع خان این عمل را انجام داده است ، بالایش صدا کردم که کار تو است گفت نه خیر، من کاری نکرده ام ، دفعتاً افتو پیلوت را خاموش و طیاره را بحال راسته و نورمال در آوردم ، و مشاهده کردم که اداره طولانی طیاره ، و دستگاه مخابره ار کار افتاده نه با قندهار و نه با بگرام و کابل تماس برقرار میگردد و هم چنان ارتباط با طیاره های همسفر که پیلوت یکی آن تورن فضل الربی خان و و از دیگری تورن قدوس خان بود قطع گردیده و در فضا نا پدید گردیده بودند.

در یک تلاش با وارد آوردن تغییر در فریکانس ها ، تماس ما با میدان هوایی خواجه رواش کابل برقرار گردیده از او خواستم چون طیاره عارضه بر داشته و ما قادر به تشخیص موقعیت خود نیستیم به کمک عاجل نیاز داریم ، اتفاقاً در آن لحظه « طیاره ان ۲۶» ترانسپورتی به پیلوتی دگروال احمد نور « قبلاً پیلوت میک ۲۱» که در هوا در پرواز بود صدای ما را شنید و میدانست

که ما بچه بلای مبتلا شده‌ایم و با براشفتگی خواجه رواش را ایقاز کرد که طیاره راه گم کرده عاجلا به کمک بشتابید.

ما دچار وضع آشفته پی گردیده بودیم افکار نجات از سانحه شبهه شبی مخیله ام را به بازی گرفته بود در جنین حالی ما با توجه به آموزه های پیلوتی به پرواز مستطیلی، مانند « قطنی گوگرد » در حالی پرداخته بودیم که ارتفاع خود را برای اینکه به رادارها بیشتر قابل ترصد باشد تا دهر از متر رسانده بودیم . با چند دور، مستطیلی، ناگهان از پاره گی ابرها میدانچه ی را دیدم به رفیقم واسع خان گفتم این میدانچه کجا باشد ، گفت به نظرم جلال آباد است ، و در حالیکه عقربه بزن ذخیره سه صد لیتر تیل را نشان میداد تصمیم گرفتیم فرود آییم.

از همان ارتفاع دهمزادتری، شاسی ها و لمن ها را با، بربک هوایی باز و به نشست آمدیم بزودی متوجه شدم که طول میدان کوتاه است، اما با اتکا به تجارب مسلکی مؤفق گردیدم طیاره را نورمال فرود آورم.

بعد از نشست مشاهده کردیم که میدان برای ما نا آشنا و خلوت است، بمجرد خاموش نمودن انجن طیاره عساکر پاکستانی سر رسیدند و برای ما با لبخند های معنی دار گفتند « په خیر راغلی»، در دلم گفتم به بد نوعی اسیر گردیدیم و راه هیچ نوع مقاومتی وجود دارد، در حالیکه افکار و احساسان درهم کوبیده شده بود به آن‌ها گفتیم طیاره ما عارضه تخنیک پییدا کرده و ما اشتباهن اینجا نشست نمودیم، مافراری و پناهنده نیستیم. این کلمات شبهه آب سردی بود که روی آتش سرور و ابتهاج آن‌ها فرو ریخت یکی از آن‌ها که در پهلویم استاده بود مانند کیسه بری، تفنگچه دستی جیب پهلویم را قاپید و بی درنگ ما را تحت نظارت قرار داده نزد فرمانده شان بردند.

بدین سان عارضه تخنیک ابزار اسارت ما گردیده در پاراچنار انسوی خط دیورند بدست دشمن توقیف گردیدیم .

ما را در حاشه دورتر از میدان نزد امران خود بردند ، آنجا سه افسر بما «خوش آمدید» گفتند ، هنوز حرف زدن‌ها شروع نگردیده بود که یادم آمد اسنادی بشمول کارت هویت نظامی و حزبی و اسنادی جلسه هییت رهبری غند که دیروز بر گذار گردیده و حاوی چیز های محرم بود در جیب دریشی ام قرار دارد ،، گفتم میخواهم دست شوی بروم ، رهنمایی کردند آنجا اسناد را پاره کرده در کمود « بد رفت » انداختم ، وقتی برگشتم به واسع خان گفتم اگر چیزی در جیب داری از تشناب استفاده کن، اتفاقاً آنجا یکی از افسران که زبان دری را میدانست متوجه شد او را بعد از باز جویی و اخذ اسناد اجازه رفتن به دست شویی را داد.

حدود یک ساعت بعد سؤال و جواب از ما در حالی آغاز شده بود که ژونالستان رسانه‌های پاکستانی و جهادی های القاعده و افغانی در بیرون اطاق بی صبرانه به انتظار مصاحبه ما صف اراسته بودند . بما گفتند رسانه‌ها برای خیر مقدم گفتن و مصاحبه با شما در بیرون انتظار شما را میکشند ، ما و رسانه ها در اختیار شما قرار داریم.

ما یکبار دیگر با قاطعیت گفتیم که ما پناهجو و متواری نیستیم ما بنابر مشکل تخنیک طیاره و هوای ابری اشتباهاً اینجا بفکر اینکه جلال آباد است در « پاراچنار » فرود آمده‌ایم.

وقتی دیدند اصرار شان بی فایده است ، با تبارز حسن نیت به نصیحت کردن ما پرداخته گفتند، شما از این تصمیم خود بزودی پیشیمان می شوید همه حالا سر وقت است درخواست

پناهنده گی دهید و آرام زندگی نمایید.
وقتی قاطعیت ما را دیدند رویه شان خشن تر گردید ، و ما را ازهم جدا کردند و بوسیله موتر های جداگانه به پشاور فرستادند.

دو - در پشاور -

حوالی ساعت نه شب مؤرخ ۱۸ سرطان ۶۷ در حالی به پشاور رسیده بودیم که شماری از افسران ارشد آی.اس.آی در بالاحصار پشاور به انتظار ما جمع آمده بودند ، در تالار دیگر اصحاب رسانه های داخلی پاکستان و خارجی های حامی جهاد؟، به منظور ثبت مصاحبه های ما تجمع نموده بودند.

بعد از آنکه به شهرت ما آشنا گردیدند ، نخستین سؤالات از سوی یکی از آن ها که آیا شما پناهندگی سیاسی می خواهید ؟ مطرح گردید.

پاسخ من مانند قبل منفی بود ، تکرار کردم من بنابر عارضه تخنیک طیاره و هوای ابری اشتباها در پاره چنار، نشست کردم ، من یک افسر و پیلوت افغانم ، فراری نیستم، پناهندگی سیاسی تقاضا نمیکنم می خواهم به وطنم برگردم.

افسران آی.اس.آی با شنیدن حرف های من با خویشنداری نصیحت را شروع کردند ، و یکی آن ها با بروتهای که گویی شیطان در ان خانه کرده است گفت ، شما هنوز جوان هستید از احساسات کار گرفتن مشکلات شما را زیاد میکند موقوف که در قندهار داشتید انرا فراموش کنید فعلاً شما اینجا نزد ما هستید چیزیکه ما بخواهیم همان می شود ، در صورتی که شما درخواست پناهندگی ارایه دهید و در رسانه ها مصاحبه نمایید آنگاه ما بشما کمک می نمایم خانواده تانرا از افغانستان اینجا می آوریم و شما را به آمریکا می فرستیم.

بازهم مسئله در خواست پناهندگی را با قاطعیت رد کردم ، اینبار همه بر اشفتمند یکی آن ها با غرور و تکبر اشکار گفت ، روزی خواهد رسید که با تضرع و زاری مانند این دیگران تان ، دست بوسی ما را افتخار خود تلقی خواهید کرد . اما نا وقت خواهد بود و زمان بر نخواهد گشت ، هدایت داد ما را به جای دیگر منتقل نمایند .

گاهی گفته می شود چیزیکه سرنوشت انسان را می سازد استعدادش نسبت بلکه انتخاب اش است ، ما تسلیم نگردیدن و عدم ارایه در خواست پناهندگی به حکومت پاکستان و ندادن مصاحبه با رسانه ها را در نکوهش دولت جمهوری دموکراتیک کشورم باهمه چالش ها و شکنجه ها در زندانهای آن انتخاب نموده بودیم.

حکومت پاکستان که شماری زیاد از اسلام گرایان را از سال ۱۳۵۳ خ زیر پوشش استراتیژی خود بنام جهاد ؟ که کاملاً یک اندیشه جنگ افرین و خطر افرین برای کشور ما و جهان بود با تحت پرورش قرار دادن در جغرافیای خود مورد استفاده قرار داده بود ، از اینرو آن ها عمداً افغانهای را که در راستای استراتیژی آن ها زیر نام جهاد به جنبش در آمده بودند موجودات حقیر ذلیل و چاکر منش تصور می نمودند . پنداشته بودند همه افغانها مانند آن ها اند . اما من با تحمل هر نوع چالش و شکنجه مصمم گردیده بودم تا بانها بعنوان یک افسر افغان اثبات نمایم ، با تاروپود و ذره ذره حجیرات و جوم میهن پر افتخارم را دوست و گرامی میدارم و بان تا آخرین رمق وفادار باقی خواهم ماند.

باور داشتم تا زمانیکه یک نظامی از مرگ می‌ترسد نمیتواند بر چیزی مسلط گردد هر کس که از مرگ نهراسید در نهایت مؤفق میگردد، درواقع چنین باورها و مقاومت‌ها انعکاسی بود که اهریمن را دچار مخمصه نموده بود.

درسلول انفرادی و ورود نماینده های حزب اسلامی و درگیری با افسر ارشد آی.اس.آی :

تحقیقات من این بازخشن تر و اهانت بار تر از قبل استمرار حاصل کرد، اما حرف ما همان سخن قبلی، مان بود، یعنی ما پناهنده نیستیم و اشتباهاً در «پارا چنار» فرود آمده بودیم. من پناهنده گی هرگز نمی‌خواهم، می‌خواهم به کشورم برگردم.

اما روز افزون خشونت‌ها توهین و تحقیر آی.اس.آی نسبت بمن افزایش حاصل میکرد و من ناگزیر به اعتصاب غذایی که در قوانین پاکستان جایگاه قابل توجهی دارد دست زده علیه خشونت‌ها به عکس‌العمل برخاسته بودم، تقاضای من آن بود که می‌خواهم با کونسل سفارت افغانستان صحبت نمایم، اما درخواست من پذیرفته نمی‌شد و من اعتصاب غذایی را دوام داده بودم، اعتصاب و گرسنگی هم مرا به نوعی شکنجه میکرد و هم آی.اس.آی را در تنگنا قرار داده بود.

در یکی از روزها دروازه سلول باز شد، محافظ گفت دو نفر آمده‌اند شما را ملاقات میکنند فکر کردم کونسل ما آمده است لحظه بعد محافظ قفل دروازه را باز کرد و بمن گفت بیرون بیا، در دهلیز دو نفر استاده بودند در اولین نگاه برایم تعجب برانگیز بود که کونسل چگونه اینگونه ریش‌انبوه لباس محلی بر تن دارد، وقتی با دقت با آنها در آن فضای نیمه روشن نگاه کردم که یکی آن گل محمد و دیگری قاسم یکی از مادونان قبلی من بود که قبلاً طیاره را فراری داده و تسلیم پاکستان نموده بود، ایشان با تعلق به حزب اسلامی حکمتیار بدستور آی.اس.آی آمده بودند که مرا به تسلیم شدن تشویق نمایند.

وقتی سخنان آنها را که پناهنده گی سیاسی بخواهید، خود و خانواده‌های خود را از مشکلات و مجازات و زندان نجات دهید، شنیدم، بشدت بر آنها بر اشفتم گفتم شما هر دو خاین هستید به وطن و مردم افغانستان خیانت کردید طیارات مال شخصی حکومت نبود، یک ثروت گرانبهای ملی بود اما تو قاسم طیاره را بزدلانه به دشمن تسلیم نمودی و تاریخ نام تورا بعنوان خاین بوطن که طیاره نظامی را بدشمن تسلیم نمودی بخط سیاه و حقارت بار در صفحات خود ثبت خواهد کرد.

من مانند شما خاین نیستم حاضرم کشته شوم. ولی هرگز به دشمن تسلیم نمی‌شوم، لعنت خدا بر شما، با عصبانیت فحش و ناسزاگویی بر آنها در حالیکه سر هایشان خمیده بود آنجا را ترک دادند.

هفته سوم اعتصاب غذایی من درحالی ادامه داشت که مواد غذایی را از طریق بینی وارد مجرای جهاز هضمی می‌نمودند تا از مرگ جلوگیری بعمل آورند، در یکی از روزها محافظ اطلاع داد که امشب شخصی بدیدن تو می‌آید، که زندگی و مرگ تو بدست اوست.

حوالی عصر که تاریکی آرام آرام روشنایی خیره سلول را می‌بلعید یکی از افسران ارشد آی.اس.آی که در سیمای بوزینه پی‌اش بروتهای تاب خورده دم موشی بر جسته جلب نظر میکرد داخل سلول گردید و رو در روی من استاد و گفت من آمده‌ام که آخرین چانس را به تو بدهم، تو بنابر

تجاوز بر حریم کشور ما محکوم و مقصر هستی و سالیان درازی را توام با مجازات باید در زندان سپری کنی.

در صورتیکه پناه سیاسی بخواهی، و در رسانه‌ها مصاحبه کنی نه تنها تقصرت عفو می‌شود بلکه ما کمک می‌کنیم به هر کشور غربی آمریکا و اروپا که خواسته باشی با خانواده فرستاده می‌شوی. و چانس نجات تو همین است و بس، حال انتخاب بدست توست.

در پاسخ اش گفتم متجاوز و مقصر شما هستید که همه روزه به کشور من گروه‌های تروریستی و القاعده را جهت کشتن هموطنان من می‌فرستید، استفاده شما از تندوران مذهبی زیر نام جهاد آغشته بخون شریف ترین فرزندان میهن ماست، من هرگز از شما و کشور متجاوز تان پناه سیاسی نمی‌خواهم، ناگهان مانند باروت مشتعل گردید، با نخوت عصبیت و رکاکت فحش داد. در آن لحظه از یک سو فشار سلول انفرادی و از سوی دیگر با غرش این بوزینه وحشی زمین و زمان در تصورات بهم ریخت، او با غرور و نخوت که علیه همه افغانها الفاظ زشت بر زبان می‌آورد، مشت اش را به منظور کوبیدن بر رخسار من بلند کرد، دست اش را در هوا دفاع کردم در آن لحظه که انگشتان دستم محکم گره خورده بود مشت سنگین ام، بینی تیغ دارش را داغان کرد و خون بر شیارهای صورت و لباس هایش سرازیر گردیده بود، با لگد به هنجار فوتبال محکم بر عقب اش کوبیدم او ترسیده بود که من او را همانجا نکشم با داد فریاد او محافظان اش سررسیده بمن حمله نمودند دست و پایم را بستند، و تا حدی مرا لت و کوب نموده بودند که از حال رفته و بی‌هوش گردیده بودم، حوالی چهار صبح حینیکه بحال آمدم دریشی پیلوتی وطنی ام که گرامی ترین هستی دنیا برایم بود غرق خون گردیده و زخم‌ها بشدت درد میکرد.

اوایل صبح محافظ دروازه را باز کرد که بهوش آمد بودم، گفت من فکر کردم که تو مرده‌ی، گفت حال نه مرده‌ی خونت بر گردن خودت، چون زخم‌های دهن کشوده بدنم هنوز تازه بود، مقداری تکه و پلستر برایم آورد آن‌ها را بسته نمودم.

زخم‌ها هنوز التیام نیافته بود ما را به زندان دیگر بنام: Special Branch منتقل نمودند.

زیر تیغ سپیشل برانچ: special Branch

دوره سه ماهه زندانی بودن ما من و واسع خان پیلوت در سلول‌های انفرادی در بسته‌ی سپیشل برانچ با شکنجه‌ها و حقارت‌ها آن‌چنان جانگداز و زجر آور است که نمی‌توان ابعاد جنایت که بر ما روا داشته‌اند در قامت واژه‌ها و کلمات بیان کرد، هر روز برگی جدیدی بر جنایات و شکنجه‌های آن افزوده می‌شد، داستان شکنجه‌ها تحقیرها و شنعت‌های هر روزه آن یک فاجعه یک جنایت و خیانت در حق ما و ملت افغانستان بود، بقول حضرت حافظ « زهر هجری چشیده ام که می‌پرس » بررسی بازجویی و شکنجه‌های تقریباً سه ماهه ما مبسوط و گسترده است اما بگونه مختصر در اینجا از یک سرنوشت جانگداز و زجر آور، شبه شاخکی از یک درخت تنومند بر چند نمونه‌ی آن با اختصار مکث می‌نمایم:

روز تازه آغاز شده بود اما در سلول انفرادی مانند همیشه تاریکی حکفرما بود، ناگهان دروازه کلید خورد و محافظان بداخل سلول داخل گردیده دست‌ها و چشم‌هایم را بستند و ما هر دو

توسط یک موتر، بیک جای دیگر بنام « سپیشل برانچ » منتقل گردیدیم.

سپیشل برانچ یک شعبه مخصوص استخبارات نظامی « آی.اس.آی » پاکستان ، یک مرکز بازداشت مخالفان سیاسی و جنایی و کسانی که بر آنها اتهام رابطه با هندوستان وارد آورده می شود و شکنجه گاهی است که توسط مستنطق ها و جلادان حرفوی اداره میگردد ، اداره مذکور ادامه تحقیقات ما را بدست گرفته بود.

بعد از آنکه با چشم های بسته و دست و پای زنجیر شده ذریعه موتر بیک محل آورده شدیم که مانند طویله احشام متعفن بود و حینیکه مرا به سلول داخل میکرد لگد محکمی بر پشتم حواله کرد چون چشمانم بسته بود بروی بر زمین افتادم ، بینی، دهن و لبهایم بشدت صدمه دیده و لباس فرسوده ام آغشته بخون گردیده بود در آن سلول های انفرادی که ما در آن زندانی گردیده بودیم دارای طول « ۱،۸۰ » و عرض ۶۰ سانتی متر » ، پاهای زولانه بسته ، پنج دقیقه فضای آزاد روزانه یک کوزه ابزار توالت با یکدانه کمپل کهنه ، با دو وعده غذا ، از طرف صبح یک گیلاس چای با یکدانه چپاتی ، بعد از ظهر ساعت سه ، یک چمچه دال با یکدانه چپاتی که حتی یک مرغ را هم سیر نمیکرد ما را تحت توقیف قرار داده بودند.

هنوز با درد های منبعث از زلت و کوب و تنگنایی سلول که با قدو اندام من سازگاری نداشت در تقلا بودم که گرسنگی ما را تنبه کرد بعد از سه روز علیه تابلوی غذایی دست به اعتصاب زدیم ، ما اظهار کردیم ما کدام جنایتی انجام نداده ایم چرا میخواهید ما را با استفاده از حربۀ گرسنگی نابود نمایید ، بالاخره امریت زندان ناگزیر گردید که غذایی ما را بدو چپاتی و دو چمچه دال افزایش دهد.

هنوز از ناگواریهای اعتصاب رهایی نیافته بودیم که در هفته دوم حوالی ساعت دوازده شب دو نفر محافظ با چرخاندن کلید، دروازه را کشوده مرا با دستها و پاهای زنجیر شده به محل تحقیق بردند.

در سراسر دهلیز هراس و همهمه پی می پیچید در های اهنی بر پاشنه اش می چرخید اتاق های شکنجه و مجازات دهان می کشود ، انجا اطاق مستطیلی کلانی بود که ابزار شکنجه مانند شلاق و کیبل ، تسمه های چرمی اوخته در سقف برای آویزان کردن ، دستگاه برقی برای شوک دادن و مجازات الکتریکی ، انبور ها برای کشیدن ناخن ها ، زولانه ها ، و ابزار دیگر به نمایش گذاشته شده بود.

مستنطق که آدم تنو مند با سیمای کاریکاتوری با تفرعن و تبختر که من با دست و پای قفل شده در برابرش استاده بودم به زبان پښتو که فارسی را نیز میدانست بسوالات خود آغاز کرد: تو میجر منیر ، استاد پیلوتی میگ ۲۱ و معاون غند هوایی قندهار هستی ؟ بلی خودم هستم.

- چه تعداد و چه نوع ظیاره های جت در قندهار وجود دارند؟
- تعداد پیلوت ها چند نفر است در کدام طیارات پرواز میکنند ؟
- کورس نشست میدان بگرام چند است ؟

من پاسخها را غیر واقعی ارایه میدادم ، آنها میگفتند که گفتار تو دروغ است ، یکی از مستنطق ها نزدیکم آمد و سیلی محکمی برویم کوبید ، و با الفاظ رکیک فحش داد ، که تو راست نمی گویی،

خشونت کلامی ، تحقیر که او بر من حواله میکرد برایم آزاردهنده تر از خشونت فیزیکی بود ، بنابر ناگزیری من نیز همزمان پاسخ فحش را با فحش های بیشتر برایش پس دادم ، و آنگاه بشدت زیر بوکس و لکد دو محافظ و دو نفر مستنطق ها قرار گرفتم اما دست و پایم بسته بود یگانه سلاح مورد استفاده زبان بود با هر ضربه لگد و شلاق یک فحش غلیظ نثار شان میکردم.

سوالات دیگر:

اردوی افغانستان چه تعداد پرسونل دارد ، پرسونل قوای هوایی چه تعداد است ، تعداد مجموعی طیارات چند است ؟ من ، در پاسخها تعداد را بیشتر از ارقام حقیقی ارایه میدادم ، مستنطق ها با غضب میگفتند تو دروغ میگویی ارقام اصلی نزد ما در این جدول ثبت است ، من میگفتم وقتی که میدانید از من چرا پرسان میکنید. و مرا به بهانه دروغ گویی شلاق کاری میکردند و من با استفاده حربه زبان واژه های شنیع و قبیح را بر روی آن تبهاران می کوبیدم.

شب نخست با چهار ساعت تحقیق و شکنجه پایان رسید ، در واپسین سخنان با یک نوع نرمش بمن گفتند برای اینکه از این ورطه مجازات نجات حاصل کنی و با آسایش و آرامش مانند « دیگر پیلوت های تان که نزد ما پناهنده شدند » زندگی نمایی . از دولت پاکستان پناهنده گی سیاسی درخواست کن . در پاسخ شان با قاطعیت گفتم آن ها خاین بودند اما من بوطنم خیانت نمیکنم حاضرم بمیرم ولی از شما پناهندگی نمی خواهم.

شب دوم تحقیق:

درد و عذاب ناشی از شکنجه های شب قبل خواب و آرامش را در آن سلول به تنگی قفس از من ربوده بود.

ساعت دوازده شب با زهم دو محافظ سر رسیدند و با دست و پای به زنجیر کشیده مرا نزد همان دو مستنطق بردند.

در شب دوم رویه آنها بلحاظ زبانی ملایم تر گردیده دشنام و فحش نمودند ، شاید انگیزه آن این بود که در برابر هر فحش شان من نیز فحش غلیظ تر تحویل میدادم . اما در عین حال شکنجه ها را شدت بخشیده بودند.

باز هم سوالات مشابه ، تعداد جمعی پیلوتان قوای هوایی چند نفر است.

تعداد جت های شکاری میگ ۲۱ و سوخوی، چند است ، من در پاسخها گفتم چون این طیارات در میدانهای مختلف فعالیت میکنند من تعداد آنها را نمیدانم ، مستنطق بهانه آورد و مرا به دروغ گویی متهم کرد. و سوالات دیگر که پاسخ ندادم او به محافظان اشاره کرد ، و آن ها مرا توسط ریسمانهایی سقف اتاق از دستها آویزان کرده و با شلاق می کوبیدند و آن دو ابلیس قهوه می نوشیدند . بعد از چهل دقیقه حینیکه مرا پایین آوردند نیمه بی حال گردیده بودم مستنطق با مدارا و ممایشات گفت مجازات ما تازمانیکه در خواست پناهندگی ندهی ادامه دارد . سه محافظ کشان کشان مرا به سلولم منتقل نمودند .

می پنداشتم در این سلول محقر، تنهایی و مقاومت در برابر آن دژخیمان یک عظمت است در واقع انگیزه‌ی بود که شکنجه و وحشت آنها را کوچک و بی‌اهمیت جلوه میداد چنین اندیشه‌ی مرا در رخوت رویایی غرق میکرد، بر استواری ام می افزود.

شب سوم و شب‌های بعدی شدت شکنجه‌ها را بدنبال آورده بود، هرشب تحقیقات ساعت ۱۲ شب آغاز می‌شد محافظان مرادست و پای بسته بان دخمه وحشتناک میبردند در آن شب دوباره تحقیق توأم با سؤالات که بمن مربوط نبود، آغاز گردید.

مثلاً در اردو چند فرقه، لوا و غند وجود دارد، چه تعداد افسران در اتحاد شوروی و هندوستان تحصیل نموده اند، کدام پیلوت‌ها در جنگ جلال آباد شرکت داشتند و غیره، پاسخ من این بود که بمن مربوط نیست نمی‌دانم. مستنطق میگفت تو پنهانکاری میکنی و حقیقت را نمی‌گویی، اما بالاخره مانند بلبل به سخن گفتن خواهی آمد، فی البدیئه گفتم تو یک کمی از فراز خشونت پایین شو مانند آدم رفتار کن، خندید بسوی محافظان گفت به آقای میجر آدم گیری را نشان دهید، این بار مرا سر به پایین آویزان کردند، جمپر پیلوتی ام طوری به پایان آمده بود که سروصورتم را پوشانده و پشت برهنه ام مورد هجوم شلاق قرار گرفته بود بعد از حدود یک ساعت که پایین آورده شده بودم اینبار بکلی نابود شده بودم احساس میکردم سرم مانند یک کوه سنگین و به تالاب خون مبدل گردیده است، مرا در یک چوکی نشانندند تا بحال بیایم، مستنطق گفت تا تو آماده همکاری نشوی درجه‌ء مجازات روز افزون شدت خواهد یافت.

هرشب شکنجه و استنطاق سه چهار ساعت استمرار حاصل میکرد و با زخم‌های تاره و بدن کوفته و زخمی به سلول آورده می‌شدم، هر چه شکنجه افزایش می‌یافت، هر چه بیشتر شکنجه می‌شدم بیشتر با خودم نزدیکتر می‌شدم امیدواری را هرگز ازدست نمی‌دادم به این پندار که تاریک‌ترین شب بپایان میرسد و خورشید طلوع خواهد کرد.

انبور، آی.اس.آی و کشیدن ناخن‌ها

یک هفته تعطیل با زخم‌های روبه التیام بازهم کابوس زمانی ساعت ۱۲ شب فرا رسیده بود، با دست و پای قفل شده باز هم نزد مستنطق‌ها برده شدم. نخستین سخن اش این بود که چرا به خود و خانواده خود رحم نمی‌کنی، معلومات در باره گارنیزون هوایی قندهار نمیدهی و پناهندگی سیاسی نمی‌خواهی؟

پاسخم این بود شما خواسته‌اید به اجبار و اکراه و تحقیر مرا وادار نمایید که مطابق میل شما اسرار نظامی کشورم را افشا نمایم، با رسانه‌ها مصاحبه نمایم و دولت دموکراتیک کشورم را محکوم نمایم اما بشما یکبار دیگر تکرار می‌کنم:

سر مرا نه شما و نه ظلم و توحش شما می‌تواند خم کند نه ترس نه مرگ سرم تنها برای میهن و مردمم خم می‌شود من هرگز بوطن ام خیانت نخواهم کرد و با مقاومت خود می‌خواهم سیستم جنایت و مجازات شما را تحقیر نمایم.

با اشاره مستنطق، دو محافظ که یکی آن با سیمای جلادی که پیش بند قصابی پوشیده بود و یک انبور تیز دندان در دست داشت، هردو شان پای زولانه بسته ام را محکم گرفته انبور را در

برابر چشمانم مانند شعبده بازی به رقص در آورده بودند من فکر کردم آن‌ها با این کار مرا می ترسانند تا مطابق میل شان رفتار نمایم اما آن‌ها با یک جنایت وحشیانه به کشیدن ناخن‌ها مبادرت ورزیده بودند ، ناگهان دست آن دژخیم نه با یک حرکت آبی بلکه اهسته اهسته که باعث انتشار درد به سرپای وجودم گردد نخست نیم ناخن انگشت کلان پایم را از جایش کردند و سپس متباقی را از انگشت پا جدا کردند ، پنداشته بودم همه ناخن‌ها را یکی بدنال هم خواهند کشید ، از اینرو علی الرغم شدت درد و سوزش که تا اعماق جانم رخنه زده بود خواسته بودم تحمل و صبوری را ذخیره نمایم تا خرچ درد های شدیدتر و مضمحل کننده تر بعدی نمایم ، از این رو نخواستم داد و فریاد بر آورم و به نصب العین ام که مقاومت، بود خیانت نمایم ، تضرع و زاری نکردم و فقط چند دشنام غلیظ به دم و دستگاه آی.اس.آی حواله کردم اما شراره‌ای از خون چنان جاری گردیده بود که بنداز و پلستر قادر به توقف آن نبود، برنامه آنشب بازجویان تنها به کشیدن یک ناخن اکتفا نموده بودند.

آنشب بعد از شکنجه جانسوز که پاره از تنم را جدا نموده بودند و در گرمای نفسگیر تابستانی به سلولم آورده شدم . گمان میکردم زمین تکیه گاه اش را از من گرفته و از شدت درد مضمحل کننده حجم تاریکی را بیشتر احساس میکردم ، در حالیکه خواب به چشمانم راه نیافته بود که صدای بلند گوی مسجد از دور دست‌ها که خدا را به یگانگی می ستود و تعجیل در راه رستگاری را پیام میداد طنین انداز گردیده بود ، صدای که در ژرفاتی وجودم عبودیت به آفریدگار و امید های فروخته‌ی عشق بوطن را زنده نگاه میداشت و صبر و تحمل نثار میکرد .

شب بعدی نوبت کشیدن ناخن دیگر رسیده بود ، مستنطق کتابی را بنام «**حماسه های جاودان**» اثری از دگرمن سید قدوس سید که از سوی نشرات اردو منتشر گردیده و اسم و عکس من بعنوان یکی از پیلوتهای شجاع در دفاع از وطن در برابر تجاوزات پاکستان درج گردیده بود، بمن نشان داده گفتند آیا این تو هستی ؟ من پاسخ دادم بلی من هستم ، او گفت همین سند کافی است که تو در سلول‌های انفرادی ما حبس ابد باقی بمانی ، حال ترا تنها یک چانس نجات میدهد در خواست پناهندگی بده و مصاحبه کن ، در پاسخش گفتم حال من به مجازات و توهین‌های شما عادت کرده‌ام ، با افتخار بان ، تا زنده‌ام می‌خواهم شایسته آن صفات باشم.

به آن جلاد با پیش بند سرخ و انبور بر دست اشاره کرد که تو کارت را بکن ، پیش از آنکه او انبورش را که برای من شباهت «**گیوتین**» را داشت بکار اندازد مستنطق گفت ، بازهم چانس خود را ازدست مده ، خود و خانواده ات را نجات بده ، ما میدانیم که خانواده ات در مکرویان کابل زندگی میکند و ما میتوانیم آن‌ها را دچار مصیبت نماییم ، به همسر و اطفال ات رحم کن ، پناهدگی درخواست کن و زندگی راحت با انتقال به آمریکا را برای خود کمای کن . در پاسخشان گفتم من به سوگند نظامی خود و وطنم خیانت نمی‌کنم ، اگر شهامت دارید یک گلوله شلیک کنید و انتقام خود را از من بستانید ، مستنطق با خنده زهر دار و با تمسخر گفت ، میجر صاحب ، ما تو را طوری مجازات میکنیم که در سلول‌های انفرادی هما نجا عزرائیل بسراغت بیاید ، گلوله را بالای تو مصرف نمی‌کنیم.

آنگاه به آن تبهکار اشاره کرد و او با انبورش بجان من افتاد و بازهم در نخست نیمی از ناخن کلان پایم را بر داشت ، و چنان درد شدید و تحمل نا پذیری تولید کرد که در سراسر وجودم رعشه افکند ، سرم گیج خورد ، در حالیکه بر زمین می‌نشستم نتوانستم خودم را کنترل نمایم دشنام های غلیظی را بهمه شان نثار کردم و سپس چند سیلی و لکد محکم محافظ را دریافت کردم.

حوالی ساعت ۳ شب بود که بحال نیمه اغما با دست وپای بسته کشان کشان به سلولم آورده شده بودم . انشب با شنیدن اسم خانواده از زبان آن دو مستنطق تبهکار که مبادا مقهوری ای اس ای واقع شوند به آن‌ها آسیبی برسانند ، مانند شبی از برابر دیده گانم میگذشت . اضطراب هولناکی در ذهنم خانه کرده بود تا حدیکه اصلاً درد ناخنها و زخم ها را فراموش کرده و به عزیزیان خانوادهام می اندیشیدم ، گویی دیوی درون وجودم نعره می زد از هیاهوی انتقام جویی او در خشم می سوختم اما ساکت بودم.

آنشب گرمای سنگین و خفه کننده بر گلویم پا می فشرد ، تنها ماه جون فرشته سماوی از ورای پنجره کوچک اهنی بدرون سلولم می تابید و خود را دراغوشم می انداخت مدتی در کنارم می غنود و بمن نیرو میداد و مقاومتم را در برابر دشمن می ستود.

می پنداشتم برای یک نظامی اثبات درجه وفادری به وطن این الزامی نخواهد بود که که زمین و زمان را بخرد و ثروت اندوزی نماید ، فقط کافی است آدم خودش را نفروشد . اگر مقاومت باطنی من نبود آی.اس.آی با تحقیر و توهین مرا به لجنزار تسلیمی می کشاند.

از سپیشل برانچ تا پارا چنار:

آنروز که جنتری دیواری من یعنی خط‌های که بر دیوار سلول کشیده بودم ، به نودویک خط رسیده بود ، شنیده بودم اسپیشل برانچ معمولاً ، متهم ؟ را مدت سه ماه در این سلول‌های انفرادی وحشتناک خود تحت بازداشت نگهداشته و سپس بعد از تعیین سرنوشت او را به زندان دیگر منتقل میکنند.

حال ما مدت سه ماه را در این باستیل سپری نموده بودیم ، یگانه تصور آن بود که آیا ؟ ما هم چانس خروج از این زندان مخوف را خواهیم داشت ، آنروز هر شرفه پای در دهلیز بر شدت انتظار می افزود . در آن لحظات که شمردن دانه‌های زنجیر شبه تسبیح تصوراتم را بخود مصروف نگهداشته بود ناگهان دو محافظ دروازه را در حالی باز نمودند که موج روشنی پیشتر از آن‌ها وارد سلول گردیده بود و کلام «نلسن ماندیلا» را در ذهنم تداعی کرد « زمانیکه محافظ پنجره سلولم را باز میکند او تاریکی و غم را می بیند و من روشنایی را یعنی که نگرش شما زندگی شما را می سازد» با اینحال ورود روشنی را با نگرش مثبت بفال نیک گرفته بودم . که دو محافظ نخست من و سپس واسع خان را که در سلول انفرادی دیگر زندانی بود از سلولهای مان بیرون کشیده و دست‌های هردوی ما را یک‌جا بهم زنجیر زدند ، یکی از کارمندان سپیشل برانچ رو ب ما گفت:

شما باید دوباره به « پارا چنار » بازگردید در صورتی که بازهم از ارایه بی درخواست پناهندگی سیاسی و مصاحبه با رسانه‌ها اجتناب نمایید آنگاه مدت سه سه سال حبس در سلول‌های انفرادی برای شما تصویب گردیده است . و هشدار گونه ب ما گفت چیزیکه اینجا دیدید بکسی و یا رسانه‌ها نگویند ، ما از کوچکترین افشاگری های شما مطلع خواهیم شد و آنگاه سروکار تان مجدداً همین جا خواهد بود.

محیط سلول انفرادی که ابزار قدرت آن بر علاوه طول و عرض کوتاه ، ذولانه ها و تاریکی نیز بود ما را بعنوان دشمن اصلی در آن سلولها افکنده بودند.

می توانم بگویم که زندان « سپیشل برانچ » برای ما بعنوان یک قالب برای اشکال خشونت و شبه

سقر روی زمین بود ، جلوه‌های انواع شکنجه و تحقیر و توهین به هنجار کار آی.اس.آی مبدل گردیده بود در و دیوار سمنی سلول ها با موزاییک از خون و پژواک فریاد گم نامانی بود که آینه تمام نمای روز کار شکنجه و سرکوب را به نمایش گذاشته بود . این دژخیمان به میثاق سازمان ملل متحد ، که مشخص نموده است «سول انفرادی اقدامی خش ایست که زندانیان را در معرض مشکلات جسمانی و روانی شدید قرار میدهد » اصلاً هیچگونه ارزشی قایل نبودند.

بقول معروف ، هیچ کس نمیتواند یک دولت را بشناسد مگر اینکه در یکی زندانهای آن زندانی شده باشد.

شکنجه ها که شمه های آن تذکر رفت بشدت وحشتناک بودند و ما نمی توانستیم درد و اندوه را با گریه و اشک جبران نماییم ، این درست خواهد بود اشک قطرات باران روح اند ، اشک واژه های خاموش اندوه اند ، وقتی ازادنه از چشم فرود می آیند دوست داشتنی تر از لبخند می باشند ، هر انگاهیبیکه ما برای والدین و خانواده و وطن می گریستیم جاری شدن اشک ها در تنهایی و خاموشی ، تنها دوستی بود که ما را در منجلا ب درد ها و اندوه های مان همراهی میکرد . سلول انفرادی تنها برای زندانیان که در انجاها زندانی اند قابل درک است ، برای ما هم محبوس بودن در چنین محیط و شرایط هولناک و حال خروج از ان که از تاریکی به محیط روشنی برآمده بودیم برای ما حد اقل رهایی را تبیین نموده بود.

آروز در هاله بيم و امید با دو محافظ که یک تفنگدار در عقب و آن دیگری ما را با دست های بسته در زنجیر بدنبال خود میکشید از « سپیشل برانچ » که در محوطه پشاور لانه دارد در مسیر جاده بسوی ایستگاه بس های « پاراچنار » که حدود یکساعت پیاده فاصله داشت براه افتاده بودیم.

روزگار عجیبی بود ، اهریمن سفاک ما را بجرم میهن دوستی که برایش تسلیم نگردیده بودیم شبه جنایت کاران و رهنان به زنجیر کشیده برای تحقیر و توهین بیشتر ما پای پیاده در امتداد جاده مزدهم رهسپار نموده بودند.

رهگذران حیرت زده که گویا ما جنایت کار یا رهن هستیم بما نگاه می نمودند ، بزبان شیرین پنبنتو ، یکی می گفت شاید قاتلان و آن دیگری می گفت شاید دزدان باشند ، طفلان گروه گروه با نگاهای حیرت زده بدنبال ما می آمدند و چیزهای میگفتند.

ما نیز با نگاه های خسته و آشفته یکایک رهگذران را از نظر میگذرانیدیم ، تا حدیکه محافظان را دچار تردید نموده بود که شاید ما به نوعی قصد فرار داریم اما درواقع ، منظور ما چیزی دیگر بود ، خواسته بودیم تا شخصی را در آن ازدحام رهگذران بشناسیم تا بوسیله آن احوال زنده بودن خود را به خانواده ی مان منتقل نماییم .

عصر آروز ایستگاه پارا چنار در ازدحام گسترده فرورفته بود انتقال ما ممکن نگردید و شب را در توقیفانه یک پاسگاه پولیس گرسنه و تشنه سپری کردیم و فردای آن رهسپار پاراچنار گردیدیم.

از پشاور تا پاراچنار:

دو محافظ مربوط « سپیشل برانچ » که با زنجیر اسارت ما را یدک میکشیدند ادم های جلف و

سبکسری بودند برای انتقال ما درحالیکه پول لازم را از ادارهٔ مربوطه دریافت نموده بودند بازهم از ما پول کرایه مطالبه می نمودند ، چون ما پول نداشتیم ، لهذا برای ما یک مینی بس کهنه بر گزیدند و بصوب پاراچنار که حدود نه صد کیلومتر مسافه داشت حرکت نموده بودیم.

دست‌های بهم زنجیر شدهٔ ما، علی‌الرغم تعمیل محدودیت اما یک مزیت را به‌مراه داشت که بعد از حدود چهارماه این چانس فراهم آمده بود که پهلوی هم بنشینیم و از جنایات و شکنجه‌های وحشیانه‌ی آی.اس.آی که بر ما رفته بود قصه نماییم.

میدانستیم چیزی بدتر از بیاد آوردن غم و اندوه نیست اما برای ما یک احساسی بود که جنایات دشمن را که برای ما که به « هلوکاست » شباهت می‌رساند بیادبیاوریم . گاهی می‌خندیدیم و گاهی بغض و اندوه چنان تجمل‌ناپذیر می‌گردید که شلاق وار روح و روان ما را در هم میکوبید و انگیزهٔ مقاومت و انتقام را زنده نگه‌میداشت درواقع این حق بود که برای اندوه می‌پرداختیم.

سفر با دست‌های زنجیر بسته در آن گرمای نفس‌گیر ، تشنگی و گرسنگی ، طاقت فرسا بود بالاخره بعد پنجساعت منزل به منطقه « تل » مناطق خیر پینتونخوا رسیده بودیم آنجا برعلاوه اینکه در جستجوی آب بودیم که تشنگی ما را بکلی ازپا افکنده بود ، ب فکر این نیز بودیم اگر چانس بیابیم کسی از هموطنان افغان را بیابیم که احوال زنده بودم ما را به خانواده‌هایمان برسانیم .

بعد از توقف موتر ما در یک پاسگاه ، به محافظ یک نوت هزار افغانی که در جوف لباس‌هایم پنهان نموده بودم ، دادم تا یک یک گیل‌اس آب برای ما بیاورد اما محافظ برگشت و مطابق میل خود کینو آورده بود ، کینو را پوست می‌کرد اگر دارای طعم گوارا می‌بود خودش می‌خورد و ما بطرفش خیره خیره نگاه می‌کردیم و اگر طعمش خوب نمی‌بود، نیم انرا برای من و نیم دیگرش را به واسع خان میداد .

ما را برای سپری نمودن شب در « تل » بیک زندان بردند، اتفاقاً آنجا با یک هموطن به اسم ... که زندانی بود مواجه گشتیم ، او وقتی دانست ما گرسنه و تشنه هستیم فوراً برای ما از بازار منطقه غذا فرمایش داد ، ما که چهار ماه گرسنگی کشیده بودیم غذا را که طعم وطنی میداد تا آخرین لقمه آن صرف کردیم و قبل از اینکه دروازه‌های سلول انفرادی قفل گردد، شکم سیر آب نوشیدیم.

فردای آن بعد از ظهر حینیکه به ، پاراچنار مواصلت نمودیم ، رئیس آی.اس.آی آنجا منتظر ما بود ، از ما پرسید ، تصمیم تان چیست ، تسلیمی؟ یا زندان؟ ، ما گفتیم ! در تصمیم خود پایدار هستیم در مکتب ما تسلیمی وجود ندارد ، شکنجه‌ها و زندان هرگز باعث تسلیمی ما نخواهد شد . او گفت عجالتاً به سه سال زندان در سلولهای انفرادی محکوم هستید . بنابر هدایت او ما « من و واسع خان » را به زندان منتقل نموده گرسنه و تشنه در سلولهای انفرادی توقیف نمودند . اتفاقاً آنجا چند افغان محبوس بودند با یکمقدار آب و نان خشک کمکی آن‌ها، سد جوع نمودیم.

در زندان دیره اسماعیل خان - بخش اعدامی ها

و فرستاده برهان الدین ربانی:

از «پارا چنار» ما را در یک روز گرم و تفت زده با یک جمع ، قاتلان و رهزنان ، به زندان دیره اسماعیلخان که در جنوب خیبر پختونخوا و در ساحل غربی دریای سند موقعیت دارد منتقل نمودند . در آن موقع حدود پنجهزار متهم در آنجا زندانی بودند ، جای ما در سلولهای انفرادی تاریک بدون برق ، کثیف یا یکدانه کمپل ، همان غذای یک چمچه دال و یکدانه چپاتی خلاصه شده بود.

هرچند آی.اس.آی از شکنجه فیزیکی ما دست برداشته بود ، اما فشارها و شکنجه های روحی و روانی آن از استمرار برخوردار بود ، بعد از سپری نمودن بیش از سه ماه ، ما را به یک بخش دیگر منتقل نموده بودند.

انتقال به بخش اعدامی ها:

در نخستین روز جمعه که برای ادای نماز جمعه اجازه خروج از سلول را یافته بودیم چون ما از جمله زندانیهای نو وارد و به اصطلاح «کوتاه قفلی» بودیم یکی از زندانی ها پرسید تاریخ اعدام شما چه وقت است ، نگاه دانستیم این بخش زندان که ما را جدیداً منتقل نموده اند برای اعدام اختصاص دارد ، با اطلاع از آن ما نیز پنداشته بودیم که حتماً در فهرست اعدامی ها قرار خواهیم داشت.

آنچه از گذشته های زندان و تنوع فکر و تجربه بخاطرمان مانده است ، انست که غم و اندوه گسترده به انگیزه پی مبدل میگردد که زندانی رویدادها را بخاطر بسپارد ، یکی از غمهای مضمحل کننده پی خبر نگهداشتن زندانی برای روزهای متمادی از فیصله ها نسبت به خودش است درواقع یک راه دیگر شکنجه روحی و آزاردهنده برای وی است که تبعات آن هجوم آوردن افکار منفی و روان پریشی است که آدم نمیتواند از آن رهایی یابد ، و شخص را تا مرز جنون همراهی میکند ، برایما این تنها ابزاری برای سرکوب نبود فراتر از آن شکنجه پی بود برای تهی ساختن ما از هویت مان و تبدیل نمودن ما به تواب.

در ازدحام افکار منفی و روانپریشی ها که روح مضطرب ما را هیچ چیزی نمیتوانست جبران نماید این سؤال در مخلیه ام شبه شبی بر چرخش در آمده بود که ما با یک دشمن خون اشام مواجه گردیده ایم ، از همین رو ما را به این بخش فرستاده و حال اعدام ما منتفی نخواهد بود ، به تاریخ اعدام خود می اندیشیدم که چه وقت خواهد بود؟.

درعالم پی خبری که برای اعدام خود لحظه شماری میکردیم ، در یک از روزها ، با باز شدن دروازه سلول سرو که نماینده آی.اس.آی پیدا شد ، گفت آمده ام آخرین چانس را بتوبدهم ، پناهندگی سیاسی درخواست کنید و خود را از این مجازات نجات دهید.

وقتی شکنجه های وحشتناک آنها که هنوز زخم های آن التیام نیافته و حال آی.اس.آی

تبهکار، مارا به جرم میهن دوستی محکوم به اعدام نموده بود بخاطرم حلول میکرد، وقتی فکر میکردم من اعدای هستم چه بهتر که گوی این خبیث را تا حدی بفشارم که همین جا او را به دوزخ بفرستم اما نوستالژی و احساس نامرپی بر من نهیب میزد که چنین ملعون ها ارزش تبعات جزایی بعدی انرا نخواهند داشت.

در حالیکه نفرت از نهانخانه جانم شراره می زد در پاسخش گفتم، شما ما را بجرم میهن دوستی بگونه بیرحمانه و غیر انسانی مورد شکنجه و مجازات قرار دادید، اگر تقاضای شما را قبول میکردیم بخاطر نجات از شکنجه ها در همان زمان در خواست شما را می پذیر فتم، بشما صریحاً می گویم من بعنوان یک نظامی به اقتضای آتشی که در درون سینه ام زیانه می کشد هرگز بوطنم خیانت نمی کنم، و تسلیم شما نمی شوم.

او رفت اما احساس میکردم با دادن پاسخ های قاطع بوی کلوله باری سنگینی از شانم هیم بر داشته شده است، می پنداشتم مقاومت علیه چنین دشمن رجیم درحقیقت مبارزه برای سلامت روح و وجدان نیز است.

در طول روز های خفقان اور و فضای سنگین سلول انفرادی که نفس بند می آمد و با هیولای مرگ نا معلوم دست و پنجه نرم می نمودم، محافظ با کشودن در وازه سلول گفت شخصی به ملاقات تو آمده است.

یکی از شاگردانم به اسم اسد الله پیلوت طیاره میگ ۲۱، که قبلاً با طیاره فرار نموده و طیاره را به پاکستان تسلیم داده بود، آمدنش غیر منتظره بود. وقتی اورا دیدم پیش از آنکه به سخن آغاز نماید اعصابم مشنج گردیده بود، که این خاین چه گفتی خواهد داشت؟ اسد الله گفت پیام استاد برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی مقیم پشاور را بشما آورده ام، گفتم بگو، گفت پیام استاد این است که از مقاومت دست بکشید حکومت کمونستی ارزشی اینقدر مقاومت و از خود گذری را ندارد، درخواست پناهندگی سیاسی بدهید و به صف جهاد وصل شوید خود را از این مشکلات نجات دهید، جناب استاد در فرستادن شما و خانواده تان به کشور های غرب ویا آمریکا نیز کمک میکند.

در پاسخ اسد الله گفتمم اولاً، تو بنا بر آنکه یک طیاره ثروت مردم کشور را سرقت نموده به دشمن تسلیم نمود ه ای، جنایت و خیانت بزرگی مرتکب شده ای، تاریخ و مردم تو را هرگز نمی بخشد، ثانی اینکه، تو را آقای ربانی بنابر تحکم آی.اس.آی اینجا فرستاده است یعنی شما همه تان بعنوان برده ها و ابزار زیر فرمان آی.اس.آی قرار دارید، کسانیکه خودش چاکر و ابزار دست و متوطن جغرافیای دشمن با شد هر گر نمیتواند مجاهد و یا سرباز آزادی باشد تنها عوام را میتوانید به صفوف خود جذب نمایید، ثالث اینکه قوای شوروی کشور را ترک داده حال جنگیدن و کشتن هموطنان مسلمان، زیر نام جهاد و مجاهدین با استفاده از جغرافیای بیگانه یک جنایت و خیانت نا بخشودنی است، تاریخ با حافظه پنهانورش دادگر واقعی است، نه از یاد می برد و نه خاین ها بوطن را عفو میکنند. دیگر اینکه من عضو حزب دموکراتیک خلق هستم به حزب خود تعهد سپرده و سوگند یاد کرده ام که خدمتگار و وفادار وطن و مردم خود باقی می مانم،» با عصبت، فحش و ناسزا او را از سلول بیرون کردم.

ماه اگست ۸۸، اسد ۶۷ ۱۳ خ با گرمای نفسگیر و کابوس سلولهای متعفن بخش اعدای های زندان با دلتنگی روزگار سپری میکردیم دو، رویداد در یک روز، یکی روز استقلال کشور ۲۸

اسد دومی مرگ جنرال ضیاوالحق دیکتاتور نظامی پاکستان و قبله گاه جهاد افغانی در ۱۷ اگست ۱۹۸۸ « ۲۸ ماه اسد ۱۳۶۷ خ » در یک سانحه هوایی . در خاطرات ما نقش بسته است .

با درهم پیچیدن طومار حاکمیت جنرال ضیا ، رئیس زندان جهت بازدید به زندان آمده بود ، ما شکایات خود را بیان کردیم ، که بما گفته بودند مجازات ما سه سال زندان است ، اما حال ما را در این سلولها در بخش اعدامی ها منتقل نموده اند اگر ما شامل فهرست اعدام باشیم آنگاه ، یک قضاوت مغایر تمام قوانین جهانی است ، اگر ما اعدامی نباشیم پس چرا ما را اینجا در جمع اعدامی ها زندانی نموده اید .

سه روز بعد ما را به بخش دیگر یک حویلی کوچک با چهار سلول انفرادی منتقل نمودند ، سلولهای آنجا که هیچ تفاوتی با قبل نداشت در وسط آن محوطه درخت تنومند و بلند بالایی قد بر افراشته بود چنان انبوه و کشن بود که با چتر سیاهش فضای آنجا را تیره و تار نموده و از تابش آفتاب ، روشنی و فضای باز که ما بدان نیاز داشتیم با زیانباری ممانعت بعمل آورده بود . یکی از زندانی های دیگر مربوط حزب اسلامی حکمتیار بود که بجرم قتل محبوس بود ، او در نقش خدمه محافظان زندان به اتو کاری لباسهای خانوادههای محافظان توظیف بود ، بما می گفت شما لباس ندارید ورنه من برای تان اتو میکردم .

ما منبعث از شرایط دشوار و طاقت فرسا و بشدت گرم سلولهای مان که مانند قفس اهنی داغ میگرددید به اعتصاب غذایی دست زدیم ، در نتیجه اعتصاب ما خواهان تبدیلی زندان به هریپور گردیدیم . درحالیکه حدود یکسال ما آنجا سپری شده بود ما را به زندان هریپور منتقل نمودند .

در زندان هریپور

هری پور منطقه ایست که در جنوب خیر پستونخواه موقعیت دارد ، ما را با جمعی از زندانیان دیگر قاتلان و قاچاقبران در گرمای نفسگیر در یک بس چوکات شده با میله های اهنی تحت محافظت یک جوخه محافظ بدانجا انتقال دادند درمسیر طولانی منزل نه ساعته از خورد و نوش محروم بودیم ، بس ، ما تنها یکبار در ساحه یک باغ برای رفع حاجت توقف کرد من وواسع خان که دست هایمان بهم زنجیر زده شده بود برای رفع حاجت بیرون بر آمدیم . محافظ برما بر اشفته که شما به بهانه بیرون بر آمدید اما رفع حاجت نکردید ، شاید منظور تان چیزی دیگر بود ، ما گفتیم دونفر باهم دست بندزده وتوهم بالای سر ما استاده هستی آیا ممکن است رفع حاجت صورت گیرد .

دوره دو ساله زندان ما در سلولهای انفرادی زندان هریپور سر شار از رخداد های رنج آور و روانسوز و روزگار وهن و سرکوب بود ، که در اینجا به گونه اختصار چند رویداد آن را می آوریم :

یک - بعد از آنکه درمحوطه زندان هریپور از موتر بس که شبه یک سلول بود پیاده شدیم ، از تشنگی و گرسنگی و خستگی دچار رخوت و بی حال گردیده بودیم ، برای تغییر حال و هوا یکدانه سگرت در جیب داشتیم انرا دود نمودم ، وقتی یکی از محافظان انرا دید نزدیکم آمد و سیلی محکمی بر رویم کوبید ، که چرا نظم را رعایت نمی کنی ، برایش گفتم ، مثل آدم رفتار کن من مجرم

جنایی نیستیم ، ما اشخاص سیاسی هستیم ، اگر زنجیر بر دست‌هایم نمی‌بود همیجا ، نقش زمین بودی ، قال مقال مارا یکی از امرین محبس شنید هدایت داد تا مرا نزدش ببرند ، هنجار ورود به دفتر رئیس طوری بود که همه باید پاپوشهای خود را بیرون در وازه بگذارند و دست‌ها روی سینه داخل گردیده و استاده بمانند اما من به چنین هنجارهای ارزش ندادم و با چپک‌های فرسوده خود داخل دفتر گردیده و در یک چوکی نشستم . رئیس رو بمن گفت تو که هستی ، خود را معرفی کردم ، دوسیه مرا بیرون کرد و گفت تو هم میجر هستی و من میجر هستم اما من در مقام امری تو در جایگاه یک مجرم ، رو به محافظان گفت او را در سلول انفرادی زندانی کنید.

دو - هرچند اقلیم هریپور در مقایسته با زندان قبلی کمتر گرم بود اما شرایط سلول‌های انفرادی ما که در آن زندانی بودیم بدتر از گذشته بود . غذای دو هفته ما در صبح همان یک چپاتی با یک گیلایس چای و در بعد از ظهر یک چمچه دال با یک چپاتی و یک تخته شال تفریح دوساعته در روز برای ادای نماز خلاصه می‌شد.

کارشاقه یکی از ویژه گی های زندان هریپور بود ، یک هفته بعد ما را بکار شاقه بیک فابریکه نساجی که در ساحه از زندان فعالیت میکرد بردند ، خوشحال شده بودیم که حد اقل چانس خروج از این بیغوله دلگیر، نجات از تنهایی ، حرکت و تنفس در هوای آزاد و حرف زدن میسر میگردد ، اما هوای آنجا ، که انباشته از گرد و خاک بوی و تعفن پشم و پنبه که برای پاک کاری و تصفیه آورده می‌شد بود بدتر از داخل سلولهای ما و طاقت فرسا بود و زندانی های محکوم به اعدام یا حبس ابد را آنجا به کار شاقه سوق میکردند . ، زندانی ها شبه برده های قرون وسطایی کار میکردند و محافظان شلاق بدست پیشرفت کار را مواظبت می نمودند کوچکترین تعلل موجب فرود آمدن شلاق‌ها بر پیکر زندانی میگردد.

در چنین حال یگانه سلاح ما در استنکاف از کار شاقه و احتیجاج علیه استبداد و توحش آی.اس.آی اعتصاب غذایی بود ، که هم ما از پا می انداخت و هم حد اقل توجه مسئولین زندان را بر می انگیخت ، درچنین حالی بعد از آنکه دو روز کار شاقه انجام داده بودیم به انگیزه اینکه ما زندانی های جنایی نیستیم ما زندانی سیاسی هستیم و نمی‌خواهیم کار شاقه بدین کثافت را انجام دهیم . از همی رو دست به اعتصاب غذایی زدیم ، امریت زندان ما را معاف کرد.

اما امریت زندان که تحت تأثیر آی.اس.آی قرار داشت ، دست از اذیت و آزار و سکنجه ما بر نمی داشت و سپس ما را به کار شاقه دیگر در آشپزخانه زندان گسیل کرد ، بازهم فکر کردیم شاید کار در آشپزخانه هرچه باشد ، در مقایسه با کار شاقه قبلی یکمقدار ساده و سهل تر خواهد بود ، اما کار ما در اشزخانه بدتر از نصورا بینی تند و تیز تر بود ، ما هر دو « واسع خان و من » توظیف گردیده بودیم که همه روزه چهل کیلو مرچ تند و تیز را در یک هاون بکوبیم ، مرچ بحدی تند بود که حتی با بستن دهن و بینی اصلاً تحمل ناپذیر بود که سوزش بینی گلو و چشم‌ها ، بر دشواریهای سلول انفرادی ما افزود و خواب نا آرام شبانه ما را نا آرام‌تر گردانده بود . و روز بعد که ناشی از تندی مرچ مریض و بی‌حال گردیده بودیم از رفتن به مرچ کوبی ابا ورزیدیم .

تعویذ دهی

سوم - محافظ سلول ما آدم بی سواد و ساده لوحی بود ، یک از روزها وضع روحی اش مضطرب و نا رام جلوه میکرد ، از او پرسیدم احوالدار چرا غمگین و پژمان به نظر میرسی گفت ، خانمم مریض است و تکالیف عصبی دارد . گفتم آیا به داکتر مراجعه کرده ای ، گفت ادویه اش مفید واقع نمی شود ، از ملا نیز تعویذ گرفتم فایده نکرد . فی البدیهه در ذهنم تداعی شد که آدم احمق و ساده انگاری است ، شاید بتوان از بداهت او استفاده کرد و رویه او نسبت خودمان را ملایم تر و معتدل کرد . به او گفتم من در تداوی مریضی های عصبی و دادن تعویذ و طومار از تجربه و سابقه کار برخوردار هستم و برای جلب توجه او چند سوره قرآن را نیز برایش قرائت کردم ، او گفت پس برای خانم من یک تعویذ بنویس ؟ بسیار خوب این کمک را بتو میکنم حتماً می نویسم ، فردا یک قلم یا یک ورق کاغذ که خانمت او را لمس کرده باشد برایم بیاور . تعویذ را که دارای چند جمله عربی بود نوشته به او دادم و گفتم باید دو پوش گردد و در بالای سینه آویزان گردد و انشاء الله با تأثیر مثبت او را خوب میکند .

دو سه روز بعد تعویذ کارش را کرده بود ، خانم بهبود یافته و محافظ از من سپاسگذاری کرد و از آن به بعد ما از رویه نیکوتری او برخوردار گردیده بودیم .

نماز جمعه یک موهبت دلپذیر :

برای ما روزهای جمعه از مقام متبرکی برخوردار بود ، اجازه خروج از سلولها برای ادای نماز جمعه داده می شد ، چانس طهارت و گردش در فضای آزاد یک موهبت دلپذیر بود .

برای دیگر زندانیان که شامل طیف وسیع مجرمان مانند قاتلان ، دزدان ، قاچاقبران و غیره بود نیز نمازهای جمعه یک فرصت دید و بازدید به هم زنجیران بود .

در یکی از روزها از یکی از افغانهای زندانی به اسم عبدالمتین که قرآن را برای زندانی ها درس میداد پرسیدم این جناب مولانا بعنوان پیش نماز که همشه وعظ میکند ، آیا از بیرون زندان می آید ، گفت نه ، مولانا نیز اینجا محبوس است ، پرسیدم این مولانا که آدم پارسایی معلوم می شود و بر پیشانی اش یک نشانه سیاهی نقش بسته است جرمش چه خواهد بود ، گفت بجرم زنا با دخترش محبوس است . وبه این عقیده است که آدم توبه کند و سر به سجده بکوبد جرمش نزد خدا بخشیده می شود .

دوست افغان را پرسیدم تو چرا اینجا هستی ، گفت من به جرم قتل ۲۵ سال محبوس گردیده ام ، پس تو قاتل هستی ؟ نه خیر من قاتل نیستم ، داستانش را اینگونه تعریف کرد :

وقتی شروع به حکایت کرد ، تصور کردم روح و روان او در چنگال اندوهی فشرده می شود ، چیزی مافوق عشق چیزی برتر از احساسات بشری در سیمایش به جنبش درآمده است شراره های نفرت از چشمانش ساطع بود ، و گفت :

خانمم زن زیبایی بود با صورت پری چهره دارای چشمان پرجاذبه قد بلند، و شانه های برای تکیه کردن، داشت وقتی راه می رفت گویی یک کوهی از مهر و عاطفه می خرامید، من همسر را خیلی دوست داشتم، وقتی صدای قلبم را می شنوم صدای او را می شنوم، طنین صدایش در قلبم شعله ور است استاد متین یکی از روزها وقتی در باره خانمش قصه میکرد قطرات اشک از چشمهای نافذ اش جوشیده بر شیارهای رخسارش سرازیر گردیده بود در حالیکه امیدهای فروخفته عشق مجنون وار از ژرفای وجودش زیانه می کشید، گفت، دیشب او را بخواب دیدم عطریهشتی پیکرش را در کامم فرو ریخت، و تا بحال از بوی او مدهوش و مبهوتم. و علاوه کرد:

یک روز در حالیکه پیراهن زیبایی بر تن داشت و بوضع هوس انگیز خودش را آرایش کرده با چادر رنگ مرجانی بسیار جذاب و دلربا جلوه میکرد با مادرم بیک محفل نامزدی پیاده روان بودند که اتفاقاً ملک ده، از روبروی شان می آید و با مادرم احوال پرسی می کند و زخم را با چشمان حیرت زده و رانداز میکند و چند جمله با او نیز صحبت میکند.

از این رویداد حدود یک ماه گذشته بود که ملک بمن احوال داد که باید زخم را طلاق دهم. من گفتم نه، خانمم را دوست دارم تا نفس در بدن دارم اینکار را نمی کنم، به تقاضا و پافشاریهای پیهم ملک اهمیت ندادم، اما ملک آرام نه نشست به دسیسه و توطیبه متوصل گردید. همسایه مرا که با هم دعوای ملکیت داشتیم بقتل رسانید و قتل انرا با تفتین بمن نسبت داد، و به قاضی ها رشوت پرداخت و محکمه مرا به ۲۵ سال حبس تنفیذی محکوم کرد. بعد از آنکه من به زندان افکنده شدم با زور، و حییل خانمم را برای خودش نکاح کرد.

سلول های انفرادی و مقاومت پنجساله:

حکومت های استبدادی و ضد مردمی با زندان و سلولهای انفرادی پیوند گسست ناپذیر دارند. بقول نلسن ماندیلا، هیچ کس نمیتواند یک دولت را واقعاً بشناسد مگر اینکه در یکی از زندانهای آن زندانی شده باشد.

کشور های جهان هریک با چالش های گسترده ی مواجهه اند یکی از این چالش ها نقض حقوق بشر است. پاکستان در طول مدت پیدایش بعد از سال ۱۹۴۷م در نقض حقوق بشری، تربیت و پرورش تروریسم جهاد گرا بشمول القاعده و جهادی های بیست کشور مسلمان، و اعزام آنها بخاک افغانستان، هندوستان و آسیای میانه، جهت ترور و کشتار انفجار و انهدام، که تبعات آن جهانرا به خطر مواجه کرده است جایگاه بلندی را به خود اختصاص داده است.

آی.اس.آی ما را بدون کدام جرم و جنایتی با انگیزه های دشمنی، سلول انفرادی را بعنوان ابزاری برای تحت فشار قرار دادن ما به تسلیم گردیدن به خواست های حکومت پاکستان برگزیده شده بود.

سلول های انفرادی زندان هرپیور دخمه های وحشتناکی بودند با یک اتاق « هشتاد در ۱۸۰ سانتی متر»، با یک کمپل و رفع حاجت در داخل سلول در یک کوزه جمع آوری میگردید، که بهر حال تعفن آن طاقت فرسا بود.

کوزه های که دران فضلات جمع میگردیدند در ۲۴ ساعت یکبار تخلیه میگردیدند.

این کوزه های مملو از فضولات متعفن بوسیله افراد عیسوی مذهب جمع آوری و تخلیه میگردیدند ، عیسوی ها در پاکستان بر علاوه آنکه زیر فشارهای گونه گون قرار داشتند افراد بی بضاعت آنها را کسی برای کار استخدام نمیکرد از اینرو با ناگزیری به کاری پاک کاری فضولات و نجاست اشتغال داشتند.

مقاومت پنجساله در سلولهای انفرادی تسلیم نشدن ما بخواست های آی.اس.آی سیلی محکمی بر سیمای منهوس او بود که با تمام شکنجه ها و مجازات که بالای ما تحمیل کرد نتوانست ما را وادار به تسلیمی نماید .

برای ما که با زندانی بودن در سلول انفرادی مطلقاً از اتفاقات خارج از زندان بی اطلاع بودیم اخباریکه نماینده های آی.اس.آی در بازدید از ما بما میدادند تنها منبع اتصال ما با جهان خارج بود.

در زندان هریپور نماینده ارشد ، آی.اس.آی باز هم بدیدن ما آمد ، و ما را به تسلیمی تشویق کرد ، اوگفت شما مغرورانه و غیر عقلانی راه مقاومت را در پیش گرفته اید ، شما میدانید همین اکنون سران هفت تنظیم مجاهدین با تمام تشکیلات و فرماندهان شان و چند ملیون مهاجر زیر دست ما قرار دارند ، حتی یک خورد ضابط ما هر تنظیم انرا اداره میکند . اما من بعنوان یک افسر عالیرتبه نزد شما آمده ام بشما که از لحاظ مسلک با هم نزدیک هستیم پیشنهاد میکنم از مقاومت دست بکشید و دادن درخواست پناهندهگی به نفع شما و آسایش شما ست .

پاسخش اش را با جملات قاطع ارایه داده دادیم ، «ما ارایه درخواست پناهندهگی را بشما ، خیانت بوطن خود میدانیم . طی مدت جسم و جان ما به میدان شکنجه گاه شما تبدیل گردیده بود حال به شکنجه ها و به سلول های انفرادی شما عادت کرده ایم ما بعنوان اعضای حزب دموکراتیک در در دامان مطهر میهن و مبارزان نام بردار پرورش یافته ایم که به وطن و مردمی خود بی وفایی نمیکنیم .»

زندان دستور آی.اس.آی را در مورد ما عملی میکرد:

آی.اس.آی در محیط زندان از سر ما دست بردار نبود . با رها در محیط زندان توسط زندانی های دیگر بارکاکت مورد حملات زبانی و فزیکتی قرار گرفته بودیم که نمی توانست بدون انگیزه باشد ، اما ما به دلایل آنکه با درگیر گردیدن با آن ها مجرم قلمداد گردیده مطابق قوانین زندان حبس طولانی دریافت مینمودیم از هرگونه درگیری خوداری میکردیم .

یا در رویدادهای دیگر افرادی میخواستند ما را در زندان به مواد مخدره معتاد نمایند ، افرادی که مخدرات استفاده میکردند نزد ما می آمدند میگفتند میجر صاحب ، بسیار غمگین هستی یک دود از این بکش دیگر غم و غصه را فراموش میکنی ، من برایشان میگفتم این بر علاوه که در زندان ممنوع است ، قیمت بها نیز است، تو ادم بی بضاعت این همه پول خرید مواد مخدره را از کجا میکنی ، می گفت خدا مهربان است ، میرساند . اما، ما با معلومات قبلی از چنین نیرنگ های دشمن برحذر بودیم .

-- حربه دیگر آن بود که با زندیق و ملحد عنوان نمودن ما که گویا به اندیشه های سوسیالیستی

و کومونستی وابسته هستیم، اخوند ها مبلغان دینی را برای دعوت ما به دینداری فرستاده بودند، وقتی اخوند ها ما را به درک اصول دین دعوت کردند آن ها را به چالش کشیدیم، من از یکی جوان های آن پرسیدم آقا تو لطفن آیه « طارق » « ستاره » را برایما قرآت کن که نتوانست گفت از روی قرآن برایتان می خوانم اما من برایشان چند آیه سوره طارق را خواندم و سپس با توضیحات اصول دین بانها بیان نمودم :

سوسیالیسم یعنی فاز نخست جامعه کمونستی، یک دین نیست. یک فلسفه اجتماعی است که به رهایی انسان از قیودات ناعادلانه اقتصادی اجتماعی و تشکیل جامعه عاری از استثمار و نابرابری معتقد است و همچنان در لغت بمعنی جامعه گرایی، طرفدار لغو مالکیت خصوصی و خواهان برقراری مالکیت اجتماعی است و توزیع عادلانه ثروتها و اجتماعی بودن مالکیت است. از همین رو قرابت آن با دین اسلام به نوعی مشهود است. اما حزب دموکراتیک خلق افغانستان یک حزب سوسیالیستی یا کومونستی نیست، فقط طرفدار برقراری عدالت در افغانستان است.

آخوند ها و مبلغان دینی بما گفتند آیا حاضرید در امتحانات قرآن کریم شرکت نمایید، گفتیم به کمال میل. روز امتحان فرارسیده بود و ما قرآن را بدون غلطی قرآت کرده نمره کامیابی گرفتیم، همه در حیرت افتاده بودند که کسانی که ملحد معرفی شده بودند حال مسلمان تر از همه کسانی که در صحنه اثبات شدند.

کسانی که در محابس در امتحان قرآن کامیاب میگردید، سه ماه حبس شان بخشیده می شد اما در مورد ما تحقق نیافت.

- مدت سه سال حبس ما بنابر فیصله محکمه اوانیکه در سلولهای انفرادی هرپیور زجه میکشیدیم تکمیل گردیده بود، اما فریاد ما را جهت رهایی از زندان کسی نمی شنید، ناگذیر دست به اعتصاب غذایی زدیم، بعد از ده روز امر زندان نزد ما آمد که شما چه میخواهید؟ ما گفتیم مدت حبس ما تکمیل گردیده ما را رها کنید، مسوول زندان گفت از صلاحیت ما بدور است، تقاضای دوم ما این بود قونسل سفارت افغانستان نزد ما بیاید گفتند این مسئله نیز ناممکن است، سومین خواست ما آن بود، که به صلیب سرخ اجازه داده شود که نزد ما بیاید، بالاخره در روز پانزدهم اعتصاب غذایی ما نماینده های صلیب سرخ اجازه یافتند که نزد ما بیاید. افراد صلیب سرخ با آگاهی از پرونده ما که یک تخطی سرحدی شمرده می شود اما به اشد مجازات حبس در سلولهای انفرادی و کار شاقه محکوم گردیده ایم اظهار تأسف و تالم نموده و مقاومت ما را در برابر آن ستودند و وعده همکاری انسانی دادند.

همزمان بعد از سه سال حبس در سلولهای انفرادی که خانواده های ما از زنده بودن ما اطلاعی نداشت برای نخستین بار این چانس مهیا گردیده بود که به خانواده های خود نامه بفرستیم و اطلاع دهیم که ما زنده هستیم و در حالیکه دوره حبس ما تکمیل گردیده اما تابحال رها نگردیده ایم.

با مرگ جنرال ضیاوالحق، پپلزپارتی «حزب مردم پاکستان» به تحرک آغاز نموده بود، شماری از اعضای آن نیز محبوس بودند، فعالین آن حین ملاقات با محبوسین خود با اطلاع از وضع به ملاقات ما نیز آمده بودند، از آن بعد برای ما لباس و بسته های سگرت به زندان آورده کمک می نمودند.

یکی مساعدت دیگر آن‌ها این بود که داستان زندانی بودن ما را در « روزنامه جنگ » پاکستان تحت عنوان « دو پیلوت افغان در سلول‌های انفرادی زندان هریپور » منتشر نمودند که باعث افشا گردیدن قضیه ما در اذهان مردم و فعالان حقوق بشر گردیده بود. یکی از واقعیت‌های سلول انفرادی در زندان انست که تنهایی روح آدم را هیچ چیزی در مان نمیکند، بی‌خبری از سرنوشت ، از خانواده ، از اوضاع کشور خاطراتی از یاد نبردنی من از زندان است.

سلول‌های انفرادی شکنجه گاهسیت که جسم و روح آدمی را به اسارت میکشد و در بی‌خبری و سکوت ذهن آدمی بطور نا خود آگاه کنترلش را در شناخت وضعیت از دست داده دچار توهم میگردد. بسیار اتفاق افتاده است که زندانی بالاخره برای نجات از بار طاقت فرسای بسر بردن در سلول انفرادی و تنهایی و شکنجه روانی گاه تن بهر خواسته بدهد و خویشتن را نجات دهد.

آی.اس.آی تبهکار خواسته بود ما را در سلول‌های انفرادی به چالش هایی مواجه نماید که یا معتاد یا دیوانه شویم یا مغایر قوانین زندان جرمی انجام دهیم که تا ابد آنجا زندانی باشیم.

رسولی از آغوش خانواده:

بقول معروف هرچه آدم از خانواده دور تر شود ، بخانه نزدیکتر می‌شود. در اوج نا آرامی ها و بی‌قراری ها در زندان هریپور بعد از آنکه صلیب سرخ نامه‌های ما را به خانواده‌های مان رسانده بود ، ناگهان در یکی از روز ها حینیکه با چرخش کلید دروازه اهنی سلول باز شد محافظ گفت برایشما یک ملاقاتی آمده است ، وقتی بمحل ملاقاتی ها رسیدم ، خسرم عبدالظاهر خان صبوری جنرال متقاعد بعنوان رسولی از خانواده جهت اطلاع یابی از من تشریف آورده بودند ، بنابر آنکه هیولای زندان با ساطور خود سیمای دیگر از ما را جعل کرده بود جناب شان در اولین نگاه‌ها مرا نشناختند ، وقتی به نزدیک شان شتافته مصافحه کردیم ، دچار شوک و اغماء گردیده نقش زمین گردیدند ، با به هوش آمدن شان یکبار دیگر مرا محکم در آغوش فشردند ، از عمل ما ستایش بعمل آوردند و گفتند که مقاومت تو در برابر این اهریمن سفاک مایه سرافرازی جمع خانواده و میهن ماست ، ما واقعاً به تو افتخار میکنیم ، هنوز سخنان پر مهر و شفقت بار ایشان ختم نگردیده بود که محافظ ختم ملاقات را اعلان کرد .

انتقال از زندان هریپور به زندان پشاور:

زمستان ۶۹ « ۱۹۹۰ م »

مدت حبس ما را محکمه پشاور بنابر تخطی سرحدی ، بگونه مستبدانه مدت سه سال در سلولهای انفرادی تعیین نموده بود که در بهار سال ۱۳۷۰ خورشیدی به تکمیل رسیده بود ، اما ، ما را رها نمیکردند ، هرچه فریاد بر می آوردیم ، زندانبانان توجه نمیکردند ، بازهم به استفاده از همان یک سلاح دست داشته یعنی اعتصاب غذایی که در قوانین پاکستان مورد توجه قرار دارد ناگزیر توصل ورزیدیم.

انقضای اعتصاب غذایی ما مشروط به ملاقات با نماینده های صلیب سرخ بود که آن‌ها را اجازه ورود نزد ما دادند ، یکی از خاطرات فراموش ناشدنی ورود نماینده های صلیب سرخ در آنروز که نزد ما آمده بودند آنست که نامه‌های خانواده‌های ما را در حالیکه چهار ماه از ملاقات قبلی ما با ایشان سپری شده بود با خود آورده بودند تا نامه را بدست گرفتم ، احساس و عاطفه، عمیقی در نهانخانه جانم به جنبش در آمد و بگونه غیر ارادی شراره ی از اشک از چشمانم جاری گردیده بود ، که دست آن انسانهای رووف را با مهر فشردم . آن‌ها بما وعده دادند چون مدت حبس شما تکمیل گردیده است در رها گردیدن ما از کمک‌های شان دریغ نمی‌کنند.

چون حکومت پاکستان علی الرغم حکم محکمه و تکمیل گردیدن مدت حبس ما را رها نکرد بازهم در اثر کمک‌های صلیب سرخ ما را به زندان پشاور منتقل نمودند در پشاور در اثر مساعی صلیب سرخ رفیق هم زنجیرم واسع خان با جمع دیگر از افراد امنیت دولتی و قوای سرحدی از زندان آزاد گردیدند ، واسع خان پیلوت یک شکلی خود را به کشور رسانده و در میدان هوایی بگرام مجدداً به اجرای وظیفه میهنی پرداخته بود . اما مرا رها نکردند ، با خشونت عریان و کین توزانه برای بررسی دوسیه ام مرا به در بخش زندان پشاور سلول‌های انفرادی « کوته قفلی » تحت حبس قرار دادند.

برای من سپری نمودن ایام در زندان پشاور بازتاب زخم های عمیق دوره سه ساله زندانهای قبلی بود اما در عین حال می‌پنداشتم چون رفیقم رها گردیده است این امید واری وجود دارد که من نیز رها خواهم شد . اما تنهایی و انتظار یک افت جانکاهی است که چیزی بدتر از آن وجود ندارد ، اگر آدم فکر کند که بان کنار می‌آید در اشتباه خواهد بود انتظار و تنهایی در یک سلول زندان که آدم تصور می‌کند هر لحظه تنگتر می‌شود روح روان آدمی را درهم میکوبد برای من در حالیکه در آتش شعله‌ور و اندوه و تنهایی می‌سوختم زندان بیک انتظار خانه تبدیل شده بود.

اما در زجر اورترین لحظه‌های زندان زندگی را در رؤیا های خود دنبال میکردم گاهی سوار بر شهپر طیاره ام در آسمان لاجوردین در دفاع میهنم به پرواز در می‌آمدم و گاه از سد تفکر و تخیل عبور میکردم نزد خانواده و هم مسلکانم می‌رسیدم.

خلاصه اینکه انتظار شبه افت عمر است بقول معروف به انتظار نبودی ز انتظار چه دانی ، مشکلات زندان را ، امید و انتظار آزادی می‌زدود و بمن تحمل و پایداری هدیه میداد . براساس قانون پاکستان کسانی که حبس شان تکمیل می‌شد دوسیه آن‌ها به یک شعبه حکومتی بنام احوالات فرستاده می‌شد و صلاحیت رهایی را او صادر میکرد ، اما انتظار من امروز و فردا شبه کاسه گدا هیچ پر نشد ، گوش فریاد شنوپی نبود ، بهیچ چیزی نه سفارت نه وکیل دعوا ، نه با کسی ارتباط داشتم و نه کسی از من خبر گیری میکرد (۳۱).

در محط زندان پشاور حین ادای نماز جمعه از زبان یک عضو ارشد حزب اسلامی که محبوس

۳۱- دولت برای رهایی ما از طریق تبادل اسیران اقداماتی پیگیرانه انجام داده بود. در زمستان سال ۶۷ مسئله تبادل ما را با حکومت پاکستان مطرح نموده بود پاکستان در برابر ما دو نفر، رهایی شخصت تن از اسیران خود بشمول جهادی های القاعده را مطالبه نموده بود اما در جریان جستجوی اسیران پاکستانی فهیده شد که تنها ۱۲ نفر آن‌ها نزد دولت ما که در حملات ترورستی گرفتار گردیده بودند محبوس اند ، نبودم متباقی آن‌ها روند تبادله را به چالش مواجه نموده بود که شهناز تنی کودتا کرد و با زهم روند تبادل را به تأخیر مواجه کرد. در مرحله سوم که کار تبادل در آستانه مؤفقیت بود که کودتای خزنده با شکست عملیه صلح ملل متحد در ثور ۷۱ خ حکومت گروهای مجاهدین را بر اریکه قدرت آورد و من محبوس ماندم.

بود شنیدم که گفت:

تنظیم های مجاهدین مقیم پشاور هر کدام شعبات استخباراتی خود را که با آی.اس.آی در پیوند مستقیم اند دارند . مهاجرانیکه از افغانستان وارد پاکستان می شوند مورد تفتیش و بررسی قرار میگیرند تا مبادا افراد دولتی یا استخباراتی و عناصر نفوذی نباشند . هر مهاجریکه عضویت یکی از تنظیم های مجاهدین را حاصل نماید از حمایت های حامیان جهاد که به پاکستان سپرده می شد مستفید میگردید در مجموع این مهاجران بویژه کسانیکه بعد خروج قوای شوروی به پاکستان مهاجر شده بودند (۳۲) به سه دسته تقسیم میگردیدن:

سفید که آزاد بود - خاکستری که تحت تعقیب بود - سیاه که محبوس می شد.

با چنین تقسیماتی ما محبوس ، دسته « سیاه » بودیم . و در سوله های انفرادی تحت نظر آی.اس.آی قید شده بودیم.

اندوه تنهایی ، بی خبری از خانواده و وطن را در سلول انفرادی زندان در شبها و روزهای طولانی آن هیچ چیزی جبران نمیکند ، در زندان پشاور همه چیز را به تنهایی تحمل می نمودم گاهی غم و اندوه احساسی بود که واقعیت های گذشته را بیادم می آوردم ، می دانستم در زندانهای های امیران و شاهان گذشته وطن شخصیت های مانند داکتر محمودی ، غلام محمد غبار ، براتعلی تاج ، لودین ، جويا و محمد طاهر بدخشی مردان پولادین بودند که از کلام شان عدالت می بارید چون سخره های شکیبایی در زندان زانو زده بودند ، و به استبداد تسلیم نگردیده بودند یاد اوری آنها بمن الهام میداد که در برابر استبداد و طاغوت مقاوم و نیرومند باشم.

حدود یکسال در سلول انفرادی زندان پشاور سپری گردید اما صلیب سرخ قادر به رهایی من نگردید ، و بازهم مرا برای تداوم حبس بزندان « هریپور » جاییکه قبلاً دوسال را سپری کرده بودم فرستادند.

دومین بار در زندان هریپور:

پاییز ۱۳۷۰ « ۱۹۹۲ »

در گرمای ، سنگین و خفه کننده ، با پاهای زولانه بسته و با طی مسیر طولانی مرا دوباره به زندان هریپور منتقل نموده بودند ، بجای آمده بودم که محافظان سلولهای انفرادی از جمله آن محافظی را که برای خانم اش تعویض نوشته و سپس خون اهدا نموده بودم و دیگر محافظان که سال گذشته با استفاده از پولیکه عالیقدر خسریم برایم اوره بود به آنها نیز مقداری پول داده بودم ، همه را می شناختم . محیط زندان مانند سابق از بوی و تعفنی که به شوکران شباهت میرساند انباشته بود یکی از خورد ضابطان با ریش نتراشیده و پوست استخوانی و چشمان شعله ور که کلاه چترالی تا بیخ گوشهایش بیرون بسته بود مرا با آن محافظ سابقه که سختی روزگار، پیری وی را جلو انداخته بود ، اینبار فکر میکردم که بنابر اکمال دوره سه ساله حبس مرا

۳۲ - آقای داکتر صادق فطرت ناشناس که بقرار اعتراف خودشان ماهانه ۱۲ هزار روپیه از آی.اس.آی معاش اخذ میکرد.

در اتاق‌های عمومی جا میدهند اما بازهم به داخل سلول بدون بستره و بالشت با یکدانه کمپل رهنمایی کردند.

روزها در سلول انفرادی یکی بدنبال هم توأم با ملال دلتنگی از همه چیز خالی، سوزان و خفقان اور سپری میگشت، افغانهای زندانی که رها می‌شدند لباس‌های کهنه خود را بمن میدادند اما حال نسبت به گذشته که ناشی از فقر و ناداری از کاغذ و برگهای درختان بعنوان سگرت استفاده می‌نمودم حال گاهی افراد «پیپلز پارٹی» برایم سگرت و صابون شامپو می‌آوردند و گاهی با یکمقدار پول کمی که نزد خود داشتم از زندانی‌های سابقه دار سگرت می‌خریدم و دود میکردم. با طولانی شدن امید رهایی یا تبادله از سوی دولت مان، که فکر میکردم فراموش شده‌ام مانند پرنده‌ی که بال و پرش ریخته باشد می‌پنداشتم بر مجمر سوزان آتش غنوده ام، و افسرده‌گی بیشتر سراغم می‌آمد. فضای کوچک با دیوارهای کثیف که بان چشم می‌دوختم.

روح و روان و استخوانهایم را در هم می‌فشرده، برای مبارزه با چنین تبعات زجر اور سر بر سینه زمین میگذاشتم و شبانه ۷ تا ۸ ساعت می‌خوابیدم.

آنچه در زندانهای پاکستان بعنوان یکی از مصداق‌های جنایت بر ما گذشته است آن بود علی‌الرغم که ما محبوس جنایی نبودیم اما اجازه خواندن و نوشتن و قلم کاغذ داشتن را از من گرفته بودند من در طول زندگی از کسانی بودم که با کاروان عدالت خواهی رفاه جویی و مدافعه وطن همراه بودم از همین رو شوق من در زندگی با مطالعه عجین بود، در زندان نیز شوق من به این کار فیاض افزایش یافته بود، دوری از خواندن و نوشتن یک مجازات و قید فکری دیگر بود که با خاموش نمودن شعله تفکر بر من تحمیل گردیده، زمان و زندان را طولانی نموده بود.

آی.اس.آی مرا در زندان نگذاشته بود که از تبادله من با زندانی‌های خودش در کشور ما استفاده نماید.

آنجا بازهم سروکله‌آی.اس.آی پیدا شد و مرا به تسلیم شدن و بالاخره رهایی از زندان تشویق کرد، در پاسخ به سخنان مغرورانه او جملات زشتی تحویلش دادم، گفتم می‌خواهم در مقاومت علیه استبداد شما همی جا بهتر است بمیرم تا اینکه بقیه عمرم را بخاطر بزدلی، و تسلیمی به شما در زندان جسمم زندانی باشم، نوک بروتهای بورش را جوید در حالیکه سرش مانند نرگاو ها، پایین افتاده بود سلول را ترک داد. در فضای دلهره بر انگیز زندان که زمان بی‌پای مورچه حرکت میکرد، تاریخ روزها را ورق گردانی کرد سال ۷۱ خ به امید رهایی از زندان از طریق به ثمر نشستن عملیه صلح سازمان ملل متحد فرا رسیده بود.

هنوز عملیه صلح سازمان ملل در استانه پیروزی بود که آشوب خزنده از شمال بههدف به ناکامی مواجه نمودن عملیه صلح ملل متحد به تلاطم درآمد، منبعث از آن گروه‌های جهادی مقیم پاکستان حکومت را در قیضه گرفته به جنگهای ذات البنی فوق‌العاده وحشتناک و خونین پرداخته بودند.

با این حال صلیب سرخ به یگانه مرجع امیداری ام تبدیل گردیده بود تلاش‌های سازمان متذکره چندین ماه طول کشید تا حکومت پاکستان را قناعت دهد که حبس من تکمیل گردیده و انگیزه‌های دیگری مانند تبادله یا انتقام کثی بنابر سقوط حکومت داکتر نجیب‌الله رنگ باخته است، بنا بر آن باید مرا رها نمایند.

در تابستان سال ۱۳۷۱ تلاش‌های صلیب سرخ به ثمر نشست و من که یخاطر تخطی سرحدی، مدت بیش از پنجسال را در سلولهای انفرادی زندان‌های پاکستان سپری نموده بودم فرمان‌رهایی من صادر شده بود.

روز قبل بمن گفته شده بود که فردا آزاد می‌شوم، انشب تا صبح نتوانستم بخوابم، میدانستم آزادی ام را فرشته مقاومت رقم زده است نه آی.اس.آی، از اینرو با سرفرازی انتظار باز شدن سلول را می‌کشیدم انتظار یعنی نگاهم به قفل بود که شاید کلیدبخورد و دروازه باز شود، بالاخره انتظار پایان رسید سلول باز گردید و روز آزادی فرار رسید.

آزادی:

آن تکه زمان، روز آزادی، هرگز از خاطرم دور نمی‌رود، با جسم و روح بیمار با یک دست لباس «پیراهن و تنبان» فرسوده و چرکین در حالیکه دیگر هیچ چیزی نه پولی و نه کدام سندی بدست داشتم، خسته و بی‌رمق بعد از پنجسال و اندی از سلولهای انفرادی زندان بکمک صلیب سرخ بیرون شده بودم.

هرچند با محیط بیرون معجونی از رخوت و گرما الفتی چندانی نداشتم اما پا گذاشتن به فضای آزادی دور از زنجیر و زندان با شعف و هیجان زایدالوصفی توأم بود، زندان یک گسست اجباری من با جامعه را تعمیل نموده بود حال با یافتن خود در فضای آزاد بدون اسارت در قفس زندان بیک حالت روانی عجیبی مواجه گردیده بودم، شادی و مسرت دلهره و اضطراب همه باهم یک‌جا مرا درهم فشرده بودند، دلم میخواست بازوهایم شهر پرواز گردند و بسوی وطن و خانواده ام پرواز نمایم.

در آنروز گرم تابستانی که خورشید در حالی غروب شعله ور بود و در آخرین لحظات لکه‌های سرخ‌رنگی بر «هریبور» می‌پاشید، جاده‌ها و کوچه‌ها چنان از غبار دود، گرد و خاک انباشته بود که گویی زمین از کم‌مهری طبیعت به ستوه آمده بود، من که سکه‌ی در جیب نداشتم مسئله سپری نمودن شب در ذهنم ولوله افکنده بود، روز قبل که آزادی من مطرح گردیده بود شخصی که او به «جمعدار» مشهور بود کسیکه قفل بودن سلول‌ها را کنترل میکرد یعنی همان شخصی که باری برای خانم اش خون اهدا نموده بودم بمن گفته بود میدانم تو نزدت پول نداری که شب را در هتل بگذرانی، من در خانه خود یک باغچه دارم میتوانی شب را آنجا سپری نمایی.

در آن گرمای نفس‌گیر که آفتاب بکندی گام‌های مور غروب میکرد با جستجوی نشانی منزل جمعدار، با طی خم و پیچ جاده‌ها و کوچه‌ها حوالی عصر بمنزل او رسیده بودم و در باغچه کوچک اش مرا رهنمایی کرد اولین چیزیکه از او خواستم آب بود، جک فلزی که شاید یکو نیم لیتر آب داشت انرا تا آخرین جرعه نوشیدم و بعنوان ادای شکران به او گفتم «دیر منله» شب با قورمه بادنجان از من پذیرایی کرد، چون میدانست که خسته و بی‌خوابم، آنجا یک

«چهار پایی» خسی ، برایم گذاشت و من فرسوده از زجر زندان و خسته از گرمای نفسگیر روز بزودی در روی آن لمیده بودم.

از آنجاییکه بعد از پنجسال و اندی بالای یک دوشک و چپرکت می خوابیدم فکر میکردم که در تخت سلیمان و دوشک پر قو و تکیه گاه ابریشمین بخواب می روم ، علی الرغم خسته گی ها و بی خوابی ها انشب تا صحر خوابم نبرد ، فکر میکردم تازه به زندگی قدم گذاشته ام ، انشب آسمان غرق مهتاب بود چشمانم در فضای آزاد بسوی بلندای آسمان معلق مانده بود چشم از ماه و ستاره گان پر تلالو و فضای بیکران آسمان بر نمی داشتم یکایک ستاره گان را بر می شمردم گفتم عاشق فضای آزاد ، ستارگان و کهکشانها شده بودم ، و آزادی و آرامی را در کهکشان جستجو میکردم درواقع گم شده ای خود را یافته بودم آسمان ستاره ها و آزادی را می بوسیدم . ناگهان در اوج لاجوردی آسمان ستاره ی پاره شد خطی از نور بدنبال خود کشید و برق اسا محو شد انرا بشارت آزادی و راه سفید برای خود پنداشته بودم . من در انشب با خودم جشنواره آزادی بر پا کرده بودم غرق در تماشای فضای بیکران و آزادی بودم ، اما پیشه های ملاریا تا توانسته بودند بدن خسته ی مرا نیش زده بودند.

آنگاهیکه نا خود آگاه وضع شب های قبلی و روزگار اختناق زندان به ذهنم خطور میکرد آنجا هر گز نگریسته بودم اما اینجا کاسه های چشمم پر از آب می شد من نمی گریستم خودش گریسته می شد.

در چنین یک حالی میدانستم که تنها خداست که فرصت های از دست رفته را جبران خواهد کرد .

فردای آن با عجله خود را به دفتر صلیب سرخ که در جریان رهایی من قرار داشتند رسانیدم برایم هتل گرفتند ، پول جیب خرچ دادند و مرا که از مریضی مزمنی رنج می بردم با یک کارت صلیب سرخ به شفاخانه معرفی نمودند ، بزودی طی یک هفته به اشتیاق برگشت بوطن بهبود یافته بودم ، صلیب سرخ پول کرایه موتر را برایم پرداخت ، با ابراز تشکر عمیق از اداره آن ها که در باره رهایی مداوا و رهایش من مساعی پیگیر انجام داده بودند ، راه عودت بوطن را درپیش گرفتم ، حوالی عصر همانروز با عبور از مرز در حالیکه از فضای آزادی و طن لذت می بردم شب را در جلال آباد نزد رفیق هم زنجیرم که او پیش تر از من از سلول های انفرادی آی.اس.آی رها گردیده بود سپری کردم ، شبی خاطره انگیزی بود می توانم بگویم نقل مجلس انشب ما دانه های زنجیر آی.اس.آی تهکار بود که جسم و روح ما در اسارت کشیده بود . فردای آن مسیر کابل را در پیش گرفته بودم در حالیکه از نسیم بهشتی کوهستانهای تنگی ابریشم و مسیر شاهراه مدهوش بودم در بخش های از سروبی توسط افراد مسلح حزب اسلامی حکمتیار که در کابل مصروف جنگ با جمعیت اسلامی ربانی و مسعود بود موتر ما متوقف گردید ، حین تلاشی بعد از نشان دادن کارت صلیب سرخ بزبان پشتو برایش گفتم من کارمند صلیب سرخ هستم بدون کدام چالشی رهایم کردند

بدین ترتیب اواسط ماه اسد ۱۳۷۱ بعد از سپری نمودن پنجسال و یکماه زندان در سلول های انفرادی در زندانهای پاکستان بکابل که در گیر جنگهای میان گروهی مجاهدین بود رسیده بودم . روز بعد به قوماندانی قوای هوایی خواجه رواش مراجعه کردم از سوی دوستان و هم مسلکان بگرمی مورد استقبال قرار گرفتم و در اولین پرواز طیاره نظامی که عازم مزار شریف بود مرا به مزار شریف فرستادند..... ، پرواز ما بسوی مزار شریف نیز بی حادثه نبود ، و حادثه

اینگونه اتفاق افتاده بود:

بعد از آنکه طیاره ما به پرواز در آمد ، وقتی عمله پروازی و هم مسلکان از حضور م در طیاره آگاه گردیده بودند برای خیر مقدم گویی و مصافحه نزدم آمده بودند هنوز مسافتی تا رسیدن به مزار باقی مانده بود ، شخصی که در انطرف در روبرویم نشستہ بود فکر کرده که شاید من آدم مهمی و یا کدام فرمانده با صلاحیتی هستم ، روبمن گفتم ، به میدان مزار شریف هدایت دهید که برای من یک موتر بخواهند تا به محل کار م به کونسل گری برسم ، برایش گفتم شما کونسل کدام کشور هستید که به پبنتوروان صحبت میکنید ، گفتم من کونسل پاکستان در مزار شریف هستم ، با شنیدن سخنان او قلبم در چنگال اندوه شگرف فشرده شده بود عنان اختیار از دستم بدر رفت به او گفتم لعنتی کثیف من تو و امثال تو را در تاریکی شب جستجو میکردم حال ترا در روز یافتم ، بی تأمل مشت های کوبنده و محکم بر سر و رویش فرود آمده با دستهایم گلویش به هدف خفه نمودن تحت فشار قرار داده بودم که عملیه طیاره و هم مسلکان سر رسیدند و آن خبیث را از دستم نجات دادند ، به او گفتم اگر گلکین طیاره باز می بود سوگند می خورم که تو را وقت به زمین پرتاب کرده بودم و حد اقل انتقام خود از شما کثافت ها می ستاندم . پنداشته بودم این کار از هنجارهای وطنی بعید است اما بگونه غیر ارادی بر او تاخته بودم لت و کوت او را مرحمی زخم های خودتصور کرده بودم .

حینیکه از طیاره فرود آمدیم هم مسلکان قوای هوایی از جریان مطلع گردیده در درب طیاره حضور رسانده بودند حینیکه آن ها با من به مصافحه و پذیرای مصروف بودند کونسل با سر و روی خونین خودرا آنجا رساند و گفت مانع این آدم گردید و رنه مرا می کشد . دوستان با لبخند گفتند حال نجات یافتی در « روضه سخی» رفته دعا کن .

بدینسان نزد خانواده به مزار شریف مواصلت کرده بودم .

زمانیکه پام را از زندان هریپور پاکستان بیرون گذاشته و آزاد شده بودم میدانستم اگر تلخی ها و شرارت های زندان را با خود به بیرون منتقل نمایم در بیرون زندان نیز زندانی خواهم بود .

اما در عین حال میدانستم زندان تأثیر مستقیم و غیر مستقیم بر روح و روان آدمی باقی می گذارد ، که گاه تا آخر عمر همراه وی باقی می ماند ، چالش های مانند تخریب ارزش های فردی دور شدن فرد از ویژه گی های زندگی جمعی کاهش اعتماد به نفس ، ایجاد اضطراب و منزوی گردیدن ، شایع ترین اختلالات رفتاری و روانی پس از بازگشت از زندان است .

مسئله واضح انست که زندانیان با مراجعه به حافظه خود خاطرات زندان را مکتوب میکنند تا بر روان خود آرامش بخشند اما برای من که اینک حدود ۲۹ سال ازان میگذرد تبعات زندان فراموش ناشدنی بجا مانده است همین حالا وقتی سلول های انفرادی زندان پاکستان بیادم می آید هنوز شکنجه ها و طنین فحش های رکیک جلادان در گوشم زنگ می زند دچار تشنج می شوم . به نظر میرسد مهمترین کاریکه میتوان در برابر توحش و جنایت کاران دشمن انجام داد افشای آن اعمال است . حال مشعوفم این خاطرات از یک سو برای افشای جنایات و از سوی دیگر برای سپردن به اوراق تاریخ و نسل های امروز و فردا درج این اثر گردید .

پیشنهاد:

دو پیلوت قوتهای هوایی کشور هریک جگرن عبدالمنیر خلمی و تورن عبدالواسع احمدی که جریان اسارت شان بدست ارتش پاکستان در ماه سرطان ۱۳۶۷ خ در سطور بالا مشرح بیان گردید، این دو پیلوت با شهامت کم نظیر شکنجه های وحشیانه و حبس پنجساله را در سلولهای انفرادی تحمل نمودند، با وفاداری به تحلیف نظامی و منافع علیای کشور از افشای رازهای نظامی و میهنی به دشمن خود داری ورزیده، و با مقاومت کم نظیر تسلیم خواسته های دشمن نگردیده بودند

بنا بر آن جهت ارجگذاری به فداکاری ها در راه میهن و تربیت نظامیان و نسل های جوان بروحیه وفاداری و خدمتگذاری بمنافع علیای کشور این، اثر پیشنهاد میکند که: -- میدان هوایی نظامی قندهار و دانشگاه هوایی کابل به اسم های این دو پیلوت نامگذاری گردند.



جگرن عبدالمنیر خلمی و تورن عبدالواسع احمدی در اسارت پاکستان

فصل نهم

نبرد جلال آباد و صاعقه استنگر:



تهاجم بر جلال آباد از سوی پاکستان از انجمن یک برهه متمایزی تاریخی است ، که به سقوط مواجه نمودن دولت جمهوری دموکراتیک نه تنها بعنوان استراتژی پاکستان بلکه ، مورد حمایت حامیان جهادگرایی آمریکایی ها غربی ها و سلفی های سعودی قرار داشت .

جنرال حمید گل رئیس سازمان استخبارات نظامی « آی.اس.آی » حینیکه بعنوان فرمانده جنگ ، برنامه تهاجم بر جلال آباد و سپس مارش ظفر نمون بسوی کابل را به ، بی نظیر بوتو صدر اعظم انوقته پاکستان تشریح نموده بود رابرت اوکلی ، سفیر آمریکا با حضورش در جلسه ، آن برنامه را مورد حمایت قرار داده بود.

سپردن راکت اندازهای مودرن استنگر از سوی آمریکا در سال ۱۹۸۵ م «۱۳۶۴خ» به گروههای جهادی تحت نظارت پاکستان و آموزش راکتچی ها از جمع گروههای القاعده و جهادگرایان افغان ، و استعمال آن علیه طیارات ملکی و نظامی دولت، و سپس گسیل شماری زیادی از راکت اندازهای استنگر در تهاجم بر جلال آباد یکی از عناصر مهم براندازی و تصرف جلال آباد را بخود اختصاص داده بود.

شایسته ذکر است ، بیان گردد که دوران بعد از خروج قوتهای شوروی سال ۶۷ خ ، بویژه نبرد جلال آباد ، بیک میدان جنگ ، استنگرها و جت های شکاری دولتی مبدل شده بود.

درواقع نبرد جلال آباد در دو جبهه ، هم در زمین و هم در هوا از استمرار برخوردار گردیده بود.

ارتش پاکستان در جنگ هوایی بیشتر بد و اسلحه چشم امید دوخته بود: یکی - به راکت های استنجر که شماری زیادی انرا در حالی به جبهه آورده بود که توسط افراد آموزش دیده مورد استعمال قرار می گرفت . وجود راکتچی ها در جبهات جنگ جلال آباد و مسیر شاهراه کابل ننگرهار از افزایش چشمگیر بر خوردار بوده است که ، حتی در هوایی ابری و پوشیده که تر صد جت های شکاری ممکن نبود تنها غرش سهمگین آن ها بگوش میرسید ، راکت ها را بسوی آسمان پهناور تصادفی شلیک می نمودند که اگر احتمالا به کدام طیاره اصابت نماید . و دومی توپ ها و ماشیندارهای دافع هوا که در عقب جبهه جنگ در مناطق فارم هده و غازی آباد و مسیر شاهراه کابل جلال آباد در مناطق مرتفع تنگی ابریشم داخل موضع نموده بودند. وجود استنجر ها و توپ های دافع هوا که گویا به محدودیت فعالیت طیارات حربی دولت در جبهه جنگ می انجامد و در حالیکه به ارتقای روحه و مورال مجاهدین اش مساعدت رسانده بود ، آی.اس.آی انرا بعنوان یک برگ برنده و ضمانت پیروزی در تهاجم خود بر جلال آباد محاسبه نموده بود .

آغاز و تشدید حملات استنجر ها بر هلیکوپترها و طیارات ترانسپورتی ، و جت های شکاری در حوزة شرق بسیار گسترده تر از گذشته استمرار حاصل نموده بود ، در واقع هشدار برای ار تش کشور بود باید هنجارهای مبارزه با استنجر ها و کاهش تاثیر انرا جستجو نماید . بنابر آن فزون تر از گذشته ها تفکر دفاع در برابر استنجر ها اهمیت بیشتر حاصل نموده بود.

احتیاج، مادر ، ایجاد:

نیروهای هوایی در نخستین اقدام های تدافعی دستگاہی را به اسم « فشنگ انداز» مورد استفاده قرار دادند که با نصب در بدن طیارات با استنجر ها به مبارزه بر خاسته بودند.

دستگاه فشنگ انداز طوری فعالیت می نمود که در اثنای حمله بر دشمن حینیکه ارتفاع جت ها کاهش می یافت پیلوت دستگاه را فعال نموده و فشنگ های شعله ور بدنبال طیاره به پرواز در می آمدند ، از انجائیکه راکت استنجر بعد از فیر شدن بسوی حرارت که از انجن طیاره خارج می شود می شتابد ، با این حال فشنگ هاییکه از دستگاه فشنگ انداز که حرارت ان افزون تر از حرارت انجن طیاره است شلیک میگرددند ، این فشنگ های شعله ور استنجرها را گمراه نموده ، بجای اصابت به طیاره ، فشنگ های مشتعل و فروزان را مورد اصابت قرار میدادند ، و بدین سان به طیاره آسیبی وارد آورده نمی توانست . چنین اقدامی ازیکسو به قوت های هوایی ، پروازهای روبهمرفته مصون تری را فراهم آورده بود و از سوی دیگر منجر به کاهش شهرت افسانه پی استنجر ها گردیده بود.

شایان ذکر است که وجود گسترده استنجرها چه در جبهه نبرد جلال آباد و چه در کوهها و مغاره های مسیر شاهراه کابل جلال آباد ، موجب تلفات و انهدام طیارات نیز گردیده است که بعنوان یک مشخصه تجاوز در تاریخ و خاطرات مردم هواپازان و مدافعان وطن باقی بجا مانده است.

آقای عبدالرحمان و راکت انداز استنگر :

نخست گفتمی است که شجاعت میخواید کسی از حقیقت در باره خودش سخن بگویند ، در اینجا سخنان آقای عبدالرحمان مصداق است از حقیقت ، آقای عبدالرحمان از اعضای حزب اسلامی حکمتیار که در تهاجم روز ۱۶ ماه حوت ۶۷ خ بر جلال آباد با راکت انداز « استنگر » اش شرکت داشته است ، آنروز را به این نگارنده چنین حکایت کرد :

تهاجم ۱۶ حوت ۷۶ به گسترده گی سازماندهی و عملی گردیده بود در آن ارتش پاکستان ، آی.اس.آی ، آمریکایی ها ، عربها و سازمان القاعده ، و گروههای محاهدین شرکت داشتند.

بخاطر دارم که امریکایی ها با حضور در تهاجم بر جلال آباد با تنظیمها و فرماندهان جهادی حزب خالص ، سیاف ، محمدی ، تشریک مساعی می نمودند و ، رحیم وردگ و قوماندان عبدالحق با آنها در جبهه جنگ در رفت و آمد بودند .

تهاجم بر جلال آباد را آی.اس.آی رهبری میکرد ، و بر علاوه اکمالات جبهات جنگ بلحاظ حربی و لوژستیک ، و انتقال زخمی ها و کشته شده ها را نیز ارتش پاکستان بدوش داشت .

قرارگاه عمومی جبهه جنگ در ساحه « مارکو » موقعیت داشت در آنجا یک شفاخانه نیز تأسیس نموده بودند.

بما گفته شده بود که روس ها دو باره به جلال آباد برگشته اند ، با حملات قاطعانه بالای روس ها عملیات صورت گیرد تا به ترک ننگرها ناگزیر گردیده و جلال آباد بحیث مرکز حکومت اسلامی مجاهدین فتح گردد.

در تعرض شب اول که نیروهای ما منطقه ذخیر تیل و ثمر خیل را که با همکاری شماری به تصرف در آورده بودیم در زدو خورد شماری از سربازان و افسران دولتی کشته و زخمی و اسیر گردیده بودند ، شماری از افسران را عربها اسیر گرفته بودند ، به عربها گفتیم اینها روس نیستند ، افسران دولتی هستند ، آنها را بما تسلیم نمایید ، اما عربها نمی دادند ، در جریان پرخاش و کشمکش ها ناگهان راکتی آنجا فرود آمد و بر چند موتر داتسون عربها انطرف تر استاده بودند اصابت کرد و به تعداد « ۳۷ » نفر آنها جابجا کشته شدند ، در انشب که آن پایگاه دولتی در فارم ها فتح شده بود من مشاهده کردم که هر کس مصروف یغماگری و چپاول اموال است ، وقتی در سرک ها جنازه های سربازان دولتی را دیدم که کشته شده و هرطرف پراکنده بودند ، با تردد و وسواس اجساد را مشاهده کردم که آنها روس نبودند بلکه بادیدن اجساد ، افسران و سربازان دولتی که در جریان مقاومت شبانه قربانی شده بودند تازه بهوش آمده بودم که آماج دروغ و فریب همیشگی قرار گرفته ایم.

شب سپری شده بود و ما حوالی ساعت ده صبح در منطقه « خوش گنبد » در حالی رسیده بودیم ، که توفان شدید آتش های قوتهای دولتی بر موقعیت های ما باریدن گرفت و بدنبال آن تعرض متقابل نیروهای دولتی آغاز شد و ما به عقب نشینی ناگزیر گردیده با انتقال زخمی ها به منطقه ، مارکو ، جبهه را ترک دادم.

آقای عبدالرحمان، که بیان حقیقت‌ها برای تاریخ و عبرت اندوزی از انرا از سجایای برازنده ی انسانی میداند، در بیان چشم‌دید هایش پیرامون پاره ی از رویدادها نیز امساک‌ی روا نداشت و گفت:

۱- من آموزش « راکت انداز استنگر » را در پاکستان سپری کرده ام، ما یگ گروه « سه صد نفری » بودیم که از سوی هر تنظیم معرفی شده بودیم آموزگاران افراد سی ای ای و ای، اس، ای، بودند، ما بشکل « قطعه منتظره » بسر می بردیم، هر جا که در افغانستان عملیات تهاجمی از سوی مجاهدین تحت رهبری آی.اس.آی، انجام می‌شد، ما را به آنجا می فرستادند تا طیارات دولتی را آماج قرار داده سقوط دهیم. ژور نالستان غربی گروه گروه نزد ما می آمدند و برای پولسازی برای خود مواد و مطالب تبلیغاتی، تهیه میکردند بما میگفتند وطن تانرا آزاد کنید، مهم نیست که ویران شود ما آبادش میکنیم.

۲- در ورود طالبان من در کابل بودم با پخش اطلاع که داکتر نجیب را طالبان کشته اند خود را به چهار راهی اریانا رساندم، آنجا افراد مولوی صدیق الله مربوط حرکت انقلاب اسلامی که در بخش‌های کوه صافی فرمانده بود، با برادر و برادرزاده هایش که به طالبان پیوسته بود حضور داشتند، من بانها گفتم تحقیر جنازه یک انسان در اسلام مردود است، چرا اینگونه برخورد غیر اسلامی و انسانی میکنید، با چنین حرکات دین و هموطنی را مذموم و محکوم جلوه میدهید. اما همه برده وار ابزار دست گردیده بودند و اوامر را تطبیق میکردند.

۳- در زمستان ۶۸ که شهنواز تی بعد از کودتای ناکام به پشاور آمده در دفتر حزب اسلامی او را دیدم، روز گذشته از گذارشات کودتای او مطلع گردیده بودم، میخواستم او را همانجا به جرم خیانت به ما که سالها بر ما بمب و آتش ریخت و همچنان به رفقاییش که سالها با هم بودند وفادار باقی نماند و با سر افکنگی به آی.اس.آی که ما همه روزه زهرش را می چشیدیم پناهنده گردیده است هم آنجا مجازات اش نمایم و یک شارجور « ماشیندارم » را درسینه اش خالی کنم، اما رفقایم مانع شدند و رنه همانجا او را تیر باران میکردم.

۴- در زمستان ۶۷ در زاد گاهم پنجشیر آقای مسعود را ملاقات کردم، صحبت‌ها، بر مسئله خروج نهایی قوت‌های شوروی از کشور چرخید و گفت روس‌ها بما گفته بودند که تا پنجسال دیگر در افغانستان باقی می‌مانند تا انوقت، از هر منطقه شمال که خارج می‌شوند سلاح و تخنیک حربی و منطقه را بما تسلیم می نمایند و درختم بجای حکومت نجیب قدرت را بما واگذار میکنند، اما حال معلوم می‌شود که دروغ گفته‌اند، و ما هم به قوماندانان سالنگ هدایت دادیم که بر آخرین کاروانی شوروی‌ها که از سالنگ عبور میکند حمله نمایند، تا پاسخ دروغ‌هایشانرا دریافت نمایند.»

در اواخر ماه دلو حینیکه آخرین کاروان قوای شوروی سالنگ را عبور میکرد، بنابر توافقات انجام شده شوروی‌ها با گروه احمد شاه مسعود که بر بخش‌های از سالنگ جنوبی تسلط داشت، در یک وضعیت آرام آرام، بی دغدغه، و در بستر ماریپیچ سالنگ که دریاچه سرودگر و خندان در کنار شان پهلو می‌زد آماج حملات راکتی و رگبارهای، سالنگی‌ها که در میان صخره‌ها و شیله‌ها کمین گرفته بودند قرار میگیرند، و منجر به تلفات سربازان شوروی و حریق و سایط میگردد،

درچنین حالی طیارات شوروی که به حمایت کاوران موظف بودند سر می‌رسند و بر گروه‌های مهاجم حمله میکنند ، و در آن تنگاتنگی دره‌ها، محشر انفجارها ، تلفاتی بر مهاجمین و افراد ملکی که در این جنگ‌ها هیچگونه رابطه و تقصیری نداشتند وهمه از خروج قوای شوروی که انرا یگانه مانع تأمین صلح و می پنداشتند ، قربانی میگردند.

تقصیر از کیست ؟ از فرمانده ، یا تهاجم کننده یا بمباردکننده و یا هر سه.

دگروال ماموند پیلوت میگوید:

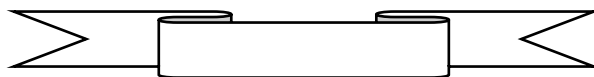
وقتی راکت استنجر نام برده می‌شود خاطرات زیادی در ذهنم به پرواز در می آیند، طیاره من سه بار مورد اصابت راکت استنجر قرار گرفته بود ، بار اول در منطقه علی خیل خوست ، بار دوم در شرق خوست دوکانهای شاولی بار سوم در ساحه سروبی بند نغلو ، هریک تفصیلات جداگانه پی دارند اما در اینجا با توجه به اختصار کلام ، نخستین حمله را توضیح میدهم:

اصابت استنجر به طیاره من:

میدانیم بعد از آنکه آمریکایی ها حدود ۱۲۰۰ دستگاه راکت استنجر را در سال ۱۳۶۴ خ «۱۹۸۵» م به پاکستان سپرد و آی.اس.آی ، القاعده و جهادی های که لگام شانرا در دست داشت در باره استعمال استنجر آموزش داد و سپس به داخل کشور فرستاد.

نخستین حمله و آزمایش استنجر از سوی آی.اس.آی و جهادی های تحت اداره آن در کشور ما علیه طیاره من صورت پذیرفته بود.

من به اجرای یک وظیفه محاربوی در منطقه علی خیل ولسوالی جاجی مصروف بودم که طیاره جت میگ ۲۱ من هدف راکت استنجر دشمن قرار گرفت . درواقع این نخستین شلیک استنجر علیه طیارات ما بود ،اصابت راکت قسمت دم « سپلو » طیاره مرا دو نیم کرده بود ، با توجه به مقررات قوای هوایی بایستی طیاره را رها نموده خود را بوسیله پاراشوت بر زمین پرتاب یعنی « کته پولت » می نمودم اما تصمیم گرفتم در مبارزه علیه دشمن و استنجرهایش طیاره را رها نکرده ولو بهر شکلی باید خود را بمیدان بگرام برسانم ،در چنین شرایطی سیستم‌های طیاره از کار افتاده و با توجه به تأثیرات ایرو دینامیکی طیاره دست به نافرمانی زده بود که هر لحظه احتمال سقوط آن متصور بود . اما من با یک مانور کوتاه که دشمن یقیناً مشاهده میکرد که طیاره من سقوط نکرده است راه بگرام را درپیش گرفتم در هوا با طیاره که سر به نافرمانی زده گویی قصد برگشت بمیدان بگرام را نداشت در تقلا و کشمکش بودم ، ، بلاخره بالای میدان بگرام رسیده و نشست اجرا کردم ، رفیق پروازم « فارمیتز » در طیاره دومی « تورن گل محمد بود که عقب طیاره را عکاسی نموده بود . وقتی از طیاره پایین شدم ، بخش عقبی طیاره دوشق گردیده از هوا بر زمین افتاده بود ، همزمان رفقای غند ،متخصصین مصونیت پرواز سر رسیدند همه متعجب گردیده بودند که چگونه سالم بر زمین نشست کرده ام ، انرا یک حادثه کم نظیر در تاریخ قوت‌های هوایی کشور پنداشته بودند ، مرا بگرمی در آغوش فشرده مورد نوازش قرار میدادند ، قوماندان قطعه مرا مورد تقدیر و مکافات قرار داد.



فصل دهم

نقش شورای ولایتی حزب دموکراتیک و سپاهیان مدافع وطن در نبرد جلال آباد :

۱- دوکتور مانوکی منگل : منشی شورای ولایتی حزب دموکراتیک خلق در ولایت ننگرهار

پاییز سال ۶۷ خ:

از آنجاکه بنا بر اشتغال در اواسط فصل پاییز ۱۳۶۷ بحیث منشی حزبی ولایت ننگرهار از آغاز تا انتهای نبرد جلال آباد شاهد حوادث گسترده پی بوده ام ، باور دارم رخدادها و گستردگی آن نبرد دفتر از خاطرات است با وجود سپری شدن سالهای اختنا ف ووهن هنوز هم خاطرات زیادی در ذهنم نقش می گشند.

نبرد جلال آباد پژواک مقاومتی است که با کارنامه ها و جانبازیهای قوتهای مسلح و سپاهیان مدافع وطن و مردم رقم خورده است. دفاع از جلال آبا شبهه ارثیه گرانبهایی است که به شرف و حیثیت ملت صلابت و جاهت تاریخی می بخشد.

ما میدانیم که کمیت تجارب و خاطرات نبرد جلال آباد به مقیاس شرکت داشته های نظامی و غیر نظامی در آن پهناور است ، ممکن نیست که آن ها سرگذشت و یا خاطره پی از آن نبرد که یک تجاوز تبهکارانه با مقیاس گسترده بود ، نداشته باشند.

پر واضح است که خاطرات بعنوان قیمت تمام شد یک جنگ ، اگر بیان و مرقوم نگردند قدر و قیمت شهامت و جانبازیهای قوتهای مسلح پر افتخار ما فراموش میگردند .

به نظر میرسد نگارش ها و بیان خاطرات بگونه فشرده قادر نخواهد بود که همه جانبازها و قهرمانی های قوتهای مسلح و سپاهیان دفاع وطن در دفاع از جلال آباد را که ما شاهدش بودیم و من در برابر شان سر تعظیم فرود می آورم به تفسیر بکشد و ارتباط مقتضی میان آن نبرد و نسل های آینده بر قرار نماید . با انهم در اینجا به مصداق قطره پی از یک جیحون شماری از سرگذشت ها و خاطرات قابل مکث اند.

درواقع نبرد جلال آباد دو چهره را به نمایش گذاشته بود یکی تهاجم گسترده ارتش پاکستان و جهادی های تحت فرمان وی و القاعده ، که به هدف اشغال جلال آباد که تلفات و ویرانی گسترده را تعمیل نموده بود ، و از سوی دیگر ایثار شهامت و دفاع جانبازانه منسوبان قوتهای مسلح و سپاهیان مدافع وطن که با قربانیهای کم نظیری شعار « یا کفن یا وطن » دفاع جلال آباد را بدوش کشیدند.

بیاید وطن را به بد نسپریم:

ماه عقرب سال ۱۳۶۷ خ حوالی عصر یک روز که خورشید شامگاهی آسمان را ترک گفته بود، و پاییز این سلطان فصلها بر نمایش قدرت اش ضیافت رنگها بر پا نموده بود، رئیس جمهور و قوماندان اعلی قوتهای مسلح دوکتور نجیب الله مرا احضار و در دفتر کارش پذیرفت. بعد از یک مصافحت بی تکلف در حالیکه نفس عطر آگین چای سبز رایحه مطبوعی در فضای اتاق می پراکند، خطاب بمن گفت، شما را بعد از جستجو و بررسی ها، بوظیفه ی جدید و دشواری برگزیده ایم. در عین حال برای تقویت دستگاه حزبی و دولتی ننگرهار اشخاص ذیل که از کارایی و تجارب کافی بهره مند اند یک جا با شما تقرر یافته اند.

**جنرال بارکزی بحیث قوماندان قول اردو، جنرال رسول پادشاه معاون قول اردو-
عبدالمبین مبین معاون کمیته حزبی ولایتی، داکتر سرلوس، عزت الله عزیزی، نظر محمد
خواریکش معاونین والی، سمونمل چنار گل منگل بحیث امر امنیت قوماندانی پولیس -
سمونمل زیارت گل بحیث مدیر نظم عامه پولیس - سمونمل خلیل الرحمان امر جنایی
خارندوی - دوکتور شایسته « بعد ها پرو فیسور » طبیب کمکی.**

در آن لحظه نخواستم سؤالی مطرح نمایم، خودش در حالیکه صراحت کلام صمیمیت او را به رخ میکشید، با مکثی معنی داری گفت، یقیناً همه ی ما میدانیم که آی.اس.آی در این ۱۴ سال نه تنها برایمان بلکه برای جهان هیولا تولید کرده است، آنچه ما به فقدان آن مواجه هستیم دانش پاک ستان شناسی است، حال استراتژی پاکستان کتمان نمانده است عمق استراتژیک آن نه تنها با به قدرت رسانیدن یک حکومت جهادی زیر دست و رسیدن به بازارهای آسیای میانه، بلکه برچیدن کامل قوتهای مسلح کشور تشکیل میدهد که در نقش یک حریف نیرومند علیه آن تبارز نموده است.

بنابر گذارشات که بر موثق بودن آن شکی ندارم، بعد از تکمیل خروج قوای شوروی در ماه دلو پیشرو، پاکستان با تمام امکانات و احضارات گسترده بشمول جهاد گرایان منجمله القاعده بر یکی از شهرهای مرزی ما قندهار، خوست و جلال آباد که در هستهء توطیه ها و تهاجم قرار خواهد داشت و به اصطلاح دروازه فتح کابل برایشان پنداشته می شود تهاجم خواهند کرد و نخست حکومت تحت اداره ی خود در آنجا مستقر و سپس با مارش ظفرافزین کابل را تصرف و برنامه های دیگر خود را که یقیناً برای کشور ما فاجعه بار خواهد بود تحقق خواهد بخشید. شما را بنابر آنکه از دوره خدمت قبلی از تجارب و شناخت در آنجا برخوردار هستید بحیث والی ولایت ننگرهار در نظر گرفته ایم، شما را به ازمونگاه یک وجیبه تقدیس شده دفاع از وطن می فرستیم و ما جمعا موظف هستیم از حریم مقدس میهن مان در برابر تجاوز همسایه حریص دفاع نماییم.

علاوه کرد تا این فرزندان افغان زمین زنده اند این خواب است و خیال است و محال، و با ختم سخنان اش پاسخ مرا انتظار میکشید، من گفتم خدمت بوطن و اطاعت امر شما وجیبه ماست بشما اطمینان میدهم آنچه در توان دارم در راه دفاع سرزمین مان انجام خواهیم داد.

با ختم سخنان من ، دوکتور نجیب الله ادامه داد ، وظایف شما مهم و گسترده خواهد بود ، که رأس آن در اوامر تحریری وضاحت خواهد یافت ، اما عجالاً بدو مسئله اشاره می نمایم: یکی - تا جایکه ما اطلاع داریم آی.اس.آی برای نیل به استراتژی اش به استخدام جواسیس از میان افراد محلی و حتی کارمندان دولتی با پرداخت هنگفت پول مبادرت ورزیده است یعنی شاید کسانی باشند که در بدل پول پادویی آی.اس.آی را پذیرفته باشند ، این مسئله توجه دقیق و همه جانبه را برای شناخت و سبکدوشی آنها از وظایف و سپردن شان به مراجع قانونی مطالبه می نماید ، اما حال برای تعجیل در کار بهتر خواهد بود، که شماری از کادرهای مهم و کلیدی در سطوح مختلف ننگرها که گذارشات منفی در مورد شان وجود دارد تبدیل گردند ، حال شما میتوانید برای خود یک تیم کاری از میان کادر های دولتی و نظامی را انتخاب و در وظایف لازم ننگرهار پیشنهاد نمایید .

بقول گارسیا مارکز ، « زندگی تنها در اختیار داشتن کارت های خوب نیست بلکه خوب بازی کردن با با کارتهای بد است ، « بایستی ما نیز چنین بازیها را فراگیریم.

دومی آنکه - شهر جلال آباد در چنین شرایطی نیاز مند تقویت میکانیسم دفاعی قبلی انست ، تا مبدا در صورت تهاجم و آتشباری ناگهانی دشمن ، مردم از تأثیرات مخرب آن دچار صدمه گردند این مسئله مستلزم توجه و اجرات جدی است به این منظور به مجرد رسیدن به جلال ال آباد برنامه انرا تهیه و تعمیل نمایید.

وقتی محضر دوکتور نجیب را ترک میدادم در حالیکه سنگینی وظایف را منبعث از اعتماد رئیس جمهور و توظیف بر یک وجیبه خطیر بشدت بر دوشم احساس میکردم دستم را به ارزوی موفقیت فشرده و گفت سه روز بعد انتظار شنیدن صدای شما را از جلال آباد دارم . « بیا تا وطن را به بد نسپاریم ».

جلال آباد به بلندای آباد، مبدل میگردد:

دو روز بعد بوسیله هلیکوپترها در ساعاتی که شام را باشب گره می زد و بر مهتاب و ستاره گان رنگ قرمز می پاشید به جلال آباد رسیده بودیم.

در نخستین ملاقات ها با شورای ولایتی و اراکین دولتی و حزبی های حوزه شرق ، وبا طیف وسیع از شهروندان بزودی دریافتیم که با انبوه وظایف و چالش های گسترده و گونه گون ، مواجه هستیم ، در حومه های شماری از ولسوالی ها افراد اعزامی آی.اس.آی و القاعده با ترفندها و جیل گونه گون به ارباب و جذب مردم بسوی استراتژی پاکستان په فعالیت پرداخته بودند . درچنین یک حالی گمارش کادرهای جدید و احضارات دستگاه دولت و حزب وطن برای دفاع از جلال آباد ، تا مین امنیت ، و ارایه خدمات اجتماعی و معیشتی به شهروندان جلال آباد ، مبارزه مستمر علیه تبلیغات دشمن که تا حدی در اذهان رسوب نموده بود از زمره وظایف تأخیر ناپذیر شمرده می شد .

در نخستین اقدام ها با تشریک مساعی شورای ولایتی و رفقا و عبدالمبین مبین ، داکتر گل محمد ، عزیززی و منشی های نواحی ، با تعجیل به اجرای وظایف پرداخته بودیم که فشرده آن اینها بودند:

یک - تأمین امنیت:

از آنجاییکه تنظیم های هفت گانه تحت اداره پاکستان، با بپای خروج نظامیان شوروی که تبعات توافقنامه ژنیو در اپریل ۱۹۸۸ میان افغانستان و پاکستان بود، آنها نیز در تابستان و پاییز سال ۶۷ خ، به تکمیل احضارات نظامی جهت آغاز مرحله دیگری از جهاد؟ را علیه مسلمانان کشوریه تگاپو افتاده با تلبیس و حیل در حومه های شماری از ولسوالی های اطراف جلال آباد مانند سرخورد، بهسود چپرهار، رودات، شیوه و شکی که شمار شان به پانزده گروپ میرسید نفوذ نموده به راکت باریها بالای اماکن مسکونی شهر جلال آباد و قطعات نظامی می پرداختند.

اما ما میدانستیم که استراتژی اصلی آی.اس.آی از فرستادن افراد تنظیم ها به حومه های ولسوالی ها در واقع وارد اودن فشار مضاعف هم بر شهروندان که همه روزه کشته و زخمی می شدند و همزمان به تبلیغات پرداخته بودند که ما بزودی جلال آباد را به اصطلاح جهادی فتح میکنیم و هم بر دولت که گویا فرو پاشیده نا توان وقادر به تأمین امنیت مردم نیست میباشد. بنا بر آن ما عاجلا برای تأمین امنیت قریب و بعید شهروندان چند اقدام را در عرصه امنیتی گسترش بخشیدیم:

الف: گسترش و تقویت کمربند دورانی امنیتی به دورادور شهر و بیرون کشیدن حوزه های پولیس از داخل شهر و جابجایی آنها توأم با شماری از سپاهیان در کمربند متذکره و تقویت آن با سلاح ثقیله و وسایط زرهی و انواع توپچی و تنظیم سیستم آتش برای آنها را در برگرفته بود.

ما برای ارتقای مهارت های مدافعین در کمربند امنیتی، تطبیقات شبانه را احضار و اجرا نمودیم که هم در افزایش مهارت ها و هم در روحیه و مورال منسوبان و همچنان در روحیه و روان شهروندان جلال آباد تأثیرات مثبت و ویژه را برجا گذاشته بود.

ب - برای پر نمودن حوزه های پولیس، از اعضای ملکی ح.د.خ.ا و سپاهیان انقلاب که شماری از آنها از کابل نیز فرستاده شده بودند استفاده نمودیم، آنها به بهترین و وصادقانه ترین وجه وظایف مربوطه را ایفانموده بودند

ج - نواحی حزبی ح.د.خ.ا در شهر جلال آباد وظیفه در یافت نمودند که در تأمین امنیت، شهروندان جلال آباد در مورد ساختن پناهگاهها، زیر زمینی ها « بلنداژها » کمک رسانی نمایند در صورت فقدان چوب برای پوشش، پناهگاهها، بلنداژها، از درخت های کنار جاده ها و اشجار دولتی استفاده نمایند، بزودی شهر جلال آباد زیر زمین رفت و جلال آباد به بلنداژ آباد، مبدل گردید.

۲ - عبدالمبین مبین معاون شورای ولایتی حزب دموکراتیک خلق، ننگرهار حکایت میکند:

برای من مایه مباهات است بگویم که این دولت جمهوری افغانستان و قوت‌های مسلح تحت رهبری خرد مندانه داکتر نجیب الله بود که ما راقادر ساخت دشمن بسیار نیرومند را به شکست مواجه نمائیم. حال که گفته‌های داکتر نجیب را که حین آمدنم به جلال آباد در پاییز سال ۶۷



عبدالمنین مبین

خ بیاد می آورم تمام افکار و عمل کرد های او از تمایلش به اجتناب از جنگ، و تأمین صلح و انکشاف اجتماعی و اقتصادی کشور سر چشمه میگرفت، اما همزمان میگفت بزرگتری شری که در آینده ها دامن گیر بشریت خواهد بود افراطیت مذهبی حرکت بسوی رژیم های واپسگرا، توتالیتر، بوده میتواند. حال آی.اس.آی که افراط گرایان مذهبی افغان و القاعده را ابزار دست خود قرار داده میخواهند جلال آباد را به تصرف درآورده و انرا لانهء تباهی کشور و جهان قرار دهند، جلال آباد برای محافظت از حال و نسل های آینده یک پنجره ی فرداست دفاع از جلال آباد را قاطعانه انجام دهید.

آنروز در یک پرواز حوالی عصر در حالیکه غبار غروب روی شهر می نشست به فضای جلال آباد رسیده بودیم از ورای کلکینچه طیاره میدیدم که در باغ های نارنج، اندام درختان را برهنه گی پوشانده بود برگهای به تاراج رفته از یغماگری پاییز پرزمین فرش طلایی گسترانده و برگ ها شبه ی، آتش سرخ و شاخچه ها شعله زرد را به نمایش گذاشته بود.

با اسکان پذیری و تدویر کنفرانس های امنیتی و جلسات اکتیف با طیف وسیع از اقشار مردم با جامعه مدنی متنفذین، عالمان دینی تاجران ملی اتحادیه های صنفی که تدویر گردید، بزودی دریافتیم که آی.اس.آی و عرب های القاعده تلاش دارند با مصرف هزینه های گزاف و پخش اکاذیب و جعلیات اوضاع را در ننگرهار به نوعی به نفع خود دچار تغییر نموده و مردم را از دولت دور و به گروه های جهادی تحت فرمان او ملحق نمایند.

از آنجاکه مقارن با آغاز خروج قوای شوروی از کشور مطابق جدول زمانبندی شده « ازماء ثور تا دلو سال ۶۷ » نخست دوغند شوروی در ماه ثور جلال آباد را ترک نموده بودند منبعث از آن یکبار دیگر کشور و بویژه جلال آباد، بیک میدان جنگ تبلیغاتی مبدل گردیده بود.

آی.اس.آی و گروه های وابسته بان بشمول اژانس های غربی و عربی به گستردگی تبلیغ می نمودند که بعد از خروج قوای شوروی ظرف یک هفته جلال آباد بدست گروه های مجاهدین، سقوط میکند، از اینرو ما در برابر یک یورش تبلیغاتی که روحیه و روان جمعی را دچار آسیب نموده بود مواجه گردیده بودیم.

بقول معروف دروغ بزرگ، بیشتر از دروغ کوچک، توده ها را متقاعد میکند. شاید علت آن این است که خود مردم هم پیرامون مسایل جزئی، دروغ کوچک میگویند اما از گفتن دروغ در ابعاد بزرگ شرمند می شوند، آی.اس.آی با پخش تبلیغات گسترده، دروغ کلان و عوام پسندی را پخش نموده بود سقوط جلال آباد و سپس کابل طی یکی دو هفته فتح خواهد گردید.

آنچه برای پرو پاکند مهم است شرایط است، که فاکتور خروج عساکر شوروی از کشور آنرا فراهم آورده بود و دشمن تا حدی موفق گردیده بود که اذهان عامه را براحتی دستکاری نماید.

بقول معروف با پرو پاگند می‌توان دوزخ را بهشت جلوه داد ، در عین حال پرو پاگند باید عام پسند باشد باید احساسات مردم را بر انگیزد نه منطق ایشان را ، تکرار گرامافونی آوازه ها و شایعه ها و نماد ها رمز و راز پرو پاگند و تبلیغات اند که در جلال آباد جواسیس دشمن با مهارت به پخش آن پرداخته بودند .

در چنین یک حالی ما قبل از اینکه به تهاجم مستقیم دشمن ، مواجه گردیم در جبهه تبلیغات زیر فشار و تضییق قرار گرفته بودیم . شماری از افراد خود را به آی.اس.آی فروخته بودند ، و شماری مسحور تبلیغات دشمن گردیده بودند ، که مقتضی اقدام‌های تبلیغاتی از سوی ما بود که بایستی بی درنگ به مقابله برمی خواستیم .

در هر جنگی حمله و گریز تعرض و مدافعه وجود دارد جنگ روانی و تبلیغاتی نیز از این قاعده مستثنی نیست همانگونه در جنگ مسلحانه باید به دفاع پرداخت و در جنگ تبلیغاتی نیز می بایست دفاع کرد سکوت و تسلیم بهمان اندازه زشت است که تسلیم در عرصه کازار مسلحانه .

ما برای رد تبلیغات دشمن در نخستین اقدام اعلامیه مشترک کنفرانس امنیتی برگزار شده را منتشر و به مردم اطمینان دادیم که قوت‌های مسلح سازمانهای حزبی سپاهیان انقلاب ، جوانان و داوطلبان با تمام قدرت و امکانات از جلال آباد دفاع نموده و متجاوزین را دفع و طرد و به شدت به سزای اعمالش خواهد رساند ، اجازه نمیدهیم سرزمین ما به جولانگاه آی.اس.آی و حواریون خونریز او که اصول دینی جهاد اسلامی را زیر پا گذاشته و جهاد اسلامی که در مرجح ترین شکل آن جهاد با نفس است بیک اندیشه جنگ افرین ، خونریز تقلیل داده‌اند تبدیل گردد.

این اعلامیه تا حدی زیادی فضای بی اعتمادی را که ناشی از تبلیغات دشمن ایجاد گردیده بود مرفوع نموده ، و به تجمع جوانان داوطلب به دور ساختارهای قوت‌های مسلح شرایط فراهم آورده بود.

تلاش‌هایی دیگر شورای ولایتی یک جا با ریاست امنیت دولتی که رئیس آن جناب محمد عمر معلم بود معطوف بان گردیده بود افرادی که در مورد شان زیگنال های مشکوکی وجود داشت از وظایف شان سبک دوش گردیدند و بجای آن‌ها کادرهای جدید وظایف را اشغال نمودند و با چند اقدام دیگر مانند تشدید ، کار تبلیغی و ترویجی در میان توده های مردم ، در مساجد و دانشگاه و مکاتیب و در مزارع ، بازار ها - و تبلیغ فاکت های دیگر مانند اینکه افراد و تخنیک محاربوی زیادی مانند تانک ها ، و اورا گان ، و راکت های سکاد به ننگر هار انتقال گردیده و در جای محرم داخل موضع گردیده اند و در صورت که تهاجم پاکستان شدت یابد آنگاه راکت های سکاد ما از هر جاییکه بالای ما حمله گردد ولو اراضی انطرف دیورند را هدف قرار خواهد داد.

تبلیغ و ترویج این مسئله که ، قوت‌های هوایی ما نقش واژگون کننده ی راکت های استنگر را با پرواز سقف بلند تر از منزل مؤثر راکت متذکره زایل نموده و بر اهداف خود بدون اینکه صدمه ببینند حمله نموده انرا نابود و واپس به میدانهای خود بر میگرددند ، بر تری کامل هوایی ما را به نمایش گذاشته و تداعی این مسئله بود که هر دشمنی که به جلال آباد نزدیک شود به دوزخ فرستاده خواهد شد . از سوی دیگر اقدام‌های دفاعی و تقویت کمربند های امنیتی به دو رادور شهر تحکیم و تقویه آن‌ها با سلاح نیرومند ، و تحفظ شهروندان با ایجاد محلات محفوظ و بلندآنها در مجمع تدابیری بود که تا حدی زیادی فضای بی اعتمادی را که ناشی از تبلیغات دشمن ایجاد گردیده بود مرفوع نموده ، و به تجمع اعضای حزب و جوانان داوطلب به دور

ساختارهای قوت‌های مسلح شرایط فراهم آورده بود.

بزودی جزو تملی بنام غند حزبی از اعضای حزبی حزب دموکراتیک خلق، سازمانهای اجتماعی اتحادیه های صنفی حوزه شرق به تعداد ۱۳۰۰ نفر در چوکات پولیس متشکل گردیده و در تولی ها و بلوک ها در تاملین امنیت مناطق نقش آفریده بودند، عمارت های دولتی دیپوهای و محلات تذخیر مهمات نظامی و تخلیه و بارگیری آن ها به جبهات و در دوره آمادگی کمک به قطعات قوای مسلح جهت حفر نمودن خندق ها و اعمار بلندآژ ها در طول تداوم جنگ نقش ویژه ایفا نموده بودند. همچنان همه اعضا داوطلبانه حاضر به تثبیت گروه های خون شان و خون دهی به زخمی ها و تهیه یکمقدار زیادی صحن سفید برای تکفین شهدا احضارات ویژه اتخاذ گردیده بود. فعالیت غند حزبی بوسیله سه گروه کنترول و نظارت می گردید، گروه اول - داکتر سر لوخ معاون مالی، عبدالملین مبین معاون والی، جنرال رسول پادشاه رئیس ارکان قول اردو - در گروه دوم. عزت الله عزیز می معاون والی، داکتر گل محمد مومند، معاون شورای ولایتی دگروال نور سلام معاون امنیت دولتی. در گروه سوم. محمد سفر خواریکش معاون والی رحمت الله رحمت معاون شورای ولایتی سمونمل چنار گل امر امنیت قوماندانی پولیس در بسیج برای دفاع از جلال آباد نقش سپاهیان انقلاب که از کابل به جلال آباد آمده بودند از براننده گی ویژه بر خوردار بود سپاهیان انقلاب ستون اصلی امنیت شهر را بجای پولیس تشکیل داده بودند، و در انتقال زخمی ها به شفاخانه ها و تکفین شهدا نقش قابل وصفی انجام داده بودند.

جلال آباد را کابل فراموش نکرده بود، شورای حزبی حزب دموکراتیک خلق در کابل هدایا و تحایف و دستمال های گلدوزی را جمع آوری به جلال آباد می فرستادند و ما آن ها برای رزمندگان جلال آباد منجمله در خط اول توزیع می نمودیم، در یکی از دستمال های گل دورزی دوشیزه کابلی به اسم ملالی در دستمال گلدوزی اش نگاشته بود، مدافعان جلال آباد من به شما جانبازان راه میهن افتخار میکنم» انا دستمال را در یک همایش بیک افسر جوان در خطاول فعالیت میکرد هدیه دادم دسمال را بوسید و در جیب اش نهاد و گفت اگر زنده ماندم بعد از جنگ انرا به مادرم نشان میدهم، اما با تأسف یک هفته بعد آن افسر جوان در خط اول در مبارزه رویاری با دشمن به شهادت رسیده بود، روحش در بهشت خدا شاد.

جناب مبین این مسئله را نیز علاوه نمودند که در دوران جنگها و آتشباریها شدید دشمن بداخل شهر آن ها ییکه از جمع شهروندان جلال آباد ناگزیر به ترک خانه هایشان گردیده و میخواستند از طریق هوایی بکابل منتقل گردند آن ها را توسط سپاهیان انقلاب، ترتیب و تنظیم نموده و در یک فهرست منظم توسط هلیکوبترها منتقل می نمودند. گاهی از شدت تهاجم دشمن ازدحام شهروندان در ساحه درونته افزایش می یافت اما به نوبت یا از مسیر زمین یا از طریق هوا منتقل می گردیدند.

جناب مبین علاوه کرد با رها ما در جریان جنگها دوستی و همیاری مردم و کمک را بیکدیگر و روابط صمیمانه اهل هنود را با شهروندان جلال آباد مشاهده کردیم کسانیکه از مناطق شهر به ترک خانه هایشان ناگزیر گردیده بودند هموطنان هندو آن ها در منازل شان جا داده نان و غذا داده بودند.

جناب آقای همایون تاج ، یکی از فعالین حزب دموکراتیک خلق نبرد جلال آباد را چنین بیاد می آورد:

سال ۱۳۶۷ خ با دو رویداد در تاریخ کشور ، خروج قوای شوروی در ۲۶ ماه دلو ۱۳۶۷ خ و آغاز دومین فاز از جنگ‌های عظمت طلبی بنام جهاد ؟ که ارتش پاکستان بر جلال آباد پیشقراول آن بود رقم میخورد.

به باورم پرداختن به حرف‌های ناگفته دفاع از جلال آباد ، جلا دادن به بخشی از تاریخ سرزمین ماست . با ثبت کردن خاطرات میتوان از فراموشی و کتمان واقعیت‌ها جلوگیری بعمل آورد. حال از موقعیت امروزی برگشته به عقب ، ان روزها را که ما راهی جبهه ، دفاع از جلال آباد شده بودیم نگاه میکنم ، آن جهاد و تجاوز در انبرهه با توجه به شماری تفاوت‌های ماهوی



یقیناً شباهت امروزی را تداعی میکند ، آنروزها ، قوت‌های شوروی که یگانه انگیزهء تداوم جهاد؟ شمرده می‌شدند، بر اثر توافقات ژنیو در ماه حمل ۶۷ خ میان دولت افغانستان و پاکستان که گروه‌های مجاهدین در آن هیچ نقشی نداشتند ، کشور را بکلی ترک داده بودند، و علی‌الرعم آنکه واژه جهاد ابداع سلفی‌ها و صلیبی‌ها بعنوان یک واژه عوام پسند، جاذبه و کششی ایدئولوژیکی اش را از دست داده بود، اما فاز بعدی آن بعنوان یک جنگ مسلمان کشتی با خونریزهای گسترده با قیادت پاکستان آغاز گردیده بود.

همایون تاج

اینک که بیش از سه دهه از تهاجم پاکستان بر جلال آباد سپری گردیده است و ما درپاییز سال ۱۳۹۹ خ قرار داریم و آمریکایی‌ها بنابر توافقنامه قطر ، در حال خروج قسمی از کشور ما اند اما جهاد طالبان علیه دولت اسلامی مانند جهاد اسلاف شان « جهاد پاکستان علیه افغانستان » از شدت خود که قربانیان اصلی آن توده‌های مردم اند از استمرار گسترده برخوردار است ، مسایل اند که نه تاریخ فراموش میکند و نه کسی انرا می‌بخشد.

بحث جهاد اولی گروه‌های هفتگانه مقیم پاکستان و هشت گانه مقیم ایران ، همچنان بحث جهاد دومی طالبان علیه آمریکایی‌ها که برخاستگاه هردو گهواره کثیف همسایه مکار بوده است ، از موضع این بحث بدور است و رنه می‌گفتم:

کسانی که اسیر دست بیگانه باشند انهم بیگانه‌ی مستکبر و مفتن مانند پاکستان که چشم بر اسارت و عبودیت مردم و میهن ما دوخته است هرگز نمیتوانند سر باز، آزادی و مجاهد راه حق بوده باشند.

جهاد افغانی که جنگجویان مزدور در آن قهرمان جلوه داده می‌شود به باطل لباس حق پوشانده می‌شود یک انحراف از مسیر اسلام شمرده می‌شود ، اسلام بعنوان یک دین عامل جهاد گرایی نیست ، شماری بدون اینکه سواد داشته یا با احکام دین بلدیت داشته باشند سلاح بر داشته و به تحریک بیگانه منفور به کشتن هموطنان خود پرداخته بودند. نمیتواند جهاد محسوب گردد.

جهد افغانی تولید جنرال ضیاوالحق دیکتاتور نظامی پاکستان یک سلاح نیرومند علیه ارزش‌های دموکراتیک بود و و عدۀ محقق کردن بهشت بر روی زمین را داده بود اما عملاً با مبدل کردن کشور به دوزخ و جنگ‌های داخلی عروج افراطیت مذهبی قومی، و اشغال خارجی ابتدال خودش را نشان داد، اما برای خود با اندوختن ثروتهای خونین و جرمی بهشت معمور نمودند، از اینرو تقصیر اصلی تباهی و بریادی کشور را بر دوش دارند.

رزمندگان و جهادگران واقعی کسانی بودند و هستند که علیه تجاوز همسایۀ ناپاک بویژه بعد از خروج قوای شوروی شدت یافته بود به مقاومت برخاسته و در جلال آباد سیلی محکی بر رخسار او کوبیده او را بشدت مجازات نموده بودند.

تهاجم پاکستان بر جلال آباد در ۱۶ حوت ۶۷ خ نه تنها خطر اشغال جلال ابا بدست دشمن را بشارت داده بود بلکه بعنوان اوج حضيض عمل کرد پاکستان، هیجان و احساس و خشم وطن دوستان کشور را علیه همسایه محیل، به غلیان در آورد بود.

بیاد می آورم حینیکه تهاجم ارتش پاکستان و القاعده با انکشاف بسوی جلال آباد که تلفات شهروندان را بدنبال آورده بود در حالی که در سر خط رسانه‌ها نقش بسته بود، که موجی از نفرت و انزجار را علیه مهاجم و همبستگی و دفاع از جلال باد را در سراسر کشور بر انگیزته بود.

حینیکه مصوبۀ مبنی بر اعزام نیروهای کمکی از سوی قوماندانی اعلی قوای مسلح تحت رهبری دوکتور نجیب الله صادر گردیده بود، هزاران داوطلب از سراسر کشور آماده گردیده بودند تا به جبهه شتافته سر در پای آزادی کشور نهند. در این روند کارگران فابریکه بگرامی من بحیث رئیس فابریکه در آنجا اشتغال داشتم داوطلب گردیدیم که به جبهات مدافعه وطن شتافته وجیبه میهنی را ایفا نماییم.

صبح روز ۲۶ حوت ۶۷ درست ده روز بعد از تهاجم دشمن بر جلال آباد بوسیله بس ها یکجا بارفقای مان بمیدان هوایی خواجه رواش در حالی رسیده بودیم که جمعیت داوطلبان با البسه های نظامی از نواحی کابل و جاهای دیگر با چمدان های کوچک مسافرتی یکی بدنبال هم بوسیله بس ها بمیدان هوایی میرسیدند.

بزودی ازدحام و گرم جوشی گسترده محیط را فرا گرفته بود از آنجاییکه پای دفاع میهن بمیان آمده و آتش نفرت و انتقام علیه مهاجم شعله میکشید فلسفه های ترس، یأس و وسوسه رخت بر بسته کسی فکر نمیکرد که راهی میدان مصاف با اهریمن است، به نظر میرسید بحث انتقامجویی از دشمن بموضوع اصلی بحث‌ها و اختلاط های حاضران مبدل گردیده همه در صدد انتقام جویی از دشمن لحظه شماری میکنند.

دقایقی بعد کاروانی از هلیکوبترها که ما را به جلال آباد منتقل میکرد به پرواز در آمده بودند، همه میدانستیم که پرواز در این مسیر با مخاطرات جدی توأمیت دارد اما هنگامیکه جانبازیهای قوتهای مسلح مان بیاد می آمد، و پیلوت های جوان و جسور را میدیدیم که همه روزه زیر سایه راکت های استنکر دشمن، که از مغاره ها شلیک میگردد تن به خطر سپرده اکمالات جبهه را تأمین می نمودند، با جسارت همه خود را استوار نگهداشته بودیم.

شب گذشته بارانهای پیش بهاری طبیعت را شسته اما از سحرگاه آفتاب در میان ابرهای سفیدی که مانند خیل های قو در هوا شناور بودند بی رمق میدرخشید، نگاهم از کلینچه هلیکوپتر به

دره ها و صخره های ماهیپر پوشیده از زمرد سبزه ها ، که شگفتن گل های بهاری به آن زیبای دل انگیز بخشیدند بود دوخته شده و ابر های گره خورده ی در آسمان شناور بود ، وزش باد بر بدنه هلیکوبترمانند آبشاری زمزمه میکرد.

پیلوتان جوان که بارها در این مسیر با مخاطرات دست پنجه نرم کرده بودند ، در خم و پیچ دره ها در ارتفاع پایین ده و پانزده متری گاه بالای دریا و گاه بالای بند سروبی، که موج های سفید یال روی سطح طغیانی آن میدویدند پروازش را ادامه میداد. هنوز به ساحه «سرکندو با با» نرسیده بودیم که ناگهانی صدای از بدنه هلیکوبتریگوش رسید، به اصابت جسمی بر بدنه ی طیاره شباهت میرساند از رفق عمر مدبر فروشات فابریکه که در پهلویم نشست بود پرسیدم صدرا شنیدی؟ ، پاسخ داد بله ! شلیک دشمن بود ، گلوله با اصابت بر بدن هلی کوپتر درست از وسط من و رفیق عمر که جای سوراخ آن در بدن طیاره مشاهده می شد عبور نموده و بکسی اصابت ننموده بود ، همه رفقای با حمد سپاس آفرید کار گفتند خوب شد که استنگر نبود ، بلایی بود و بخیر گذشت.

ما از شلیک های دشمن که با برآمدن از مغاره ها بسوی طیارات آتشباری نموده عاجلا در مغاره ها پنهان میگردیدند ، جان سلامت برده بودیم اما هنوز ، ستیغ های بهم پیوسته و دره های پیچاپیچ با سرعت زیر چرخ هلیکوبترچهره می کشود و ما با عبور از دشت، گنبیری و درونته که زیر پای ما دشتی سبز با طراوت و شاداب کاشتن و رویدن و تپه های زنجیره ی در بر گرفته بود ، وارد شده بودیم.

با وسواس از ورای کلکیچه ها محو تماشا بودم که از کابین پرواز اطلاع رسید که در سه چهار دقیقه دیگر فرود خواهیم آمد البته نه در میدان هوایی بلکه در یک ساجه ، نی زار طوری که چرخ بال در فضا در سه چهار متری معلق متوقف میگردد و شما از آنجا بر زمین خیز بردارید و عاجلا با دوش خود را به عمارت های سمنتی که در فاصله حدود بیش از یک صد متری قرار دارد برسانید ، تعلل و تأخیر ، خطر افزین خواهد بود ، برای اینکه مورد اصابت قرار نگیرید با سرعت خود را بان عمارت ها برسانید ، ما همه لباس های کوماندپی بر تن داشتیم اما نه کوماندو بودیم ونه پاراشوتست حال باید از بلندای چرخ بال به پریدن آماده می شدیم ، دقیقه بعد در حالیکه چرخ بال در هوا معلق استاده بود ، از دروازه آن به بیرون جست زدیم و با دوش به اصطلاح دو پا داشتیم و دو پای دیگر قرض گرفتیم خود را به آبادی که بیرون از جنگل نی زار قرار داشت رسانیدیم.

آنروز در کاروان هوایی ما بوسیله بیست هلیکوبتر حدود سه صد نفر مدافعین از کابل به حومه جلال آباد منتقل گردیده بودند . اما کاروان ما بی خطر و بی تلفات به منزل نرسیده بود ، افرادی بدستور دژخیم ، آی.اس.آی ، با اختفا در مغاره ها در مسیر راه و با رگبار آتش ها بدنه یک هلیکوبترا شگافته و دو نفر را به شهادت رسانیده بودند ، نخستین شهدای ما در همان هلیکوبترها دوباره بکابل برگشته بودند ، روح شان پیوسته شاد.

آنچه در این پرواز بسوی جبهه شایسته تقدیر بود انست که پیلوتان جوان با قبول هرگونه مخاطرات با پرواز حتی در محلات که دشمن بزدلانه لانه داشت به ایفای وظایف می پرداختند چنین کاروایی آن ها معلول شجاعتی است که شایسته تعظیم و تکریم فراوان است.

نام رستم به از رستم -

ورود ما به جلال آباد در آنروز مانند شبی در فضای جلال آباد به گردش در آمده بود، در میان دوست و دشمن آوازه پخش گردیده بود که دوهراز کوماندوی دیسانت هجومی اردو، وارد جلال آباد گردیده و مستقیماً به خط اول جبهه جنگ شتافته اند.

میدانیم همیشه در شرایط جنگ پرو پاگند ها و تبلیغات بر واقعیت ها سایه می افکنند و حقایق از افکار عمومی پنهان می ماند. پژواک این بزرگ نمایی ورود کوماندوها، بارقه امید بر افروخته بود که به ارتقای روحیه و مورال نظامی ها و شهروندان جلال آباد انگیزه بخشیده بود و در عین حال پشت دشمن را نیز لرزانده به تضعیف معنویات دشمن منجر گردیده بود.

در آنروز تقابل دشمن در دو اقدام مشخص گردیده بود:

یکی اینکه، دشمن ساعاتی بعد از ورود ما، محلات جابجایی ما لیليلة دارالمعلمین را تحت ضربات توپچی دور منزل و راکت ها قرار داده بود گلوله ها اینجا و آنجا در میان ابادیها گم می شدند با صدا و غرش مهیب منفجر گردیده و تلفات و تخریب می آفریدند.

دو دیگر - در شب بعد از ورود ما دشمن نیز برای تقویت جبهات اش هزاران تن نیروهای نظامی را از مرز تورخم در حالی بسوی جبهه منتقل نموده بود، که کشفان نیروهای مسلح ما آن ها را کشف نموده به قرارگاه فرماندهی جبهه گذارش ارایه داده بودند، منبعت از آن رئیس ارکان و فرمانده گروپ توپچی جبهه جنرال محمد ظاهر سوله مل، و جنرال غفور خان که قرارگاهش در آنروز ها در پل سرخکان بود توسط توپچی ها و اوراگان از آن ها استقبال مرگباری بعمل آورده با فرستادن ده نفر شان به دوزخ تقاص دو شهید ما را گرفته بود.

آنروز ۲۷ حوت ۶۷ خ جلال آباد با آسمان آبی و شعله های خورشید فروزان، عطر گل های بهاری، نغمه پرستو ها، برگ های سبز بید و رقص باد، رستاخیز طبیعت و تجدید حیات را به نمایش گذاشته بود. بهار در جغرافیای ننگرهار به جذابی جلب نظر میکرد اما آن جمال رضوانی طبیعت را تهاجم اهریمن بد سرشت به آتش و خون مبدل نموده بود. فضا از بوی باروت و سوختگی که استمرار آتش های دشمن بوجود آورده بود انباشته بود، ما بزودی تحت اداره شورای ولایتی به « دلگی ها » منقسم گردیده در محلات مهم حفاظتی شهر، که تأمین امنیت آن الزامی بود جابجا گردیده بودیم.

عمده ترین وظایف ما و سپاهیان انقلاب که از کابل و کتر آمده بودند بقرار زیر بود: بلحاظ نظامی جایگاه خط دوم محاربه را احراز نموده و در احضارات دایمی بسر می بردیم. بدوش گرفتن وظایف قوای پولیس که به خط اول جبهه دفاع از جلال آباد اعزام گردیده بودند.

-- پذیرفتن مسئولیت تأمین امنیت بانک ها مارکیت ها بازار ها شفاخانه ها چهار راهی ها و تأسیسات مهم دولتی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی.

-- از آنجاییکه آتشباریهای شدید و مداوم دشمن بر شهر می بارید و تلفات و مجروح بر جا میگذاشت.

در چنین حالی یکی از وظایف سپاهیان انقلاب را مددگاری و دستیاری به شهروندان تشکیل داده بود ، به خانواده‌های که در شهر باقی مانده بودند ، کمک‌های اولیه صحی عاجل ارایه داده و آن‌ها و همچنان مریضان زخمی‌ها و شهدا را به مراکز صحی منتقل نموده و به مستمندان در توزیع موادی خوراکی ، بذل کمک‌های صحی ، حفر محلات مصوون و بلندآژها مساعدت ارایه میدادند.

آنچه از یاد نرفتی های حماسه نبرد جلال آباد است یکی، شدت آتشباریها دشمن ، آی.اس.آی القاعده و جهادی های اجیر در دست آن که بگونه وحشیانه و جنایتکارانه بر شهر بر خانه و کاشانه های مردم آتش می باریدند، هر چند جلال آباد به شهر بلندآژها تبدیل شده بود اما بانهم شدت آتش های دشمن و انفجارها تلفات گسترده بر جا میگذاشت، روزانه صد ها تن از شهروندان شهید و زخمی میگرددند تدفین شهدا با کمک سپاهیان انقلاب در جریان شب‌ها صورت میگرفت.

ما نیز دو تن از بهترین رفقای کارگر خود را به اسم نجیب کارگر دستگاه رنگ آمیزی ، و نبی کارگر شعبه بافت فایریکه نساجی گلپهار را در اثر آتشباریهای دشمن که بشهادت رسیده بودند از دست داده بودیم ، آن‌ها انسانهای مؤمن و میهن دوست ، و شیفته رفاه و آسایش توده های مردم بودند آن‌ها با کسب درجه شهادت در راه خدمتگذاری و دفاع از میهن به ملکوت خدا شتافته و آنجا ارمیده اند ، ما با مراجعه به افریدگار روح شان را شاد و یاد شانرا گرامی میداریم .

دوم - حماسه نبرد جلال آباد یک واقعیت با ابعاد گونه گون بود ، یکی از واقعیت‌ها صفا و صمیمیت شهروندان جلال آباد نسبت بما بود، واقعاً ننگرهار جغرافیای است که جلال آبادی ها گل‌های زیبای آن هستند در طول روزهای خفقان اور و سنگین تهاجم دشمن بر جلال آباد ما را بعنوان خدمتگاران خود مورد پذیرایی قرار داده با برقراری روابط صمیمانه ازما کمک خواسته و بما کمک می نمودند بارها اتفاق افتاده بود که افراد مشکوک را در شهر بما انگشت نشان نموده وقتی آن افراد باز داشت می گردیدند وابستگی شان به آی.اس.آی هویدا میگردد .

ببر یا شغال؟

می‌پندارم نبرد جلال آباد مظهر میهن دوستی ایثار و از خود گذری بود ، مردم و تاریخ ما حق دارند بان ببانند ، هم حماسه افرینانی های قوت‌های مسلح ، که سر دادند و سنگر ندادند و هم عمل کرد های سپاهیان انقلاب در کمر بند های دفاعی و در عقب جبهه بویژه در تأمین امنیت و ارایه کمک به شهروندان یک حماسه جاودان ایستادگی و مقاومت در برابر متجاوز بود . دشمن که خورا ، ببر ؟ آسیا می نامید بعد از چهار ماه که پوتانسیل اصلی اش را بر آتشباری های فوق‌العاده ثقیل بالای شهروندان معصوم جلال آباد متمرکز نموده بود ، بسزای اعمالش رسید و با همه تجهیزات گسترده ی نظامی، یاران القاعده و جهادی های که فتح الفتوح کاذب را تبلیغ می نمودند ، طومار ببر بودن اش در هم پیچید و مانند شغال مفتضحانه شکست خورد در ۲۵ سرطان ۶۸ ۱۳ خ ، بان سوی خط فرضی دیورند عقب نشست.

روز ۲۵ سرطان ۶۸ خ چوک شهر جلال آباد در ازدحام گسترده ء فرو رفته بود ، علی الرغم گرمی خورشید که اشعه فروزانش را از شانته های کوه های مشرق بر شهر می انداخت ، شهروندان

اعم از بانوان جوانان اطفال که در چهار ماه گذشته اسیر زیر زمینی ها و بلندآزهای خود بودند به بیرون جسته در همایش گرامیداشت از پیروزی حضور بهم رسانده بودند.

پیروزی به انگیزه شادی مبدل گردیده جلال آباد را دچار موج شادمانی نموده بود همه لبخند بر چهره داشتند و بهمدیگر شادی هدیه میدادند شغف و شادمانی علی الرغم اندوه تلفات و تخریب به مردم آغوش باز گشاده بود.

پیروزی در سخنان بیانیه دهنده ها با تازیانه حقارت بر دشمن مکار تجسم یافته بود ، یک رفیق بیانیه دهنده « اکرم زمیری » در تخالف با فضای همایش هشدار گونه گفت : « هر کس که خواهان مؤفقیت است باید یاد بگیرد که ناکامی جز حتمی فرایند پیشرفت است.»

بعد سه سال پنداشتم که ، او راست گفته بود ما نبرد جلال آباد را با شکست مفتضحانه دشمن برده بودیم اما در ثور ۷۱ یک شکست توطیه بار را با دشمنه خودی تجربه کردیم . شماری از جمع ما که تصاویر شان در « فلم مستند فاجعه سقوط ثبت یوتوب » بروز است ، وفادار به عهد خود نماندند به پول، کرسی و وعده قدرت تسلیم شدند، عملیه صلح ملل متحد که نجات کشور را بشارت میداد به ناکامی مواجهه نموده کشور را در با طلاق جنگ های داخلی که اینک وارد بیست و نهمین سال خونبار و ویرانگر آن می شود ، رشد افراط گرایی مذهبی و قومی حضور نامیمون خارجی پرتاب کردند.

ما درست بعد از چهارماه پیکار در جبهه جلال آباد که خاطرات و داستانهای آن طولانی است، بقول حضرت حافظ :

**قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز
ورای حد تقریر است شرح ارزومندی**

بتاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۶۸ خ بکابل بازگشتیم .

آقای مبارکشاه عزیز صافی ، یکی سپاهیان انقلاب حکایه میکند:

« ما جمعا سه صد نفر از نواحی حزبی حزب دموکراتیک خلق از کابل ، تاریخ ۲۵ ماه حوت ۱۳۶۷ خ ، ذریعه هلیکوبترها ، به جبهه جلال آباد رهسپار گردیدیم ، بمجرد پیاده شدن ما در اراضی نیزار پل ژاندارمه ، در آن هوایی تموزی و تف زده که آفتاب با تمام قدرت اش می تابید ، گویی دشمن از ورود ما به جلال آباد از قبل مطلع گردیده بود و ما را زیر توفان آتشیهای ثقیل توپچی و راکتی در حالی قرار داده بود ، که همچنان طنین انفجارات گلوله های توپچی و خم پاره ها در محیط پیرامون و از دور دست ها به آهنگ تند و بی وقفه پی بگوش میرسید ، دشمن خواسته بود در نخستین وهله با وارد آوردن تلفات روحیه و روان ما را تضعیف و روحیات جنگجویانش را با تبلیغات کاذبانه تقویت نماید .

ما در جریان شب که آسمان در مه زرنگاری فرورفته بود به داخل جلال آباد وارد گردیده و در حوزه های نیروهای پولیس مستقر گردیدیم در واقع ما در نقش قوای احتیاط جبهه بسیج گردیده بودیم ، اما از آنجاییکه شهر بلحاظ نیروهای امنیتی و تدارکاتی به فقدان کمیت دچار گردیده بود بنا بر آن ما به چهارگروپ ، صحنی ، رسانه پی ، عملیاتی و گروپ تلاشی تقسیم شده به اجرای وظایف مبادرت ورزیده بودیم.

اهم وظایف ما را کمک به شهروندان در اعمار محلات محفوظ بلنداژها که از تأثیر آتش های دشمن در امان بمانند ، گشت زنی های امنیتی ، پاسبانی از مؤسسات دولتی و ملی بازارها مارکیت ها ، بازرسی عبور و مرور وسایط و عراده جات در جاده ها ، کمک به تداوی و معالجه شهروندان که ناشی از آتشباریهای ارتش پاکستان همه روز ه زخمی میگرددیدند و تدفین شهدا که قربانی گلوله های دژخیم میگرددیدند و آمادگی جهت تحکیم پوسته ها در خطوط دفاعی تشکیل داده بود .

آنچه قابل توجه بود برخورداری رفقای ما از روحیه عالی رزمی بود که به ارتقای روحیه و روان قوتهای مدافع جلال آباد مساعدت رسانده و ، ورود کمیت سه صد نفری ما دشمن را دچار

هراس و اضطراب نموده بود . رادیوی شهر و گاهی تلویزیون به بلندگوی عزم و اراده و شجاعت مدافعین جلال آباد مبدل گردیده شعار های ما « سر میدهیم و سنگر نمیدهیم » و پخش آهنگ های حماسی ، و موعظه ها در دفاع از وطن چون خنجری قلب دشمن را مضمحل نموده بود .



مبارکشا عزیز صافی از چپ نفر اول
در جبهه نبرد جلال آباد

نبرد جلال آباد برای من یک زخم زنده است ، آنچه تا بحال در خاطراتم نفس میکشد از یک سو ، شهامت رفقای ما در انجام وظایف و دفاع از شهروندان و از سوی دیگر آتشباری دشمن و جهادی های افغان که اسیر دست پاکستان بودند ، بالای شهر که هزاران انسان شهروندان معصوم در آن زندگی میکرد و بایسته های تلفات و مجروحیت و تخریب اماکن شان را بوجود آورده بود ، مسئله ای که تاریخ را در برابر این جنایات بفریاد می آورد».

دوکتور بسم الله شیوامل (۳۳) نبرد جلال آباد را چنین بیاد می آورند:

اوایل بهار سال ۶۸ که تهاجم پاکستان بر جلال آباد از شدت بر خوردار گردیده بود ، کثرت زخمی های محتاج عملیات جراحی اعم از نظامی و مالکی حضور یک جراح متخصص را در شفاخانه جلال آباد الزامی نموده بود ، هنگامیکه دستور قوماندانی اعلی مبنی بر فرستادن یک جراح به جلال آباد به وزارت صحت عامه ، ابلاغ گردیده بود ، من که در انبره متخصص جراحی شفاخانه وزیر اکبر خان و استاد جراحی دانشگاه طب کابل بودم ، داوطلبانه حاضر گردیدم که به جبهه بروم.



دوکتور بسم الله شیوامل

آنروز هنگامیکه خورشید پشت کوههای مغرب فرو نشسته بود در حالی به جلال آباد مواصلت کردم ، که غرش توپخانه و در فواصل آن رگبار ماشیندارها صدای مهیبی را منعکس میکرد ، و صدای انفجارات و شلیک توپها نیرومندتر از صدای مناره های مساجد بود که با ستایش وحدانیت افریدگار نماز شام را اعلان میکرد.

فردای آن که دشمن آتشباری را از سر صبح آغاز نموده بود ، بی درنگ خود را به شفاخانه رسانده ، در حالیکه از سوی سرطیب دوکتور معین ، و همه دوکتوران سرویس جراحی دوکتور فیروزالدین راشد دکتوران قیس رهین و دکتوران دیگر با محبت مورد استقبال قرار گفتم ، اما از آنجاییکه کمیت زخمی های محتاج عملیات زیاد بودند بی درنگ بکار آغاز کردم . باور دارم زندگی هر طبیبی در جبهه جنگ بدون خاطره ها نیست ، بقول معروف دیروز ما خاطره امروز ماست و امروز ما رؤیای فرداست.

در اینجا از جمع ده چشم دید چند یادمان را ذکر میکنم:

نخست - معالجه عرب های القاعده : فرماندهان ما در جبهه جنگ جلال آباد میگفتند یکی از نیروهاییکه در برابر ما می جنگند شهادت طالبان عربی منجمله سازمان قهار القاعده است اما از آنجاییکه ذهنیت ها را تبلیغات دشمن مخدوش نموده بود پذیرفتن آن برای شماری دشوار بود .

اتفاقاً در یکی از روزها چهار مجاهد عربی که بحالت زخمی اسیر گردیده بودند به شفاخانه آورده شدند . ما آنها را تحت عملیات قرار دادیم وقتی آنها را به میز عملیات آوردیم فکر میکردند حال نوبت قصابی آنها فرار رسیده و از اورگانهای بدن آنها برای مداوای مریضان دیگر استفاده خواهد شد ، از اینرو با تکرار کلمه شهادت ، به عربی چیزهای برزبان می آوردند که ما نمی دانستیم ، شاید بدتر از زمان اسارت شان که منتظر تیر باران بودند بیشتر درهراس و اضطراب فرورفته بودند وقتی آنها بعد از عملیات و معالجه صحت یاب گردیده ، و رویه و انساندوستی ما را در برابر خود دیده بودند دچار حیرت گردیده بودند که ما چگونه بجای کشتن ، آنها را از مرگ نجات داده و معالجه نموده بودیم ، ما مشاهده میکردیم که در دژ عقاید آنها که گویا دولت کشور ما کافر و ملحد و دشمن مسلمان است تغییراتی بوجود آمده بود ، با

^{۳۳} - دوکتور بسم الله شیوامل فعلاً پروفیسور در شهر مونس آلمان شخصیت براننده علمی ، اجتماعی و سیاسی .

ادای شکران و ممنونیت می گفتند ما را فریب داده بودند مسلمانان واقعی شما هستید. بعد از صحت یاب گردیدن در تلویزیون کابل نیز مصاحبه نموده همه جریانات را اعتراف نموده بودند .

دو- یکی از عمده ترین جنایت در نبرد جلال آباد آتشباریهای ثقیل دشمن بالای شهروندان ملکی بود، در بعضی روزها مجروحین ملکی نسبت به نظامی بیشتر به شفاخانه آورده می شدند، اکثریت از اصابت پارچه گلوله های ثقیل و راکت ها زخمی میگرددند، که با تخریبات وجود عملیات های های بغرنجی را ایجاب میکرد.

در یکی از روزها بانوی جوان و هیکل بلندی مجروح را که زمان ولادت اش نزدیک بود نزد ما آوردند، گفتم، بلحاظ زیبایی گوشه از هنر افرینش و گرانبها ترین اعجاز خداوندی است، دو اندوه یکجا بسراغش آمده بود یکی مجروحیت خودش دیگری در هراس اینکه مبادا طفلک اش صدمه ندیده باشد؟، در حالیکه دستش را بالای بطن اش گذاشته بود، گوی درد خود را فراموش کرده به طفلش می اندیشید و با بیقراری از خدا کمک میخواست، به سرش دست کشیدم بزبان پشنتو برایش گفتم، خواهر، آرام باش، تشویش نکن، به امید خدا هر دوی ترا نجات خواهیم داد.

پارچه گلوله ثقیل به بطن آن بانوی حامله اصابت نموده بود در جریان عملیات این مسئله الزامی گردید که بایستی طفلک نیز برداشته «سزارین» شود.

وقتی طفلک را بر داشتم با حیرت مشاهده کردم که شانه کوچک آن طفلک خوابیده در رحم مادر نیز ناشی از اصابت پارچه راکت جراحی برداشته است، شانه آن طفلک معصوم را که هنوز بدنیا نیامده اما به عفريت جنگ مواجه گردیده بود ترمیم کردم، در واقع احساس مان بما توانایی می بخشید تا عملیات ها را مؤفقا نه انجام دهیم، بدینسان ما توانستیم مادر و طفلک هر دو را نجات دهیم، نجات هر دو در آن عملیات این مسئله را تداعی میکرد، که دشمن بی ازم افراد ابزار شده در دست آن درخیم حتی اطفال ما را در شکم مادر میخواستند نا بود نمایند، که هرگز چنین مباد.

سه- یکی از روزها سریازی از خط اول جبهه رفیق زخمی اش را توسط امبولانیس به شفاخانه آورده بود، بجای اینکه در انتقالش از تذکره استفاده نماید او را بر دوش برداشته به سرویس جراحی نزد ما آورده بود، می گفت او داکتر! بیا مریض مرا تسلیم شو، من که مصروف یک مریض وخیم دیگر بودم، چندان به حرفش تمکین نکردم، همچنان بار دوم با عصانیت صدا زد چرانی شنوی او داکتر، زخمی است تسلیم شوید، دقیقه بعد زخمی را داخل بستر نمودیم .

سر باز پیش از اینکه از نزد ما بیرون رود از او پرسیدم؟ رفیق سریاز چرا اینقدر شتاب داری آیا حزبی هستی؟، آیا از امنیت دولتی هستی؟ گفت نه، پس حتماً فرمانده کدام دلگی هستی؟ گفت نه، شتاب من انجهت است که موضع من در خط اول خالی است باید عاجل نزد رفقای خود برگردم، اگر دشمن پنجایی ها تعرض کنند باید با رفقایم یکجا باشم، نمیخواهم غیابت من موجب خلایی گردد که باعث دخول دشمن گردد، وقتی این حرفها را از زبان او شنیدم او را محکم در اغوش فشردم و رویش را بوسیدم، برایش گفتم با بودن همچو تو سریاز میهن دوست ما صد در صد دشمن را شکست میدهم، پیشرویت خوبی، خدا حافظ.

فصل یازدهم

جلال آباد و ادامه نبرد های بهاری سال ۶۸

خاطره ء از جگرن احمدی :

حال وقتی از موقعیت امروزی بر گشته به عقب نگاه میکنم انبوه از خاطرات در راه دفاع وطن که طی آن شش بار زخمی گردیده ام در ذهنم به جنبش در می آیند . به نگاهم خاطرات دفاع از وطن دارای شان تاریخی و تاریخ ساز محسوب میگردند ، واقعیت است که مشکلات کشور ما در همه موارد مداخلات کشور های همسایه و قدرت های خارجی حریص را بازگو می کند ، در اینجا یک خاطره دیگر را که تبیین مداخله خارجی است حکایت میکنم:

« یکی از روزها در تداوم تجاوز پاکستان ، در جلال آباد ما برای اینکه به کشف فعالیت های دشمن در ساحه مسوولیت خود پردازیم شماری از افراد خود را ، دو، دو یا سه نفری با لباس های ملکی برای کشف در میان دهات و مناطق سبز و باغستانها می فرستادیم ، یکی از روزها دو نفر از سربازان ما آدم جوانی ، را که در امتداد یک سرک ، در حالیکه کامره های عکاسی و فلمبرداری را بر دوش او یخته ملاقی می شوند ، افراد ما فکر میکنند که شاید کشفان آی.اس.آی یا از القاعده است ، و آماده میگردند که او فرار نکند ، آن شخص که زبانهای پښتو و دری را نمی داند از سربازان ما به زبان انگلیسی می پرسد که آیا شما از جمله مجاهدین یا ملیشه های پاکستانی هستید، افراد ما در پاسخ میگویند بلی ما مجاهدین حزب اسلامی هستیم ، بیا بید شما را به قرار گاه خود ببریم و آنجا فلمبرداری نمایید.

وقتی او را به قرارگاه آوردند با مشاهده سازو برگ و السببه های نظامی ما دچار تعجب گردیده دریافتند که در تله افتاده است ، چهره رنگ باخته اش بوجه خشنی منجمد گردیده بود ، ما ضمن صحبت با او دریافتیم که او زیر پوشش کار ژورنالستی در باره فعالیت های جهادپها و القاعده علیه دولت افغانستان گذارش تهیه میکند ، او که شهروند ایتالیایی بود قبل از اینکه به قرارگاه غند فرستاده شود او را به چای دعوت کردیم ، حین که چای در پیاله های ما گرم گرم نفس میکشید و من مصروف مخابره بودم سر باز ما متوجه می شود که او میخواهد دو عدد تابلت را به بلعد و سرباز ما با مشاهده وضع به او اجازه بلعیدن تابلت ها نمی دهد و از حلقومش بیرون میکشد . او بما انگیزه بلعیدن تابلت ها و اینکه چه نوع تابلت است نگفت ؟ و مانیز ندانستیم.

بعد از آنکه او را بکابل منتقل کردند یک هفته بعد مرا نیز بکابل احضار کردند فکر کردم آن ژورنالست به ما اتهام بد رفتاری وارد آورده و شکایت کرده است، اما در واقع مرا برای توضیح جریان مسئله و تکمیل دوسیه او احضار نموده بودند . بعد از آنکه برای شعبات ذیعلاقه جریان دستگیری او را توضیح دادم ، روز بعد شخص وزیر امنیت دولتی غلام فاروق یعقوبی مرا به حضور پذیرفت و جریان را به ایشان نیز توضیح دادم ، از جایش برخاست بسویم آمد در حالیکه دستم را با

صمیمیت فشرده تشکر کرد و گفت :

میدانیم یکی از چهره‌های جنگ ایثار و ، قهرمانی است ، ما با داشتن همچو تو افسری وفادار به وطن افتخار میکنیم . آن شخص یک فوتو راپور تر نیست بلکه بوظایف جاسوسی اشتغال دارد ، حال بعنوان مکافات چه میخواهی بگو ، من که از عواطف ، روح مهربان و دلسوز ایشان هیجانی گردیده بودم گفتم ، وظیفه خود را انجام داده ام با زهم خدمت بوطن را دین خود میدانم . جناب یعقوبی ، مسوول مالی را احضار کرده ، هدایت داد مبلغ دو صدهزار افغانی بعنوان مکافات به جگرن احمدی تأدیه نماید.

پول بعنوان مکافات بمن داده شده بود اما بعد از بازگشت از کابل به وظیفه پول را میان سربازان تقسیم و از ایشان در انجام خدمات صادقانه بوطن ممنونیت بجا آوردم.

دو خاطره در یک روز:

جگرن عبدالشکور دوستی « رئیس ارکان کندک لوای سوم گارد جمهوری »

- در یکی از روزهای ماه جوزای ۶۸ خ که رخوت گرمی بیداد میکرد ، گاهی جهاد گران القاعده زیر چتر شدت گرمی در امتداد جبهه به کشف و بدست آوردن معلومات نسبت موقعیت های ما مبادرت می ورزیدند، در یکی از روزها امر کشف رفیق هم‌رزم قطعه ما جگرن رسول رو بمن گفت ، امروز آتش های دشمن نسبت به روزهای گذشته کمتر است مبادا نیرنگی در کار باشد میخواهم در ساحه مسوولیت قطعه مان با افرادم بکشف بپردازم ، با ما می‌آیی ، گفتم تو میخواهی می‌آیم ، با یک دلگی سربازان کشف به جستجوی منطقه انباشته از مزارع خشک‌شده / جویچه ها و پلچک ها پرداختیم ، پرنده گان این غزل سربازان کوچک طبیعت از غوغای سهمگین آتشبارها و انفجارات در پناه برگهای درختان پنهان گردیده مثل آدم‌ها فریاد زده و با دیدن ما بال کشوده بهر سو میگریختند.

حدود سه کیلومتر پیشرفته بودیم ، که دونفر افراد پیشقراول ما اشاره توقف دادند و یکی آن خودش را بسرعت نزد ما که باهم حدود صد متر فاصله داشتیم رسانده گفت آنجا یک پلچک معلوم می‌شود مبادا زیر آن افراد دشمن کمین گرفته یا به کشف آمده باشند ، امر کشف که افسر مسلکی و ابدیده ی بود گفت باید ساحه با رعایت تدابیر سترو اخفا جستجو گردد . ما به سه دسته تقسیم شدیم بچپ و راست و من بشمول خوش با دو سرباز دیگر مستقیم هدف را تحت ترصد قرار داده و در صورت که کسی آنجا باشد و بکدام عمل نظامی دست زده یا مقاومت نموده یا به تسلیمی تن در ندهد آنگاه ما از سمت روبرو بر آن‌ها آتش میکشودیم.

دقایقی بعد افراد ما از هر دو جناح ساحه را تحت کنترل قرار داده و دسته جناح چپ که از عقب دشمن دور زده بود با یک جست به زیر پلچک جهیده بودند ، ما صدای دست‌ها بالا ، دست‌ها بالا را که با یک رگبار آتش توام بود شنیدیم ، اما نفهمیدیم که افراد ماست یا از دشمن که فرمان دست‌ها بالا را داده است و ما چهار نفر هم بطرف پلچک یورش بردیم ، در حال تقرب مشاهده کردیم که دونفر با چهره‌های تیره و ریش های زیر در حالیکه دست‌هایشان بالا است از زیر پلچک به بیرون می‌آیند . این دو نفر اسیر از لشکر عرب‌های القاعده بودند که به کشف منطقه آمده و با دیدن دوتن از کشافان ما زیر پلچک پنهان و انگشت ها روی ماشه منتظر نزدیک شدن ما بودند که ما را اسیر گرفته و یا به شهادت رسانند.

وقتی دو اسیر مربوط القاعده را بدون هیچگونه خشونتی به قطعه آورده تسلیم دادیم (۳۴).

جهادی های عربی با چشمان گود رفته چون مجسمه های متحرک ریش های انبوه و سر های تراشیده که پکول چترالی بانها چهره دژخیمی بخشیده بود، هراسان به نظر میرسیدند که شاید فکر میکردند که همین حالا تیر باران شوند. اما قوماندان در نخستین سؤال اش رو به سوی اسیران که انگلیسی میدانستند پرسید؟ آیا افراد ما بشما اذیت و آزاری رسانده اند، گفتند نه، و هدایت داد برایشان غذا و آب بدهند. سپس قوماندان با نگاهی صمیمی اش خطاب بما گفت وقتی اطلاع یا فتم که هر دوی تان به کشف رفته اید گفتم هر دو از شکار چیان ماهری ما اند شاید شکاری بدست بیاورند، از یک چانته سریازی دومدال، خدمت خوب « بنه خدمت » را بیرون کرد و بر سینه های ما تعلیق کرد از سریازان پرسید بعنوان مکافات پول نقد میخواهید یا مدال خدمت خوب، همه گفتند ما مدال میخواهیم لحظه بعد مدال ها در سینه های سریازان به درخشش در آمده بود در اخیر دست های همه ما را بگرمی فشرد و تشکر کرد.

در روز های بعد شماری از افسران قوماندان را در غیابش انتقاد کرده میگفتند، که سازمان القاعده اسیران ما را بخاطر چیزی را که ویزای عروج به جنت میخوانند حلال میکنند اما قوماندان ما به اسیران القاعده مهمانی میدهد.

دو - وقتی به « بلنداز » برگشتم، نفر مخابره کندک احوال داد که شما را به مرکز مخابره لوا خواسته اند که با کابل صحبت کنید، حینیکه بسوی مرکز مخابره لوا از طریق خندق های ارتباط روان بودم بدون اینکه به اصابت راکتهای دشمن که اینجا و آنجا منفجر میگرددید توجه نمایم، در ذهنم حوادث زیادی به چرخش در آمده بودند، آیا برای همسرم که ما منتظر ورود فرزندی بودیم حادثه اتفاق افتاده است آیا برای پدر، مادرم و اعضای خانواده ام مشکلی ایجاد شده است. با ذهن خود در گیر بودم که با رسیدن به دستگاه مخابره نفر موظف مبارک گوین مرا در گوش گرفت و گفت تو پدر شده ای، لحظه ی بعد در مخابره صدای همسرم را شنیدم که پسر بدنیا آورده و اسمش را ظهور گذاشته است، آن شور و شعف در آنروز در جبهه جنگ در تاریکخانه های ذهنم حک گردیده است که هرگز آن خوشی را فراموش نخواهم کرد.

بهار ۶۸ و بن بست جنگ ها:

بهار سال ۶۸ که رستاخیزش با تلخ ترین حوادث سیاسی و سخت ترین سال مقارن بود، تپش معمولی نبض حیات به مشاهده نمیرسید جلال آباد با طوفانی از تهاجمات ارتش پاکستان که القاعده و جهادی های افغان را یدک میکشید توأم بود، بعد از آنکه تهاجمات دشمن در جریان جنگهای برج حوت ۶۷ با وارد آوردن ضربات مدهشی دفع و طرد گردیده و استراتژی برق اسای آن جهت تصرف جلال آباد محکوم به شکست گردید، از آن به بعد، دشمن با تمام پوتانسیل تعرضی در سمت جنوب و جنوب شرق، در مناطق اطراف ثمرخیل و ارتفاعات سرخ دیوار و کانوکترغی و برخی نواحی خوش گند و منطققه للمه با اتجاد مواضع مستحکم شبه اژدهایی مخوف حلقه بسته بود با تغییر تاکتیکها به حملاتش شدت بخشیده بود.

۳۴-اسارت این دو نفر را مصطفی حامد عضو ارشد القاعده در کتابش «غوغای برپام جهان» در صفحه ۸۶۸ نیز تأیید کرده است.

بنابر نگاشته استی کول در جنگ اشباح صفحه ۱۸۱ ، جنرال حمیدگل رئیس استخبارات نظامی پاکستان که جنگ را رهبری میکرد به بینظیر بوتو صدراعظم پاکستان گفته بود:

« جنگ تا آنوقت باید ادامه یابد که دارالحرب به دارالاسلام تبدیل شود»

از اینرو دشمن که از پوتانسیل نیرومند بر خوردار بود در فصل بهار تا توانست نیروی تازه نفس و مهمات اسلحه ثقیل به جبهه آورد و بر جلال آباد در آن فصل لاله و شگوفه آغاز شده بود ، اما بجای عطر بهاری ، بوی دود و سوختگی متصاعد بود دشمن با تمام توانایی آتش می ریخت تنها القاعده تحت رهبری اسامه بن لادن با جابجایی در یک خط به طول ۱۵ کیلومتری در اطراف شرقی و جنوبی جلال آباد نبرد را جهت تصرف جلال آباد استمرار بخشیده بود . بقول جنرال ظاهر سوله مل رئیس ارکان جبهه ، القاعده بعنوان یک سازمان ایدیولوژیک جهادی تکفیر گرا و شهادت طلب تاکتیک هایش را روز افزون تغییر میداد . القاعده در تهاجم های برج حوت ۶۷ که کمیت آن سه هزار نفر محاسبه شده بود اکثراً به هنجار جنگ متعارف و جبهه پی عمل میکرد اما بعد ها بنابر ضربات مضمحل کننده ما در بهار سال ۶۸ ، تاکتیک هایش را شبه سایر گروه های پاکستانی تغییر میداد و شبه جعبه شعبده بازی ، هرروز و شب تاکتیک های جدیدی از آن بیرون میامد ، اکثراً شبها ، گاهی بیک پوسته گاهی بر چند پوسته و گاهی به کمین و گاهی ماین گذاری مبادرت می ورزید.

اما فرماندهی جبهه دولت القاعده را دست کم محاسبه نه نموده بود، قوت های مسلح حرکات القاعده را بگونه مداوم زیر نظر داشته و علیه آن از هنجارهای تاکتیکی و ضربات آتشی استفاده میکرد.

آی.اس.آی نیز در میدان نبرد بیشتر بالای القاعده که افکار شهادت طلبی در سر داشتند حساب میکرد و رابطه های گسترده در فعالیت های محاروبی و لوژستیکی میان شان بر قرار بود بطوریکه که در هر جلسه که آی.اس.آی بمنظور برنامه ریزی عملیاتی های جنگی جهت اشغال جلال آباد سازمان میداد بن لادن رهبر القاعده در آن حضور میداشت. اما در عین حال ای اس ای به گروه های جهادی افغان در مقایسه با القاعده چندان حساب نمیکرد ، زیرا در اثر کوچکترین فشار ، آنها جبهه جنگ را رها و فرار را بر قرار ترجیح داده و چون در منطقه بلدیت داشتند ناپدید میشدند .

آی.اس.آی در ماه های حمل و ثور اپریل و می تلاش بخرچ داده بود تا با استمرار آتشباری های ثقیل و حملات شبانه اینجا و آنجا بر نیروهای مدافع جلال آباد ، احضارات محاروبی اتخاذ نماید تا با دیگر دریک تهاجم گسترده هم آهنگ با تمام گروه های جهادی که در بستر منافع پاکستان می چرخیدند بر جلال آباد حمله نموده نیروهای مدافع را نابود و جلال آباد را تصرف نماید . بدین منظور :

نخست در طول مدت تا توانست بر نیروهای دولتی و داخل شهر جلال آباد آتش ریخت بطوریکه بنابر محاسبه شورای ولایتی روزانه از سی تا چهل هزار راکت و گوله های ثقیل بر جلال آباد فرود می آمد ، حامد علمی که جناب شان از جمله گروه های جهادی وابسته به منافع پاکستان بودند نیز در کتابش «در مسیر پیروزی» ، صفحه ۵۹ انرا تأیید کرده است:

«جنگی که در اوایل ماه مارچ آغاز شده بود در اواسط ماه اپریل به پایان رسید اما زد و خورد های پراکنده در اطراف شهر دیده می شد و توپخانه مجاهدین منظمآ شهر و پوسته های امنیتی انرا زیر ضربات آتش قرار میدادند»

ناتیا - احضارات و هماهنگی و تشریک مساعی میان گروه های مهاجم بر جلال آباد را تقویت کرد « مجاهدین بار دیگر در اوایل ماه جون حملات وسیع را سازمان دادند و توانستند عده پی از پایگاه های حکومتی را تصرف نمایند اما این حمله با ضد حمله نیروهای کابل مواجه گردید و بن بست دیگری بر بن بست اولی افزود .

سوم آنکه - آی.اس.آی به گستردگی تنظیم های جهادی را که به جنگ جلال آباد آورده بود بلحاظ اسلحه و مهمات اکمال نموده بود بنا بر گفته یک فرمانده مولوی خالص که مسوولیت اکمالات را داشت روزانه ۶۰ لاری « کامیون» سلاح و مهمات تنها به تنظیم مولوی خالص داده می شد (۳۵).

حمله دوم مجاهدین ، بر جلال آباد « در اوایل ماه جون ۸۹ م جوزای ۶۸ با هماهنگی نسبتاً بهتری آغاز گردیده بود قبل از حمله مجاهدین ، جبهات اطراف را بین خود تقسیم کردند طوری که معاذملی « رحیم وردک » جبهات خوش گند ، حزب اسلامی و اتحاد اسلامی کاریز کبیر و حزب اسلامی خالص چپرهار و هده را عهده دار شده بودند حمله دوم تقریباً یک ماه بطول انجامید در حالیکه نیروهای مجاهدین به تحلیل می رفت حکومت کابل ضد حمله را شروع کرد.» حامد علمی

محمد عمر معلم ، که در قرارگاه جبهه نیروهای دولتی قرار داشت میگوید ، تهاجم هفته دوم ماه جوزای سال ۶۸ خ در مقایسه با تهاجم اولی ۱۶ ماه حوت از گسترده گی بیشتری بر خوردار بود .

«صبحدم آنروز دوساعت قبل از تهاجم در سراسر جبهه آتشبارهای دشمن با خروش واحد و نیرومندی به کوبیدن مواضع ما و خانه های شهر شروع نموده بود از آسمان آتش می بارید گفتی گل های نسترن و درخت ها و گل بوته ها به میله تفنگ تبدیل شده بودند ، همه چیز در حال انفجار و نابودی است ، در آن سحرگاه نیروهای توپچی ما نیز بمقابله بر خاسته بودند اما در آتشباریهای توپچی ما از دست بلندی بر خوردار بودیم زیرا گروپ توپچی جبهه ما در دست مغز متفکری یعنی جنرال سوله مل قرار داشت که در مسلک توپچی از تخصص و خبره گی برانزده ی بر خودار بود و بر اهداف و کوردینات ها ضربات دقیق و مؤثر را فرود می آورد که منجر به تلفات دشمن میگردد . در عین زمان در آن تهاجم دومی دشمن که خیلی گسترده بود ، قرارگاه جبهه ما طیارات ترانسپورتی (AN-۱۲) که بشکل بمبارد ساخته شده بودند مورد استفاده قرار داد که خطر ناک تر از راکت های سکاد ، لونا و اوراگان بود . ما شاهد آن بودیم که صدای غرش طیاره های ترانسپورنی (AN-۱۲) برای دشمن شیپور مرگ را بصدا در می آورد آن ها می هراسیدند و از هرگونه تحرکات دست برداشته خود را پنهان می نمودند تا از ضربات بم ها در امان بمانند ، گفته می شود که احتیاج مادر ایجاد است انجنیران قوای هوایی تجهیزات را ساخته

و در طیاره « AN-۱۲ » چهار ماشینه ترانسپورتی تعبیه نموده بودند که بیست تا سی بمب یک صد تا دوصد کیلوگرمه را در خود جا داده و در مناطق جابجایی دشمن از ارتفاع تا نه هزار متر یعنی ارتفاعی که راکت های استنجر دشمن قادر به هدف گیری آن نبود پرتاب میکردند، که تلفات گسترده را بر دشمن تحمیل کرده بود.

تهاجم دوم دشمن بعنوان خشن ترین تهاجم ، با احضارات و آمادگی های گسترده در یک جبهه فراخ با کمیت زیاد از لشکرهای پاکستانی و جهادی صورت گرفته بود حدود یک ماه توأم با پیشرویها و عقب نشینی ها و مانورهای تاکتیکی و تحمیل تلفات در اطراف جلال آباد تداوم حاصل میکند .

در چنین یک حالی قوماندانی عالی قوای مسلح مصمم میگردد که با مدافعه اکتیف نمی توان دشمن را از ساحه جلال آباد طرد ، سرکوب و مجازات کرد از اینرو حمله تهاجمی را بر دشمن بهترین مدافعه و گزینه می پندارد .

دگروال گلزار کاوش از ریاست امور سیاسی « تعلیم و تربیه » وزارت امنیت دولتی از جبهه نبرد جلال آباد چنین حکایت میکند :

میدانیم یکی از وجایب رهبری قوتهای مسلح در اثنای جنگها انست که درجه احضارات محاروبی وضعیت مورال و معنویات و دسپلین قوتها را بگونه مستدام در نظر داشته باشد .

واضح است که نبرد مسلحانه صرفاً بر خورد لشکرها نیست بلکه حاوی مسایل دیگر نیز است تفوق در تعداد افراد به تنهایی منجر به پیروزی نمیگردد بلکه پدیدههای دیگر چون تفوق روحی و روانی هوشیاری و بیداری ، جسارت ، در کنار بکارگیری تاکتیکهای مؤثر و استفاده ماهرانه از تخنیک محاروبی و تشریک مساعی در پیروزی جنگها از ارزش ویژه بر خوردار است . ما در حالیکه افغانستان بدون جنگ را در صلح طلب می کردیم و دولت ما با اعلان حل قضیه کشور از طریق مصالحه ملی وفادار باقیمانده بود اما پاکستان با استفاده از تندروان مذهبی افغان جنگ ویرانگر را جهاد اسلامی عنوان داده و چنین مفکوره ی را در ذهن لشکری از بی سوادان ته نشین نموده بود و کشتن و کشته شدن را یک راه عروج به جنت خدا کاذبانه تبلیغ میکرد ، القاعده که پیشاپیش همه در جبهه جلال آباد می جنگید همه شهادت طلب بودند چنین هنجاری بالای دیگران نیز بی تأثیر نبود .



دگروال گلزار کاوش

پنج ثور ۶۸ خ بود و بهار رستاخیز اش را در کابل در شادابی و سر سبزی و شگوفه های اکاسی به نمایش گذاشته بود ، اما افسوس مردم در سراسر کشور بشمول کابل و جلال آباد در خطر مصیبت جنگ گروههای جهادی که از پاکستان می آمدند قرار گرفته بود ، راکت های دور برد از جنوب شرق کابل از سنگرهای جهادی فرمانده عبدالحق مربوط حزب اسلامی خالص که بعد ها در زمان حکومت کرزی و حضور آمریکایی ها چهار راهی پل مکرویان را بنام وی مسمی نمودند و

همچنان از کوه‌های صافی از سوی مجاهدین حزب اسلامی حکمتیار و احمد شاه مسعود و سید احمد گیلانی روزانه حداقل از ۲۰ تا ۳۰ راکت بر کابل فرود می‌آمد و ده‌ها شهروند معصوم را بکام مرگ می‌فرستاد و چنین راکتباری را جهاد عنوان می‌نمودند. از آنجائیکه تعلیم و تربیه و روحیه سربازان پر اهمیت‌ترین عامل در جنگ بشمار می‌رود از همین رو فرماندهی قوت‌های مسلح به ارتقای تعلیم و تربیه روحیه و روان منسوبان توجه اعظمی مبذول داشته بود، با توجه بان ما یک گروه از افسران در اوایل ماه ثور ۶۸ که جنگ جلال آباد از شدت بر خوردار بود رهسپار جلال آباد گردیده بودیم. آنروز بهاری گروه افسران ما در ترکیب یک کاروان سنگین و طولانی تنظیم گردیده در ساحه پلچرخی که زمرد سبزه‌ها و لاله‌ها جلوه‌نمایی میکرد برای حرکت آماده شده بود، حرکت بسوی جلال آباد بنابر کمین‌های دشمن در مسیر شاهراه عمدتاً شب‌ها انجام می‌شد، کاروانی ما در خم و پیچ ماهیپیر با فرورفتن در تاریکی شب بسوی جلال آباد راه کشود، شبی پر رمز و رازی بود دشمن گروه‌گروه از موقعیت‌های خود در مغاره‌ها بر کاروان طولانی ما اینجا و آنجا بویژه در تنگی ابریشم آتشباری می‌نمودند ما همه دست‌ها روی ماشه‌ها انتظار برخورد با دشمن را می‌کشیدیم، اما در عین حال ماشیندارهای زرهپوش‌ها و ماشین‌های محاربوی که تأمین امنیت قطار را بر دوش داشتند به گستردگی به پاسخ دشمن پرداخته و حرکت کاروان را تأمین نموده بودند، حوالی صبح که خورشید پگاهی تازه از مشرق سر برآورده بود به جلال آباد رسیدیم، جلال آباد که در کام هیولای جنگ و تجاوز فرو رفته بود بیک اردگاه جنگی شباهت می‌رساند همه جا با مواضع و محلات مقاومت و بلندآژها سنگر بندی گردیده بود. وظیفه ما را ارایه کمک به بهبود وضع احضارات محاربوی و ارگانهای تعلیم و تربیه و فرهنگی جبهه و اتخاذ تدابیر جهت بهبود وضع روحی و روانی پرسونل و رد تبلیغات دشمن تشکیل داده بود، در حالیکه قرارگاه‌های قطعات بما کمک می‌نمودند ما در جریان کار علی‌الرغم آتشباریها و ضربات توپچی دشمن موضع به موضع در خط اول جبهه گشت و گذار می‌گردیم با سربازان و افسران صحبت می‌کردیم شب‌ها را یک‌جا بانها زیر ضربات آتش‌های دشمن که رقص و چشمک زدن ستاره‌ها و نور زرین مهتاب با رگبار گلوله‌های شبتاب در هم می‌امیخت و منظره عجیبی را به تماشا می‌گذاشت سپری می‌کردیم، به مشکلات سربازان گوش فرا داده و مشکلات شانرا حل می‌نمودیم. میدانیم سربازان در جبهه شکاری خوبی برای تبلیغات هستند سرباز در جبهه با شنیدن یک خبر بکلی دگرگون می‌شود، از اینرو ارایه اطلاعات سیاسی به پرسونل به مدد تجهیزات که در اختیار است و با توصل به هنجارهای گونه‌گونی که به رد تبلیغات دشمن پرداخته شود دارای اهمیت است، کاریکه مسوولین سیاسی و فرهنگی جبهه انرا بگونه مستدام انجام میدادند. ما به منسوبان در باره اوضاع سیاسی و نظامی و فعالیت‌های تبلیغاتی دشمن توضیحات داده باور آن‌ها را به حقانیت اهداف و سیاست‌های دولت جمهوری دموکراتیک استحکام می‌بخشیدیم، حین کار با سربازان در جبهه دریافتیم که اکثریت منسوبان با سپری نمودند بیش از دو ماه در جبهه جنگ و سنگرهای دفاعی خسته گردیده با شکایت از بن‌بست جنگ طرفدار تصفیه حساب با دشمن بودند، در خط اول یک بریدمن خوان بما گفت شاید دشمن بلحاظ عقب جبهه فراخ که تا پشاور میرسد چه ارتش پاکستان چه القاعده و چه جهادی‌های وابسته به پاکستان بلحاظ کمیت نسبت بما برتری داشته باشد اما ما نسبت به دشمن از لحاظ کیفی نیرومندتر هستیم ما دراپی راکت‌های سکاد طیارت جنگی، نیروهای زرهی، قوت‌های توپچی، سربازان با ایمان و میهن دوست هستیم که میتوانیم با یورش بر دشمن انرا به شکست مواجه نموده دفع و طرد نماییم، یعنی که بقول معروف: «سیاهی لشکر ناید بکار - دو صد مرد جنگی به از صد هزار» ما پیشنهادها انهارا به فرماندهان جبهه که در قرارگاه قطعات گارد جنرال رحمت الله رووفی ایفای

وظیفه میکرد منتقل نمودیم . در نبرد جلال آباد دشمن تصویر سازیهای غلط و منفی و ناامید کننده ی را از اوضاع کشور بروز میداد ، دشمن تبلیغ میکرد که ما در ظرف یک هفته و یا یک ماه حتماً به پیروزی میرسیم اگر سربازان حکومتی تسلیم گردند جان و مال شان در امان است در غیر صورت کشته خواهند شد ، رد چنین تبلیغاتی برای ما نیز ساده بود زیرا گروههای مجاهدین ؟ بعد از آنکه شماری از سربازان ما را در در اطراف جلال آباد منجمله در ثمرخیل اسیر گرفته بودند آنها را وحشیانه بقتل رسانده بودند ، سربازان در حالیکه مرگ را نسبت بر اسارت ترجیح میدادند اما چنین اعمالی قتل اسیران را بشدت محکوم می نمودند یک فرمانده تولى قطعه گارد بما گفت در روزهای قبل دونفر از دشمن را اسیر گرفته بودیم ما آنها را با رویه انسانی به مراجع بالای سپردیم .

آنچه به تذکر نیاز است ، انست که مصیبت جنگ در جلال آباد جبران ناپذیر بود تلفات و زخمی تحمیل نموده بود ، ما مواظبت از زخمی ها و خانوادههای شهیدان را از وظایف تغییر ناپذیر خود می پنداشتیم . مجروحین جنگ نیز مانند خواهرزاده من عبدالصمد و هاب زاده سرباز لوی سوم گارد در خط اول در جریان تعقیب دشمن پایش به ماین اصابت نموده و هر دو پایش را از دست داده بود تعداد شان گسترده بود ، که ما عیادت آنها را در شفاخانه ها و بازدید واریه کمکها به خانوادههای آنها را از وجایب خود تلقی نموده بودیم.

مدت یکماه اقامت من در جبهه جلال باد سر شار از چشمدیدها و خاطرات است که امکان بیان همه ء آن در این مختصر میسر نیست ، از اینرو با ذکر فشرده آن اکتفا گردید.

یاد مانده های جنرال عزیز احمد عزیزى رئیس جنایى وزارت داخله از نبرد جلال آباد:

ماه سرطان ۶۸ - در آن تابستان داغ کابل از یک سو حملات بشدت خونبار گروههای بنام مجاهدین در سراسر کشور و از سوی دگر شدت و تداوم حملات ارتش پاکستان بر جلال آباد وضع متشنجی را مستولی نموده بود راه بندى و راکتبارى بر شهرها از جمله بر کابل که روزانه



تا حدود چهل راکت از کوههای جنوب شرق مربوط فرمانده عبد الحق و شمال شرق مربوط حکمتیار و مسعود و از کوههای پغمان مربوط اتحاد اسلامی سیاف و جمعیت اسلامی ربانی بعنوان جهاد علیه ملحدین که بر شهر وندان کابل نیز اتهام کفر و الحاد آورده می شد فرود می آمد وضع خونبار و ویرانگری را تعمیل نموده بود . قطعات وزارت داخله با تمام قدرت و امکانات در حفاظت جان و مال مردم و کشف و خنثی ساری جرایم مصروفیت داشتند.

جنرال عزیز احمد عزیزى

روز دهم سرطان بنابر امر وزیر داخله محمد اسلم وطنجار ما ، چهار نفر جنرالان هریک نورمحمد سرروضه وال ، لکنوال ، عزیز الله مهمند جهت بررسی و مطالعه وضع قطعات مربوط وزارت داخله و ارایه کمک به ارتقایی احضارات محاربوی آنها رهسپار جلال آباد گردیدیم.

جلال آباد بیک شهر زیر زمینی و بلندآژها تبدیل گردیده بود. منظره‌ی که آدم را به حیرت می انداخت در کوچه های شهر احد من الناس بچشم نمی خورد، خرابه های ذغال شده خانه ها و عمارت های سوخته از دور دست ها جلوه نمایی میکرد خاموشی مرگ مثل افسونی روی شهر سنگینی میکرد، جز صدای انفجارات و رگبار آتش ها و گاهی صدای عرش جت های شکاری از هیچ جایی صدای بر نمی خواست.

واقعاً در چشم بینا هر روز آن شبه روز محشر بود، هر شهر وند جلال آباد غصه های پر دردی از حملات آتشی دشمن یعنی پاکستانی ها و تنظیم های وابسته بان داشتند، بانوی گیسو سفیدی رادیدم که در آتشباری های دشمن دو فرزندش را از دست داده بود، انگاهیکه حادثه را بیاد می آورد قطره های کوچک اشک مثل مرواریدی در شیارهای عمیق پوست سوخته صورتش می سرید و در رخسارش نقش های پراکنده ی برجا میگذاشت. شنیدن آن برای ما نیز زجر اور و احساس در نفرت از دشمن در وجود آدمی تهیج میکرد.

قطعات مربوط وزارت داخله که شامل کندک ها و دو غند های اوپراتیفی و کوهی بود در شرق سرک عمومی در محلات آسیب پذیر که تعرض دشمن محتمل بود داخل موضع بوده با دشمن بویژه القاعده گلاویز بودند، یکی از وظایف ما را تماس و انجام ملاقات ها با منسوبان و درک وضعیت روحی و روانی و احضارت محاربوی آن ها تشکیل داده بود، از اینرو با رها به مواضع غند ملیشه های جوزجانی مربوط دگروال عبدالرسول معروف به «با خدا» که درخط نخست جنگ با دشمن قرار داشتند رفته و مسایل مربوطه را تحت بررسی قرار داده بودم، افراد ملیشه پی او به لباس های ملکی واسکت و گوپیچه و پا پوش های گرمچی ملبس بودند مسئله ی که سرعت حرکت و مانور را برای آن ها سهل نموده بود.

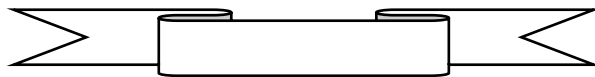
برای من این نخستین بار بود که یک فرمانده نظامی را می بینم که از محبوبیت گسترده در میان سربازان اش بر خوردار بود دگروال رسول را سربازانش پدر خطاب میکردند، و حاضر بودند هر لحظه تحت امرش جان خود را فدا نمایند. چون فرمانده رسول افسری مجربی بود و از سربازانش مواظبت میکرد آن ها را مانند فرزندان خود دوست میداشت، به سربازان توصیه میکرد که درجنگ فاکتورهای هوشیاری، جسارت وفاداری به وطن و مردم پیروزی را ارمغان می آورد، اما، تنبلی بزدلی، و عدم رفاقت رزمی موجب شکست و تلفات میگردد.

شب شانزدهم سرطام ۶۸ که من در قرارگاه عمومی جبهه بودم گزارش رسید که دشمن بالای موقعیت غند فرمانده رسول حمله نموده است و جنگ شدیدی در جریان است، ما نیز در قرارگاه وضعیت را تحت کنترل قرار داده بودیم، فردای آن ذریعه یک زرهپوش خود را نزدش رساندم و او جریان شب را چنین حکایت کرد:

حوالی ساعت های ۱۲ شب لشکری از القاعده زیرچتر تاریکی شب بسوی مواضع ما تقرب نموده حینیکه به نخستین پوسته های پیشرانده شده ی ما نزدیک گردیده بودند بشدت به آتشباری و کوبیدن مواضع ما پرداخته بودند، منسوبان غند همه در لاک های دفاعی خود فرو رفته بودند تا از صدمات آتش در امان بمانند، به تعقیب آن حدود یکساعت بعد تعرض دشمن درست در جبهه پیشروی غند آغاز گردید و به پیشرفت بسوی ما ادامه داده بودند آنگاه زرهپوش ها و ماشین های محاربوی ما نیز به کوبیدن دشمن پرداخته بودند، حینیکه دشمن به منزل مؤثر اسلحه پیاده ما رسید، امر دادم با مرمی های تنویرهاوان اراضی روشن گردد و افراد ما به شکار دشمن پردازند، لحظه بعد طوفان آتش از سوی سربازان ما آغاز و تداوم یافته بود،

فرمانده رسول گفت تاکتیک القاعده همینگونه است روزها آتشباری میکنند و شبها دست به تعرض بسوی قطعات ما میزنند فکر میکنند که قطعات ما ناشی از ترس و هراس دست به عقب نشینی زده مواضع خود را رها کرده فرار میکنند اما ما تاکتیک و هنجار مقابله و سرکوب آنها را دریافته ایم در نخست آتشیهای توپچی و هاوان را بر آنها فرود آورده بودیم و مهاجمین را تحت فشار قرار داده بودیم سپس امر تعرض متقابل صادر کردم زیرا در بعضی اوقات بهترین دفاع تعرض مقابل است تا القاعده بیها بدانند که با که؟ طرف اند، در آن لحظه که گلوله های تنویر در فضا رقصان میدرخشیدند و اراضی را مانند روز روشن نموده بودند و شدت گلوله باری بر دشمن محشر فیرها و انفجارها را برپا نموده بود با آغاز تعرض مقابل سرکوب و تعقیب دشمن شروع گردیده بود سربازان ما مانند پرنده های سبکبال که در چانه های شان تنها شازجورهای اضافی واب داشتند، زیر چتر گلوله های تنویر علیه دشمن به تقابل برخاسته و با آتشیها و حرکات سریع و مانورها به سرکوب دشمن مبادرت ورزیده بودند، آتشباریها و تعرض رؤیا روی ما در صفوف دشمن هراس تولید نموده دست به عقب نشینی زده بودند، رسول با خدا، گفت آنگاه هدایت دادم دشمن را تا در وازه دوزخ تعقیب نمایید و، تمام شب جنگ وزد خورد ادامه داشت حوالی صبح دشمن کاملاً به مواضع اصلی شان به مناطق ثمرخیل و سرخ دیوال درحالی عقب نشسته بودند که کشته شده ها را برجا گذاشته بودند، ما نیز بدمال سربازان به پیشروی پرداخته بودیم و در جای رسیدیم که سربازان در روشنی صبحدم در میان اراضی سبز سیزده نفر از کشته شده های دشمن را که ناشی از ضربات آتش های توپچی و هاوانها و اسلحه پیاده غند ما کشته شده بودند که همه آنها عربهای القاعده بودند جمع آوری نموده بودند، آنگاه هدایت دادم با توجه به رعایت حقوق بشری برای جنازه ها فوراً قبر دسته جمعی برکنند و آنها را آنجا دفن نمایند، تا مبادا تعفن حسد ها در آن گرمای تموز موجب شیوع مرض گردد. اما با تأسف دو تن از سربازان ما شهید و چهار نفر دیگر زخمی گردیده بودند که به شفاخانه انتقال داده شدند.

سفر ما بعد از دو هفته تکمیل و تاریخ ۲۲ سرطان ۶۸ بکابل برگشتیم، سه روز بعد آن تاریخ ۲۵ سرطان ضربه مقابل علیه دشمن آغاز گردیده بود، آنگاه دانستیم که هدف از سفر ما جهت ارتقای احضارات پرسونل برای تعرض متقابل که محرم نگهداشته شده بود، بوده است.



فصل دوازدهم

تمهیدات برای ضربه متقابل

تهاجم دوم برج جوزای ۶۸ دشمن که در مقایسه با تهاجم ۱۶ حوت ۶۷ از پهناوری بر خوردار بود ، نه تنها نتوانست به هدف اشغال جلال آباد نایل گردد بلکه قطعات قوای مسلح که از توانمند یهای کافی برای دفع و طرد تجاوز بهره مند بودند دشمن متعرض را بشدت کوبیده بودند بگونه که از پیشروی های دشمن جلوگیری بعمل آورده او را در مواضع قبلی شان میخ کوب نمود ه بودند . با اینحال طرف مقابل را که همیشه تعرض و تصرف جلال آباد را در سر می پروانید به بن بست و سستی یکنواخت مواجه نموده بودند .

«مجاهدین بار دیگر در اوایل ماه جون حملات و سیع را سازمان داده و خواستند عده از پایگاهای حکومتی را تصرف نمایند اما این حمله با ضد حمله نیروهای کابل مواجه گردید و بن بست دیگری بر بن بست اولی افزود» (۳۶).

جنرال محمد اسماعیل مایارمعاون ریاست اوپراسیون وزارت دفاع در مورد حمله متقابل علیه دشمن یا ضد حمله چنین حکایت میکند :

« بایستی بگویم وقتی دوران اشتغال در ریاست اوپراسیون وزارت دفاع بیاد می آید ، انبوه خاطرات را در ذهنم شناور می یابم ، اما ، در اینجا بر مصداق مشتم نموده بی خروار به تذکر چند مسئله مرتبط به جنگ جلال آباد اکتفا میکنم :

نخست اینکه ریاست اوپراسیون وزارت دفاع تحت رهبری جنرال محمد انورخان ، که با سابقه استادی در پوهنتون حربی ، خبره گی درعلوم نظامی ، انسان فروتن اما با پاسخهای تند و تاملات هوشمند و در ذهنش دنیای ابتکارات نظامی نهفته بود ، به دومین میدان جنگ جلال آباد مبدل گردیده بود . در آنجا میدان نبرد و در اینجا میدان جنگها زیر ذرهبین خریطه قرار داده شده بود وفرمایشات جبهه اجرا و دستاتیر جدید عمدتا از نام قوماندان اعلی ابلاغ میگردد .

هر آنچه که در جریان روز و شب ، واقع می شد ما انرا یکا یک جمع آوری تحلیل و اقدامهای مقتضی را انجام داده به شخص قوماندان اعلی دوکتور نجیب الله طی ۲۴ ساعت چندین بار گذارش میدادیم ، ما اعضای ریاست ، شب و روز بیدار می ماندیم تا در اجرای امور سگتکی رخ ندهد .

بیاد دارم شب چهارم تهاجم ارتش پاکستان بر جلال آباد بود که حوالی ساعت چهار صبح تلفون مخصوص زنگ زد وقتی گوشی را برداشتم در انسوی خط شخص داکتر نجیب الله بود ، من وضعیت اوپراتیفی جبهه را تشریح کردم ، در ختم پرسان کرد ، انور خان کجا است ؟ در پاسخ گفتم ، چهار شبانه روز است که نخوابیده است در بالای چوکی خوابش برده است ، و گفت چه فکر میکنید که آیا من خواب کرده ام من خاموش ماندم و گفت دوازده شب می شود که

نخوابیده ام ، او را بیدار نکنید من و شما جبهه را ادراه می کنیم .
گفتنی است که شخص داکتر نجیب شبانه بدون استثنی سه بار، ساعت ۱۲ شب دو شب و چهار صبح از وضعیت اوپراتیفی معلومات می گرفت و هدایات لازم را صادر میکرد .

من دو بار با وزیر دفاع شهناز تنی ، و گروپ از افسران قرار گاه وزارت به جلال آباد سفر کرده بودم ، جلال آباد بیک شهر ارواح می ماند ، جز صدای اصابت گلوله های دشمن و دود انفجار ها صدای بر نمی خواست حینیکه هلیکوپترما بر فضای شهر در پرواز بود اطفال را می دیدیم که از بلندآژها و پناهگا های ساخته شده در عمق خانه هایشان سر بدر کرده به سوی هلی کوپترهای ما به نظاره پرداخته بودند که غم انگیز بود .

سیرو حرکت دران روزهای جنگ در جلال آباد با موتر جیب اصلاً مجاز نبود فرماندهان با زرهپوش ها سیرو حرکت می نمودند ، اما ما توسط موتر جیب از میدانچه هلیکوپترها به قرار گاه جبهه رفتیم که همه دچار جیرت شده بودند که چگونه چانس آورده و مورد اصابت گلوله دشمن قرار نگرفته ایم .

ما با وزیردفاع از مواضع پوسته های دفاعی بازدید بعمل آورده از نزدیک وضع روحی روانی و اکمالات لوژستیکی آن ها را بررسی نمودیم ، که حضورما در آن مواضع خط اول توأم با تقدیر و نوازش سربازان باعث تقویت روحیات و اطمینان آن ها بر پیروزی بر دشمن گردیده بود .

در سفر بعدی ما دو نفر بیک وظیفه مبرم و محرری توظیف شده بودیم ، و آن مطالعه بررسی توانایی ها و امکانات قطعات قوای مسلح مقیم جلال آباد در ضربه متقابل علیه دشمن بود . تنها در باره ویژگی وظیفه ما جز شخص داکتر نجیب الله قوماندان اعلی قوای مسلح ، وزیر دفاع ، رئیس اوپراسیون استاد انور خان و من هیچ کس دیگری بشمول فرماندهان جبهه جنگ جلال آباد اطلاعی نداشتند .

ما پنج روز در جلال آباد کار نمودیم مواضع قوت های خودی و دشمن و محلات وارد آوردن ضربات آتشی بر گروپمان قوت های دشمن را دقیقاً سنجش و تحلیل نموده بکابل برگشتیم . پلان ضربه متقابل با همه الزامات آن کاملاً محرمانه آماده گردیده و به قوماندان اعلی دوکتور نجیب الله تقدیم گردیده بود .

همزمان تقویت جبهه جلال آباد به لحاظ اسلحه و تخنیک محاربوی مورد توجه جدی قرار گرفته بود بنابر امر قوماندان اعلی شماری از تانک هاییکه در ذخایر حیرتان وجود داشتند باید جهت تقویت جبهه ارسال میگرددند تنها از ذخایر بندر حیرتان حدود یکصد و سی تانک جدید در اوایل ماه سرطان ۶۸ که امر قطار آن دگروال سید ملوک رئیس ارکان لوای پانزده زره دار بود از طریق کابل به تاریخ ۱۳ سرطان به جلال آباد مواصلت نموده بود .

آمر قطار دگروال سید ملوک بعد ها جنرال ، به صاحب این قلم حکایت کرد به مجردیکه قطار تانک های ما بتاریخ ۱۳ جولای ۸۹ ، ۲۳ سرطان ۶۸ به شهر جلال آباد رسید ، بنابر امر قرار گاه جبهه با این ۱۳۰ تانک جدید در جاده های شهر به مارش ومانور پرداختیم ، شهروندان باقی مانده در شهر که از تداوم جنگ به ستوه آمده بودند ، از عمق بلندآژهای حفر شده و از زیر زمینی های منازل شان بیرون جهیده با چشمان حیرت زده که تلالوی شادمانی در آن ها موج میزد ما را به تماشا نشستند ، بعد از گشت و گذار در داخل شهر در موقعیت های تعیین شده جابجا شدیم .

قوماندانی اعلی لوی برای اینکه فرمانده جبهه جلال آباد جنرال محمد اصف دلاور را به جزییات پلان ضربه متقابل آشنا بسازد او را به بهانه پی روز قبل از تهاجم بکابل احضار کرد و امر ضربه متقابل را بوی ابلاغ کرد و او همان روز مجدداً به جلال آباد برگشت .

ضربه متقابل :

کابل :

روز ۲۵ سرطان ۱۳۶۸ خ ساعت چهار صبح .

محل - خواجه رواش ، قرارگاه قوماندانی قوای هوایی و مدافعه هوایی :

جنرال اسماعیل مایار -

صبحدم که آخرین ستاره‌ها از بستر لاجوردی آسمان محوه میشدند به خواجه رواش و دفتر قوماندان قوای هوایی و مدافعه هوایی رسیده بودم ، با هموار نمودن خریطه‌ها روی میز ، درست ساعت چهار صبح شخص قوماندان اعلی قوای مسلح داکتر نجیب الله وارد اتاق گردیدند دقایق بعد وزیر دفاع شهناز تنی و وزیر داخله محمد اسلم وطنجار و وزیر امنیت دولتی غلام فاروق یعقوبی وارد گردیدند ، و اجرای وظایف آغاز گردید .

بعد از آنکه وضعیت اوپراتیوی جبهه جلال آباد توضیح گردید ، داکتر نجیب الله در سخنان فشرده گفت ، کسیکه بخواهد جلو جنگ و تجاوز دشمن را بگیرد باید خود را آماده جنگیدن نماید ، شما میدانید ما برای حل قضیه کشور مصالحه ملی را پیشنهاد نمودیم بر اساس آن قوت‌های شوروی را از کشور خارج نمودیم ، و پیشنهاد نمودیم اگر افغانها جنگیده می‌توانند باید صلح هم کرده بتوانند ، اما گروه‌های مجاهدین مقیم پاکستان و ایران بعنوان ابزار دست بیگانه نپذیرفتند ، و به مجرد خروج قوای شوروی دو هفته بعد ارتش پاکستان و القاعده به خشن‌ترین تجاوز برون ما بر جلال آباد دست زدند ، ما را ناگزیر نمودند که با مشت آهنین میهن بر فرق آن‌ها بکوبیم و از وطن خود دفاع نماییم .

حال زمان ضربه مقابل فرا رسیده است ، فعالیت آغاز گردد.

-هشت راکت سکاد ، که در کابل بر سکوی پرتاب آماده بودند سقف آسمان را شگافته قرارگاه‌ها و محلات تجمع و مواضع دشمن را درجبهه جلال آباد بشدت کوبیدند .

همزمان دو غند شکاری بمبارد از بگرام به پرواز درآمده اهداف را در جبهه جلال آباد تحت بمباردمان قرار دادند .

ضربه سومی آتش را گروپ توپچی جبهه بالای دشمن وارد آورده بود . همه انواع توپچی که در جبهه جابجا بودند با خروش واحد و نیرومندی مواضع و نقاط مقاومت دشمن را به گستردگی تحت ضربات آتش قرار داده بودند .

بعد از آنکه طیارات ضربات خود را ختم کرد فقید داکتر نجیب الله گفت حالا نوبت گروپ توپچی جبهه است که دشمن را تا می‌تواند می‌کوبد و رو بمن گفت ، صبحانه را نزد شما در وزارت دفاع صرف می‌کنیم ، وزیر به اهستگی رو بمن گفت عاجل به وزارت برو تا رسیدن ما صبحانه را حاضر

نمایید ، در بالای میز صبحانه با زهم موضوع بحث ما جبهه جنگ بود گویی در صبحانه خوردن هم با صفره نان و پیاله های چای می جنگیدیدم ، و من هر لحظه با لوی در ستیز اصف دلاور که در فرماندهی جبهه در جلال آباد قرار داشت از طریق دستگاه محرم در ارتباط بودم و جریانات را گزارش میدادم .

با انکشاف تعرض قوتها در جبهه ، داکترنجیب الله با ترک قرارگاه وزارت دفاع به دفتر کارشان مراجعت کرده از آنجا انکشافات جبهه را تحت مواظبت قرار داده بودند .

شبهه ضربه متقابل بر دشمن مورخ ۲۵ سرطان ۱۳۶۷ (۱۵ جولای ۱۹۸۹)



خلاصه مفکوره قوماندانی عالی در ضربه مقابل:

بعد از اجرای آتش احضارات بالای خطوط اصلی مدافعه دشمن ، تعرض نیروهای زرهدار از دواستقامت آغاز گردد :

ضربه اصلی توسط لوی ۱۵ زرهدار و لوی ۳۷ کوماندو و قطعات مربوط فرقه ۱۱ پیاده از منطقه سبز جلال آباد به استقامت ثمر خیل انجام یافته ، دشمن در مواضع اش سرکوب و بعد از بدست آمدن ثمرخیل و سرخ دیوار و ارتفاعات مشرف به فارم های غازی آباد ، تعرض انکشاف داده شود .

ضربه فرعی از استقامت چپرهار توسط قطعات گارد ملی لویهای ۲ - ۳ و ۴ ، غند ۵۱ و غند صفر پنج ، قطعات و پولیس ، و غند قومی جوزجان صورت گیرد ، وظیفهء گروپمان انست که بعد از اجرای آتش احضارات توپچی خطوط تدافعی دشمن شق گردد و مقاومت های دشمن در هم

کوبیده شده با مانور سریع قوتهای زره‌دار و پیاده تعرض انکشاف داده شده و ارتفاعات کانو کترغی را بدست آورده شود و با انکشاف تعرض در ولسوالی رودات به گروپمان اصلی در فارم غازی آباد ملحق گردد.

جناب محمد عمر معلم، رئیس امنیت ملی ولایت ننگرهار که در جبهه نبرد حاضر بودند درباره اجرای ضربه متقابل چنین حکایت کرد:

نیمه شب، بیست و پنجم ماه سرطان ۶۸ خ «۱۵ ماه جولای ۸۹ م» که گرمای نفس گیر در بلندآژها و مواضع دفاعی ما بیداد میکرد، و تبادل آتش ها میان ما و دشمن ادامه داشت فرماندهی جبهه امر احضارات محاربوی درجه یک را صادر کرد. ما درک کرده بودیم که شاید ضربه متقابل علیه دشمن در دست اجراست، تا ساعت چهارصبح همه قطعات آماده به اجرای وظیفه گردیده بودند.

درست حوالی ساعت چهارصبح گفتی ناگهان آتش از دل زمین شراره بر کشید، صدای هیبت ناک انفجار راکت های سکا مانند زلزله زمین را به جنبش در آورده بود، شعله های آتش در دور دست ها سمارقوار در هوا سر می جناباندند، سپس طیارات شکاری بمبارد بر فراز جبهه فرا رسیدند آن ها بدون رقیب اهداف خود را با مهارت می کوبیدند و با بمب های مرگ اور خود را بالای دشمن فرو ریختند.

سپس نوبت آتش احضارات گروپ توپچی جبهه فرا رسیده بود، فرماندهی گروپ توپچی جبهه را نظامی فرهیخته و کار کشته جنرال محمد ظاهر سوله مل به دست داشت، او بحدی در اراضی و مواضع و موقعیت های دشمن بلدیت حاصل نموده بود، که آتش های انواع توپچی و هاوانها را در نخستین ضربه ها بر قلب هدف فرود می آورد.

دران پگاهی منطقه بیک میدان نبرد وهمناک تبدیل شده بود، سراسر منطقه را دود و آتش فرا گرفته بود، دشمن که بکلی اغفال گردیده و از آتشباری دست کشیده بود تلفات گسترده ای را متحمل گردیده بود. با ختم آتش احضارات فرماندهی جبهه هجوم بر مواضع دشمن و اشغال انرا صادر نمود.

هجوم بر دشمن را دگروال سید ملوک رئیس ارکان لوای ۱۵ زره‌دار «بعد ها جنرال» به این نگارنده چنین حکایت کرد:

«واقعیت آن بود سربازان و عمله تانک ها در تداوم جنگ چهارماهه که به بن بست مواجه و در مواضع مدافعه با تانک هایشان در آن گرمای خفه کان اور تابستان به ستوه آمده بودند، میخواستند به این وضع خاتمه داده شده با دشمن تصفیه حساب گردد.

شب پانزدهم جولای ۸۹ «۲۵ سرطان ۶۸ خ» حینیکه قومانده احضارات داده شد ما رهبری لوا تا صبح بیدار مانده به تکمیل احضارات پرداخته بودیم. میدانیم در هر جنگی گستردگی و تراکم وظایف که باید انجام شود بار سنگین را بر دوش رده های مختلف فرماندهان میگذارد که ما جمعا با تقسیم وظایف به آن پرداخته بودیم.

اینجا شایسته ذکر است که صراحت یابد، در قطعه من شماری از بانوان نیز شامل خدمت بودند آن ها درست مانند مردان در جبهه جنگ در ایفای وظایف محاربوی نقش می افریدند، شماری از آنها در انتقال مواد اعاشته به پوسته هایکه امکان اکمال آن ذریعه وسایط ممکن نبود بوسیله مرکب ها مواد اعاشهء گرم را به مواضع سربازان در خط نخست جنگ منتقل می نمودند، چنین

عمل کرد های آنها در ارتقای روحیه و مورال و مقاومت سربازان ما در جبهه نبرد نقش ستودنی ایفا نموده بود .

آن شب ابرهای نیله گونی در کام تاریکی شب فرورفته بود ، شهاب سنگی از آسمان نیمه روشن کنده شد و شتابان به سمت مغرب دوید و شعله فروزانی بدنبال خود کشید ، ، سرباز تانکست ما گفت ، ستاره هم برای ما خط نصرت میکشند ، پیروزی از آن ماست .

سحرگاهان که آخرین ستاره گان از لابلائی حریر ابرها خودنمایی میکرد قوماندان لوا جنرال عبید گل قوماندهءهجوم بر مواضع دشمن را صادر کرد همه منسوبان لوای ما به شادمانی انرا استقبال نموده بودند هریک اعم از سربازو افسر می گفتند هجوم بر دشمن و نابودی آن راه نجات از این بن بست است یا وطن یا کفن ، بر دشمن می تازیم و آنها را دفع و سرکوب می نماییم . واقعیت آن بود عملیات ضربه مقابل بکلی محرم نگهداشته شده و دشمن در پی اطلاعی بسر میبرد وقتی مطلع گردیده بود شلیک راکت های سکا و به تعقیب آن حملات شکاری های بمبارد یکی به تعقیب دیگر منطقه را به جهنم مبدل نموده بود ، دشمن بکلی دسوت پاچه گردیده شیراز فرماندهی آن بکلی فرو پاشیده ، به عقب نشینی که شبه پرواز بود از منطقه فرار نموده بودند تنها جهادی ها و شهادت طلبان القاعده و سایر عربها و بنگالی ها به مقاومت پرداخته بودند که در جریان هجوم ما امحا گردیده بودند .

وظیفه هجوم کندک تحت امرمن ، استقامت موزیم ، چپرهار و اشغال ، پیوی کندو بود که حدود بیست کیلو متر دور تر از ما فاصله داشت ، ما با تانک های غول پیکر خود در یک هماهنگی و تشریک مساعی سنجیده شده بر دشمن تاختیم ، دشمن بویژه عرب های القاعده بر آتشباری بالای تانک های ما پرداخته بودند ، از بالای تانک های ما گلوله های آتشین صفیر کشان میگذشت ، در اوایل حملات هجومی که حدود هشت کیلو متر پیشرفته بودیم تولی اول راپور داد در جر پیشروی ما از یک حفره آتشباری با اسلحه خفیف بر ما ادامه داشته و راکت ار پی جی انداخت شده بدون اصابت از بالای سر ما عبور کرد ، هدایت تانک چیست ، با توپها انرا بکوبیم یا اینکه امر دیگر دارید ، امر دادم آنها باید زنده دستگیر گردند .

درحالیکه یک تانک آن موضع را تحت آتشباری قرار داده بود ماشین محاربوی دیگر با مانور بالای مغاره رسیده و سربازان با یک جست به مغاره یورش برده ، چهار نفر عرب را که یکی آن زخمی گردیده بود اسیر گرفتند ، آوانیکه اسیران را توسط یک ماشین محاربوی نزد قوماندان لوا جنرال عبید گل می فرستادم ، تولی دوم گذارش داد که در برابر ما مقاومت است راکت های ار پی جی « ضد تانک » مسلسل شلیک میگردند ، آنگاه درحالیکه به تانک ها امر ایست دادم کوردینات هدف را به قرار جبهه که فرماندهی آتشیهای توپچی در دستهای توانمند جنرال سوله مل قرار داشت راپور دادم او گفت هدف را تحت ترصد قرار دهید و نتیجه ضربه بی ام ۲۱ که حدود صد متر ساحه هدف را زیر ضربات آتش خود قرار میداد ، فرود آمد و دیگر از دشمن صدای بر نحواست ، تارسیدن ما کشته شده های شان باقی مانده زنده ها گریخته بودند .

تجارب جنگها آموخته است که هر گاه خطوط دفاعی دشمن در منطقه قرار داشته باشد که قابل ترصد و فاقد پوشش های طبعی باشد آنگاه چنین اهداف و خطوطی با آتش توپ ها و تانک ها فرو می ریزد و در نتیجه راه تهاجم هموار میگردد

آنروز دشمن به مقاومت کلی بر نخواستہ بود ما امیدوار بودیم کہ دشمن ہمت نماید و بمقاومت بر خیزد تا شماری زیادی آنہا را زیر زنجیر های تانک خورد و خمیر نموده بہ دوزخ بفرستیم . اما دشمن چندان مقاومت ننمودہ تنہا عربہا این و آنجا دست بہ مقاومت زدہ عقب نشینی می نمودند .

آنروز کہ آفتاب مانند شعلہ فروزان بر فراز بلندی ہا و تپہ های ثمرخیل و سرخ دیوار می تابید ، نخستین تانک های ما بہد ف رسیدہ ارتفاع « پیوی کندو » را آشغال کردہ بودند یعنی وظیفہ کہ باید در سہ روز انجام دادہ می شد درچہار ساعت بدون تلفات انجام شدہ بود دشمن یا کشتہ شدہ یا بہ انسوی مرز تورخم فرار نمودہ بودند .

در آن لحظاتیکہ ما « پیوی کندو » را تصرف کردیم ہمجواریما در جناح راست ، قطعہ گارد تحت فرماندہی جنرال رحمت اللہ رووفی بہ تعرض پر داختہ بود ، ضمن تماس مخایرہ وی بہ او گفتم چون ما وظیفہ را اجرا کردیم ، حال می توانیم بشما کمک نماییم از جناح چپ دست بہ مانور زدہ دشمن را تحت محاصرہ قرار دادہ امحا نماییم ، رووفی تشکر کرد و گفت نہ ما خودمان از امکانات کافی برای سرکوب دشمن بر خور داریم ، مقاومتہا را تا بحال درہم کوبیدہ ایم و پیشروی ما ادامہ دارد .

آنروز برای ما و شہروندان جلال آباد دو عید یکجا آمدہ بود ، یکی جشنوارہ ی پیروزی و دیگری عید قربان ، آنروز ہمہ مغازہ ہا و مارکیت های شہر کہ حدود چہار ماہ مقفل بود کلید خورد علی الرغم سیمای داغان و انباشدہ از ویرانی و سوختگی بازگردیدہ و مردم بہ بازار ہا و شہر ہجوم آوردہ بودند ، گوی غیابت چہار ماہہ را جبران می نمودند ، مردم با ادای نماز عید و دعا ہا در حق مدافعان وطن ونفرین دشمن بہ گشت وگذار و عیادت دوستان خود شتافتہ بودند .

– انکشاف ضربہ متقابل :

قوتہای مسلح شرکت داشتہ در ضربہ متقابل در پیشرفت شان بسوی اہداف تعیین شدہ در طول روز قادر گردیدہ بودند مقاومتہای دشمن را در ہم کوبیدہ مناطق کوتل سرخ دیوار بدست آوردہ الی پانزدہ کیلو متر پیشروی نمایند در روز بعدی ۱۶ سرطان ، ۲۶ سرطان ۶۸ ارتفاعات منطقہ دولتری ثمرخیل شاهی کوت و ارتفاعات کانو کترغی را بدست آوردہ بودند ، بدیسان خطوط قبلی مدافعہ کہ بہ تاریخ ۱۶ حوت ۶۷ بدست دشمن افتادہ بود مجدداً آشغال گردیدہ و شکست سہمگینی بر نیروہای دشمن تحمیل گردیدہ بود .

جنرال خوشحال پیروز :

بیست و ششم ماہ سرطان ۶۸ خ بعد از آنکہ دشمن در برابرتہاجم قوتہای مسلح ما بہ شکست مواجہ گردیدہ و شماری کشتہ و شماری فرار نمودہ بودند ، مناطق ثمرخیل و سرخ دیوار تصرف گردید ، بہ قطعہ من وظیفہ سپردہ شد کہ در ارتفاعات « کروکوه » جابجا گردیدہ با ایجاد پوستہ های امنیتی از تقرب و نفوذ گروہای القاعدہ و جہادی های وابستہ بہ پاکستان جلوگیری بعمل آورم ، بہ تعداد ہشتاد تن از سرباران ام را در آنجا کہ قبلاً پوستہ های جنگجویان

پاکستانی و عربها بودند ، و شبه طویله احشام کثیف و متعفن بود بعد از تطهیر و پاک کاری جابجا کردم ، اما قرار گاه قطعه خود را در جوار سرک که به ارتفاعات گروکوه راه می کشود جابجا کردم ، غذای قطعه ما در شهر جلال آباد طبع گردیده آورده می شد.

وضع شهرک ثمرخیل که محل اقامت خانواده های نظامیان دچار فلاکت گسترده گردیده حزن انگیز بود در جریان جنگهای چهار ماهه گذشته به مخروبه میدل گردیده کلکین ها و دروازه های آن غارت گردیده به پاکستان برده شده بودند .

در آن آشفته حالی جنگی وضع ما نیز آشفته گی ویژه داشت ما هفت نفر که در قرار گاه مانده بودیم به ملاریا گرفتار گردیده بودیم ، اما فرصت و زمان تداوی میسر نبود باید بهر شکلی درجهه می بودیم.

ماه سرطان که گرمای سوزنده بیداد میکرد روزیکه فردایش عید بود یک دگروال از قرار گاه فرقه ۱۱ که در جوار ما قرار بر افراشته بود ، در نزدیکی های ما در ختی شاخچه پهن کرده بود که انجیر های قرمزی آن جلوه نمایی میکرد ، آن دگروال برای چیدن انجیر نزد درخت رفت ، اوآنیکه شاخه درخت را به پایین کشید انفجار ماین در حالیکه او را بدور پرتاب کرد هر دو پایش را قطع کرده بود ، تا امبولانس رسید از شدت خونریزی به شهادت رسید.

قوماندان فرقه ۱۱ شهید جنرال بسم الله باجوپی که در همسایگی ما قرارگاه تأسیس نموده بود و از حادثه شهادت دگروال مربوطه اش بشدت اندوه گین گردیده بود حوالی ساعت هشت شب احوال داد که چون شب عید است و شهادت رفیق ما انرا به محرم تبدیل نموده است ، بیا که با هم سفره دعا خوانی درحق رفیق مان گرچه او شهید راه حق است اما بنابر دین هم مسلکی درحق اش دعا خوانی نماییم ، در پاسخ اش گفتم ، بشدت به ملاریا مبتلا گردیده ام دعابروح آن جوانمرگ شهید حق ماست از همین جا برایش دهها و دورد می فرستم ، بهرحال با اجابت خواهش او نزدش رفتم و در بالکن یکی از عمارت های ویرانه سفره دعا و غذا پهن کرده بود نشستیم ، دعا کردیم و تسلیت ابراز نمودیم ، هنوز مجلس ما پایان نرسیده و غذا صرف نکرده بودیم که ناگهان رگباری شنیده شد ، تا خواستیم وضعیت را بدانیم ، گلوله پی درست دروسط سفره غذا اصابت کرد ، شعله پراند اما بکسی آسیب نرساند ، ما بسرعت با ترک میز غذا سلاح های خود را برداشته با جابجایی در موقعیت های مناسب به ترصد پرداختیم ، یک گروه جهادی پاکستانی از سمت جنگل بالای ما حمله نموده بودند ، تبادل آتش ها میان ما حدود یک ساعت استمرار یافته بود دوزرهبوشی که در قرار گاه فرقه ۱۱ در پهلوی ما قرار داشت منطقه را بشدت با آتش های شان کوبیدند بعد ازآنکه به قرار گاه گذارش دادیم آتش های توپچی ، بر آن ها باریدن گرفت ازان به بعد دیگر از دشمن صدای برخواست ، و متواری گردیده بودند .

با انهم بنابر آنکه به تاکتیک های دشمن بلدیت داشتیم مواضع دفاعی بحال کمین را ترک نداده بودیم با معاون تخنیک قطعه ام سید حنیف و تورن عزیز درکمین داخل موضع بودیم ، اراضی آنجا محیط پیرامون آن شهرک بود هیچ گونه علایم ماین گذاری آنجا تصور نمی شد.

درچنین یک حالی به سریاز مخابره ما، سریاز جوان داوود ، صدا زدم، که نزد من بیاید تا دوباره به قرار گاه گذارش ارایه دهم . ، اوآنیکه داوود به سمت من می آمد ناگهان ماینی زیر پایش انفجار کرد ، چون هیولایی بر جسم و جان او حلول کرد با قطع نمودن هر دو پایش او را نقش زمین کرد.

با مشاهده صحنه بی تأمل از جا پریدم در یک جست و خود را نزدش رسانده او را در آغوش برداشتم تا بجای امن تر منتقل نموده برایش کمک ارایه دهیم ، اما با مشاهده هر دو پایش که جویباری خون از آن جاری بود مرا نیز دچار تشنج نموده در ذهن و ضمیرم تلاطم بر پا نموده بود ، هیولای ماین هر دو پایش را قطع نموده بود هنگامیکه او را در آغوش برداشته منتقل میکردم ، ماین دیگری انفجار نمود و مرا بشدت در یک گودال مملو از خشس و خاشاک پرتاب کرد ، برای دقیقه قوای ادارکم را از دست داده مدهوش گردیده بودم نمی فهمیدم چه اتفاق افتاده است ، وقتی ایستاده می شدم دوباره بر زمین می افتادم یک سربازم با دیدن صحنه با ناله و فریاد و فغان بسوی من جست برداشته دوید، اما قبل از اینکه نزدیک من برسد، در زیر پایش ماین دیگر منفجر شد و او را مجروح کرد.

بدین سان ، از میان ما تنها دو تن جور متباقی سه تن دیگر یکی شهید و دو زخمی گردیده بودیم عزیز و حنیف که جور بودند ما زخمی ها را بر دوش برداشته کشان کشان به لب جاده رساندند و توسط یک موتر که اتفاقاً از جاده عمومی در حال عبور بود به شفاخانه منتقل نمودند ، دوکتوران از جمله متخصص دوکتور بسم الله شیوا مل بعدها پروفیسور در مونس آلمان با مشاهده پای با تاثر و تأسف بمن گفتند جز قطع نمودن چاره دیگری ندارد من موافقه کردم ، آن ها در یک عملیات جراحی پای چپم را قطع کردند از آن به بعد زندگی معلولیت را با همه چالش های آن تجربه میکنم . اما آنچه اندوه معلولیت را زایل میکند اعتماد به نفس است که بمن نیرو می بخشد ، و انگیزه آن انجام وجیبه میهنی دفاع از وطنم در برابر تهاجم همسایه بدخواه و گروه های که شرارت گستر معلول گردیده ام.

مبارزه ما علیه دشمن که شماری از جهاد باوران افغان و عرب های القاعده را مورد استفاده قرار داده بود یک مبارزه برحق و میهن دوستانه بود ، چیزی را که پاکستانی ها برایش جهاد اسلامی عنوان داده بودند پیش از اینکه یک پدیده مذهبی بوده باشد یک روند سیاسی عظمت طلبی بود ، جهاد افغانی چهره وحشتناکش را در جنگ های داخلی دهساله با صد ها هزار قربانی و معیوب ، کشتار ویرانی ، عروج افراطیت مذهبی قومی ، آواره گی و گرسنگی به نمایش گذاشت ، آن گونه که ابزاری دست پاکستانی ها گردیده بودند ، همانگونه به ابزار دست استکبار جهانی آمریکایی ها قرار گرفته در رکاب تهاجم تلازم حاصل نمودند ، من افتخار خود میدانم که در راه دفاع میهنم علیه اهریمن و گروه های شرارت افکن وابسته بدشمن مبارزه کرده ام ، دولت جمهوری داکتر نجیب الله با توجه به انجام وظایف ازمن قدرانی بعمل آورد ، لقب قهرمانی جمهوری افغانستان را بمن اهدا کرد ، انرا بعنوان یک ارزشی نظامی و تاریخی مایه افتخارم محسوب می نمایم.

نجواهای شکست:

بریگیدیر محمد یوسف شخص مسوول آی.اس.آی در رهبری گروه های جهادی در کتاب اش « تلک خرص » در حالیکه رهبری مستقیم جنگ از سوی جنرال حمید گل رئیس استخبارات نظامی پاکستان و شرکت ارتش انکشور را کتمان میکند در باره شکست نگاشته است:

موقعیت مجاهدین طی ماه های اپریل، می و جون ۱۹۸۹ بد و بدتر گردید. نبود مهمات در نتیجه مصرف نامتوازن ، و کمبود کمک های آمریکا بعد از سپری شدن چند هفته احساس

میشد. و محموله اسلحه و مهمات برای نیازمندی های روزمره جبهه کافی نبود.

سلاح کوت اوجره بعد از واقعه انفجار طور دلخواه اکمال نشده بود هواپیماهای انتونوف « دولت » با وجود سرعت کم در ارتفاعی پرواز میکردند که راکت استیونگر (۳۷) به آن رسیده نمیتوانست. از لحاظ روانی ترس از راکت اسکاد با سرگوله به وزن ۲۰۰۰ پوند و شعاع ۹۰۰ متر نیز اهمیت داشت که باعث تلفات زیاد میگردد.

مجاهدین در چهارماه جنگ نتوانستند جلال آباد را تصرف کنند. بنابر برداشت من و سایر اشخاص وارد درامور جنگ در افغانستان، این شکست تعجب برانگیز نیست. در این جنگ بیش از سه هزار مجاهد کشته و زخمی شدند.

با شکست در جنگ جلال آباد، جهاد دیگر، نتوانست مانند سابق بازگرمی داشته باشد.

گلب الدین حکمتیار در اثرش دسایس پنهان و چهره‌های عریان صفحه ۲۵ نگاشته است:

(احمد شاه مسعود عملاً با عملیات جلال آباد مخالفت میکرد.) حکمتیار شکست را به نوعی به عدم مسدود گردیدن شاهراه شمال از سوی مسعود مرتبط دانسته است و انگیزه‌ها انرا در وابستگی مسعود با شورویها و امضای پروتول دوستی با آنها قلمداد کرده است.

رزاق ماموند در یک مقاله به ارتباط قتل مسعود نگاشت: (آمریکا نیم میلیون دالر در اختیار مسعود قرار داد که تا شروع عملیات مشرک مجاهدین با ارتش پاکستان بالای جلال آباد، بزرگ راه سالنگ را مسدود نماید تا ارتش رژیم داکتر نجیب الله از جهت تدارکات جنگ در تنگنا قرار گرفته و شهر جلال آباد بدست مجاهدین سقوط نماید مسعود با وجودیکه پول را دریافت کرد اما حین جنگ هیچ حمله بی به گد رگاه سالنگ انجام نداد).

درواقع دو فاکتور بر مسئله عدم شرکت مسعود جهت مسدود نمودن شاهراه تعیین کننده بوده است، یکی اینکه مسعود نمی‌خواست در فردای پیروزی بر جلال آباد حریف اش حکمتیار برنده میدان باشد و همه امتیازهای مادی و معنوی را نصیب خویش نماید.

دوم اینکه دولت بهمان اندازه ایکه به شاهراه کابل جلال آباد اهمیت و ارزش قایل بود بیشتر از آن به شاهراه کابل حیرتان که اکثر اموال وارداتی، مالتجاره و مواد مصرفی و نفت و گاز از مسیر آن بکابل میرسید منزلت قایل بود.

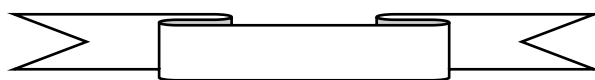
بنا بر آن مسیر شاهراه بویژه سالنگ ها را با افزاز قوت‌های اضافی و تخنیک محاروبی تحکیم نموده و بر حمایت هر پوسته و قطعه آن توسط قوت‌های توپچی و قوت‌های هوایی تدابیر گسترده ای را سنجیده بود از اینرو حمله بر مسیر شاهراه و سالنگ ها بیشتر بیک خودکشی برای جنگجویان مسعود شباهت میرساند. کاریکه او انجام نداد.

- گذارشگر مرکز اطلاعاتی افغان مقیم پشاور نگاشته بود: حکومت کابل در ۱۲ جولای « تاریخ درست نیست » حملات وسیع را بخاطر تصرف پایگاه‌های از دست رفته شان در شرق جلال آباد آغاز کردند رژیم موفق گردید تا شماری از پایگاه‌ها را بدست بیاورد و مجاهدین را تا پانزده کیلو متر

۳۷: آمریکایی‌ها سالانه ۲۵۰ دستگاه راکت انداز استنجر و یک هزار تا دوازده صد، راکت های آنرا در اختیار پاکستان قرار میدادند که به گروه‌های جهاد گرا توزیع نماید.

عقب بزند و ثمر خیل را دو باره اشغال کند. «..در مسیر آزادی صفحه ۲۲»

همچنان شماری از رسانه‌ها و خبرنگاران جهادی افغان مقیم پاکستان انگیزه‌های شکست در جلال آباد را در عدم هماهنگی و تشریک گروه‌های شرکت داشته درتهاجم بر جلال آباد، اشتباهات تاکتیکی و نابلدی گروه‌های جهادی در جنگ‌های متعارف، و عدم آگاهی از توانایی‌های قوت‌های مسلح کشور عنوان نموده‌اند، اما حقیقت چیزی دیگر بود و آن آگاهی و وفاداری منسوبان قوت‌های مسلح به میهن و مردم، و ارتقای سطح کیفی منسوبان درآموزش‌های نظامی و سیاسی، استفاده ماهرانه از سلاح و تخنیک محاربوی و دوستی و رفاقت رزمی در شناخت بنیادگرایی که بعنوان ابزاری در دست دشمن که جنگ‌های تبهکارانه را جهاد اسلامی عنوان نموده بودند و انرا خطر جدی برای کشور و جهان تصور می نمودند نهفته بود.



فصل سیزدهم

سفر داکتر نجیب الله بمیدان، نبرد جلال آباد:

نبرد جلال آباد نام آشنا ترین واژه در قاموس حماسه های عزت افروز افغانستان است ، نقش داکتر نجیب الله بحیث قوماندان اعلی ، در رهبری قوتهای مسلح در دفاع از جلال آباد دفع و طرد تجاوزات پاکستان و افراط گرایان مذهبی ، صفحه درخشان تاریخ ما را رقم میزند.

باید اذعان کرد که رهبری قوتهای مسلح در نبرد جلال آباد مستقیماً در دستان پر صلابت فقید داکتر نجیب الله قرار داشت. پیروزی در نبرد جلال آباد به درایت و مواظبت دایمی شخص وی در پیوند ناگسستنی است.

انسانها فقط به باورهایشان که بر زبان می آورند شناخته نمی شوند ، بلکه اعمال و کیاست جایگاه مهمی در شخصیت آدمی دارد ، باورهای سیاسی اجتماعی اگر به عمل منتهی نشوند باور نخواهند بود.

داکتر نجیب الله شخصیتی چند بعدی بود که گفتارش در عملش متجلی بود ، در بیان حقیقت صریح و با شهامت بود ، در حالیکه او یک داکتر طب بود اما به آموزه های رهبری نظامی ، ورود گسترده حاصل نموده بود ، سالهای مبارزه او ، در طول دهه شصت در دفع و طرد تجاوزات از پاکستان او را بیک رهبر جسور ، اعجوبه تجربه و تبحر در سیاست و رهبری قوتهای مسلح تبدیل نموده بود.

او سمبول خارا این روح ملتی بود که به تهور مردم اش پی برده بود که « ملت واحد افغان » را هیچ نیروی نمیتواند به شکست مواجه نماید.

جناب محمد اسحاق توخی دستیار ارشد رئیس جمهور داکتر نجیب الله یاد مانده های سفر خود را با فقید رئیس جمهور به جبهه جلال آباد چنین بیاد می آورند:
« وقتی سفر فقید داکتر نجیب الله به جلال آباد در روزهای دشوار تجاوز همسایه آزمند ، افراط گرایان جهادی بشمول عربها بر جلال آباد در سال ۱۳۶۸ خ بیادم می آید ، خاطرات زیادی در ذهنم زنده می شوند. در اینجا شاید ارایه متون فشرده زیرین بسنده باشد:»

« تلفون بصدا در آمد آنطرف فقید داکتر نجیب الله بود که مرا احضار کرد . گفت امشب جلال آباد می رویم محرمانه آماده شوید ، تا ساعت ده شب با تیم رسانه ها ، تلویزیون و عکاس ها ، در حالیکه بکس دستی من مملو از نشان و مدال بود آماده حرکت شده بودیم . اوایل صبح وقتی مسئله را به وزیر امنیت دولتی فقید غلام فاروق یعقوبی گفته بود او با عدم موافقه صریحاً بیان نموده بود که هیچ تضمینی مبنی بر مصئونیت پرواز و نشست در میدان هوایی جلال آباد وجود ندارد.

اما داکتر نجیب الله با استواری در عزم خود بیک تهور دست زده بود.

بعد از انتقال به میدان هوایی خواجه رواش حوالی ساعت یازده ونیم شب ذریعه یک طیاره « آن ۳۲ » مربوط غند ترانسپورت قوای هوایی یکجا با وزیر امنیت دولتی فقید غلام فاروق یعقوبی به سمت جلال آباد پرواز کردیم.

حجم خطر از آنجهت گسترده بود که میدان هوایی جلال آباد طی شش ماه گذشته بنا بر آتشباریهای شدید دشمن، به نشست طیارات حتی هلیکوپترها آماده نبود ، و اکنون در حالیکه کماکان تحت آتشباری های اسلحه ثقیل دشمن قرار داشت ، نسبت نبودن برق در برهوت تاریکی فرو رفته بود ، چالش دیگر این بود میدان هوایی مملو از پارچه های گلوله های ثقیل و راکت ها بود که نیاز به تطهیر داشت ، مسایل که چالش عمده را در فرود آمدن طیاره ما بوجود آورده بود.

پرواز به جلال آباد محرم نگهداشته شده بود قبل از پرواز ما ، به مسئولین جلال آباد از طریق دستگاہای محرم ، هدایت داده شده بود که میدان را برای نشست یک طیاره آن ۳۲ آماده نموده و امنیت میدان را تأمین خط نشست یعنی « رنوی » را با توجه به اوضاع جنگ به نوعی روشن نمایند.

آنشب نیمه ابری که هلال ماه از پشت ضخامت ابرها ، نورلاجوردی را منعکس میکرد ، طیاره ما در اوج آسمان به سمت جلال آباد به پرواز در آمده بود رقص و چشمک زدن های ستاره ها و نور کهربایی هلال ماه ، شبی پر از زمزم و راز را بشارت میداد . با نزدیک گردیدن به ساحه جلال آباد ، از ورای کلکیچه طیاره ، سیل خروشان گلوله های شبتاب را می دیدیم که با رفت و آمد در فضا شبه ازرخشی در دل تاریکی ها جرقه می پراند.

بزودی طیاره ما ارتفاع کم کرد و با چراغ های خاموش در تاریکی که خط رنوی را چراغ های « ارکین » نشانی میکرد و بمشکل قابل ترصد بود در میدان جلال آباد در حالی فرود آمد که امنیت میدان توسط وسایط زرهی تأمین گردیده بود.



داکتر نجیب الله نخست بسوی مواضع سربازان شتافت ، آن ها را در مواضع دفاعی شان

مورد تفقد و نوازش قرار داد ، سربازان را در آغوش میگرفت و دست‌های آنها را می فشرد ، با آنها در همان تاریکی شب عکس‌های یادگاری اخذ کرد و شماری از آنها در همان مواضع شان با نشان‌ها و مدال‌های دولتی و مکافات نقدی تقدیر گردیدند و در یک موضع با آنها غذا صرف کرد.

و سپس با شماری از فرماندهان جبهه جنگ که در زیر زمینی تر مینال میدان هوایی یعنی قرارگاه جبهه تجمع نموده بودند ملاقات کرد و در صحبت فشرده اش ، خطاب به آنها گفت که گوشه‌های آنها که در کتابچه یاد داشت ام بجاآماده است ارایه میدهم.

رفقا قوماندانان و افسران و سربازان جبهه جلال آباد ، بختیاریم که خود را در برابر شما دلاوران با شهامت میهن می‌بینم ، دفاع از جلال آباد در برابر دشمن مفتن که از لحاظ کمی نسبت بما بر تری داشت شبه گنجی است که به شرف و حیثیت ملت ما و جاهت و صلابت بخشیده است ، پیروزها بر شما و جمع سربازان که در جبهه قرار دارند بر مردم افغانستان تبریک و تهنیت باد ! و علاوه کرد ما چهره جنگ را در دو عرصه مشاهده می نماییم ، یکی مرگ و ویرانی و تباهی و دیگر شهامت و قهرمانی ، که شما در راه وطن انجام داده‌اید ، من تعهد اجتماعی و میهن دوستی را در سیما‌های هر یک شما می‌خوانم شما خنیاگر دفاع از میهن مان هستید . افتخار بر شما!

اینجا وظیفه خود میدانم که بر روح پر فتوح همه شهدای که جان دادند و سنگر ندادند با اتحاف ادعیه همه ما سر تعظیم فرود آوریم و بهشت خداوندی را جایگاه شان تمنا بداریم.

- مقوله معروف که ظفر از معده سر باز عبور میکند ، را همه میدانیم ، از اینرو به مسئله اعاشه پرداخت معاشات ، صحت ، استراحت ، تقدیر و نوازش سربازان و منسوبان که در جبهه قرار دارند شهدا که حق بزرگی بر ما دارند باید توجه دایمی مبذول گردد.

- در هر جنگی رعایت حقوق بشری از الزامات است همه میدانیم گوهر اعتقادی جهادی‌های اجیر شده را خشونت و تیر بارن کردن اسیران تشکیل میدهد اما گوهر اعتقادی ما را ، احترام به ارزشهای دینی ، و ملی و انساندوستی تبیین میکند . ما تا به آخر به سیاست مصالحه ملی اعلان شده از سوی ما پابند خواهیم ماند ما جنگ را راه حل نمی‌دانیم ، اگر کسی بر ما تجاوز کند آنگاه دفاع حق مشروع ماست با مشت پولادین ما مواجه می‌شود ، یقین دارم شما با اسیران رفتار انسانی را مرعی میدارید . مسئله حفظ محیط زیست ، مزارع و باغستانهای مردم وظایف جمعی ما را تشکیل میدهند نباید از توجه بدور واقع گردد.

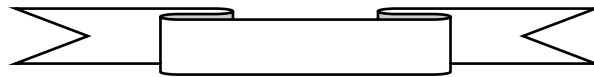
داکتر نجیب الله در ختم صحبت در حالیکه به شماری از فرماندهان مدال‌ها و نشانهای دولتی را تفویض کرد ، و گفت ، شجاعت در اصل اتکا به نفس دارد ، هراس تیره بختی است ، نه‌راسیدن سعادت و افتخار است ، آنکه از بیم غذاب از نبرد گریخت به عذاب ابد دچار شد - بر شما این افتخارات تبریک باد.

حوالی ساعت چهار شب که صدای آتش‌های ثقیل دشمن از دور دست‌ها بگوش میرسید بسوی کابل پرواز کردیم.

سفر داکتر نجیب الله به جبهه جنگ جلال آباد و انعکاس آن از طریق رسانه‌ها در داخل و خارج کشور بازتاب گسترده یافته بود ، علی‌الرغم آنکه موجب تقویت روحیه و شجاعت منسوبان در جبهه جنگ گردیده بود پژواک آن در سطح جهانی نیز قابل توجه بود . داکتر نجیب الله بعد از بازگشت از جلال آباد شامگاه همان روز جهت اشتراک در کنفرانس کشور

های غیر منسلک که در اوایل برج سپتامبر ۱۹۸۹ م برگذار میگردد عازم شهر « بلگراد » گردیده بودند، نگارنده شاهد بود که رهبران کشورهای مختلف و ژورنالستان که از ثبات اوضاع در کشور ما مطلع بودند علاقمند ملاقات و صحبت با رئیس جمهور بودند مسئله ای که در گذشته ها حین حضور نیروهای شوروی در کشور، چندان محسوس نبود.»

معاونین ریاست اوپراسیون وزارت دفاع در آن مقطع جنرال محمد اسماعیل مایار و جنرال عبید الله که بحمدالله اکنون حیات دارند میگویند نه تنها رئیس جمهور شبها نمی خوابید، تا صبح بیدار می ماند و در هر ساعت از ما گذارشان جبهه جلال آباد را مطالبه میکرد و برای رفع چالش ها هدایت صادر میکرد، بلکه شخصاً از فرمانده جبهه جنگ و مسوولین جلال آباد گذارش میخواست. رئیس امنیت دولتی ولایت ننگرهار جناب محمد عمر معلم بمن « نویسنده» نگاتشته اند که هر شب ساعت سه تقدیم گذارش به رئیس جمهور نوبت من بود، گذارش را دقیقاً می شنید و وظایف صادر میکرد. و فردا اجراءات را گذارش اخذ میکرد و هدایات لازم را صادر میکرد.



فصل پنجم (دهم)

نبرد جلال آباد تجلی گاه قهرمانان:

واضح است که نتایج هر جنگی در آخرین تحلیل متعلق به این مسئله است که فرماندهان و قرارگاه ها تا چه اندازه در رهبری ، سازماندهی و سوق و اداره عملیاتهای محاروبی با عقلانیت و قاطعیت عمل میکنند.

آنچه در محاربات امروزی اهمیت ویژه دارد هوشمندی قوماندان و قرارگاه انست فرماندهی یکه از پوتانسیل ، امکانات ، اراضی و موقعیت های حساس دشمن معلومات و کشف دقیق داشته باشد می تواند با درایت واکنش های دشمن را ، پیش بینی و در مقابل آن اقدام های مقتضی اتخاذ نماید.

تاریخ جنگ جلال آباد در برج حوت ۶۷ تکیه گاه خارابین از سنن قهرمانی منسوبان نظامی و ملکی را در سینه دارد .انعکاس این قهرمانی ها در دفع و طرد تجاوز دشمن مانند قله ء شکوهمند و فروزانی است که بر بلندی تاریخ ما می درخشد.

میدان نبرد ورطه ایست که به قهرمانی نیاز دارد ، زیرا پیروزی یک امر سترک همیشه با تلاشهای سخت همراه است نه اهریمن به آسانی به شکست مواجه می شود و نه پیروزی به آسانی بدست می آید.

در نبرد جلال آباد نظامیان که بدنبال دفاع کشور در برابر تجاوز لجام گسیخته دشمن با استواری و شهامت نقش آفریده بودند کم نبوده اند ، از سرباز تا جنرال هر یک در ایفای وظایف دفاعی خود در خشیدند ، سر دادند و سنگر ندادند شماری در سنگر های نبرد به شهادت رسیدند ، ما با ادای تعظیم در برابر آنها . روح شان را در ملکوت خداوند شادمان التجا می نماییم.

نبرد جلال آباد به تجلی گاه قهرمانان ، که پیشگامان و آگاهان نظامی کشور بوده اند تبدیل گردیده بود.

دفاع قهرمانانه از جلال آباد در سیمای فرماندهانی نقش می بندد که در این راه شهامت و درایت نشان دادند ، و پیروزی را به ارمغان آوردند کم نبودند و نمیتوان همه آنها را در این مختصر احصاء کرد.

شماری از فرماندهان برازنده که در نبرد جلال آباد ۱۶ ماه حوت ۶۷ تا ۲۵ ماه سرطان ۶۸ خ نقش آفریده و عملکردهای آنها در متن کتاب صراحت نیافته است عبارت از اینها بودند:

۱. جنرال محمد اصف دلاور^{۳۸} لوی در ستیز که بنابر امر زنده یاد داکتر نجیب الله از عصر روز شانزدهم حوت ۶۷ خ فرماندهی جبهه را بدست گرفته بود ، درتداوم چهارماه جنگ ، او فرماندهی جبهه را که بعد از چهار ماه دربستر طوفانی مجال آرامش یافت به عهده داشت.

۲. شاد روان جنرال عبدالغفورخان معاون لوی درستیز که مظهر میهن دوستی و و مصداق ایثار و از خود گذری بود او بلحاظ تخصص و تجربه از برارنده ها و در سوق اداره درمیدان نبرد از تبحر بر خوردار بود . در نخستین روز تهاجم دشمن ۱۶ ماه حوت ۶۷ خ با بسیج قوتها از مسیر شاهراه ، به جلال آباد تاخت ، جبهه را فرماندهی کرد و تا یک هفته که کابوس جنگ بی امان و بی انتها بود در سوق اداره جنگها بگونه ستودنی درخشید و سپس با تیم قرار گاه ستر درستیز شامل دگروال محمد احسان سلام ، و دیگران در پل سرخکان نوظیف گردید و در تأمین امنیت شاهراه ، که در واقع بمیدان یک جنگ تمام عیار تبدیل گردیده بود نقشی قابل تحسینی ایفا کرد .

۳. روانشاد جنرال محمد ظاهر سوله مل ، بعنوان یکی از نخبه گان نظامی که بلحاظ تخصص و فضیلت کم نظیر بود ، در طول نبرد جلال آباد نقش ستودنی ایفا نموده بود. جناب محمد عمر معلم رئیس امنیت دولتی ولایت ننگرهار که مستقیماً در طول مدت درگیر نبرد جلال آباد بود خاطرات اش را در مورد جنرال سوله مل به نگارنده اینگونه بیان نمود:



«فقید سوله مل در روز ۱۶ ماه حوت ۶۷ به حیث رئیس ارکان و قوماندان عمومی توپچی جبهه به جلال آباد آمده بود به مجرد ورود گروه توپچی جبهه را متشکل از بطریه های توپچی تمام قطعات و اوراگان ها ، ایجاد کرد و بهر کدام شریذ آتش و حدود ۱۶۰ کوردینات اهداف را تثبیت کرد ، و قتی به تبحر او پی بردم که همه این ۱۶۰ کوردینات ها را که اعداد شش خانه ای بودند در ذهن خود حفظ داشت ، و قتی هدفی در هر استقامتی پیدا می شد کوردینات را از کتابچه ذهنش اخذ و توپچی را قومانده میکرد.

روانشاد جنرال محمد ظاهر سوله مل

می توانم بگویم که تحت رهبری او و گروه قدرتمند توپچی جبهه ، برگ برنده جنگ را ما از قبل در دست داشتیم ، او حتی یک فیر مرمی را بی جا مصرف نمیکرد ، دشمن تمام روز دهها هزار مرمی توپ و راکت را بر ما می بارید ، که طی ۲۴ ساعت حتی تا به چهل هزار فیر رسیده بود که تا حدیکه ما میگفتیم پاکستان برای فردا دیگر گلوله ء توپ و راکت نخواهد داشت، اما تلفات ملکی آن

^{۳۸} - آقای جنرال دلاور در سال ۷۱ خ به آشوب شمال به شورای نظار مربوط احمد شاه مسعود در حالی پیوست که آشوب برخاسته از شمال عملیه صلح ملل متحد را به شکست مواجه نمود و به انگیزه آغاز جنگهای داخلی مبدل گردید. او در جنگهای کابل و جنگهای داخلی به مسعود و ربانی جنگید ، در جنگهای احمد شاه مسعود علیه طالبان در رکاب شورای نظار مسعود تلازم داشت و با تهاجم آمریکا به افغانستان و حکومت های بعد آن بحیث سفیر در او کرایین کرسی بدست آورده بود. -

غم انگیز و جنایت کارانه بود شهر و اماکن مردم را در جلال باد هدف قرار میدادند اما بر عکس انداخت های توپچی ما دقیقاً به اهداف اصابت میکرد که بیانگر درایت شخص فقید سوله مل و افسران و مرتبات توپچی ما بود . با انتخاب و فرستادن او به جبهه به شناخت داکتر نجیب الله از کادر های نظامی تهنیت گفته بودم . « . روحش شاد.

شایسته ذکر است ، که آن زنده یاد از برازنده گان علوم نظامی در سطح کشور و منطقه و دارنده مدالهای طلا از تحصیلات در کشور های خارجی بود . او مستحق افتخار است.

- جنرال محمد شریف معاون ریاست کشف ، که متولد قریه هودخیل کابل بود او به گستردگی در جبهه جنگ در خشید و بعنوان چشم و گوش جبهه عمل کرد حرکات و فعالیت های گروپمان دشمن را تحت مراقیبت های وسیع کشفی قرار داده در بسیج جزوتامها علیه شمن و در وارد آوردن ضربات آتش های زمینی و هوایی بر دشمن نقش چشمگیری ایفا نموده بود.

-جنرال رحمت الله رووفی معاون قوماندانی گارد جمهوری در سوق و اداره جبهات جنگ با شهامت در خشید و نقش افرین پیروزی بود.

--جنرال فضل احمد ، که بعد از شهادت جنرال بارکزی بحیث قوماندان قول اردو نمبریک تقرر حاصل نموده بود ، او بعنوان یک جنرال با فضل و فضیلت ، قطعات قول اردو را که در جریان جنگ مدبرانه رهبری و در بدست آورده پیروزی نقش ایفا کرد و سپس بعد از جنگ که قول اردو نمبر یک بار اصلی را بدوش کشیده بود انرا اکمال و از لحاظ کمی و کیفی برای انجام وظایف آماده کرد. او در دیار غربت در آلمان وفات کرد . روحش جاودانه شاد.

-محمد عمر معلم رئیس امنیت دولتی ننگرهار بحیث یکی از فرماندهان تأثیر گذار از نخستین روزها تا آخرین مراحل شکست دشمن نیروهایش را بامهارت سوق و ادره کرد ، در شب نوزده و بیستم حوت که القاعده بر میدان هوایی قرارگاه جبهه یورش آورده و در بخش های میدان نفوذ نموده بود ، سر بازان تحت امر او در حمله متقابل بر دشمن با شهامت رزمیدند و تا سرحد مبارزه مشت و یخن دشمن را سرکوب و از منطقه رانده بودند.

-دگروال عبیدگل قوماندان لوای ۱۵ زره دار ، او بعنوان یک فرمانده جسور در میدانهای نبرد نقش آفرید بارها با تانک هایش بر دشمن تاخت با سرکوب متجاوزین پیروزی را به ارمغان آورده همچنان به تذکر الزامی ایست که قرار گاهای وزارت های قوای مسلح « دفاع داخله و امنیت دولتی » ریاست های امور سیاسی ، اوپراسیون ، تعلیم و تربیه، خدمات تخنیکی ، کشف ، لوژستیک ، انجنیری ، کیما و گاز ، همه با هم دریک تسلسل زنجیره ی به فعالیت پرداخته جبهه جنگ را از هر لحاظی اکمال و تأمین نموده و به پیروزی جبهه نبرد مساعدت رساندند.

وقتی از فعالیت قرار گاهای وزارت قوای مسلح حرف میزنیم نبایستی سهم فعال ادارت دولتی و صدارت و وزارتخانه ها را فراموش کرد ، و نقش ویژه معاون صدراعظم جناب سرور منگل وزارت های قوای مسلح و ریاست او پراسیون وزارت دفاع تحت ریاست جنرال استاد محمد انورخان « انار دره » و معاونین آن جنرالان محمد اسماعیل مایار و عبید الله خان ، و امرین شعبات آن دگروالان محمد احسان سلام ، محمد وسیم که شبانه روزی مصروف تنظیم امور جبهه بودند بر جسته بوده است همچنان هیات رهبری وزارت داخله وزارت امنیت دولتی و ریاست های اوپراتیفی و قوماندانان آنها همه درواقع به نوعی در پیروزی نبرد جلال آباد سهم ویژه ایفا نموده اند.

- جنرال محمد نبی عظیمی در نبرد جلال آباد شرکت نداشت یکبار مؤرخ ۲۰ سرطان ۶۸ برای سه روز قبل از ضربه مقابل و سپس بعد از ختم جنگ و شکست دشمن در ۲۵ سرطان ۶۸ ایشان در برج اسد ۶۸ به جلال آباد اعزام گردیده بود ، یعنی آقای عظیمی در شکست دشمن سهمی نداشت ، اما خویشتن را در کتابی به نام یاد مانده های جنگ جلال آباد با تفرعن قهرمان معرکه معرفی کرده است ، که یک کذابی محض است .

-در اینجا وجیبه خود می دانم که از همه انعه از نظامیان و مدافعین سرافراز وطن که بنابر عدم دسترسی به عملکردها و خاطر آتشان در جنگ جلال آباد اسمای شان درج این اثر نگردیده است طلب پژوهش نمایم ، هرگاه بعد از نشر این کتاب اسناد و آثاری بدست آمد در نشر دوم انرا درج کتاب خواهم کرد.

نبرد جلال آباد عرصه عمل قهرمانان:

تاریخ میهن ما تاریخ سرزمین ایست که بحق میتوان انرا یکی از کانونهای میهن دوستی خطاب کرد. مدافعین جلال آباد تکیه گاه خاریین از سنن عالی قهرمانی و ایثار را ثبت و بیاد گار گذاشته اند ، ما در برابر خود انسانهای را می بینیم که قدرت و سطوت دشمن متجاوز کوچکترین تزلزلی در اراده آنها وارد نیاورده همچو مشعل های در جبهات مدافعه قربانی شدند ، اما راه را برای پیروزی بر دشمن ، روشن و هموار نمودند.

کسانیکه در این راه جانهای خود را قربان نموده اند از شهروندان عادی جلال آباد تا سرباز و جنرال کم نبوده اند.



جنرال سید اسماعیل پیلوت

جنرال بارکزی قوماندان قوا اردو ، دگروال چنارگل امر امنیت پولیس که در خط اول در ۱۶ ماه حوت ۶۷ خ به شهادت رسیده بودند ، جنرال سید اسماعیل پیلوت یکی از نخبه گان قوتهای هوایی و دگروال مختارگل پیلوت میگ ۲۱ ، جنرال محمد حیدر قوماندان پولیس جلال آباد، جنرال اسد الله مبین قوماندان لوای ۳۷ کومانندو ، و پیلوتهای قهرمان طیارات شکاری و هلیکوبتر، نجیب کارگر و نبی کارگر ، از فابریکه نساجی بگرامی کابل و صد ها تن دیگر حین انجام وظیفه در جلال آباد به شهادت رسیده بودند ، از این جمله اند.



جنرال محمد حیدر

مرگ آنها یک ضایعه جانگداز و جبران نا پذیر برای خانواده هایشان و قوت های مسلح کشور شمرده می شود در عین حال یاد و خاطرات شان در دفاع از میهن موجب تعظیم و تکریم تاریخ و فراموش ناشدنی باقی می ماند . ما در برابر همه آنها سر تعظیم فرود می آوریم نگاه ما با هزاران درود و احترام به آنها توأم است . روح شان را در ملکوت خدا جاودانه شاد می خواهیم .»

سانحه هوایی و شهادت جنرال اسد الله مبین ، قوماندان لوای کوماندو :



در تداوم جنگ جلال آباد ، در طول روز های خفقان اور و فضای سنگین نظامی و سیاسی حوادث حزن انگیزی زیادی اتفاق افتاده است که یکی از آنها شهادت جنرال اسد الله مبین قوماندان لوای کوماندو است که در سانحه سقوط طیاره آن ۳۲ در هشتم ماه عقرب سال ۱۳۶۸ خ در حوالی میدان هوایی جلال آباد بوقوع پیوسته بود .

جنرال مبین بعد از سپری نمودن ودرخشیدن حدود هشت ماه در میدانهای نبرد جلال آباد در حالیکه دشمن مغلوب شده در ۲۵ ماه سرطان ۶۸ در دور دست های جلال آباد در اغما بسر می برد با استفاده از یک رخصتی پنج روزه نزد خانواده بکابل می آید ، در بازگشت با یک طیاره An ۳۲ نظامی که راکیبین آن را تعداد ۳۷ نفر منسوبان نظامی و ملکی تشکیل داده بود به سمت جلال آباد پرواز می نماید اما متأسفانه طیاره بمنزل نرسیده دچار سانحه میگردد.

پرواز در آنروز تا نزدیکی های میدان جلال آباد نورمال انجام میگردد ، اما در حین فرود آمدن دو پایه ماشین محاربوی BMP که در راهرو وسط طیاره بسته شده بودند با کنده شدن تسمه ها بشدت در سراسیمی به عقب کابین طیاره کوبیده می شوند با بوجود آمدن اختلال در سیستم سوق و اداره و سقوط طیاره به پایین واصابت آن بر زمین در مناطق سبز در نزدیکی های خط رنوی ، دو قات گردیده و دچار حریق میگردد . قوماندان مبین که جایگاهش در عقب کابین بوده است ماشین ها یک پای انرا در دیوار کابین بشدت فشرده و ناشی از آن پایش دچار خونریزی شدید

میگردد، تا زمانیکه عمله نجات سر میر سد حریق بخش‌های از طیاره را فرا گرفته و هنگامیکه عمله نجات دران تلاطم آتش سوزی وارد طیاره میگردد او بنابر شدت خونریزی و سوختگی جان را به جان افرین سپرده بود روحش جاودانه شاد .

معتمد مالی و چمدان اش :

درگرو دارآتش سوزی از عقب طیاره دونیم شده ، شخصی از قسمت آخری طیاره به بیرون میجهد ، در حالیکه آتش بدن طیاره را فرا گرفته و خطرات انفجار محسوس بوده است او با لباس‌های سوخته در میان دود و آتش علی‌الرغم ممانعت افراد مؤظف او داخل طیاره آتش گرفته گردیده به جستجوی چمدان اش پرداخته بعد از دستیابی انرا با خود به بیرون می آورد . سپس انرا بر پشت خود بر داشته بسوی ترمینال میدان هوایی که قرارگاه جبهه تا هنوز در آن موقعیت داشت منتقل میکند . بقیه داستان را از زبان جنرال ارکانجرب محمد هاشم قاهر که بحیث رئیس ارکان جبهه مؤظف بود و هم چنان جنرال گل احمد نبی می‌خوانیم :

«جنرال گل احمد نبی : در پیشروی قرارگاه با شماری افسران دیگر به اجرای پاره امور مصروف بودیم که افسری که لباس‌های نیمه سوخته و سرو صورتی سیاه چمداتی به پشت می‌خواهد به قرارگاه وارد گردد از او پرسیدم از نزد طیاره سقوط کرده می‌آیی ؟ آیا راکیبین نجات یافته‌اند گفت اوضاع متشج بود طیاره آتش گرفته بود من دقیقاً نمی‌دانم ، به او گفتم همه در غم جان اما تو در غم یک چمدان انرا با خود بر داشته یی او چیزی نگفت ، با بیقراری پریشانی با چمدانن اش داخل قرارگاه گردید .

جنرال محمد هاشم قاهر : با اطلاع از سانحه ناگوار سقوط طیاره به بسیج امکانات و اعزام وسایط ضد حریق به محل حادثه بودم که سرباز مؤظف اطلاع داد افسری ار جمع راکیبین طیاره سقوط کرده خود را اینجا رسانده و می‌خواهد شما را ملاقات نماید فوراً اجازه دهید بیاید . لحظه یی بعد افسری با سرو روی و لباسهای سیاه و جا جایی سوخته که چمدانی را در دست داشت وارد گردیده با رسم تعظیم خود را معرفی کرد .

من تورن لنگر امر مالی لوای ۳۷ کوماندهو هستم ، معاشات برج عقرب لوا مبلغ هفتصد و پنجا هزار افغانی را در همین چمدان با خود آورده‌ام ، چمدان را از کام شعله آتش بیرون کشیدم ورنه می سوخت ، حال خواهشمندم هدایت فرمایید تا این مبلغ را از من تسلیم گردند ، که گیچی سرم شدت می‌یابد بی حالی بر من غلبه خواهد کرد ، دست او را فشردم به او تحصین گفتم ، هدایت دادم چمدان پر از پولش را تسلیم گردند و خود را عاجلاً نزد سانحه رساندم ، اجساد سوخته شده راکیبین را بیرون بر آورده بودند غم انگیز بود از جمع ۳۷ نفر تنها سه نفر زنده مانده بودند در جمع قربانیان قوماندان لوای ۳۷ جنرال مبین را از انگشتر فیروزه اش شناخته بودند ، اجساد را به شفاخانه فرستادیم تا برای انتقال بکابل آماده نمایند . روح همه آن شهدای که در راه خدمت به میهن قربان گردیدند شاد و فردوس خدا را مکان شان می‌خواهیم.

دنباله داستان را از مصاحبه جناب عبید ورکزی ، فلمساز و فرهنگی آگاه دنبال میکنیم :

وقتی گذشته های دهه شصت خورشیدی بیادم می آید نظامیان زیادی که در راه دفاع میهن و تأمین صلح و آسایش توده ها مبارزه می نمودند در نظرم مجسم میگردند از انجمله من و فقید جنرال اسد الله مبین را معرفت و آشنایی قوام یافته ی پیوند داده بود ، وقتی از سانحه سقوط طیاره وی مطلع گردیده م ، روح و روانم بشدت در هم کوبیده شده در آن لحظه تنها ، اشک هایم یگانه چیزی بود که به کمک شتافته و الزام اور شکیبایی گردیده بود پنداشتم اگر حق و حرمت مبارزان میهن رعایت نگرود زخم دیگری در بدنه جامعه ایجاد و التیان ناپذیر میگردد تصمیم گرفتم برای قدردانی از آن دوست فرهمند جنرال مبین فلم مستندی تهیه و به جاودانگی نامش برای تاریخ کمک رسانم ، کامره تلویزیونی را برداشته با رفقا راهی قرار گاه لوای ۳۷ کومانده شدیم که در ریشخور موقعیت داشت .



عبید اورکزی

در مرکز تعلیمی لوا تورن لنگرخان همان افسریکه با جنرال اسد الله مبین در طیاره یک جا بود و از سانحه جان سلامت برده بود ملاقی شدیم او جریان را با تمام جزئیات آن که حکایت جانگدازی بود بما قصه کرد و در باره خودش که معاش ماهوار منسوبان را به جلال آباد منتقل و در جریان سانحه آن چمدان پول را از حریق حتمی نجات داده بود نیز حکایت کرد و گفت حینیکه چمدان پول را به قرارگاه جبهه تحویل دادم دیگر چیزی نه فهمیدم حینیکه چشم باز کردم در شفاخانه بودم . دولت به او یک رتبه نظامی بخشش داده بود ما نیز خدمات و شهامت اش را در حالی تقدیر نمودیم که قربانی گردیدن جنرال مبین آن تهمتن میدان و اسطوره شهامت را یک ضایعه جبران ناپذیر برای ارتش کشور و خانواده اش تلقی نمودیم . روحش جاودانه شاد! فلم مستند تهیه شده را از طریق یگانه تلویزیون دولتی منتشر نمودیم .

نبردی که قوای مسلح افغان دران پیروز شد:

پاکستان کشور همسایه پس از خروج قوای شوروی در صدد برآمد که عمق استراتژیک خود را توسعه بخشد ، قبل از همه جلال آباد را اشغال و سپس به تصرف شهرها و ولایات دیگر بپردازد اما غافل از آن بود که در این بیشه شیران صف بسته اند و متجاوز را به جزای اعمالش میرسانند .

نبرد جلال آباد بعنوان زشت ترین سیمای تجاوز، نقطه عطفی در تاریخ افغانستان محسوب میگردد ، مقاومت در جلال آباد اسطوره جاودان ایستاده گی و شهامت در برابر متجاوز بود . جنگ جلال آباد یک جنگ با ابعاد گسترده و متکثر بود که در آن نه تنها پاکستان ، عرب های القاعده و جهادی های تحت فرمانش بلکه حامیان جهانی جهاد ، آمریکا ، غرب و عرب های سلفی آنرا مورد حمایت قرار داده و چشم براه تصرف جلال آباد و پیروزی مهاجمان بودند . بنابر آن پاکستان در تداوم تجاوزات اش به یکی از خشن ترین تجاوزات در شانزدهم ماه حوت ۱۳۶۷ بر وطن ما مبادرت ورزیده بود .

اگر از این جنگ بعنوان حماسه نبرد جلال آباد یاد می شود از آن جهت است که فرزندان رشید افغان قاطعانه به مصاف متجاوزانی رفتند که بلحاظ نظامی و اقتصادی از پوتانسیل گسترده بر خوردار بودند . مدافعان وطن جان دادند اما جلال آباد را با شعار یا وطن یا کفن و شهامت

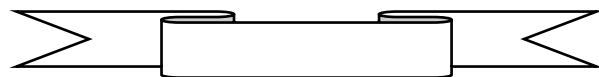
کم نظیری مدافعه نمودند ، خلق کشور به دفاع بر خواست و متجاوز را مجازات نمود. مبارزات در نبرد دفاعی در جلال آباد سیر داستانی است پر شور، سر شار از قهرمانی ها که می تواند به مشوق مدافعین کشور در همه اعصار و زمانه ها مبدل گردد از این رو حماسه نبرد جلال آباد بعنوان یکی از پیچیده ترین عرصه های رقابت جهانی ، نماد ایستادگی و شهامت و سمبول پیروزی مردمان افغانستان بر شمرده می شود .

نبرد جلال آباد بما درس ها و چیز های آموخت که یکی از این درس ها پایداری بر سر اعتقادات دفاع از میهن ، دفاع از مدنیت در برابر تحجرگرایی و جهاد گرایی وابسته به بیگانه بود . نبرد علیه پاکستان و جهادیهای عربی و عجمی وابسته بان یک بخشی از مبارزه مردم ما برای تأمین صلح دموکراسی در کشور بود.

مقاومت و قهرمانی ها نظامیان و مدافعان جلال آباد معلول شجاعتی است که شایسته تجلیل و تکریم فراوان است .

روز بیست و پنجم ماه سرطان سال ۶۸ « ۱۵ جولای ۱۹۸۹ » روزیکه شیپورپیروزی بر اهریمن سفاک در شهر جلال آباد قلب تپنده جنگ به صدا درآمده بود ، آنروزخورشید گرمی از دل ابرها به زمین نگاه میکرد ، جلال آبادی ها که مصیبت چهار ماه جنگ و آتشباریهای ثقیل دشمن را در بدترین شرایط سپری نموده بودند ، از اختفا و خفکان تاریکی ها به جاده ی آفتاب زده شهرشان رو آورده با دهل و سرنا و راه اندازی اتن های ملی با تمجید و ستایش قوتهای مسلح شان جشنواره پیروزی بر پا نموده بودند ، گفתי شهر در لابلای اندوه خود ورقی از عشرت و بهجت را جسته و فرشته ابتهاج و شادی را در آغوش کشیده است.

به پنداشت نظامی ها هر جنگی دوبار جنگیده می شود یکی در میدان های جنگ و بار دیگر در میدانهای های نتیجه گیری و ارزیابی ها ، و کسب تجارب ، اما کلان ترین مصیبت جنگ تلفات آنست. مدافعه در برابر تهاجم دشمن قربانی های پر شماری از ما گرفت که به بهیچ وجه قابل پرداخت نیست . ما در برابر شهدای پاک گهر آن نبرد سر تعظیم فرود آورده روح شان را در ملکوت خدا شادمان تمنا داریم ، یادشان گرامی وانوشه باد !



فصل پانزدهم

تلفات دوست و دشمن :

واقعیت آنست که جنگ جلال آباد پوتانسیل وحشتناکی را در کشتار شهروندان معصوم جلال آباد یعنی مردمان ملکی که در جنگ دخیل نبودند از خود نشان داد.

حقایق پنهان و ناپیدای جنگ جلال آباد حرف‌های ناگفته بسیاری دارد ، یکی از آنها آمار دقیق تلفات است . از آنجائیکه آمار تلفات ، بنابر گستردگی و شدت تهاجمات هر دو طرف بگونه منظم ثبت نگردیده و آنچه رسانه پی گردیده واقعیت‌ها را بدرستی منعکس ننموده است. با آنهم جستارهای زیرین ، زوایای ناپیدای تلفات را تا حدی رقم می‌زند.

یک: تلفات دولتی را ریاست اوپراسیون وزارت دفاع بعد از ۱۶ ماه حوت ۶۷ تا ۲۵ ماه سرطان ۶۸ چنین گزارش داده است:

شهدا - ۴۹۰ تن سرباز و افسر ، زخمی ها ۱۲۹۳ تن . (۳۹) تعداد شهروندان شهید و مجروح جلال آباد دقیقاً معلوم نیست اما حد اقل دوهزار نفر تخمین زده می‌شود.

دو- تلفات دشمن : بریگید یریوسف در کتابش « تلک خرص » تعداد کشته شده ها و زخمی های گروه‌های مهاجم در طول چهار ماه جنگ بر جلال آباد را سه هزار نفر ارایه داده است.

وی درحالیکه حضور فعال ارتش پاکستان و القاعده را کتمان نموده افزوده است ، حمله ای که در ماه مارچ سال ۱۹۸۹ م آغاز یافت .. طبق منابع دولتی ۱۵۰۰۰ مجاهد در این حمله سهم گرفتند.

سازمان القاعده تلفات اش را در کتاب غوغای برپام جهان تا پنجصد مجاهد نگاشته است.

نبرد جلال آباد یک مقاومت پر صولت و صلابت قوت‌های مسلح بشمول نیروهای مدافع کشور در برابر تجاوز لجام گسیخته پی فوج پاکستان ، القاعده تحت رهبری شخص اسامه بن لادن و جهادی های مقیم پاکستان ، که جمعا پانزده هزار جنگجو را به جبهه آورده بود محسوب می گردد. نبرد جلال آباد برهه متمایز و جدا در تاریخ گذشته ماست ، در واقع افغانستان شاهد بزرگترین نبرد در تاریخش در برج حوت سال ۱۳۶۷ خ در کشور بود.

قوت‌های مسلح و ملت افغان به دفع و طرد تجاوز به پا برخواستند و سیلی محکمی بر صورت متجاوز کوبیدند ، و جلال آباد بعنوان سمبول مقاومت به اعجاز خود ، پی برده بود که هرگاه ملت افغان واحد باشند کسی به درهم شکستن آن موفق نخواهد شد .

ختم : ماه ثور سال ۱۴۰۰ خورشیدی

۳۹-یکی از زخمی ها در نبرد جلال آباد آقای محمد حنیف اتمر است که در حکومت دوران حضور ارتش آمریکا در کشور بحیث وزیر در حکومت حامد کرزی و سپس حکومت داکتر اشرف غنی بود.

